

# اسرار الالامار

حرف

ر - ق

جلد چہارم

تالیف

فاضل ماہند رانی

(ر)

که رابعة النهار گویند بمعنی قسمت  
(رابعة النهار)  
چهارم شب و روز که مقارن ظهر میشود  
در خطابی در زیارت آقا سید احمد

افنان است :

" واشرقت الشمس في رابعة النهار "

راح عربی شراب باده و بساد رآثار  
(راح - راحة)  
بر سبیل تشبیه سکر و نشاط روحانی  
(راحة)  
استعمال گردید از آنجمله در خطابی

ببهاثیان سنگسر و سمنان و شه میرزا است قوله :

" وانتعشت ارواحهم من اقداح راح دارت في محفل الاجال "

الخ و در لوح رئیس است :

" طوبى لك بما اخذت راح البیان (باده) من راحة

(كف دست) الرحمن واخذتك راحة (بو) المحبوب بحيث

انقطعت عن راحة (آسایش) نفسك و كنت من المسرعين الى

شطر الفردوس الخ وقوله :

" باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب راحت و آسایش بیچارگان

روزگار است " و در لوح به نصیر قوله :

مؤتسقی مطبوعات امری

۱۲۹ بیع

۱ وَاِنَّكَ لَمَّا وَجَدْتَ مِنْهُ رَوَاحِ الْبِفِضَاءِ (جمع روائحه بمعنی بو)  
 عن جمال السَّبْحَانِ " الخ  
 رَاَحٌ فعل ماضی متداول در عرف بمعنی رفت گذشت در لوح  
 خطاب به حاجی محمد کریم خان کرمانی است :  
 " وَايُّ رَوْحٍ مَا رَاَحٌ " .

جمع راسیه اسم فاعل عربی ودر  
 (راسیات) خطابی در دعا و ذکر ملاء عبد الفتاح  
 تاگری است :

" بل ثبت ثبوت راسیات الجبال " کوههای محکم و ثابت .  
 در لوحی است :

" راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست  
 پی برد " الخ مراد ابوذر غفّاری  
 از اصحاب النبی است که راعی غنم و شبان بود .

فعل ماضی عربی از مصدر رَوَّق در خطاب  
 معروف به عمّه است :

" وخصلت ونضرت وراقت من فیفس  
 بیانک " از فیض بیان توصاف و پاک و نیکو و خالص شد .

لوحی معروف بلوح رام است که در  
 اصل فارسی بمعنی خوش و شاد و خرم  
 (رام)

وغيرها آوردند قوله :

" بِسْمِ اللّٰهِ الْبَهِيِّ الْاَبِيِّ اتَّقُوا اللّٰهَ يَا مَلَاةَ الْاَرْضِ وَلَا تَتَنَبَّؤُوا  
 فِي مَا ذَكَرْنَاهُ فِي اللّٰوْحِ بِاسْمِ الرَّامِ الَّذِي يَشْرَبُونَ مِنْهُ  
 النَّاسُ وَيَذْهَبُ بِهِ عَقُولُهُمْ ..... بل نريد من هذا الرّام رام  
 الَّذِي يَزِدُّ اِدَّ بِهِ حَبَّ اللّٰهِ ..... كَوَثْرَ اللّٰهِ وَفِيضَهُ وَسَبِيلَ اللّٰهِ  
 وَتَسْنِيْمَهُ وَخَمْرَ اللّٰهِ وَفَنَائِيْتَهُ ..... كما نزل في الفرقان خمر  
 لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ ..... اَيَّاكُمْ اِنْ تَبَدَّلُوا خَمْرَ اللّٰهِ بِخَمْرِ اَنْفُسِكُمْ  
 ..... وَاَنْتُمْ لَا تَتَّقُوا بِهَا لَانْهَا حَرَمَتْ عَلَيْكُمْ مِنْ لَدِي اللّٰهِ  
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ " .

عربی درفش و بیرق و علم بزرگ در میدان  
 جنگ که با فرمانده جنگ همراه و مقاتله  
 (رایه)

در پیرامون آن است .

رایات جمع . در کتاب ایقان حدیث مروی " اِذَا ظَهَرَتْ  
 رَايَةُ الْحَقِّ لِعُنْهَا اَهْلَ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ " مسطور میباشد و در  
 روایات " اِذَا رَفَعْتَ " هم نوشتند . و حدیث مَأْشُور  
 " رَايَاتُ السُّودِ " در حقّ جناب ملاحسین بشروه و اصحابش  
 بیان فرمودند . در تاریخ ابن خلدون است :

" قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقْتُلُ عِنْدَكَ ثَلَاثَةَ  
 كَلْبَمِ ابْنِ خَلِيْفَةَ ثُمَّ لَا يَصْبِرُ اِلَى اَحَدٍ مِنْهُمْ حَتَّى تَطْلُعَ الرَّايَاتُ

السُّود من قبل المشرق فيقتلونهم ثم ذكر شيئاً لا اضبط قال  
 فاذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله  
 المهدي عن علي قال النبي يخرج رجل من وراء النهر يقال  
 له الحرث عليّ مقدمته رجل يقال له منصور يوطى اويهمكن لال  
 محمد كما مكنت قريش لرسول الله وجب على كل مؤمن ان قال  
 اجابته .

صفت مشبهه عربى بمعنى آقا وصاحب  
 (رَبِّ) وسازنده برپاکننده ومرئى . ارباب  
 ربوب جمع ونام وصفت خدا میباشد  
 ودر مواضع كثيره از قرآن بمعانى مذکوره استعمال گردید و مقام  
 نقطه البيان طبق مواعيد قرآنيه قوله :  
 "يوم يأتى ربك" وقوله :  
 "يوم يقوم الناس لرب العالمين" وامثالها ماکه در آثار مرويه  
 از ائمه اهل البيت تفسير و تأويل بظهور و مظهراتم ولايت کبرای  
 الهى وقائم اهل البيت گردید . با تطبيق عدد نام عليه محمد  
 بين مؤمنين بنام رب مشهور بودند و در مواضع بسيار از آثار و  
 توقيعات غالباً بطريق استدلال مذکور است از آن جمله در توقييع  
 خطاب بمحمد شاه است قوله :  
 "لان عدة اسمى مطابق باسم الرب الذى قد قال الله

سبحانه واذ تجلّى ربك للجبل الخ ودر آثار و افواه اهل  
 بها رب اطى چنانچه مقام ابهين رب ابهى خواننده  
 ميشدند . در کتاب اقدس است قوله :

"هل تعرفون من اى افق يناديكم ربكم الا بهى" ودر لوح  
 خطاب به حاجى محمد اسمعيل ذبيح است قوله :  
 "منهم من قال انه ادعى الربوبية قل اى ونفسى وهذا  
 لهوالموعود فى الصحف والالواح"

جمع ربه مؤنث رب وجمع حجله  
 (رَبَّاتِ الْحِجَالِ) بمعنى زنان صاحب حجله و حجله  
 نشين و عفيفه مستوره . در رساله

سياح در شأن جناب قرّة العين است :  
 "اگرچه از ربّات حجال بود لکن سبقت را از فحول رجال ربود"  
 ودر خطايى ديگر است :

"اين ربه الحجال بقوتى ظاهر شد" الخ .  
 در لوح خطاب به حاجى محمد  
 اسمعيل ذبيح قوله :

(رَبَّوَاتِ)  
 "ليستد ف بذلك ورقاء حبك فى  
 ملائكة الكروبين برهوات المقدسين ونغمات المقربين" ودر لوح  
 به نصير قوله :

وإذا شربوا أخذهم جذبات الرحمن ونفحات السبحان  
نطقوا في أعلى الفردوس برهوات الانس جمع رَيَّوْ بمعنى  
صدای بلند تنفس .

در خطاب معروف به عمه است :

(رَبِّي)

" فهطلت الغيوث على التلول والربى "  
جمع رَيَّوة بمعنى تپه يعنى بارانها

برتلها وتپه ها فروریخت .

عربی در بزرگ وبسته در لوح به  
ناصرالدینشاه است :

(رِتَاج)

" سوف تشق اليد البيضاء جيباً لهند "  
الليلة الدلما ويفتح الله لمدينته باباً رتاجاً " يعنى آید  
هنگامی که دست توانا این شب تاریک را گریبان بگشاید و خدا  
برای شهر خود دری بزرگ وبسته باز نماید .

در لوح خطاب به سلمان است :

(رَرَّع)

" قل ان ارتعوا ياقوم في تلك الايام  
في رياض المكاشفة والشهود " خورشو  
خوشی کنید در این روزان در بسا تین کشف وشهود .

(رُجَّج)

رُجَّج جنهید ولرزید . در کتاب ابقان  
در نقل از انجیل متی است :

وقوات الارض ترتجج

عربی بمعنی کناره . أرجاء جمع بمعنی  
کناره ها ونواحی واطراف . در خطاب  
در ضمن طلب مغفرت برای زین المقربیر

(رَجَاء)

در وصف کربلا است :

" وتعطر أرجائها بنفحات رائحة طيبة انتشرت من سائر  
سید الشهداء " .

اصفهانى برادر حرم منقطعه با  
اعظم ملقب به قهیر بابی ازلی .

(ملا رجعی)

عربی مضطرب ولرزان از غصن اعظم  
عبد البهاء در افلاکیه است قوله :

(رَجْرَج)

" وجعل اجسام هذه الافلاك الروحا  
لطيفة ليينة سيالة مایعة مواجة رجراجة " که متداول  
رَجراج هم استعمال کنند یا از اشباع فتحه راء ثانی السوف  
پدید آمد تا توازن دو کلمه حاصل شود .

بمعنی بازگشت نفوس بشریه باین عالم  
بعد از موت . از عقاید شمهیره امامیه

(رَجَّعَت)

و ماثور در آثار مرویه از ائمه خاندان  
پیمبر و خصوصاً در کتاب بیان و آثار این امر بتفصیل میباشد

در لوح خطاب به نصیر است :

"نقطة اولی روح من فی الملک فداہ بمحمد حسن نجفی کہ از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده اند کہ مضمون آن اینست کہ بلسان پارسی ملیح مذکور میشود کہ ما مبعوث فرمودیم علی را از مرد او و او را بالواج مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف باو میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هر آینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه کہ عبادت نموده ای و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را کہ امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بآنکه سزاوار بود انتہی حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید کہ چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی کہ فرستاده اند نزد شیخ مذکور ملاحظه بسطامی بوده "

در لوح رئیس است قوله :

(رَجْم) "وكان القوم ان یرجموه فی المراصد والاسواق در تقدیر "وكان القوم یکادون " یا "یؤدون" یا "بقرب" یعنی مردم نزدیک بآن بودند و خوش داشتند کہ ویرادر کسینگاه ها و بازارها سنگسار کنند .

عربی زمین گشاده و میدانگاهی . در

(رَحْبَة)

مناجاتی از غصن اعظم عبد البهاء است  
"وَأَمْرٌ جَبِينِي بِتَرَابِ رَحْبَةِ فِرْدَانِيَّتِكَ"

پیشانیم را ب خاک میدان درگاه تنهائی و یکتائیت میسایم و میالم

عربی آسیا : باب الرَّحَى مرکزی برای

بابیان و بهائیان از عصراول در اردستان

(رَحَى)

ضمن آن نام ذکر است .

عربی شراب ناب اعلی . در قرآن در

(رَحِيق)

وصف خوشی اهل بهشت است :

"يسقون من رحیق المختوم ختامه مسك"

یعنی از شراب مهر کرده عنبرین نوشانده میشوند " و در آثار

این امر بسبب تشبیه کثرت استعمال یافت از آنجمله در کتاب

اقدس است :

"فتحنا ختم الرَّحِيقِ المختوم باصابع القدرة والاقتدار" و در

لوح نصیر قوله :

"ای نصیر ای عبد من تالله الحق غلام روحی بارحیق ابھی

در فوق کل رؤوس الیوم ناظر و واقف" و در لوحی دیگر قوله :

"جمیع علماء و فقہاء و رجال ارض ذکر رحیق را شنیده اند و

همچنین ذکر کوثر و سلسبیل را و لکن در این ایام کہ مکّم طور

بر عرش ظهور مستوی و فرات رحمت و سلسبیل بیان و کوشه عرفان  
از زمین و بیسار جاری و ریحیق علم از قلم رحمن ساری اهل ارض  
از آن ممنوع و بی نصیب الا من شاء الله

صفت از رحمت بمعنی راحم و از اسماء  
( رَحِيم )  
الله شد و اشخاص کثیره از مسلمین  
بدین نام و بنام عبد الرحیم مسمی بودند  
و از مؤمنین این امر بسیاری که در تاریخ طح ق نام برده  
گشتند در آثار طرف خطاب و نام برده گردیدند چنانچه در  
آثار و توقیعات ضمن لغت حیات و خلیل ذکر آقا سید ابراهیم  
خلیل تبریزی بنام رحیم ثبت میباشد و در لوحی است قوله :  
" وهو العزيز العظيم الاعلى فجزاك الله يا رحيم منا جزاء  
حسناً ..... و بعد آنچه از باساء و ضراء و فرح و رضا که در  
سبیل الهی به آن عبد درین امر الخ و نیز آقا سید عبد الرحیم  
اصفهانى که شرح احوالش در ظهور الحق بتفصیل مسطور  
گردید در الواح بسیار مذکور منها قوله :  
" هو العلى الرفع الامنع الاعلى ان يا رحيم مر على البلاد  
كنسائم الروح ليجدد بك هياكل العباد بطراز الله المهيم  
العزيز القدير و اذا وردت ارض الالف ( اردستان ) فاحضرين  
يدى اسمنا الذى سميناه بفتح الاعظم ..... ذکر همین بدیه

ماورد علی نفسی المظلوم و کن من الذاکرین ایاک ان لا تزد  
ولا تنقص و تکلم بالصدق الخالص لعل یؤثر قولک فی صدور  
المقربین و یخلصهم عن حجبات الوهم الخ و در ضمن فتح  
نیز ذکر است .

عربی گشایش و سهولت در زندگانی .  
در لوح حکما است :  
( رَخَاء )  
" ان بعد کل شدّة رخاء "

عربی صفت بمعنی نرم و خوش و گوارا .  
در خطابی در منا جاتی است :  
( رَحِيم )  
" رب اجعل یومهم هذا سعید الایام  
..... رخیمة الصبا "

رزیئة . رز . مؤزئه عربی منقصت و مصیبت  
بزرگ آرزاء رزایاء جمع در لوح  
( رَزِيَّة )  
اتحاد است :

" مقصود از حمل این رزایای متواتره الخ و در شعر مشهور  
متنبی است :  
رمانی الدهر بالآرزاء حتی

فؤاد فی غشاء من نبال

فصرت اذا اصابتني سهام

تَكَسَّرَت النَّصَالُ عَلَى النَّصَالِ

که مرکز عهد و میثاق بآن تمثل میکردند .

نم باران . در لوح خطاب به میرزا

بدیع الله است قوله :

(رَزَاذ)

" وِلِلْأَرْضِ الطَّيِّبَةِ رَزَاذًا "

صفت پست و ناپسند . رزائل جمع

(رَزِيْلَة)

در لوح حکما است :

" قُلْ يَا قَوْمِ دَعُوا الرِّزَائِلَ وَخُذُوا الْفِضَاءَ "

عربی پیام و نامه و صحیفه . در خطاب

(رِسَالَة)

شفاهی غضن اعظم عبد البهاء برای

جمعی در مقام توصیف نامه های ابهی

است :

" رسالات النبي للملوك توجد في احاديث البخاري كل واحدة

لا تزيد عن اربعة اسطر "

عربی بمعنی فرستاده از خدا . در لوح

(رَسُولٌ وَمُرْسَلٌ)

رئیس است :

" هذا يوم لو أدركه محمد رسول الله

لقال قد عرفناك يا مقصود المرسلين " ودر لوح به عبد الوهَّاب

است :

" انبياء ومرسلين محض هدايت خلق بصراط مستقيم حَقَّ

آمده اند " ودر لوحی است :

" وهمچنین در ظهور رسول روحی فداه " الخ که مقصود

حضرت نبی عربی است و در مناجاتی در ایام صیام :

" الى ان انتهت الكتب الى البيان والرسول بالذی سمّيته

بعليّ ( حضرت نعتی )

و از مشاهیر مؤمنین باین امر رسول و عبد الرسول نامانی را در تاریخ

ظهور الحق شرح احوال داده شد و در ضمن نام بهنمیر نیز

ذکر آقا رسول است و لوح فارسی معروف :

" انا الذی قد كنت مخزونافي قباب الدنيا ان يارسول اگر

از سما شمس معنی پرسی در کسوف حسد مکسوف " الخ .

خطاب باقا عبد الرسول ( شهید ) شهر قمی است .

مصدر عربی بمعنی پاشاندن آب و مانند

آن . در کتاب اقدس است :

(رَشَّ)

" رَشَّ عَلَى الْأُمَمِ " بر ملل و اقوام

پاشان .

د مبة اولاً . ترشیح مصدر عربی بمعنی

نم آب زدن و پاشیدن . در لوح رئیس

(رَشَّح)

است :



" قدرشحننا منه على القبور وهم قيام ينظرون " ودرسورة الذبح است :

" ان يا جمال الاولى رشح على الممكنات من طمطام فيفرضلك "

شهر معروف وكرسى حكومت ولايست  
(رشت) گیلان در ایام ابهه مرکزی از مراکز

این امر در ایران شد و در الواح و آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله از مرکز عهد ابهه است قوله :

" بدایت این فتنه از جهلای امت و علماء در ایران در ولايست رشت در ماه مارس ۱۹۰۳ که مطابق محرم ۱۳۳۱ واقع برها گشت " الخ راجع بفتنه اصفهان ویزد است که تفصیل آن واقع و کیفیت آغاز از رشت در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد.

فارسی غیرت بر نعمت و صفت خوب دیگری  
(رَشَك) در لوح معروف بمانکچی است :

" بگوای مردمان تاریکی آزرشك  
روشنائی جان را بپوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را "

در لوح خطاب به نصیر است :  
(رِصاص) " تا آنکه بالاخره جسد نصیر مراد رهوا

آویختند و بر صاص غل و بغضا مجروح ساختند " رصاص رصاصه البندقیه بمعنی گلوله تفنگ

مشد اول میباشد .

در مثنوی ابهه است :

" پاك كن اين قلبهائى بر حسد " (رَصَد)

نقد کن این قلبهائى بر رَصَد  
بمعنى دیدبان گنج و قلب بمعنى سیم و زرمغشوش بمعنى سیم وزرهای ناسره بر گنجینه و دیدبان .

در لوح رئیس است :

" نسأل الله ان يوفقك على حبه ورضائه " (رَضَا)

..... ارض بما جرى من مبرم القضاء و

کن من الصابرين " و در مناجاتی است :

" و انت تعلم يا محبوب البهائه و مقصود البهائه انه ما اراد الا حبهك و رضائك ( شاید اصل نسخه هارضا رَضاك بود ) "

و مقام رضا مقامی روحانی و اخلاقی است و در آثار این امر رتبه بس ارجمند دارد حتی در لوح رساله جواهرالاسرار بعد از مقام فنا از ماسوی و بقا بالله ذکر شد . و از الواح شهیره است :

" هذا مدينة الرضا فارخلوها ياملوا الراضين .....  
فاعلموا ان للرضا مراتب مالا نهاية له وانا نعلمكم بما يجري من قلبي وهذا يكفيكم من ملل الاولين والآخرين ومن يريد ان

يسلك سبيل الرضا ينبغى له ان يكون راضياً عن الله بارئاً  
 فيما قدر له واما جري من قلم عليّ بالحق وبكل ما ورد من  
 عنده على الواح قدس حفيظ وان يكون راضياً عن نفسه وهذا  
 لم يكن لاحد الا بعد انقطاعه عن كل من في السموات ان كنتم  
 من العارفين لان الانسان لو ارتكب في نفسه اقل من ذر من  
 الفحشاء لن يرضى عن نفسه وهذا ما شهدناكم بالحق لتكونن  
 من الراضين وبان يرتقى الى مقام يكون الشهد والسّم عنده  
 سوا ..... لان رضا العبد عن بارئه لن يثبت الا برضائه  
 عن احب الله الخ ومشاهير عظامي بالقباب واسماء اعلام  
 ازین ریشه در این امر شهرت یافتند و سید محمد رضا نام  
 والد اعلیٰ ضمن علو ذکر است و :

حاجی میرزا رضاقلی برادر پدري ابهی که ضمن نام داهیبه  
 زکری از او است و او بسال ۱۳۰۵ هـ ق بعزم معالجه چشمش  
 به اروپا وارد شد و بعد از معالجه بطهران برگشت و حدیث  
 کساء معروف نزد شیعیان را بنظم آورد که آن رساله بسال  
 ۱۳۱۵ باقداّم ابراهیم خان معین نظام بن محمود بطبع  
 رسید و حاجی در طهران بسال ۱۳۱۱ درگذشت و در نجف  
 مدفون گشت . خطاب باو در لوحی است قوله :

" هو الله تعالى اگرچه دفتر عاشقان ببیان طی نشود و نامه

مشتاقان بقلم امکان نپذیرد الخ دیگر :

رضاقلی تفرشی راجع باو و همهرانش در لوحی است قوله:  
 " این ارض ( عکا ) بسیار مضطرب است و این مظلومین مابین  
 حزبین مبتلا ( مسلمین و باهیین ) این معلوم است که بسا  
 هفتاد نفس در سجن اعظم چه وارد شده و میشود تفکر نماید  
 نفوسی که مع نقطه در ساعات محبوس بوده اند و همچنین که در  
 طبریّه مع حبیب جمع شدند ( مجتمعین در قلعه طبری با  
 حضرت قدّوس ) از اشتد الا مر اشتدوا و ارتكبوا ما ارتكبوا  
 كذلك قضی و یقضی ان ربك لهو القائم المقدر الذی لا یمنعه  
 شیئ عما اراد انه لهو العليم الحكيم قد ظهر ما نزل فی الالواح  
 التي نزلت فی العراق و فی ارض السّر و فی اول و زودنا  
 فی السّجن الاعظم ( ظهور ناعقین و دعوات و انقلابات داخلیه  
 و بلایا ) ان ربك لهو الخبیر ثم اعلم ان الرضا قبل قلی قد بغی  
 علی الله المقدر العزیز " و در خطابی شفاهی برای جمعی از  
 دوستان است :

" رضاقلی ازلی از جمال مبارک چیزی خواست و چون قبول نشد  
 جمیع احبّاراً تحریک و افساد کرد بدرجه ای که خواستند بسا  
 غداره هجوم کنند و جمال مبارک را العیاذ بالله با مکر گرفته از  
 بالای خانه بزیارند ازند و من آگاه از مکر آنها بودم ولی سکوت

و صبر کردم و چون بغایت درجه جسارت رسیدند خدا آنها را  
 باشش تن بقتل آورد. و در بیانی دیگر است :  
 " رضاقلی ازلی سبب در قتل هفت نفر شد که خود از آن جمله  
 است آیاسم پاشی در اجسام بی تأثیر میشود " الخ و تفصیل  
 احوال حاجی میرزا رضاقلی و میرزا رضاقلی تفرشی و همراهانش  
 در ظهور الحق شرح و بسط یافت .  
 و میرزا محمد رضا منشاری ملقب بر ضی الروح در لوح  
 به آقا سید عبد الرحیم اصفهانی در حق او است :  
 " وان توجهت الی دیار آخری و رأیت زین المقربین ثم رضی  
 الروح زگرهما بذکر الله ثم انشر هذا اللوح لهما لیطلعابما  
 ورد علینا من عبادنا الذین غرتهم الاسماء ( بابیهاکه فریفته  
 نام ازل شدند ) " و از الواح خطاب با او است :  
 " هو العلی الاعلی ذکر الله فی شجرة الفردوس لملأ العالمین  
 و منطق الحق فی جبروت الامر بعد الناس الی مناهج الحق  
 لسالکین " الخ .  
 و استاد غلام رضا شیشه گر عارف معروف که مرابطه اش را  
 بعضی از اجله مؤمنین و مساعدت هایش با این طائفه در تاریخ  
 ثبت است بسال ۱۳۰۱ درگذشت و :  
 آقا سید محمد رضا شه میرزادی از مؤمنین ایام بیان که

سروکار با اصحاب قلعه داشت و بتعلق مخصوص قدوسی ممتاز  
 بود در دوره ابهی از مبلغین و بزرگان روحانی این امر شد و  
 لوح عدل بنام و خطاب با و صدور ریافت و افتخاراً بمقام و نام  
 بقية السیف قلعه طبرسی رسید و در حق او است قوله الجلیل:  
 " ان با قلم الاعلی فابتعث عند الذی سمی بالرضا بعد نبیل  
 من مظاهر العدل فی ملکوت الانشاء وان عدله ایمانه باللک  
 ولا یعادله عدل السموات والارضین " .  
 و ملا رضا یزدی در لوحی راجع با او است قوله الجمیل :  
 " اگرچه یک نفر از دوستان قدری خارج از حکمت تکلم نمود ولیکن  
 عفا الله عنه فضلا من عنده " الخ که بیان حبشش در سجن  
 طهران بسال ۱۳۰۰ هـ ق و تکلم مذکورش باشهزادگان در  
 ظهور الحق ثبت است . و در سفرنامه بغرب خطابی از مرکز  
 میثاق در خصوص آقا رضا قناد شیرازی چنین مسطور است :  
 " ذکر صعود حضرت آقا رضای قناد مهاجر روحی لتربته الفداء  
 و علو مقام ایشان میفرمودند و اینکه من باید خود بارض مقدسه  
 برسم بدست خود قبر نورانی او را تعمیر نمایم و زیارت بخوانم  
 الخ و خطاب به :  
 آقا محمد رضا بیرجندی عنقریب ذکر است و دیگر نام :  
 حاجی محمد رضا شهید در عشق آباد ضمن نام عشق آباد

وزیارت است .

عربی جمع رَضَم تخته سنگ بزرگ  
در لوح سلطان به ناصرالدینشاه است  
" لوینظر احدٌ فی الدّین ناموا تحت

(رِضام)

الرّضام ( که مراد تخته سنگهای موضوعة بر قبور است ) وجاوروا  
الرّغام ( بفتح راء بمعنی خاك و مراد خاك قبر میباشد ) هل  
یقدر ان یمیز رَمَم ( بكسر راء و شاید هم بضم راء جمع رَمَة بكسر  
یا ضم راء و شدّ میم بمعنی يك قطعه كهنه پوسیده ) جماجم  
الملوك عن براجم ( بندهای انگشتان دست و پا ) المملوك  
یعنی هرگاه کسی بآنان که زیر لوحه سنگهای بزرگ غنوده و  
بجوار خاك آسوده اند بنگرد آیا تواند تکه پوسیده های  
کله هایشان را از استخوانهای بند انگشتان دست و پای  
بندگان تمیز دهد ؟

عربی سنگ . در لوح به شیخ سلمان

است : (رَضراض)

" در رَضراض ساقیه ابن العرب مشی  
نمودند " الخ ساقیه بمعنی نهر کوچک و ابن العرب شیخ  
محبی الدّین شهیر و مراد از این که بر سنگ نهرچه ابن العرب  
مشی نمودند اینست که بذوق و عرفان و طریق او گرویدند و در

ترجمه بهامش نسخه خطیه قدیمه از لوح مذکور ساقیه نزدیک  
مشاهده شد .

اصلا مصدر بمعنی خوشنودی و پسند  
و قبول و در عرف اسلامی بمعنی جنّت  
متداول و شایع گردید . در کتاب اقدس

(رِضوان)

است قوله :

" انه اراد ان یراکم علی آداب اهل الرّضوان فی ملکوتہ  
الممتنع المنیع " و در کتاب ایقان قوله :

" هرگز بر رضوان معرفت ربّ العزّة داخل نشود " و در کلمات  
مکنونه است قوله :

" ای بنندگان من شما اشجار رضوان منید " و در سورة  
القمیص است قوله :

" وعلی باب هذا الرّضوان ملائكة الا مر لموقوفون " و در لوحی  
بحرف البقاء که در نام حور ثبت است قوله :

" واخذت كوب الحمرا " بیدها الیمنی لتسقی من رضی بهذ الرّضوان  
فی جنّة الرضوی فسبحان من خلق فسوی " و مراد رضوان  
امراهی است .

و نام رضوان در اصطلاح این امر برای باغ معروف خارج  
بغداد عَلم بود که جمال ابهی باعائله در آنجا نقل مکنان

داشتند و بر آن عید دوازده روز نیز نام گردید و در خصوص آن آیام در لوح حج بغداد چنین مذکور است :

" ايرب هذا بيتك التي فيه هبت نسعات جودك و عنایتك و فيها تجلّيت في سرّ السرّ بكلّ مظاهر اسمائك و مطالع صفاتك و ما اطلع بذلك احد الا نفسك العليم ..... ايرب هذا مقام الذي كان فيه امرك في سرّ السرّ و ما تحرك فيه شفتك على ما اردت و سرّت فيه وجهك المنير و كنت فيه في غيب الغيب و سرّ السرّ بحيث ما عرف نفسك احد من العالمين اي ربّ هذه بيتك التي عروها بعدك عبادك " الخ و در یکی از آثار با مضامین خادم ۶۶ چنین مسطور است :

" حبيب روحاني آقا محمد رضا ابن من فاز و هاجر عليهم ما بها اوله ملاحظه فرمایند بسم ربنا الا قدس الاعظم العليّ الابهی حمد مقدّس از ..... بحر موج زد و عنایت حق جلّ جلاله بکمال اوج ظاهر مخصوص هر يك از اولياء مذکور بحریبان ظاهر و کتاب مبین نازل از حق تعالی شأنه میطلبیم بقرائتش مؤید شوند و سرّ خدمت امر موفق آنّه هو القادر المهيمن المختار در يوم اول که جمال قدم بر عرش اعظم درستانی که بر رضوان نامیده شد مستوی لسان عظمت بسه آیه مبارکه نطق فرمود یکی آنکه سیف درین ظهور مرتفع است و آخر هر نفسی قبل از الف سنة ادعا

نماید باطل است و سنه سنه کامل است تفسیر و تاویل درین فقره حرام است و ثالث حق جلّ جلاله در آنحین بر کلّ اشیا به کلّ اسماء تجلّی فرمود و این فقره از بعد نازل و لکن فرمودند این فقره هم با آن سه دريك مقام است و آن اینکه آنچه از اسماء تلقا وجه ذکر شود کلّ حیاً میّتاً بذکر مالک قدم فائز میشوند طوبی للغائزین "

و الواحی که در سنین متعادیّه بعد در شأن آن دوازده روز صدور یافت بسیار و کثیری متداول است که در آنروزها تلاوت کرده میشود از آنجمله خطاب بسید حسن در تفریش قولیه :

" هو العليّ العالی القیوم قد ارتفع نداء الله عن يدین الرضوان نداء الذي يسمعه حقایق کلّ الاشیا بین الارض و السماء بانّی انا الله لا اله الا انا الواحد الوتر الا حد انتم یا ملا الارض لا تمنعوا از انکم عن اصفا کلمة الله فی هذه الايام و توجهوا الى شطر القدس بقلب طاهر مرّ ان اخرجوا من مدینه الوهم و التقلید ثم ادخلوا رضوان التوحید و ان هذا ما امرتم به فی کلّ الالواح من لدى الله العالم الفرد الصمد قدسوا انفسکم عن حجبات الهوی لتسمعوا نداء الله عن الشجرة المرتفعة لدى الباب بانّ هذا لجمال السبحان و سرّ الرحمن قد ظهر علی هیكل الانسان و ينطق بما کنز فی البیان من لدن عزیز

مستمدان اشهدوا یا قوم بآنه لا اله الا هو وانه لهوالمختار  
 قی کل ما یشاء ولا یمنعه شیء عما خلق بین الارض والسما و  
 ینزل الرحمة علی من یشاء من عباده من غیر حد ولا عد قل  
 ات السماء بدخان الافتتان وغشت الناس حجاب الإمتحان  
 وبقی الملك یومئذ لله الذی بیده ملکوت کل الاشیا وما اتخذ  
 لنفسه شریکاً ولا ولد قل اصل العرفان فی تلك الايام هو  
 عرفان الله و مظهر نفسه ومن فاز بهما فقد فاز بكل الخیر ومن  
 اعرض عنهما انه لن یذكر عند الله ولن یفد وهذا عرفان الذی  
 لن یتغیر بدوام الله ومن ذلك یتغیر بمشیة الله وامره كذلك  
 نطق الوراق ثم اغرد الخ ومقداری در ذکر عید رضوان  
 ضمن نام عید ذکر است ونیز نام رضوان در الواح و آثار ایمن  
 امر لقب شهرنیشا بور می باشد وبرقریه ای نیز در قرب خونیک  
 بیرجند متعلق ببهائیان اطلاق گردید .

ولقب ورقة الرضوان در الواح بسیار بخواهر دوم جناب  
 ملاحسین بشرویه ونیز بشاهزاده خانم شاعره مسماة به شمس  
 جهان و متخلص به فتنه اطلاق شد ولوح : " هذه ورقة  
 الرضوان " خطاب بملایحی در تسه میرزاد می باشد ونیز  
 باغ رضوان واقع در دو کیلومتری شرقی عکا مرتبط با این امر  
 معروف است که در ضمن نام رئیس در لوحی نام برده شد .

عربی بمعنی اضطراب ولرزش . در لوح  
 رئیس است :  
 ( رِعْدَة )

" ایرب قد اخذت ارعدة الظمء " و  
 در صورت زیارت حاجی ذبیح کاشانی  
 " وشربت رحیق الاستقامة فی یوم فیہ ارتعدت ( لرزید ) فرائض  
 الاسماء ( بالهای نامها ) " مراد آنکه نامداران بیانی مانند  
 میرزایحیی ازل وغیره در جنبش رشک واعراض افتادند . و در  
 مناجاتی در خطابی است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً ..... مُرْتَعِدًا ( لرزان ) من  
 سَخَطِكَ " .

عربی در لوح سورة الاستقلال است قوله:  
 ( رَعْن )  
 " ان ارتقبوا یوم الذی فیہ یأتی الله  
 علی غمام العز كما اتی بالحق وتفر فیہ

عیون المخلصین وتغیر وجوه المشرکین وتنغطفیه السماء  
 وتندك الرعن " رعن کوه کشیده ممتد و دماغه کوه است ومحضر  
 تطبیق با اسجاع جمل بفتح عین فرمودند .

جمع رغیبة عربی بمعنی بخششهای فراوان  
 در خطابی در وصف شهداء خراسان  
 ( رَغَائِب )  
 است قوله :

" ولم يعاشروا يا محبوبى الشعوب والقبائل الا بكل عطاء  
ورغائب "

عربی خاک ورمل . در لوح سلطان  
است :

( رَغَام )

" لو ينظر احد في الذين ناموا تحت  
الرضام و جاورد الرغام " الخ که در رضام شرح است .

عربی گشایش و فراخی و فراوانی . در  
خطابی و ساجاتی است :

( رَعْد )

" وتركوا رَعْدَ العيش والرّخاء "

هر گشایش و آسایش را وا گذاشتند .

در لوح رئیس در شأن فرعون است :

" انا اظهرنا الكليم من بيته رَعْمًا لانه  
( بخوار کردن بینیش و اذلالش ) انا

( رَعْمًا لِأَنفِهِ )

کنا قادرین "

عربی شکسته خورده و مندرس و جثه  
میت . در لوحی است :

( رُفَات )

" لا تنظر الى الارض ومن عليها الا كُرْفَاتٍ

اخذتها الارياح من كل الجهات "

مخدّه بالش مسند . در قرآن  
در وصف اهل جنت است :

( رَفْرَف )

" متكئين على رفرف خضر و عبقري حسان "

ولی در اصطلاح شیخ احسائی " رفرف اخضر " نام و مقام  
طبقه ای از طبقات و مقامات جنان میباشد . و در شرح ها است  
قوله :

" يرى السالك في ارض الرفرف كلاً مقامه و يشاهد نعيم الآخرة  
و در صحیفه العدل در حق شیخ احسائی این عبارت است  
قوله :

" بل آن مستقر کرسی وحدت در جنت رفرف بین یدی الله  
الخ در کتاب ایقان است قوله :

" علم انقطاع بر رفرف امتناع بر افراشته اند " وقوله :

" زیرا که آنحضرت همیشه حتی است بحیات الهی و در رفرف  
امتناع قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن " وقوله :

" بر رفرف غنا طایرند " و در کلمات مکنونه است قوله :

" ای پسر حَبّ از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتعاع عشق

قدمی فاصله " الخ و در لوحی است :

" جمیع اهل ملاه جنت اعلی و سگان رفارف به قامت حیر گشتند "

و در خطابی است قوله :

" فوربى ان طير الروح يرفرف فى هواء التقدیس " یعنی مرغ  
روح در هواء تقدیس پرمیزند .

شهری معروف و مرکز قدیم بهائی در  
(رفسنجان) قسمت کرمان در دورهٔ ابهی تأسیس  
یافت و اوضاع و رجال و واقعاتش در  
ظهور الحق ثبت است . و آنانی که در آثار غصن اعظم  
عبدالبهاء طرف خطاب واقع شدند قوله :

" رفسنجان جناب آقا احمد و آقا محمد علی آقا ابوالقاسم  
حسن آبادی جناب آقا علی اکبر جناب آقا محمد صالح آقا  
طاهر حسنخان حاجی میرزا محمد خان کر بلائی یوسف آقا  
میرزا محمد طبیب آقا سید کاظم محمد ابراهیم آقا عبد الرحیم "

وقوله :  
" رفسنجان جناب آقا محمد حسن بن میرعلینقی و آقا حسن  
اخوی آقا محمد علی و ابراهیم بن آقا محمد حسن " و نیز :

" رفسنجان جناب آقا میرزا عبد الله قنار " وقوله :  
" رفسنجان جناب آقا محمد نوقی باید در هر دم صد هزار  
شکرانه نماید که مانند حضرت مسیح اورا بار خنی صبیح و ملیح  
در سبیل جانان بر آن حیوان سوار نمودند و در کوچه و بازار  
گرداندند " الخ .

رُفِع مصدر عربی بمعنی از جای برداشتن  
(رفع) در کتاب اقدس است :

" ورفعنا عنه حکم الحد فى الكتاب "  
وقوله : " قد رُفِع حکم الجماعة " وقوله :  
" كذلك رفع الله حکم دون الطهارة عن کل الاشياء " و در  
برخی از آثار ذکر " رفع القلم " در بعضی ایام مهمه شد  
چنانچه همین کلمه " رفع القلم " در آثار اسلامیه در موارد دیگر  
استعمال گردید مانند :

" رفع القلم عن ثلاثة عن الصبی حتى يبلغ والنائم حتى يستيقظ  
والمجنون حتى یفیک " و نیز :

رفع بمعنی بالا بردن . در لوح رئیس است :  
" وقد اظهرنا الامر فى البلاد ورفعنا ذکوبین الموحدين "  
و در کتاب اقدس :

" لعلّ بذلك امر الله ترفعون " وقوله :  
" قد صرح نقطة البیان فى هذه الآیة بارتفاع امری قبل امره "  
وقوله :

" سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان " وقوله :  
" واهل هذا المقام الذى باسم الله مرفوعا " و نام :  
مرفوع که در اصطلاح بیان بر متوقی اطلاق میشود اسم



مفعول از همین معنی است یعنی مقامش بلند گردیده است .  
رَفَاعَى طائفه و طریقتی از تصوف منسوب با حمد بن ابی  
الحسن علی رفاعی از اولیاء قرن ششم اسلامی . در لوحی  
است قوله :

" و همچنین جمعی هستند برفاعی معروف اند آن نفوس بقول  
خود در آتش میروند و در احیان جزبه سیف بر یکدیگر میزنند  
بشأنی که ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده اند  
كَلَّ ذَلِكْ حَيْلٌ وَمَكْرٌ وَخَدَعٌ مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ اَلَا اِنَّهُمْ مِّنْ  
الْخَاسِرِينَ " و در ضمن نام اردستان ذکر رفیعانام است  
و در ضمن نام امریکا ذکر رفیعا کلیمی مصری مترجم حاجی  
عبد الکریم طهرانی میباشد و در نام صعود هم ذکر است .

عربی بمعنی لگدزن . در ذیل نام  
کرمان ذکر است . ( رَفُوس )

عربی بمعنی مصاحب و همنشین همراه  
و مهربان و انباز و در قرآن اطلاق بر  
جماعت انبیاء و صلحاء و مقربین درگاه  
( رَفِیق )

الهی گردید قوله :  
" وَمَنْ يَطْعُ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ مِنْ  
النَّبِيِّّۙ وَالصّٰدِقِيْنَ وَالشّٰهِدَاءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ

رَفِيقًا " و آورده اند که پیمبر در حالت احتضار نگاه کنان  
بآسمان ، الرَّفِيقِ الْاَعْلَى ، الرَّفِيقِ الْاَعْلَى ، بتکرار میفرمود و در ضمن  
دعاهای اسلامی است :

" اَلْحَقْنِي بِالرَّفِيقِ الْاَعْلَى " یعنی مرا به برترین همنشین  
بپیوند که جماعت انبیاء تفسیر شد . و در لوح خطاب  
بعبد الوهاب است قوله :

" تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق  
اعلی نمایند ..... تا آنکه روحم برفیق اعلی راجع شد " و در لوح  
خطاب به رئیس قوله :

" و نغز این عباد در اوّل ایام ورود برفیق اعلی شتافتند " و در  
کلمات مکتوبه است قوله :

" با بریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشتند " الخ چنانکه در  
آیه مذکوره قرآن دو رفیق مفهوم است رفیق ادنی برای اهل  
نار و رفیق اعلی برای اهل جنت و مراد آنکه صراحتی از می زائل  
ناموافق طبع بدست گرفته از امواج رفیق اعلی و آنها را من خمیر  
لذّة للشّاربین گذشته از کف دادند . و در زیارت مریم قوله :

" فَلَمَّا اَرْتَفَعْتَ اِلَى الرَّفِيقِ الْاَعْلَى كَشَفَ اللّٰهُ الْحِجَابَ " و بالجمله  
در آثار این امر چنان است که گویا کلمه رفیق اعلی بمعنی  
بهشت برین و جهان جاوید معانی اطلاق میشود چنانکه در

یکی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء در وفات متوفی چینی  
مسطور است قوله :

" وازضیق خاکدان نجات یافت و برفیق اعلی شتافت "

( رِقّ - رِقیت - رِقّ رَفِیق عربی بنده رِفِیت بندگی  
در اثری از غصن اعظم عبدالبهاء است :  
رَفِیق - اَرَقّ ) " اننی انا عبدالبهاء وابن البهاء و

رفیق البهاء " و قوله :

" مقام این عبد عبودیت است نه ولایت رقیّت است نه خرافت "

رفیق نیز لطیف و نرم و نازک و آبدکی . در لوح طب است :  
" بادرُ بالرفیق — قبل الغلیظ " که مقابل غلیظ بمعنی  
سخت و درشت میباشد .

اَرَقّ رفیقتر لطیفتر در لوح رئیس است :

" انّها ارق من نسیم الصّبا "

رَقَبَه عربی گردن . رِقَاب جمع واستعمال  
( رَقَبَه - رِقَاب - بمعنی بنده و بندگان کثرت و شیوع دارد

رَقِیب - مُرْتَقِیب ) در قرآن است :

" من قتل مؤمناً فتحریر رقبة مؤمنة " و قوله :

" والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب " و در کتاب اقدس است

قوله : " من لدن مالك الرقاب "

رَقِیب بمعنی مراقب و نگهبان و بازرس و مُرْتَقِیب بمعنی  
منتظر و مترصد . در لوح رئیس است قوله :

" ان ربك یؤیدك فی كل الاحوال انه معك رقیب ..... و بات  
فیها فی العشی مرتقباً فضل ربّه "

رَقَد رُقَاد مصدر بمعنی خوابیدن و  
( رَقَد - رُقَاد - افتاده غنودن . در لوح اشرف است  
رُقْداء ) قوله :

" لیقومن عن رقد هم " و در لوح به عبد الوهاب :

" قوموا عن رقد الهوی مسرعین الی الله العلیم الحکیم " و  
در خطاب معروف به عمّه است :

" یاعمتی الی متی تستفرقی فی الرقاد وتضطجعی فی المهاد "  
رُقْداء در کتاب اقدس است قوله :

" از کنتم رقداء " بمعنی خوابیده ها و ظاهر رُقْداء بشد  
قاف بدون مد میباشد و شاید رُقْداء بوزن علماء جمع رُقْدود  
بفتح راء و یا جمع رُقْدَة بضم اول و فتح دوم صیغه مبالغه باشد .

عربی مار با خط و خال سیاه و سفید  
( رَقْشَاء )

و جمال ابهی در الراج و آثارش در سیر

محمد حسین امام جمعه اصفهان را باین

نام خواندند که باشیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی سبب

شهادت میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین سلطان الشهداء  
 و محبوب الشهداء از شاه پیر بهائیان گردید و لذ القب و شهرت  
 وی نزد بهائیان قرار گرفت . در لوح برهان است قوله :  
 " يا قلم الاعلى دَعُ ذَكَرَ الذَّئِبِ وَاذْكَرَ الرَّقْشَاءِ الَّتِي بَطَلَمَهَا  
 نَاحَتِ الْاَشْيَاءِ وَاَرْتَعَدَتْ فَرَائِعَ الْاَوْلِيَاءِ ..... انصفي يا  
 ايتها الرقشاء باي جرم لدغت ابنا الرسول الخ وقوله :  
 " از ظهوريك عمل از اعمال رقشاء عبیدالله ثانی ظاهر شده و  
 ارتكاب كرد آنچه را که عبیدالله اول از آن اجتناب نمود الةعنة  
 الله على القوم الظالمين الخ مقصود از عبیدالله ثانی شیخ  
 عبیدالله كرد طاغی و مهاجم بر سرحد ایران است که در قتل و  
 غارت و غیرهما فجایعی بیش از عبیدالله زیاد معروف در واقعه  
 کربلا بعمل آورد و آن جزاء متولد از جنایت و قساوت مذکوره  
 امام جمعه اصفهان بود و در ضمن حرف ص نیز شده ای در وصف  
 آن امام جمعه در الواح ثبت میباشد .

(رَقْطَاء)

در لوحی در وصف میرزا یحیی ازل است  
 قوله :

" مثله كمثل الحية الرقطاء تلدغ و  
 تصيبي " كَدَغُ بِمَعْنَى كَزِيدٍ وَصَيَّبِي  
 صدائی مانند جيك جيك مرغ باجوجه هایش و رَقْطَاءُ در

مُونْت بِمَعْنَى زَمِينُهُ سَفِيدٌ وَدَارَاي نِقَاطٌ سِيَاهٌ يَابِالْعَكْسِ .  
 یعنی چون مار بانقش است میگرد و صوت میدهد و در مصیبت  
 سلطان الشهداء و ظلم امام جمعه اصفهان است قوله :  
 " فَآه آه اِنَّ الرَّقْطَاءَ لَدَغُ الْحَبِيبِ الخ .

مصدر عربی نوشتن . راقم نویسنده  
 مرقوم مرقومه رقیبه نوشته در ادبیات  
 فارسی و آثار مرکز میثاق ابهی بسیار

(رَقَم)

است .

(رُكَام)

عربی چیز انبوه شده و برابر اطلاق  
 میشود که در قرآن است :  
 " اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُزِجِي سَحَابًا ثَمَّ

يُوَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا " و در لوحی است قوله :  
 " هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ بَا مَرَّةٍ وَالْاَرْضِينَ بِسَلْطَانِهِ وَسَخَّرَ  
 الرُّكَامَ وَاخْرَجَ الثَّمَارَ مِنَ الْاَكْمَامِ الخ اَكْمَامٌ جَمْعُ  
 كِمِّمْ بِكَسْرٍ اَوَّلٌ وَشَدَّ ثَانِي بِمَعْنَى غَلَّافٍ شَكُوْفَةٍ وَثَمْرًا اسْت .

(رِكْز)

عربی آواز ضعیف بگوش نرسیدنی .  
 در لوح سلطان است قوله :  
 " لَا يُسْمَعُ الْيَوْمَ مِنْهُمْ ذِكْرٌ وَلَا رِكْزٌ "

در لوحی است :

" کم من احبائك يا الهی یرکضون فی  
بر الشام شوقاً للقائك " در بیابان

(رکض)

شام بشوق دیدارت میدوند .

مصدر بمعنی یکبار خم شدن و در اصطلاح

اسلامی هر قسمتی از صلوة که یک خم  
شدن دارد . رُكعات جمع در کتاب

(رُكعة)

اقدس است : " کتب علیکم الصلوة تسع رُكعات " الخ .

عربی مایه و پایه استقرار و نیز جز اصلی  
و زاویه و امر عظیم و عز و امتناع .

(رُكن)

أركان جمع در لوح رئیس است :

" أسس اركان البيت من زیر البیان ( ستون ها و پایه ها ) و ایضاً :

" لوتقطعون اركاننا لن یخرج حبّ الله من قلوبنا ( اعضا "

مهمه بدن ) "

و رکن رابع در اصطلاح شیخیه کار فرمای عالم انسانی

و هستی عصر . در مقاله سیّاح است :

" رکن رابع مرکز سنوح حقایق دین مبین شمردند .

جمع رُمح نیزه ها . در لوح به نصیر

(رِماح)

است :

" اذاً ینطق الرّأس علی الرّماح بان یاملأ الاشباح فاستحبوا

عن جمالی " الخ .

رّماد عربی خاکستر . در کلمات مکنونه

(رَمَدٌ - رَماد)

است :

" ای پسر رماد براحات یومی فانع مشو "

رَمَد بهم خوردگی و درد چشم . در لوح به نصیر است :

" طهّروا رمدا عیونکم ثمّ افتحوا بحبّی " .

عربی پوشیده و نهان و اشاره و کنایه

و صفت رمز مخزون در آثار این امر غالباً

بر مقام الهی اطلاق گردید که ضمن نام

(رَمز)

سَرّ ذکر است .

عربی قبر مساوی با کف زمین و نیز خاک آن

در صورت زیارتی است :

(رَمس)

" سبحانک اللّهمّ یا الهی اسألك بامرک

المبرم واسمک الاعظم وبهذا الرّمس الا طهرک تقدّری " الخ .

در خطابی در حق زین المقربین است

(رَمشة)

قوله :

" فلم یفتّر یا الهی رَمشة عین فی خدّمتک "

بمعنی بهم گذاشتن چشم .

رَمِيمِ عَرَبِي كَهْنَهُ بُوْسِيْدُهُ . دِرْلُوْحِي  
(رَمِيم - رَمِيم) اسْت :

" يَا زَبِيْحٌ قَدْ اَقْبَلَ اِلَيْكَ مَقْصُوْدَ الْعَالَمِ  
وَيَذْكُرُكَ بِمَا حَتَّى بِهِ كُلُّ عَظْمٍ رَمِيمٍ " وَرَمَمَ دِرْلُوْحٌ سُلْطَانَ :  
" هَلْ يَقْدِرُ اِحْدٌ اَنْ يَمِيْزَ رَمَمًا جَمَاعِمَ الْمَالِكِ عَنْ بَرَاجِمِ الْمَطْلُوْكِ "  
دِرْضَمِنْ رِضَامٍ ثَبِتَ اسْت .

مَسْقَفٌ مَقْدَمٌ بِرُوْرُوْدٍ بِحَجْرَاتٍ خَانِهِ  
وَمَدْخَلٌ بِبَيْتٍ . دِرْلُوْحٌ حَجَّ بَيْتَ شَمِيْرَازِ  
(رُوَاق) اسْت :

" فَاحْضُرْ فِي رُوَاقِ الْاَوَّلِ تَلْقَاءُ بَابِ الْحَرَمِ " الْخ .  
عِبَارَاتُ شَيْخِ اِحْسَائِي دِرْمَلْحَقَاتِ شَحْ  
الزِّيَارَةِ چِنِيْنِ اسْت :

(رُوح) " الرُّوْحُ الَّتِي هِيَ النَّفْسُ وَيَقْبِضُهَا  
مَلِكُ الْمَوْتِ وَهِيَ الْاِنْسَانُ مَرْكَبَةٌ مِنْ سِتَّةِ اَشْيَاءٍ مِثَالُ وَهْيُوْلِي  
وَطَبِيعَةٌ وَنَفْسٌ وَرُوْحٌ وَعَقْلٌ وَاِذَا اَخَذَهَا مَلِكُ الْمَوْتِ اَرْسَلَهَا  
فِي ذَلِكَ الْعَالَمِ وَتَبْقَى سَاهِرَةً لَا تَنَامُ اِلَى اَنْ يَنْفَخَ فِي الصُّوْرِ  
فَاِذَا نَفَخَ فِي الصُّوْرِ نَفْخَةً الصَّمَقِ جَذِبَ بِنَفْخَتِهِ الْاُرُوْحَ كُلَّ رُوْحٍ  
اِلَى ثَقْبِهَا الَّذِي خَرَجَتْ مِنْهُ مِنَ الصُّوْرِ حِيْنَ نَفَخَ الْحَيَاةَ فَمِنَ  
الدُّنْيَا وَفِي ذَلِكَ الثَّقْبِ سِتَّةُ بِيُوْتٍ يَدْخُلُ فِي الْاَوَّلِ الْبَشَاثَالِ

وَفِي الثَّانِي جَوْهَرَ السَّبْهَاءِ الَّذِي هُوَ الْمَادَةُ وَهِيَ الْهَيُوْلِي وَفِي الثَّلَاثِ  
الطَّبِيعَةُ وَفِي الرَّابِعِ النَّفْسُ وَفِي الْخَامِسِ الرُّوْحُ وَفِي السَّادِسِ  
العَقْلُ فَتَبْطُلُ الْاُرُوْحُ فَاِذَا نَفَخَ اِسْرَافِيْلُ فِي الصُّوْرِ نَفْخَةً  
الْبَهْتِ رَفَعَتْ النَّفْخَةُ الْعَقْلَ حَتَّى دَخَلَ فِي الرُّوْحِ وَرَفَعَتْهُمَا  
حَتَّى دَخَلَ فِي النَّفْسِ وَرَفَعَتْ الْجَمِيْعَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي الْمَشَاثِلِ  
فَقَامَتْ سَوِيَّةً وَطَالَتْ حَتَّى دَخَلَتْ الرُّوْحُ فِي الْجَسَدِ وَجَمْعُ  
هَذِهِ السِّتَّةِ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا هِيَ جِسْمٌ مَجْرَدٌ وَهُوَ جَمْعُ النَّفْسِ  
وَطَبِيعَةُ الْمَادَةِ وَالْمِثَالُ صُوْرَتُهُ وَالْعَقْلُ رُوْحُهُ وَهَذَا الْجَسَدُ  
اللطيف يلحقه بعض التصفية في جهة الطبيعة والمادة فيلة  
منها عند النفخة الثانية الجسم الثاني بالتصفيه لانهم ابشريت  
برزخية لا تلحق بذات المكلف لانها من احكام الرتبة كمد  
ان الجسد المنصرى من احكام الدنيا ولوازمها فان الجسد  
جسدان جسد بشري عنصرى مركبة من العناصر الاربعة التي  
تحت فلك القمر وهذا يغنى ويلحق كل شئ الى اصله ويعود الى  
عود معازجة واستهلاك فيعود ماءه الى الماء وهواؤه الى الهوى  
وناره الى النار وترابه الى التراب ولا رجوع لانه كالشوب يلحق  
من الشخص والثاني جسد اصلى من عناصر هورقليا وهوكام  
في هذا المحسوس وهو مركب الروح وهو الباقي في قبره مترتب  
الوضع كترتيبه في الشخص حال حياته مثلاً اجزاء الرقيب

بين اجزاء الرأس واجزاء الصدر واجزاء الصدر بين اجزاء الرقبه واجزاء البطن واجزاء البطن بين اجزاء الصدر واجزاء الرجلين وهكذا الاجزاء في انفسها مرتبة فاذا كان يوم القيمة الف اجزاء هذا الجسد الذي بدئه اول مرة حتى يكون بصورته في الدنيا ثم تتعلق به الروح فيقوم للحساب وهذا الجسد هو الذي يتألم ويتنعم وهو الباقي وبه يدخل الجنة والنار وان كان له تصفية ثانية للاخرة لانه ظاهر من جنس البرزخ وهو جسدك هذا وقشره كثافة وهو الجسد العنصرى الغانى واما الروح البرزخى بين النفس والعقل قد اختلف العلماء في معرفة حقيقتها اختلافاً كثيراً رباعدها بعضهم الى اربعة عشر قولاً واكثر والحق انها جسم لطيف مركب من مادة وهو النور الا صفر وصورة شكلها المعنوى قائم الزاوية وهى فى الغيبى الانسان كالصفة فى الوجود الجسمانى شكلاً ورتبةً ولا يُفنى بالجسم الا المركب من مادة وصورة فانه تلذذه الابعاد الثلاثة فى كل شئ بحسبه وايضاً لها حيز من نوعها وهى ارض الورق الا خضرو لها وقت من نوعها وهى الدهر فى وقتها ومكانها كفلك الثوابت المعبر عنه بالكروى فى زمانه ومكانه والروح ليست مفارقة كالعقل بل متعلقة بالعقل ولها نظر الى الاجسام لفعليها وهى مجردة عن المادة العنصرية والمدة الزمانية

لاهن مطلق الماده ومطلق الصورة كما قال على بن مروان شيخ  
عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد الاسدى فى كتابه الفرر  
والدرر حينها سئل عن العالم العلوى صوراً عالية عن المسواد  
عارية عن القوة والاستعداد تجلى لها فاشرفت وطالعها  
فتسلاً لآت والقى فى هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله الخ .

وذكر كتاب ايقان بمواضع ذكر نفس وروح وعقل وصدرو قلب و  
فؤاد شد قوله :

" قلب را از ظنون متعلقه بسبحات جلال و روح را از متعلق  
باسباب ظاهرة " وقوله :

" پس بايد صدر را از جميع آنچه شنیده شد پاك نمود و قلب را  
از همه متعلقات مقدس فرمود " الخ و توان بدى نظريه توضيح  
داد كه تمامت تعبيرات و اصطلاحات مذكوره راجع بمراكز  
قوى نفس انسانى ميباشد و او حقيقت واحد جامع و هويت  
انسانيه است و روح مرتبه تجرد آن و عقل مرتبه درك و كشف  
حقايق و صدر مقام وسعت و گشايش ادراك و قلب مركز عواطف  
و محبت و درك عالم روحانى و فؤاد مرتبه عاليه عواطف و ادراكات  
عاليه است و تفصلى از هريك جدا جدا ضمن نامهايشان مذكور  
ميباشد .

روحانى در نسبت بروح است . در سفرنامه امريكا از غصن

اعظم عبد البهاه این بیان مسطور میباشد قوله :  
 " عالم مادی ظاهری دارد و باطن زیرا موجودات مانند  
 سلسله بهم مرتبط است تا بروحانیات میرسد و آخر منتهی بحقیقاً  
 مجرد میشود امیدواریم این روابط روحانی روز بروز محکمتر  
 گردد و این مذاکره قلبی که آنرا بالهام تعبیر نمایند مستمر  
 ماند " الخ و در آثار این امر عده ای مستی و مالمقرب  
 بروحانی امثال :

شاعره بشرویه ای و غیرها مذکورند و نیز :

محافل شور بهائی بعنوان روحانی موسوم گردیدند و نیز :  
 عیسای مسیح در عالم اسلام نظریجهت نوع تولد معروف  
 و مذکور در قرآن قوله :

" فنفخنا فیها من روحنا " و نظریه محوضت حیات و تعلیماتش  
 بنام روح الله مشهور است . و در آثار این امر بسا بکلمه  
 حضرت روح تعبیر گردید چنانچه در لوح برهان است قوله :  
 " استدل به اليهود و افتوا به علی الروح " و در کتاب اقدس  
 قوله :

" والروح ینادی من الملکوت هلما و تعالوا یا ابناء الغرور " و  
 در لوح به شیخ نجفی است قوله :  
 " حضرت خاتم روح ماسواه فداه و من قبله حضرت الروح الی

الهدیغ الاؤل " الخ و در خطابی مندرج در نام مریم قوله :  
 " بعد از صعود روح وجود بمقام محمود " الخ و از مسلمان شهیر  
 باین نام :

روح الله شهید پسرورقا شهید است . و در لوحی  
 خطاباً له قوله :

" روح الله علیه بهائی و رحمتی و عنایتی هو السمع البصیر  
 طوبی لك انت الذی فی صفرک اعترفت بکبریا الله و عظمته  
 طوبی لام رضعتک و قامت علی ما ینبغی نسأل الله بان یکتب لك  
 من قلمه الاعلی ما ینبغی لجوده و کرمه و فضله انه جواد کریم  
 و الحمد لله رب العالمین " و باصطلاح شیعیان ایران باظهار  
 شدت تعلق و ایمان هنگام ذکر نام امام حسین یا ذکر نام  
 صاحب الزمان موعود بکلمه :

" یا لیتنا کنا معک فنغوز فوزاً عظیماً " یا جمله : " بابی و امی  
 و یا جمله " ارواحنا فداه " تکلم میکردند و متدرجاً نسبت  
 بسادات و علماء دین خصوصاً در اول مکاتیب " فداک روحی  
 و " جعلنا الله فداک " میگفتند و در آثار این امر اولاً در آثار  
 بیان مانند شرح سوره بقره نسبت بحجت غائب " روحی و من  
 فی ملکوت الامر و الخلق فدا " است . و در توقیع به محمد شاه  
 قوله :

" حجة الله روحى ومن هوفى علم الله فداه ..... حجبت خداوند صاحب الزمان روحى وما هوفى علم ربى فدا تربت محضر قدسه " و در توفيق بحاجى ميرزا آقاسى در حق حضرت پيغمبر " روحى ومن فى ملكوت الامرو الخلق فداه " است و در لوحى راجع بمقام نقطه است قوله :

" آنچه نقطه اولى روح ماسواه فداه بآن امر فرمودند " الخ و متدرجا نسبت بمقامات مقدسه بزرگواران و در آغاز مكاتيب براى اظهار ادب نسبت بيكدىگر بمبالغه و تأكيد معمول شد و ملاحظه نظائر بيانات منقوله ضمن نام بديع و اثر خادم ضمن نام آقادرين قسمت از آداب كافى است . و در قرآن است :

" تنزل الروح " و " الروح فيها باذن ربهم " و تفسيرى از آثار نقطه براى آن در ضمن نام قدر ثبت ميباشد . و در توقيعى در اثناء سفر مکه خطابا لوالده است قوله :

" تنزل الروح فى كل حين على قلبى ليتلوا كتاب ربك فى مابشا بلسان عربى فصيح " كه ظاهر در روح القدس و فرشته والهام ميباشد . و نيز كتاب الروح از آثار باب اعظم در اثناء سفر مذکور صادر شده در توقيعى در شأن آن است قوله :

" و اعلم كتاب الروح فانه اعظم الكتب ثم بلغ الى كل العلماء "

ان فرغت ولا تغفل من هذا الامر " و نيز قوله :  
 " كتاب العدل سبعمأة سورة ثم شاهد نور الله آياتها " و از حضرت بها الله در لوح خطاب به نصير است قوله :  
 " فياروحاً لمن يتوجه اليه بقلبه ويستظل فى ظله " و در لوح رئيس است قوله :

" الروح لك ولمن آتس بك " الخ و نيز قوله :  
 " ياروحاً لمن شرب حُمياً المعانى " الخ و نيز در لوح بشارات است قوله :

" بشارت دوم اذن داده شد احزاب عالم بايكدىگر بروح وريحان معاشرت نمايند عاشروا يا قوم مع الاديان كلها بالروح والريحان كذلك اشرق نيرا لادن والارادة من افق سماء امر رب العالمين " يعنى با همه ملل واديان و طوائف باحيات روحانى و گشايش و شادمانى بصفت اهل جنّت معاشرت كنند و مراد از معاشرت با اديان مانند " فاسئل القرية " مذكور در قرآن معاشرت با متدينين است و كلمه مع زائد و اشاره باین ميباشد كه از كلمه اديان اهل آنها اراده شد و با آنكه مفعول عاشروا مقدر و معلوم يعنى عاشروا الاقوام والطل مع تدبيرهم بالاديان المتخالفة .



(روزنامه)

فارسی و متداولاً همان جریده معروف

در عرف عربی است و فیما بین بهائیان

شرق و غرب روزنامه های بسیار دائر

گشت و از مرکز میناق در خطابی راجع باصل آن چنین مسطور است :

" اگر چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه از امر منقطع گردد که مردم بدانند ما را ابداً با روزنامه تعلقى نه و در تقاریرى تعلقى با فکرماندارند بسیار خوب بود کار بجائی رسیده که من اسم روزنامه نمیخواهم بشنوم از بسکه در مشکلات افتاده ام و حال آنکه ابداً تعلقى باین امور ندارم احباً در هند وستان خواستند روزنامه تأسیس نمایند منع نمودم در قفقاز خواستند تأسیس نمایند منع نمودم ولی در طهران متحیرم زیرا اگر منع نمایم شاید نپذیرند و الاً حکماً منع مینمودم وظیفه ما ترویج نور مبین است یعنی آنچه سبب حصول کمالات و فضائل عالم انسانی و راحت و آسایش عالم وجود است بآن تشبث کنیم نه با فکر و از کاری که بهیچوجه در مشرق ثمری ندارد علی الخصوص که ما تعلقى بآن نداریم ما را روش مسلکی دیگر حال اگر نفسی از احباً بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است نسبت خود را ازین امر قطع نماید و جمیع بدانند

که تعلق باین امور ندارد خود میداند و الاً عاقبت سبب مضرت

عمومی گردد یعنی مسلک روحانی ما را بهم زند و احباً را

مشغول باقوالی نماید که سبب تدنی و محرومی آنان گردد "

نام ملت و دولت و کشور معروف که روابط

(روس) آن با امر بدیع در ایام حضرت بهاء الله

و بعد و نیز روابط نمایندگان شان در ایران

در الواح و آثار و بتفصیل در نظم و الحاق ثبت است . در لوح

خطاب با امیر اطراست قوله :

" یا ملک الروس ..... قد نصرنی احد سفرائک از کنت فی سجن

الطء تحت السلاسل والاغلال " الخ اشاره بواقعه ۱۲۶۸

در طهران است که مفصلاً در تاریخ ذکر میباشد .

دامنه کوه بقرب ساری مازندران تقریباً

(رؤشکوه) ۲۴ خانوار بهائی در آنجا ساکن اند

که اصلاً در شبهه مغاره کوه کلکنار بودند

و اهالی آنها را بیرون نمودند . اعرف واسیغشان شیخ حسن

معروف کلکناری فارغ التحصیل در عراق عرب و از علماء بیان بود

و آثار و الواح بسیار از دوره بیان و دوره ابهی در ترکه اثر باقی

بود در حدود سال ۱۳۰۰ هـ ق بعراق عرب رفته آنجا

در گذشت و از معارف بهائیان کلکنار آفاش فیع آقا بود .

( رَوْضَةٌ )

عربی باغ وستان وچمن و مرغزار و در قرآن بر بهشت اطلاق شده و "روضه مقدسه" در عرف مسلمانان

قبرالنبی است .

و روضه در عرف اهل بها نام محل استقرارهیکل حضرت بها الله است که غصن اعظم عبدالبها برقرار کرده و باین نام خواندند و زکری از آن ذیل نام قصر میباشد .

عربی قلب و عقل و ذهن . در لوحی در

( رُوع )

شأن بدیع شهید است ؛

"قد نفخنا فی رُوع احدٍ من عبادنا

روح القوة والقدرة وارسلناه اليه ."

خطاب کتاب اقدس قوله :

( رُوم )

"يامعشر الروم انا نسمع فيكم صوت

اليوم" الخ بعثمانیان است و باعتبار

مركزيت در اسلام که قبلاً مرکز روم بود بدین نام شهرت داشتند

و در ضمن بیان حرف الف و نیز نام رئیس زکری ثبت است

و در قرآن است قوله :

"الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سيفلبون

که راجع بمحاربات جاریه فیما بین دولت روم شرقی بادولت

ایران میباشد . و در لوحی است قوله :

"دیگراز آیه مبارکه الم غلبت الروم سؤال نموده بودید درین

مقام زکری از سلطان مذکور از قبل نازل تفحص لیتجد و تكون من

العارفین و لکن به غصن اعظم امر فرمودیم مجدداً این آیه

مبارکه را تفسیر نماید و ارسال دارد الخ

در ضمن نام بقره رؤیائی از یاب اعظم

ثبت است . و لوح رؤیاء از الواح

شهره ابهی است قوله :

"بسم الله الذی ينزل الآيات بالحق وکلّ کان عنه محروماً

و نستعین برئنا العلی الاعلی فسبحانک اللهم یا الهی از کرب

حین الذی استشرق شمس الوهیتک ..... فطلعت حوریة

التي فی ازل الازال فی سراق القدس ..... فاعبروا لسی

ان کنتم لرؤیاء الروح تعبرون" و در لوحی دیگر قوله :

"بسمه المفرد علی الافنان ان یا اسمی ان استمع ندائی من

حول عرشى ..... انا کنا مستویاً علی العرش دخلت ورقة

النوراء الالابسة ثياباً رفیعة بیضاء ..... تعالی الله موجودها

لم ترعین بمثلها" الخ و تفصیل مقام رؤیاء در ادیان و فلسفه‌ها

روحانی و امر جدید در کتاب امر و خلق ثبت است . فردوسی

گفته :

نگر خواب را سرسری نشمری یکی پایه دانش ز پیغمبری  
در توفیق شرح ها در بیان رؤیة اللّٰه  
(رُؤیة) تعالی است قوله :

" كما اشار الصادق ع، وحين قال الست  
بريكم في قوله نفسه عز ذكره وحين سئل عن رؤیة اللّٰه فسی  
دار الآخرة فقال بل يروه المؤمنون قبل يوم القيامة قال فكيف  
ذلك قال هم. حين قال الست بريكم ثم كشف الغطاء قال  
اولست تراه في وقتك هذه ..... كما ادب محمد كل الناس  
بقوله اللهم ارضي حقايق الاشياء كما هي الخ ودر ضمن نام  
بغداد زکری از رویت است .

رَهَبَة جمع راهب دیر نشین زاهد  
(رَهَبَة - رَهَابِين) مسیحی . در لوح بشارات است :  
" بشارت هفتم اعمال حضرات رهبیه  
وخوریه ای ملت حضرت روح " الخ .  
رَهَابِیْن جمع رهبان بمعنی راهب است . در مقاله سیّاح  
است :

" اقتدار رؤساء دین و رهابیین در جمیع اقطاع مکمل بود "  
در آثار والواج ابهی ناصرالدینشاه  
بمعنوان رئیس یار رئیس المعجم مذکور

است از آنجمله در لوحی قوله الاعلی :

" ای طبیب قبل از ارسال بدیع حجت الهی براهل آندیار  
کامل و بالغ نشد چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده " که  
مراد از آندیار ایران و رئیس ناصرالدینشاه است که لوح معرو  
ف را بامیرزا بزرگ بدیع برایش ارسال داشتند . و در لوح مشهور  
رئیس قوله الاعلی :

" واتحدت مع رئیس المعجم " نیز مراد او است و در لوحی  
قوله الاعلی :

" قل یا ملاء الارض تفکروا فیما نزلنا فی اللوح لرئیسکم بیان  
یجمعنا وعلما العصر الخ که ضمن نام سحاب ثبت میباشد  
و نیز در لوحی دیگر قوله الاعلی :

" هذا کتاب من لدنا الی الذی فاز بانوار الایمان ..... من  
شرب هذا الرّحیق لا یخوّفه ظلم الذین ظلموا ولا شوکة رئیس  
المشرکین یراه احقر من النملة ان ربک لهو القوی ذو القوة المتین  
هم او مراد میباشد و در ضمن نام سجن و سلطان هم ذکر است  
و نیز در برخی از آثار والواج سلطان عبدالعزیز پادشاه  
عثمانی بمعنوان رئیس ذکر گردید از آنجمله مخاطب در لوح :  
" یارئیس اسمع نداء اللّٰه الطک المهیمن القیوم " الخ که  
رود حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی با همراهانش بارزانه

در حال مقدمات نفی آنحضرت واصحاب مشروح است وقوله  
 الاعلى : " زَكَرَعَلِيًّا " اشاره بحاجی میرزاعلی اکبر نراقی است و  
 این لوح بعد از خروج از ادرنه و نزول بشاطی گالی بولسی  
 صادر شد او می باشد . و در آن ضمن است قوله الاعزّ :  
 " واتحدت مع رئیس العجم ( ناصرالدینشاه ) فی ضرّی وخطا  
 " یاریس قد تجلینا علیک مرة فی جبل التینا و آخری فی الزيتا  
 و فی هذه البقعة المبارکة " اشاره بتجلی روح ولا یتی سبحانی  
 از مقام ابهی سابقاً و نیز لاحقاً در همین جا است چنانکه در  
 لوح مشهور به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی ذکر فرمودند  
 قوله الاعلى :  
 " اغرّتك الریاسة ان اقرء ما انزله الله للرئیس الاعظم  
 ملك الروم الذی حبسنی فی هذا الحصن العتین لتطلع ما عند  
 المظلوم من لدى الله الواحد الفرد الخبیر " و در لوحی دیگر  
 قوله الاعلى :  
 " ان الرئیس اراد نلتی و ضرّی و سجنی ولكن الله اخذہ بسلطان  
 من عنده انه لهوالمقتدر القدير قد ظهر ما نزل فی لوح الرئیس  
 ان ربك یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انّا اخرجنا من السجن  
 بقدرة من عندنا رغماً لانغه ثم رجعنا الیه ان ربك لهم  
 العليم الخبیر ای کریم جمال قدم بسجن انس گرفته گاهی

فهر و گاهی رضوان موطئی قدم حضرت رحمن واقع شد ولكن  
 در هر حال رجوع بسجن را اختیار فرمود " الخ و در لوحی خطاب  
 به ذبیح مذکور است :  
 " ان اذکر ان انزل الرحمن لك ما سمی بلوح الرئیس و انزل  
 فیہ ما كان مكنوناً فی علمه المہیم علی الآفاق لعمر الله قد ظهر  
 كل ما نزل من قلمی الاعلى ان اقرء و قل لك الحمد یا منزل الآيات  
 و نیز در اثری بعنوان خ اد م ۶۶ است قوله :  
 " بنام دوست بی نام و نشان نجات محبوب نزد محبین محبوب  
 لذا ارسلناها بهذه الكلمات العالیات و فوحات حب قاصدین  
 لدى العرش مطلوب هذا ما اشهد به منزل الآيات الحمد لله  
 که ابواب ظاهره هم مفتوح است و نجات از شرطش در هبوب  
 و مرور نسأل الله بان یعذب الذین حالوا بیننا و بینکم كما  
 عذب الذین كانوا من قبل انه لهوالمقتدر القدير مکتوبی که  
 احبای ارض الف ارسال داشتند لدى الوجه حاضر و از اخبار  
 جدیده استفسار نموده بودید این ایام چنین مذکور شد که  
 رئیس مدینه کبیره استماع نمود که نعلی از حضرت رسول روح ما  
 سواه فداه در دیار بکر نزد شخصی از اشراف موجود است لذا  
 صدر الحکم من الدولة باحضاره و شخص مذکور مع نعل رسول  
 بشاطی بحر اسود واصل و بعد مخصوصاً از مدینه کبیره سفائن

متعدده باستقبال فرستادند که امانت را حمل نمایند و عند  
تقرّب بمدینه کبیره زوارق متعدده اخری فرستادند و شخصی  
حامل را مع امانت در زورق منزل داده توجه بمدینه نمودند  
و حین وصول بشاطی بحر صدر اعظم و جمیع وکلاء و وزراء به  
استقبال آمده و منتظر بودند بعد از ورود صدر اعظم تقرّب  
جستند و امانت را اخذ نمود و در کالسکه بسیار ممتاز گذارد و  
حامل امانت خلف کالسکه براسب بسیار ممتاز راکب و خلف او  
جمیع وزراء و وکلاء توجه بمحل مخصوصی که معین شده بود  
نمودند و از یمین و یسار کالسکه جمعی از علماء مع قماقم بخورش  
مینمودند و بتهلّیل و تکبیر ناطق تا آنکه بمقام معلوم وارد شدند  
و بعد از ورود رئیس و سائر ناس تا سه یوم فوجاً فوجاً بزیارت  
فائز حال جای تفکر و تنبّه است مشاهده نمائید که به فرع  
چگونه متشبّث و از اصل غافل لم یزل چنین بوده و چنین خواهد  
بود چنانچه درین ایام احدی اعتناء آن اسراء الله نداشته  
و ندارد و لکن عنقریب بذکر جزئیات ماورد علیکم ناطق خواهند  
شد زیاده از این تفصیل در این مقام جائز نه دوستان را تکبیر  
برسانید و الحمد لله اولاً و آخراً " و در لوح به شیخ نجفی  
اصفهرانی است قوله الاعلی :

" چنانچه در کتاب اقدس والواح حضرات ملوک و لوح رئیس و

لوح فؤاد از قلم اعلی اکثر اموری که در ارض واقع از قبل جاری  
گشته " و در لوح دیگر است قوله الاعلی :

" در رئیس دوم از قبل و طائفان حولش تفنگر نما قد اخذ هم الله  
اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهت آل الله را بسجن اعظم  
فرستاد " و اما لوح معروف قوله الاعلی :

" هو المالک بالستحقاق قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را  
اعلی الخلق دیده ای " الخ خطاب بصدر اعظم عثمانی عالی  
پاشا است و در سجن اعظم عکاء صدوریافت که ذکروفات و نفر  
معین متوفی در سجن نمودند و تفصیلی از آن در ضمن نام علو  
و فؤاد ثبت میباشد و از غصن اعظم عبدالبهاء خطاب بمیرز  
فضل الله خان بنان شیرازی است قوله العزیز :

" سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید این  
رئیس عالی پاشا است که سبب نقل از عراق بحدود ایفلاق و از  
آنجا بسجن عکاشد " و رئیس در کتاب اقدس قوله :

" قد ظم رسر التنکیس لرمر رئیس " که ضمن نام نکس و تنکیس  
بتفصیل ذکر میباشد مراد رئیس الطائفه و عقیده الشیعه طه  
سلسله الولاية صاحب الامر منتظر موعود میباشد " و نیز در لوح  
خطاب به نصیر است قوله الاعلی :

" باری بهیج رئیس تمسک مجو و بهیج عمامه و عصائی از فیوض

سحاب ابھی ممنوع مشو " وپارسی رأس بمعنی راه و جاده  
 عربی . در لوح طب است :  
 (ریاضة) " نعم الرياضة على الخلاء " ورزش در  
 حال خلاء معده نیک است . و در کتاب  
 اقدس :

" کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند ومنع عن نفسه ما احلّه الله  
 وحمل الرياضات والمشقات ولم يذكر عند الله منزل الآيات "  
 منظور نهی از عزلت و تحمل اعمال شاقّه و ریاضات مشهوره  
 مرتاضین هندوان و امثال آنان است .

عربی در مذکر ریّا در مؤنث بمعنی  
 سیرآب و پرشیره و پرعصاره . در خطاب  
 (ریّان) معروف حضرت عبدالبهاء به عمه است  
 " واجعلها ریّانة بمياه الجود " ظاهر در جمله استعمال ریّا  
 است ولی طبق مستعمل در عرف فرمودند . و در خطاب وصایای  
 عهد است :

" اول غصن مبارك خضرل نضر ریّان " بمعنی شاداب .  
 نام نهری واقع در منتهای شمال شرقی  
 (ریّین) " فرانسه که در خاک آلمان و بلژیکیک  
 میگردد . در کتاب اقدس خطاب

بآن حدود است :  
 " یاشواطی نهرالریین قدرأیناک مغطاة بالدماء " راجع  
 بمحاربه سال ۱۸۷۰ میلادی بین فرانسه و آلمان و اخبار از  
 وقوع محاربه دیگر که منجر بشکست آلمان شود مینماید و در ضمن  
 نام ناپلئون ذکر است .

حرف - (ز)

ز و ارض الزّاء در آثار این امر اشاره و  
 (ز) شهرت شهر زنجان است که منفردا  
 مذکور میباشد . در لوحی است :

" طوبی یا ارض الزّاء بما استشهد فیک اولیاء الله واصفیاءه  
 الذین بهم ظهر حکم الوفاء " الخ و نیز : زاء زوّوا رمزا از  
 زواره اصفهان است که ضمن آن نام درج میباشد و نیز :  
 اسم الله زاء زین المقربین است که در نام زین مذکور میباشد  
 قوله :

" فی جواب ما سألہ اسم الله زاء فی حکم الرّیاء هو الابهیسی  
 اینکه سؤال از منافع و ربح زهّب و فضّه شده بود چند سنه  
 قبل مخصوص اسم الله زین المقربین علیه بهاء الله الابهیسی این  
 بیان از ملکوت رحمن ظاهر " الخ

عربی خوراک آذوقه وتوشه سفر  
(زاد) درخطابی است :

" جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده  
بودند ملاحظه گردید زاد اخروی وتوشه راه ملکوت الهی  
طلب گردیده در نزد آنجناب واضح است که الیوم زاد وتوشه  
ثبوت ورسوخ دادن نفوس ضعیفه است بر عهد وميثاق ونشر  
نفحات اله وصون حصن امرالله وحفظ معالم دین الله "

متداول الاستعمال در عرف عربی و  
(زاکون) فارسی بمعنی قانون . در رساله  
سیاسیه است :

" زاكون ممالك اروپا في الحقيقة نتایج افکار چند هزار سال  
علمای نظام وقانون است "

قریه ای تقریباً در سه فرسنگی شرق  
(زافوه) تربت حیدریه که در سنین ابهی مرکزی  
در امربهائی ورجالی داشت که در  
السواح و آثار مذکورند .

عربی اسم فاعل زور زیارة وآنکه  
(زایئر) بقصد دیدار و زیارت اشخاص واماکن  
مقدسه روان است واطلاق نام زائر

در حق آنانکه همکا و حیفاً و غیرهما برای زیارت میرفتند شایع  
بود . در لوح رئیس است قوله :

" لك الحمد على ما اريتني جمالك و جعلتني من الزائرين الخ  
زائر اسم فاعل زار بمعنی غریب دن . در خطابی  
و مناجاتی در حق بهائیان است :  
" اللهم اجعلهم طيوراً صادحة في الرياض واسوداً زائراً  
في الفياض "

عربی پول قلب اسم فاعل از زیف .  
(زایف)

عربی شرطه ها پلیس ها مأمورین  
(زبانیه) انتظامی مفردش زبنيّة در کتاب  
اقدس است :

" الى ان اخذته زبانية العذاب و در لوح به شیخ سلمان  
است :  
" فسوف يأخذهم زبانية القهر "

مستعمل در عربی و فارسی نام سنگ با  
(زبرجد) ارزش معروف که اشهر انواعش سبز  
رنگ میباشد و در آثار این امر بسبیل

تشبیه تکرار ذکر یافت از آن جمله در لوحی بحرف البقا است

قوله :

" ثم بعد ذلك اخرجت عن خلف شعرها لوحاً من الزبرجد

الخضراء " الخ ودرلوحی دیگر قوله :

" درالواح زبرجدیه ازقلم سلطان احدیه نصرت امربحکمت

وبیان مرقوم شده بآن ناظرباشید " ودرکلمات مکتونه است :

" قسم بجمال که درالواح زبرجدی ازقلم اعلی جمیع اعمال

شماثبت گشته " الخ ودرلوح حکماء درحق سقراط ضمن

وصف حال بلینوس حکیم است :

" ثم اذکر ماتکم به بلینوس الذی عرف ماذکره ابوالحکمة من

اسرارالخلیفة فی الواحه الزبرجدیه " ومقصود از آنها آثار

مخصوصه بدین نام یا منقوش برزبرجد نیست بلکه مراد تجلیل

وتشبیه آنها در درخشندگی و جلب توجه بزبرجد میباشد .

عربی سرگین درلوح به سلمان است :

( زِبْل )

" شکر بطوطی دادند وزبل بجمل "

عربی و درقرآن کتاب حکیم وکتب و

( زُبُور - زُبُر )

صحائف محکمة . درکتاب اقدس است

هذه حد ود الله التي رقت من القلم

الاعلی فی الزبر والالواح " ودرلوح رئیس است :

" اُسَسَ اَرْكَانَ الْبَيْتِ مِنْ زُبُرِ الْبَيَانِ "

عربی شیشه . درقرآن است :

( زُجَاجَةٌ )

" المصباح فی زجاجة الزجاجاة

کاتها کوب درّی " درلوح به حاجی

محمد کریمخان است :

" وكذلك نشهد ان كل حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج

العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه احد " ودرلوح به سلمان

است :

" درشمس ملاحظه نماکه بیک تجلی درمرایا وزجاجات تجلی

مینماید ولكن درهرزجاجی بلون او دراوجلوه مینماید "

درلوح رئیس است :

( زَحَفَ )

" زحف الناس حول البيت وبكى علينا

الاسلام والنصاري " مردم اطراف

خانه هجوم کردند .

زخرف عربی زر زخارف جمع . درکتاب

( زُخْرُف - )

عهدی است :

" اگر افاق اعلی از زخرف دنیا خالی

( مزخرف )

است " الخ ودرلوح به سلمان :

" برای جلب زخارف از ناس " الخ .

مزخرف زرکشیده زرق و برق داده ظاهر فریب . درلوح



به صدر دولت عثمانی است :

" ویاشیا مزخرفه دنیای دنیّه از حق ممنوع نگردد "

عربی جمع زَرَبِيّ بمعنی پستی و مسند

( زَرَبِيّ )

در کتاب اقدس است :

" و طوِيت زرابي الافراح " مسندهای

شادمانی درهم پیچیده برداشته شد . کنایه از حللول

اجل و مرگ میباشد .

زردشتیان ایران متدرّجا بعدة کثیر

( زَرْدُشْتِيَان ) در پیروان این امر منسلک گردیدند

و هوشیدر و بهرام دین آور را شناختند

و از بهائیان اولیّه شان در یزد شاهپور استاد جوانمرد

پورشیر مرد کبخسرو خداداد دینیار کلانتر و مهربان کاوس

بودند . و از اهل قریه مریم آباد ملّا بهرام بهمن رستم

خرسند نوشیروان خرسند مهربان رستم مهربان بهمان

رشید ماهیار سروش خرسند کیومرث بهمن خداداد رستم

و ذکری از زردشت و ملّا بهرام ضمن نام بهرام رستم است .

عربی مؤنث آزْرَق بمعنی کبود .

( زَرَقَاء )

زرقاء الیمامه زنی مشهور به تیزی

چشمی و دوربینی در یمامه بود .

در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله :

" كما يَضْرَبُ بزرقاء الیمامه فی حدّة البصر " و نیز :

زرقاء نام و شهرت شراب گردید در لوح مذکور است :

" کم من بیت ارتفع فی العشیّ فیہ القهقهة شدّ والزرقاء "

وفی الاشراق نحبیب البکاء " الخ . شدّ و مصدر بمعنی

میگساری است یعنی چه بسا خانه ها که شبانگهان در آنها

آواز خنده و میگساری بلند بود و صبحگاهان فغان گریه

در آن برخاست

در لوح حکماء است :

( زَعْفَرَان ) " علی ارض الزّعفران " مراد محض

اعتبار لون صفراء و رنگ زرد است که

در رموز بمصطلحه شیخ احساسی هر یک از الوان سبعة متعلق

بعالمی از عوالم هفتگانه وجود میباشد چنانچه بیضا عالم

مشیت صفراء عالم اراده حمراء عالم قضا الخ و نیز

تلویح بقائن ارض الزّعفران وطن آقا محمد قائینی نبیل اکبر

فاضل شهیر مخاطب این لوح دارد . و در کتاب شرح الزیارة

شیخ مذکور وصف جنت و اهل جنت است :

" فقیل اولّ مقام لهم مقام الرّفرف الا خضر ثم ینتقلون منه ال

مقام الکثیب الاحمر و ارض الزّعفران " الخ که ضمن نام رضوا

ثبت میباشد .

عربی تنفس ممتد رفیق . زَفَرَات جمع

در لوحی است :

( زَفْرَة )

" ان اصحاب الشمال في زفرة وشهيق "

و در انکار صلوة است :

" تری عبراتی و زفراتی " و شهیق صدای معزج با گریه است .

عربی گیاهی در بیابان عربستان با

شکوفه مانند یاسمین . در قرآن است :

( زَقُوم )

" ان شجرة الزقوم طعام الاثيم "

و در خطابی است :

" حنظل و زقوم بتعلیم و تربیت شجره مبارکه نگردد . "

عربی آب صاف خوشگوار خوشگذا ر . در

کتاب اقدس است :

( زُلَال )

" ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن

زلال هذا السلسال " و در کلمات مکنونه :

" یابن الانسان اصعد الی سمائی لکی تری وصالی لتشرب

من زلال خمر لا مشال " و در سوره رئیس :

" وعلل من زلال هذا الخمر "

مصدر عربی بمعنی لرز و اضطراب

و زمین لرزه و در ترس و هراس و محنت

استعمال میشود . در لوح رئیس

( زَلْزَال )

است : " و يظهر الزلزال " .

نام زن عزیز مصر در آثار مسلمین و قصه

مشهور یوسف معروف میباشد . در لوح

( زَلِيخَا )

به حاجی محمد کریمخان است :

" و همچنین در حکایت زلیخا که میفرماید و استغفری لذنبك

انك كنت من الخاطئين اعتراض نمودند " .

عربی جمع زَمَجْرَة بمعنی فریاد و فغان

گروه انبوه . در لوحی است :

( زَمَاجِير )

" ایاکم ان یحجبکم زماجیر اهل النعاق

و نیز :

" طوبی از برای نفوسی که زماجیر قوم ایشانرا از حق منع ننموده "

نام قبه الزمان در کتب و آثار تکرار ذکر

یافت و در کتاب شن الفصیده حاجی

( زمان )

سید کاظم رشتی در شرح و حلّ رمز آن

چنین مسطور است :

" ثم ان هنا قبه اخرى وهی قبه بلعیا بن جور و تسمى ایضا

بقبة الزمان وهذه القبّة لها ظاهر ولها باطن وأما ظاهرها  
فأتى أروى عن مولاى وسيدى وشيخى واستادى وسنادى و  
عمادى اعلى الله مقامه ورفع فى الدارين اعلامه ان بلعيان  
بن جوركان حكيماً من الحكماء الكاملين ذوباع طويل فى العلم  
ورسوخ فى اليقين فكان فى عهد نبي الله صلى الله عليه نوح فلماً  
سمع بالطوفان وان نوحاً دعا على قومه ووعدده الله بان يهلكهم  
بالطوفان فقال السلطان ما الحيلة فقال اتى ابن قبة بالارصاد  
والعزائم واحكمها بالاسماء وبالروحانيات وامزج بين العلويات  
والسفليات وارتب تلك القبّة المحيطة بالبلدة ترتيباً طبيعياً  
لا يدخل فيها الطوفان وتسلم البلدة من الفرق ..... مامنع  
الله سبحانه بلعيان بن جورعن ضرب تلك القبّة على المدينة  
لتسلم من الفرق لانه تعالى كما اراد ان يرى الخلق قهره  
بالطوفان اراد ان يريهم حكمه بما اودع فى حقايق الاشياء....  
فحفظت تلك البلدة بتلك القبّة عن الفرق وعمّ الطوفان وشمل  
البلاد والعباد ولم يسلم الا اهل السفينة والبيت المعظم  
والحرم الا من مكّة ولذا سماه الله بالبيت المتيق ..... فلماً  
نجت تلك البلدة اخفاها الله سبحانه عن اعين الخلق كما  
فعل بجنة عاد لحكم ومصالح لا تضيق بذكرها المقال وسميت  
تلك القبّة بقبة الزمان لبغائها واستمرارها مع الزمان فهى لم

تزل معمورة مخفية كالبلاد الاخر المخفية مثل جابلسا وجابلقا  
والبلاد التى وراء جبل قاف من القباب المذكورة وهكذا السى  
ظهور المهدي عجل الله فرجه فى آخر الزمان فيظهر تلك القبّة  
والبلدة وجنة عاد والجنتان المدهامتان عند ظهوره فتعمر  
البلاد والعباد الخ ودر شرح كوثر ازباب اعظم است :

" وهو الذى ظهر نوره على جبل فاران ببريات القدس وعلى جبل  
حوريب بجنود ملائكة العرش والسّموات والارضين وعلى قبّة  
الزمان نبأ الاولين والآخرين وعلى الطور بالشجرة المباركة  
ان ياموسى ..... بمصاح ديك البهاء على قبّة الزمان  
و در دعا روزيكشنيه :

" واسألك اللهم بحق ان تسلم على القائم بامرّه فى مقامه  
فى الراء فى عوالم الانشاء والمطاع فى افلاك الصفات والاسماء  
الذى قد تفرد فى مقام طاعته عن ابناء الجنس وتعالى فى مقام  
رضائه عن ابناء المثل اشبه نور طلعتك فى جبل فاران وظهور  
مهيتك على قبّة الزمان و در مناجاتى است :

" اللهم انى اسألك ان تصلى على محمد وآل محمد فى جبل  
حوريب ثم فى قبّة الزمان " وقوله :

" ثم على كاظم من شجرة الطور على قبّة الزمان من طلعة الاحد  
وازمقام ابهى در لون حروفات مقطعات است :

" وهذا ما قضى على موسى بن عمران في قبة الزمان ان انتم تعلمون كذلك شهد فاران الحب عند فوران النار في حوريب القدس وسيناء القرب " ودرلوحی دیگر :

" ان يامحسن كلما اضرمنا عليك النار اناك لا تشتعل اذ ابعثنا نار الخلد على هيكل اللوح وارسلناها اليك لعل تشتعل فسي نفسك وتشتعل بك الموجودات ليظهر عن كل شئ ما ظهر لموسى بن عمران على سيناء القدس وقبة الزمان ان انتم تعلمون نفس السبحان لتكون من القائمين " ودر کلمات مکتوبه است :

" ياد آوريد آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه زمان واقع است بامن نمودید " الخ ودر ضمن شرح نام قبه و کلمه کن شرحی ثبت است .

بفارسی اوستا خواندن زردشتیان در

( زَمْزَمَة )

نیایش آتش و هنگام غسل و تناول اکل و شرب . و در مکالمات و ادبیات

فارسی بمعنی ترنم بآهستگی وزیر لیبی کثیرالاستعمال و متداول بود . درلوحی است :

" تا ازین زمزمه ایزدی افسردگانرا برافروزی " و نیز :

" تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی " و نیز :

" زمزمه ای از آوازه های خوش جانان آوردیم " .

( زَنْجَان )

واقعات زنجان و احوال آحاد مشاهیر

مؤمنین آن قسمت در بخشهای تاریخ

ظهر الحق تفصیل داده شد و سوره

زیارت در حق جناب ملا محمد علی حجت شهید و دیگر شهدای

آنجاست قوله :

" رحمة التي ظهرت ولاحت من افق فضل مالك الا يجاد عليك يا هادي الانام و هادم الاصنام " الخ .

از معمورات شهیر آنجا زنجان کوه

واقعات این امر در آنجا در ظهور الحق

ثبت میباشد .

عربی لثیم و دنی و بیگانه بیسود خود را

در گروه بجا کرده . در قرآن :

( زَنْبِيم )

" عَتَلْ بَعْدَ ذَلِكَ زَنْبِيمٌ " و در خطاب

معروف به عمه است :

" واقْتَفَى كَلَّ غَافِلِ زَنْبِيمٌ " و در صورت زیارت عمه طالان خانم

قوله : " وسلطة الزنما " .

قصه ای در حوالی کاشان و اصفهان

مرکز قدیم مؤمنین این امر مذکور در تاریخ

و آثار است و الواح بسیار راجع بانجا

( زَوَّارَة )

میباشد منها قوله :

" يا احبّاء الرّحمن في الرّاء والرّاء ان استمعوا ندا المظلوم  
..... ان انظروا ثم انكروا اذا قصد الذّبيح مقرّ الفداء الخ  
که مراد آفاسید اسمعیل ذبیح سابق الذکر است . وقوله :  
" زاء هو المهيمن على ما يشاء " الخ " جناب آقا محمد رضا  
زواره ای " الخ " زواجنا آفاسید یوسف " الخ " زوجنا  
ملّارضا " الخ " زواجنا آفاسید ابراهیم اخ من استشهد فی  
سبیل اللّٰه بسمه العزیز الکریم ان یا ابراهیم ان استمع ندا  
ربّک الکریم ..... انظر ثم انکر ان توجه من سمیناه بمحبوب  
الشّهداء الی مشهد الفداء ..... لذلك اختصناه فضلاً  
من عندنا وآثرناه علی اکثر الخلق " الخ .

زؤانة زؤان عربی تلخدانه . درلج  
(زؤان) حکماء است :

" اياکم ان تزرعوا زؤان الخصومة  
بین البریّة " .

عربی گردباد زوابع جمع . در خطاب  
(زوبعة)

مشهور ببهائیان خراسان است قوله :  
" وزوابع الشّدائد احاطت "

و در خطاب معروف به عمسه است :

" واشتدّت علیها الزّوابع من سائر الانحاء "

در لوح بناصر الدین شاه است :  
(زهر - زهراء) " ویرزق العباد من روض عنایتہ زهراً  
ومن افق الطافہ زهراً " اول بفتح و  
سکون جمع زهرة بمعنی شکوفه و دوم بضمّ سکون جمع زهراء  
که مراد ستارگان است .

زهراء مؤنث ازهر سفید درخشان نورانی . در صورت  
زهارت ملأ علی باهای صغیر " البقعة المقدّسة الزّهراء "

زوجة زن ازواج زوجات جمع . و  
(زوج) ازواج اعلى وابهى ومولى الوری در

بخشهای ظهور الحق و در کتاب  
راههای بزرگ تفصیل داده شد . و در خطابی از بیان شفاهی  
مرکز میثاق برای جمعی از دوستان راجع بکیفیت ازدواج عرب  
است قوله :

" عرس العرب فی البادية بسیط جداً العرس یقف علی حجر  
والعرس تقف علی حجر امامه وهو یقول انا علی حجر وانت علی  
حجر واللّٰه هو الشّاهد الا کبر بانک الانثی لی وانا الذکر لک وتقول  
وانا علی حجر وانت علی حجر واللّٰه هو الشّاهد الا کبر بانک  
لی الذکر وانا لک الانثی " .

صفت مؤنث عربی بمعنی کژ و منحرف

( زوراء )

و نام و شهرت بغداد قرار گرفت و بانی

آن منصور خلیفه عباسی بر قسمتی که در

محل غربی آن بنا نهاد و منحرف از مستقیم جنوب بود اطلاق

نمود . در لوح به ناصرالدینشاه است :

" آيِنَ مَنْ حَكَمَ فِي الزُّورَاءِ " که مراد بغداد و حکام و خلفاء عباسی

در آنجا میباشد . و در ایقان است :

" چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء میفرماید عن معاوية

بن وهب عن ابي عبد الله قال اتعرفت الزوراء قال جعلت فدا

يقولون انها بغداد قال لاثم قال دخلت الرى قلت ناعم

قال اتيت سوق الدواب قلت ناعم قال رأيت جبل الا سود عن

يمين الطريق تلك الزوراء يُقتل فيها ثمانون رجلاً من ولئد

فلان گلهم يصلح للخلافة قلت من يقتلهم قال يقتلهم اولاد

العجم حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت

ارضری است و این اصحاب را در آن مکان ببدترین عذاب

بقتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهبیه

نمودند چنانکه در حدیث مذکور است و شنیده اند و بر همه عالم

واضح و مبرهن است . انتهى .

و در الواح و آثار بغداد بنام زوراء کثرت ذکر یافت از آن جمله

در لوحی نازل لجناب طهیب :

" ان يا طهيب كبر من قبلي على اهل الزوراء الذين ركبوا فلك

الحمراء باذن الله مالك الاسماء طوبى لهم بماها جـروا

في سبيل الله فاطر الارضين والسموات في خروجهم من الزوراء

لايات لا ولي النهى وفي رجوعهم لبيئات للذيين غفلوا عن ذكر

ربهم الخ .

حروف زیاده و کلمه مجرد و مزید فیه

( زیاده )

در علم صرف معروف است . و در آثار

نقطه البیان چنین مینماید که بسبب

اِسْتَفْعَلَلْ براهب افعال مزید فیه اضافه شده چنانچه در

شرح کوثر و غیرها است :

" تَلَّأَتْ و استلأأت ..... تلجلجت و استلجلجت و تبلبلت

و استبلبلت " و اما قوله :

" باکت و استباکت " بقلب و نقل لام الفعل بجای عین الفعل

میشاند .

( زیارت )

مصدر عربی بمعنی دیدار و نـزـد

شیعیان شهرت در دیدار مقابر متبرکه

اولیا و تلاوت از کار و ادعیه در حقشان

یافت و صور زیارات فیما بینشان برای فیور متبرکه نبویه و ائمه

واخلافشان تقرر حاصل نمود و در اين امر نيز صورزيارات بسيار  
كه خطاب بمقامات روحانيه اسلاميه ويا اين امر است از مقام  
اعلى وابهى ومولى الورى صادر گرديد از آنجمله زيارت جامعه  
از مقام اعلى است قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم بسمه المكنون الرب الرحيم  
الحمد لله رب العالمين ..... وبعد فاذا اردت زيارة  
حبيب الله او احداً من ائمة الدين طهر اولاً جسمك من كل  
ما يكرهه ثم اغتسل بسبعة ماء كف على الرأس ثم على اليمين  
باربعة كف ثم على اليسار بست كف فاذا فرغت البس احسن  
ثيابك واستعمل المطر ثم اجلس تلقاء الكعبة واستغفر الله  
ربك اثنين ومأتين مرة ثم امش بالوقار والسكينة وكبر الله فى  
سبيلك الى ان تصل الى باب الحرم هنالك ذكر الله ربك اثنين  
ومأتين مرة ثم ادخل بلا ان تقرأ حرفاً و امش بالسكون الى  
ان تصل بسبعة اقدام تحت الرجل هنالك قف وقل اشهد  
الله فى مقامى هذا عرش الرب بما شهد الله لنفسه من دون ان  
يقدر دونه انه لا اله الا هو العزيز الحكيم ثم التفت الى  
المستوى على عرشه والمستقر على كرسيه وقل اول جوهر طرز  
واشرق ثم طلع وعلأ من ساحة قرب الازل عليكم يا محال الوحي"  
الخ . ديگر زيارت على امير المؤمنين قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى قد تجلى بنفسه  
على اهل العما ..... فاذا وردت ارض النجف جف نفسك  
بنار تلك الارض المقدسة كالقصبه العربيه بشمس السماء فاذا  
خففت عن كل الاشارات فاغتسل بماء الطهور نفسك وماء البحر  
جسدك ثم البس نفسك قمص الباب على سر التراب والبس على  
ظاهره من لبس مالا تجدونه اطهر نقياً ثم استعمل من العطر  
الخالص وخذ الخاتم نفسك ثم امش على التراب مستكناً على  
غير النعلين ..... فاذا وصلت باب البلد قف واشهد انفسك  
ولمخلق بالعبودية فى ذلك الهاب وقل اللهم انت السلام  
ومنك السلام واليك السلام ..... حتى اتصلت الى الباب ثم  
كبر الله اربعة عشر مرة ..... واذا اطلبت الدخول بعد الاذن  
قل بسم الله ..... ثم قف لى الرجل ..... ثم قل السلام  
من الله على محمد وعلى وفاطمه ..... والحجة المنتظر .....  
هنالك لى القبر كهيتتك فى الصلوة واستقر بانك قائم بين  
يدى الله على العرش ..... السلام من العبد الذليل عليك  
يا مولى الجليل " الخ .

ديگر زيارت فاطمة بنت النبي قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم فاذا اقامت بين يدى الله عند مرقم  
فاطمة سلام الله عليها صل فى مقام الذى صلى رسول الله فر

بهت فاطمه وانّ الآن معروف في المسجد ذلك المحلّ الاكبر  
 فاذا فرغت فم ثم قل اشهد ان لا اله الا الله ..... ثم قل  
 السلام عليك يا ايته الشجرة الالهيه التي تجلّى الله لك بك  
 ..... فوعزتك ما اخترت ارض السّجن في وسط الجبال الآ  
 لغناء حضرتك الخ ومراد از ارض السّجن في وسط الجبال  
 قلعه ما كو است ونيز در زيارت و ذكر امام حسين متعدّد ميا  
 و در ضمن نام باب ذكرى است . وقوله :  
 " وسلّم على الحسين في يوم عاشوراء وسمه بهذه الآيات  
 لتكونن من اهل الحضور لمسطور بسم الله الرحمن الرحيم  
 شهد الله لعبد وبشهادة نفسه انه لا اله الا هو الحق القيم  
 اللهم انت السلام ومنك السلام واليك السلام وحدك لا شريك  
 لك واشهد ان اليوم هذا يومك والمقام هذا مقامك والشهيد  
 فيه حجّتك وابن حجّتك ..... السلام عليك يا ابا عبد الله  
 ورحمة الله وبركاته اشهد يا مولاى لديك بانك وان قتلت لن  
 تمت وحياتك حتى افئدة الخلق الخ ايضا خطبة قد انشأها  
 على البحر في ذكر الحسين قوله :  
 " الحمد لله الذى قد شهد لذاتيه بالا حدية القديمة لماعلم  
 بانّ الحسين يشهد لنفسه بنفسه انّ اله الا هو ..... الا يا  
 ايها الملا لولا يقتل الحسين في مشهد الاوّل بشهادة نفسه

لربه لم يستقرّ الا بداع في ابداعها ولا الانشاء في انشاءها  
 ولا الاختراع في اختراعها ..... ان اعلوا فضل البكاء فانّ  
 ذلك حكم ما يخطر على قلب بشر من قبل ولا ينزل لاحد من بعد  
 ..... فآه آه لو اجتمع كلّ الخلق على ان يعرّفوا عظم  
 على بن الحسين في يوم الحرب لن يقدروا الخ .  
 ديگر زیارة الحروف است قوله :  
 " بسم الله الرحمن الرحيم هو العلى المتكبر الرفيع بسمه  
 المكنون الرب العظيم جوهر مجرد طرزكافور اطهر اطهر انور  
 الذى طلع و اشرق ثم قلع و ابرق الخ . وصورت زیارت صادر  
 از مقام ابهى در حق امام حسين و بعضی نیز از آثار اعلى  
 در آن باب ضمن نام حسن ذکر است و از مقام اعلى زیارات  
 متعدّد در حق قدوس و شهداء قلعه و غیرهم نیز صد و ریافت  
 که بعضی از آنها در ظهور الحق ثبت گردید و لوحی که شامل  
 و مبین صورت زیارت ابهى متداول بین اهل بها و معلق و  
 منصوب در روضه مبارکه و مقام اعلى میباشد چنین است :  
 " هذه زیارة لربنا البهى الابهى بسم الله العلى الاعلى  
 سبحان الذى نزل الآيات بالحق ويجذب بها قلوب من يشاء  
 وانه كان على ما يشاء قديرا سبح له ما فى السموات وما فى الارض  
 وكلّ عنده فى اللوح مذكورا ان ياعبد ان احرم فى قلبك الكعبة



الحرام ثم زُرَّها بخضوع عبينا فلما سدَّ السَّبيل الى ربِّك قدَّر  
للزَّائرين بان يتوجَّهوا بقلوبهم الى مقرِّ عرش عظيم لانَّ النَّاس  
قطعوا السَّبيل ومنعوا العباد عن الورود على شاطئ عزِّ منيما  
لذا قبل الله عنهم توجههم الى شطر البيت بقلب طاهر منيرا  
واذا اردت الزيارة توحَّأ كما امرت في الكتاب ثم ولَّ وجهك  
الى شطر العرش وقل الثناء الذي ظهر من نفسك الاعلى .....  
وانك كنت على كلِّ شئ محيطا كذلك امرناك يا ايها العبد قم  
ثم اعمل بما امرت وانه يكفيك عن كلِّ من على الارض جميعا الخ  
ولوحى ديگر شامل ذكر زيارة درحق ملاحسين بشرويه باب الباء  
است قوله :

" هذه سورة الزيارة قد نزلت من جبروت الفضل لاسم الله الاول  
ليزور به قانتة الكبرى والذين هم آمنوا بالله وآياته وكانوا من  
الغائزين وانك انت يا ورقة الفردوس زوريه من قبلي ثم قل لي  
اول روح ظهر من مكنم الكبرياء واول رحمة نزلت من سما  
القدس عن يمين العرش مقرَّبنا العلى الاعلى عليك ياسر  
القضاء وهيكل الامضاء وكلمة الاتم في جبروت البقاء واسم  
الاعظم في ملكوت الانشاء اشهد بذاتي ونفسي ولساني بانك  
انت الذي بك استوى جمال السبحان على عرش اسمه الرحمن  
وبك ظهرت مشيئة الالوية لاهل الاكوان ..... واشهد انك كنت

اول نور ظهر عن جمال الاحدية واول شمس اشرق عن افق  
الالهية لولاك ما ظهر جمال الهوتة وما برز اسرار الصمدية الخ  
ولوحى ديگر زيارت آفاسيد يحيى وحيد داراي وشهدا نيريز  
است قوله :

" هذا منزل لحضرة الوحيد الذي فاز بلقاء الله الحميد  
وللذين استشهدوا في سبيله ..... اول موج علامن بحر رحمة  
ربك الخ ديگر زيارت جناب اخت ٦٦ خواهرشان كه در  
ظهر الحق تفصيل داده شد قوله :

" اول ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايته الورقة  
المباركة العليا والمشرقة من افق الامر في ايام الله مالك  
الاسماء اشهد انك اقبلت الى الافق الاعلى وفزت بما لا فاء  
به اكثر الورى واشهد انك حملت الشدائد والبلايا في سبيل ال  
فاطر السما وكنت في الامر على شأن ما اخذتك في الله لوم  
اللائعات ولا اعراض المشركات طوبى لك ولمن حضر مقامك وزار  
بما ظهر من قلم الله العلى الابهى الذي حبسه الظالمون ف  
حصن عكاه اشهد انك اسلمت الروح في الفراق بعد ما كن  
مشتعلة بنار الاشتياق في ايام الله مالك يوم الطلاق سُحق  
لقوم ما عرفوا شأنك وما شربوا زكرك ونعيمًا لمن يذكرك بما ن  
به الله في الكتب والالواح ونيز زيارت عبد العظيم حاج

ميرزا مسيح عليهما بهاء الله :

" هو الذّاكر العليم النّور المشرق من افق سماء العطاء.....

يا مسيح عليك ذكرى وثنائي وبهائي انت سكنت في ارضى "

الخ . ونيز زيارت حرم نقطه قوله :

" البهاء المشرق من افق غرّسى الغراء والنور الظاهر اللّامع

من سماء اسمى الابهى عليك يا شجرة سدرة المنتهى والورق سبنة

المباركة النّور..... نشهد ان فيك اجتمعت الآيتان قد

احيتك آية الوصال في الاولى وماتت آية الفراق في الاخرى "

الخ وديگر زيارت مريم است قوله :

" هذا زيارة التي سميت بمريم انها اشتعلت بنا رحب ربها

قبل ان يمسخها وانا سترنا شأنها في حياتها فلما ارتفعت الى

الرّفيق الاعلى كشف الله الحجاب وعرفها عباده ومن اراد ان

يزور الطّاء التي استشهدت ( قرّة العين ) فليزبرهم هذه

الزيارة..... اول رحمة نزلت من سحب مشيّة ربك العلى

الاعلى واول ضياء اشرق من افق البقاء واول سلام ظهر من

لسان العظمة في ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى والكلمة

العليا الخ ديگر زيارت سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء

وملا كاظم شهيد :

" اول نور اشرق من افق ظهور وجه ربكم فاطر السّماء عليكم بها

مظاهر الوفاء ومطالع الاسماء في ملكوت الانشاء اشهد ان بكم

ظهرت رايات النّصرة وارتفعت اعلام الهداية وانارت افق

الاستقامة الخ ايضا :

" هذا لوح الزيارة قد نزل من ملكوت القيوم لاسم الله الذى

سمى بالحسن اول بهاء ظهر واشرق من مشرق البقاء الخ

ايضا قوله :

" عليك البهاء يا مشرق الوفاء من لدى الله مالك الاسماء و

فاطر السّماء اشهد بك تزيت مدينة العبودية الخ .

ديگر زيارت حاجى عبد المجيد شهيد نيشابورى ابابديع

وسر شهيد ش آقا بزرگ بديع قوله :

" اذ اقصت ارض الخاء وتقربت اليها ووجدت نفحاتها قم

تلقاء رأس المجيد ورز بما ذكره العزيز الحميد وقل جوهر عرفي

تضوع من قميص رحمة ربنا العلى الاعلى عليك يا ايها المقبل....

طوبى لك يا ابابديع ولا ينك الذى به تزلزلت اركان الجبت

وانكسر ظهر الا صنم الذين يمشرون باثواب العلام بين السلا

الانشاء..... نعيماً لك ولا ينك طوبى لكما بما فزتما

بشهادة الله في هذا اللوح وقوله :

" عليك يا فخر الشهداء ذكر الله وثنائه وثناء اهل الجبروت

وثناء اهل الملوك وثناء كل الاشياء في كل الاحيان..... قد

كتب الله على كل نفس ان يتوجه بوجهه الى شطر الطاء ويقول  
ما تكلم به لسان الكبرياء الخ ونيز زيارت فتح اعظم :  
البهاء عليك يا من اقبلت الى الوجه في يوم فيه ارتعدت اكثر  
العباد الخ وزيارت ملا عليجان شهيد مازندراني :  
هذه منازل للعلی الاعلی الذي استشهد في ارض الطاء  
عليك ياسر الاسماء ومستسر الامر في ملكوت الاسماء الخ  
ايضا قوله :  
من اراد ان يزور عليا في ارض الميم الذي انفق ماله وما عنده  
في سبيل الله مولى الوري فليزير ما نزل من سماء مشية الله العلي  
العظيم هو المعزى من افق الاعلى اول نور ظهر وشرق ولاح  
ورق من فجر المعاني عليك يا حفيف سدرة المنتهى في ملكوت  
الاسماء الخ وزيارة حضرة النصير عليه بهاء الله ونوره :  
اول ذكر اشرق من افق الكتاب واول نور الاح بنور الحق وتوجه  
في العتاب عليك يا ايها المقبل الى الله الخ وزيارة آقا محمد  
حسن :  
اول سلام نطق لسان العظمة قبل خلق الارض والسماء الخ  
وزيارة ام الاولياء :  
الذكر اللاح من افق الملكوت والنور الساطع من افق سماء  
الجبروت عليك يا امي وورقتي والناطقة بذكرى والمقبلة الى

الهي والظاهرة في هوائى والتمسك بحبلى الخ ولوحى  
ديگر در ذكر زيارت فصن اطهر :  
جناب حاجى ميرزا ج انى ..... الاقدس الابهى هذا حين  
فيه يغتسلون الابن امام الوجه بعد الذى فديناه في السجن  
الاعظم بذلك ارتفع نحيب البكاء من اهل سراق الابهى  
ونوح الذين حبسوا مع الفلام في سبيل مالك يوم المعاد فى  
مثل هذه الحالة ما منع القلم عن ذكر ربه مالك الام يدعو  
الناس الى الله العزيز الوهاب هذا يوم فيه استشهد من خلق  
من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدي الاعداء عليك يسا  
فصن الله ذكر الله وشناؤه ..... يا اهل الارض لا تجزعوا بما  
يرد عليكم من القضاء بل تذكروا كذلك امرتم من لدن ربكم  
العزيز العلام الخ وزيارة آقا ميرزا موسى كليم :  
هو الذاكر العليم يا قلى قد اتت المصيبة الكبرى والرزية  
العظمى ذكر من صعد الى الاعلى والافق الابهى قل اول بهاء  
ظهر وشرق ..... طوبى لك يا اخى ..... نعيما لك يا كليم  
بما فزت باتوار القديم وزيارت والد مفضل اعظم :  
اول ذكر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايتهما  
الورقة العليا الخ وزيارة پير روحانى در درخش :  
اول نور سطع ولاح من افق سماء المعانى عليك يا پير روحانى

اشهد انك اقبلت الى الله الخ ودر لوح ذكر زيارت حاج  
 محمد رضا اصفهاني شهيد :  
 يا قلم دع الا ذكرا متوكلا على الله المهيمن القيوم ثم اذكر من  
 صعد الى الرفيق الاعلى بالوجهة الحمراء واشتعل بنيران  
 المشق في مدينة العشق وقل اول نفحة فاحت من مسك  
 المعاني والبيان عليك يا من انفتحت روحك في سبيل الرحمن الخ  
 ودر زيارت حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني :  
 يا ذبيح يذكرك مولاك بماورد عليك في هذا السبيل اشهد  
 انك آمنت بالله الخ وزيارت ميرزا غلامعلي بن حاجي محمد  
 اسمعيل ذبيح :  
 اول نفحة تضرعت من الوحي واول نور سطع من افق الوجه  
 عليك يا من فزت بايام المظلوم وما نزل فيها من سما مشية الله  
 رب العالمين يا غلام نشهد انك اجبت مولى الورى اذا ارتفع  
 النداء بين الارض والسما واعترفت بظهوره وسلطانه واستوانه  
 على العرش ونشهد انك تركت الوطن قاصداً وطن الله ونطقت  
 البر والبحر شوقاً للقائه الخ  
 وامثال اين صور زيارت صادره ابهي ياهد ستور و اجاره شان  
 بسيار است از آن جمله لوحى شامل زيارت جامعه كبيره برار  
 كلييه شهداء في سبيل الله ميباشد قوله :

يا اسمى يا ايها الناطق بذكرى فاعلم من اراد ان يستنير  
 بنور البقاء ويتشرف بزيارة احد من اهل البهائم المستقرين  
 على الفلك الحمراء والمتوجهين الى الارض الاعلى ينبغي له  
 ان يطهر قلبه ..... يقول بجوهر الخضوع ومنتهى الخشوع  
 يا الهى قد قصدت الذين سفكت دماؤهم في سبيلك الخ  
 واز مركز عهد وميثاق در زيارتنامه ملا نصر الله شهيد شيرازى  
 مورخه ۱۲ رجب ۱۳۳۸ است :  
 فهجم عليه ضوارى الغلافى ليلة ليلا ورموه برصاص  
 خارق للقلوب والاحشا ..... رب انه كان آية من آياتك  
 وكلمة ناطقة من كلماتك الخ وقوله :  
 زيارة من استشهد في سبيل الله جناب آقا سيد مهدي يزى  
 عليه بهاء الله الابهي التحية التي فاحت نفحات قدسها  
 الخ ودر زيارت آقا ميرزا موسى حرف بقا الذي صعد الى الله  
 عليه بهاء الله الابهي :  
 هو الله النور الساطع من ملكوت الابهي تحف روضتك الفناء  
 الخ وقوله :  
 بايد احببى الهى در روز بيست وهشتم شعبان كه يوم  
 شهادت حضرت اعلى روحى له الفداء است در نهايت روح  
 وريحان و تضرع وابتهاال قصد زيارت مرقد آن نورين نيرين

( ورقاء و روح الله ) نمایند و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقوم<sup>ک</sup> که از پیش ارسال گشته تلاوت کنند " و قوله :  
 " باید انجمن شور روحانی در طهران نفوسی را تمهین نمایند  
 که بالنیابه از عبدالبهاء بکمال روح وریحان در پنجم جمادی  
 الاولی یا در بیست و هشتم شعبان یوم مقدس بروند و آن مرقد  
 معنبر را ( قبر آقا علی حیدر شیروانی ) زیارت کنند و زیارت نامه  
 بخوانند و همچنین بجهت بیست و هشتم شعبان نه نفر  
 انتخاب کنند که از طهران بنهایت خضوع و خشوع عزم مدینه قم  
 کنند و حضرت امیر جلیل معتمد الدالدوله منوچهرخان مرحوم  
 را از قبل من زیارت کنند " الخ و صور زیارات متعدد از مرکز  
 عهد ابهی در حق طلان خانم عمه ایشان که ضمن نام طلان  
 ذکر است و نیز در حق امثال شهداء یزد و خراسان و آذربایجان  
 و ملایر و اراک و آقا محمد نبیل اکبر فاضل قاضینی و حاجی مهـرزا  
 محمد تقی افغان و میرزا باقر افغان و حاجی محمد اسمعیل زبیح  
 و آقا محمد کریم عطار و آقا محمد رضا محمد آبادی و حاجی مهـرزا  
 عبد الله سقط فروش و حاجی صدر همدانی که فرمودند روز مخصـر  
 در مرقدش جمعی بخوانند و میرزا یعقوب متحده شهبید و غیرهم  
 بسیار است .

( زیارت کلا )

نام قریه ای بقرب شاهی مازندران که  
 الحال عدّه ای از بهائیان از احفاد  
 ملا آقا جان ولوجائی در آنجا سکونت

دارند .

( زیّتاء )

نام کوهی در اراضی مقدسه فلسطین  
 قرب بیت المقدس . در لوح رئیس  
 است :

" و مرة فی الزیتا " و در ضمن نام تین ثبت میباشد .

( زیّرك )

فارسی بمعانی معروف و نام قریه  
 تابعه بشرویه خراسان ملقب در تشار  
 این امر بنام " خیر القری " سکنه اش

بهای و نیز قریه ای از توابع بیرجند معروف زیرک خونیک  
 و در اوجی خطاب باهالی آنجاست قوله :

" هو المستقر علی عرش البیان انا نذکر العباد بالذکر الاعظ  
 الذی جعله سید نذکر العالمین انه له والذی دعا الناس الـ  
 الله وهداهم الی الصراط المستقیم ان الذین اتّبعوا اوامرا  
 و سننه اولئک اهل هذا المنظر الا کبر یشهد بذلك مالک القد  
 ولكنّ الیوم اکثرهم من الغافلین .

عربی بمعنی انحراف و شك و اعراضی

از حق . در لوح حکماء :

اجعلوا اقوالکم مقدسة عن الزیغ

( زَیغ )

والهوی "

زین المقربین لقب و شهرت ملازین

العابدین از اهل قصبه نجف آباد

( زَیْنُ الْمُقَرَّبِیْنَ )

اصفهان که باین نام در الواح و آثار

و خطابه‌های کثیره ابهی و مرکز عهد و میثاق و در تاریخ این امر

مذکور و شرح حالش در ظهور الحق بتفصیل مسطور میباشد.

در لوحی است :

" بسم الله الامنع الرفع الا قدس الابهی شهد الله انه لا

اله الا هو وان علیاً قبل نبیل ( علی محمد حضرت نقطه ) عبده

وهو اوه ..... وانتك آمنت يا زین البقاء لا تحزن عن هولاً .....

ای زین المقربین حق جل ذکره هتجج ملای بمثل ملای بیسان

ظاهر نغمود " الخ و در لوحی دیگر :

" طوبی لك يا زین بما ارسلت الی آثاری ( الواح را بخط

نسخ زیبای خود نوشته فرستاد ) قبلناه و وهبناه الی الفصن

فضلاً من لدنا علیك ان اکتب فی ایام ربك کلها آثار ربك

لینشربك ذکره فی الدیار " الخ و لذا او در تمام آیات

حیاتش الواح و آثار بخط و ورق زیبا نوشته بمؤمنین میداد

و در لوحی دیگر :

" الا عظم الا قدم کتابت بمنظر اکبر و ارد و آنچه از آیات الهیه

سؤال نموده بودید ( الواح و آثار خواست که کتابت نماید )

عهد حاضر لدی الوجه ارسال میدارد آن یازین تعویق جواب

ماسألتہ فی الایات حفظ تغییر بوده چه که در اوائل ابتدا

در حین نزول ملاحظه قواعد قوم نمیشد و این ایام نظر

بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت

شود بنزل فی بعض المقام بنخیر منازل فی القبل این نظریه

ظاهر عبارت است و فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده

و خواهد بنود در ارض سر اراده چنان بود که قواعدی در علم

الهیه نازل شود تا کل مطلع باشند نظر با حزان وارد و

اشغال متواترة و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد دیگر سبب

اعظم آنکه هر مجهولی کلمات مجعوله ترکیب نماید و ناس نظر

بآن قواعد صحیح دانند مع آنکه اگر از خود اوسؤال شود عالم

بحرفی نبوده چنانکه در یحیی و اتباعش مشاهده مینمایند

العلم فی قبضته یقلب کیف یشاء؛ مثلاً در بعضی مقام آیات

بر حسب قواعد ظاهر باید مرتفع و یا مجرور باشد بسبب نازل

شده در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از حروف نا

ومواضع آن واگر مقامی مجرور نازل شده و بر حسب ظاهر همین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ و یا مضاف که غلت جرّ است محذوف و این قاعده را در کلّ جاری نمائید و همچنین در بعضی مواقع بطراز آیات است لا نحبّ ان نذكر القافية في هذا المقام و همچنین نزدائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدی ظاهر بالتكرير والباء والهمزة و این در نزد قوم معتبر است و لكن در علم الهی بقرنیه مقام فعل لازم متعدی و فعل متعدی لازم میشود طویس للمعارفین و طویس لدن کان موقناً بانّ المعلوم کتھا فی قبضة قدرة ربّه العليم الخبير و همچنین فعل متعدی رَفَعَ اَرْفَع نازل امثال آن در کتب سماویّه از قبل هم بوده و این در مقام تأکید است لا بأس باری ای زین المقربین جمال مبین بین حزبین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریح قلم اعلی درجه حالتی مرتفع است و لسان عظمت درجه بلائی ناطق کلّ لباس هستی را خلع نمایند و طراً نیستی طلب کنند هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع وجدال بود که واضع الفاظ حقّ است یا غیر او حال مع ظهور حق در منازل من عنده اعتراض نموده و مینمایند چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لا تحصى در کلمات الهی نموده اند و شنیده اید اگر چه از قبل این مطالب مذکوره

نازل و لكن المسك کما يتكرر يتضوع و اکثری از الواح در آیامی نازل که مجال رجوع بان نشده آنچه از قلم عبید حاضر تلقا وجه جاری شده همان با طرف منتشر شده لذا احتمال آنکه در بعضی مواضع سهو شده باشد و یا زیاده و کم می رود چه که احدی قادر نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نماید آنچه درین مقامات سؤال شود محبوب بوده و خوا بود اگر چه در نزد مسجون تنزیل احبّ است از رجوع بمانزل من قبل والتوجه اليه اولی و مالک العلل و نیز قوله :  
 \* يا زين مظلوم خود را انفاق نموده و بلا یای ارض را قبول فرموده شاید آفاق بنور اتفاق منور گردد و بطراز اتحاد مزین تاحین راعحة اتفاق و اتحاد مابین اولیاء متضوع نه تاجه رسد بغير لزال ظهورات نالایقه و امورات غیر مرضیه مشاهده شد و میشود و نیز قوله :  
 \* هوالمبیین القائم القيوم ان یازین المقربین فاعلم بانّ کما ماسمعت فی هذا الامر قد ظهر باسمی العزیز المقتدر القیوم و بذلک ابتلیت تحت سیوف الحسد والبغضاء ولا یعلم ذلك الله العليم الخبير و نیز قوله :  
 \* بسم الله الا قدس الرفع قد حضر عبد الحاضر لدی الوجه ان یا زین نحمد الله بان قدسک من شین المشرکین .....ة

قبل الله عملك في منامك " وقوله :

" هو الله تعالى شأنه العظمة والاقتدار ..... يا زين عليك  
بهائى و عنایتى مکتوب شما واسم کریم علیه بهائى " الخ

و نیز از آثار خادم است قوله :

" و اما در باره کُتَاب و اختلاف نسخ مرقوم فرموده بودند هذا  
ما اشرق من افق البيان فى الجواب يا زين آيات الله بشأنى  
نازل که احدی قادر بر ثبت آن در حین نزول نبوده و آنچه در  
عراق و ادرنه نازل اهداٌ مراجعه نشده بسا شده که عهد  
حاضر لدی العرش بقدر قوه مراعات نموده و لکن معذک در  
بعض مواقع سهوشده و آنچه کُتَاب استنساخ نموده اند بسیار  
مخالف بوده حال عند الناس معلوم نیست که کدام از ساحت  
اقدس مفایر قوم نازل و کدام از عدم توجه کُتَاب معلوم است  
که آنچه از نزد حق نازل شده حق لاریب فیہ و لکن چون  
جناب ناظر علیه بهاء الله اراده نمودند بعضی از کتب را  
طبع نمایند لذا به غضن اکبر و عهد حاضر امر نمودیم که مطابقه  
نمایند و آنچه مفایر قوم باشد معروض دارند چه که ناس اکثری  
عارف نبوده و نیستند و بر کیفیت تنزیل مطلع نه این مراعات  
بواسطه آن شده که سبب هلاکت نفوس نگردد اگر چه لایزید  
الظالمین الا خسارا و سوره هیکل در ارض سر نازل و بعد درین

ارض تجدید شد هذا ما رقم من قبل انه لهوالمجدد العليم  
الخبير " و نیز در سؤال و جواب است :

" سؤال آیات منزله بعضی با هم فرق دارد جواب بسیاری  
از الواح نازل شد و همان صورت اولیه من دون مطابقه و مقابله  
با طرف رفته لذا حسب الامر بملاحظه آنکه معرضین را مجال  
اعتراض نماند مگر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم  
در آن اجراء گشت و حکمت دیگر چون در قاعده جدیده بحسب  
بیان حضرت مبشر روح ماسواه فداء قواعد بسیار وسیع ملاحظه  
شد لذا بجهت سهولت و اختصار نازل آنچه با اکثر مطابقت  
است " انتهى و زکری از زین مخصوصا ضمن نام اقدس  
ثبت میباشد . و از جمله مسمیان بنام زین العابدین مذکور  
در آثار :

میرزا زین العابدین کاشی شاعر شباهندگ تخلص که در سجن  
طهران بگفته سال ۱۳۰۰ هـ ق مسطور در ظهور الحق از بیم  
جان تبری کرد ولی حسب حکم شاهی فرآشان و برابسیار  
زدند و درها را بشوید و بمراق کردند و در بغداد و بعد از وصول  
بماند و بعد از صعود ابهی و مخالفت آقا جمال بروجردی با  
غصن اعظم عبدالبهاء که در ضمن نام جمال بیان است او نیز  
ثبوتی نداشته فیما بین ثابتین در عهد و میثاق بی احترام بود و



در واقعه فتنه مذکوره شیخ طهرانی نیز که بعلمت اقامتش در کربلا شیخ عرب میگفتند و بمطالعه الواح کیمیا ایمان بهائی یافت تبرّی نموده سخنان ناشایسته گفت .

### حرف ( ژ )

کشور ژاپون در اواخر ایام میثاق مؤمن بایمان بهائی پیدا کرد و در آثار ایشان مذکور آمدند و نام :

( ژاپان )

مسترتو کوجیرای ترای رایکوموشزدکی زکریافت .

### حرف ( س )

در آثار باب اعظم من و حرف سین غالباً رمز از جناب ملا حسین بشروه میباشد . در بیان است قوله :

( س )

" و همچنین مبداء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بباء ( باب ) احدی نبود و کم کم هیاکل حروف بسطه ( ۹ ) نفوس اولیه ) قصص ایمان را پوشید تا آنکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده میکنی تا امروز که چقدر مکتورشده این واحد " الخ و در ضمن بیانی دیگر است :

" و آن اول ماظهرنی الله علی حرف السین ما اجبت ان اعرف نفسی نفساً بل اخذت عهداً من حروف الحی ان لا یعلموا الناس بذکر اسمی لئلا اجد فی سبیل الله من حزن و یبلسغ آیات الله الی کل نفس من یکن فی طینة العلیین لا بد ان بهتدی بهدی الله ولیکونن من المهتدین ومن لم یکن من طینة العلیین یعمل ما قد شهدت بعد ما غاب آخر شهداء الله ( امام دوازدهم ) کیف قد اظهروا حبهم و نسبوا انفسهم الیه و ارادوا ان یتقربوا بهم بارتفاع قبورهم و امتناع ذکرهم و علو قدرهم ولو ان من یوم محمد الی ما غاب الآخر قد قضی من عنده اولاً ما قد قضی ذلك امر الله ان اکفنا بکشفی عالمین و ان ذایومئذ کل یفتخرون باسم الحق ولو یظهر الحق بنفسه لم یکنه من احد یعمل ما قد وجدتم کلمة الله قالوا و یقولون باننا بمحمد المهدی المؤمنون و لکن ان اظهروا بالآیات البینات الّتی ثبت بها بینهم من قبل فان اتری ما هم یکسبون فلما علمنا حد ذلك الخلق ما اجبنا ان یعرفنا من احد لان لا یظلم علینا او علی احد ینسب الینا قدر خردل حتی قضی ما قضی و ظم راسم الله بما ظهر فاناً کل مبتلون و ان بعد ما قد ظهر قدرت بان اصیرن فیما نزل علی لان کان لا حزن فی سبیلی حتی قد رضیت علی ذلك الجبل ( کوه ماکو ) الّذی

لم يكن فيه من يخلق باب حصنه وكلاب يحرسون عند الباب  
حتى لم يؤذ احد في سبيلي وكان الكل في ايام الله ساكنون  
ونيز در ضمن نام صحيفه از صحيفه العدل منقول است .

و در آثار ابهي حرف س رمز از شيخ سلمان پيك معروف  
آنحضرت ميباشد از آن جمله در لوحی است قوله الاعلى :

" همين سؤال را در سنين قبل نفسی از مشرك بالله نموده و  
جوابی بخط خود نوشته نزد حرف سين است " الخ مراد  
جوابی است که ميرزا يحيی ازل در تبیین شعر شيخ سعدي  
نموده نزد شيخ سلمان بعينه موجود ميباشد . ونيز در خطابی  
بفتح اعظم است :

" قد ارسلنا اليك بيد السنين كتاباً كريماً " که در ضمن " فتح "  
ثبت ميباشد ونيز در عده كثير از الواح و آثار حرف س رمز  
سمنان و قصبه سنگسر ونيز " س " و " سر " رمز سيسان قرار  
گرفت که شرح اوضاع و احوال همه بتفصيل در ظهور الحقی  
ثبت گردید .

در عرف عربی معرب ساده فارسی بمعنی  
( سازج ) خالص و بسيط و سليم النية . و سداجة  
بمعنی بساطة استعمال کنند و در آثار  
و الواح بسیار مذکور است . در کلمات مکنونه :

" ای سازج هوی " و در لوحی است :  
" از کدورات عوالم ملكيه سازج و منیر گردانید " و در ضمن  
نام اسم خطاب به منیر کاشی مسطور است :  
" یا سازج الروح " و در ضمن نام آسیه ذکر سازجیه  
است .

نام شهر معروف مرکز حکومت مازندران  
( ساری ) که در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت  
گردید و از بهائیان نامی آنجا

آقا شيخ هادی که بواسطه ملا علیجان ماه فروزی ( شهید )  
ایمان آورد از طبقه علماء و عرفاء و متفکذین بود و در روز شهادت  
شهید مذکور بخانه وی نیز تاختند و برخی از ملاها تکفیرش  
کردند و فاتش بسال ۱۳۱۶ هـ ق در همان شهر واقع  
گردید دیگر :

میرزا عنایت علی آبادی شهر ساکن آن بلد که در تاریخ  
آورده شد دیگر غلامحسین خان شاپور مقتدر السلطان  
کرمانی که بواسطه او هدایت گردید دیگر درویشی بنام  
کر بلائی یوسف کرمانی الاصل با شهرت حق مطلق که در همان  
شهر وفات یافت دیگر : طبیبی بنام شاهزاده حکیم طبیب  
بسیار معروف بلد بود و جسدش در باغش مدفون گشت و چون

باغ را اخلافتش فروختند زنی که خریده بود جسد را از زیر خاک بیرون آورده افنا نمود . و شرح احوال :

میرزا علی اکبر حافظ الصحه واسکسی علی آبادی که بواسطه دکتر محمد خان تفریسی در ساری بهائی شده نزدش تحصیل طب نمود و خواهرش را ازدواج کرد و خانواده دوستدار از او باقیماند و تقریباً در سال ۱۳۱۳ در ساری وفات یافت دیگر میرزا محمد حمزه معروف به پیشنماز و میرزا فضل الله سنگ و میرزا فتح الله حمزه و آقاسید حسین حاجی مقدسی و آقا سید مرتضی حافظ الصحه و سردار جلیل گلبادی و مجید الاطباء و غیرهم در تاریخ ثبت است و از حافظ الصحه آقا سید آقا بزرگ و خاندان حافظی و از آقاسید حسین خواهر زادگانش و از مجد پسرش باقی ماند .

(سَاعَة) در عرف عربی و عرف فارسی آتی که بآن اوقات شناخته میگردد . ساعات ساعتها جمع . در کتاب اقدس است " بالساعات والمشاهص التي منها تحدت الاوقات " در خطابی از مرکز عهد و پیمان است قوله :

" در خصوص ساعت مرقوم نموده بودید

ساعتی محلی است در جهت ناصره در جلیل واقع \*  
 سامخان ارمنی سرتیپ فوج مسیحی  
 (سام) بأمور هدف کردن هیکل نقطه در تبریز شد که بتصریح در تاریخ التواریخ درک ما به هدف منظور و در شهید تصادف حالات باران یافت .

(ساموئی) داستان سامری در سوره طه از آن بعنوان مؤسس فتنه مبتدعه گوساله پرستی بنی اسرائیل در ایام موسی

بنوعی عجیب الظاهر مذکور و مشهور است قوله :  
 " واضلهم السامری ..... ولكننا حطنا اوزاراً من زينة القوم  
 فنذ فناها فكذلك القى السامرى فاخرج لهم عجلًا جسداً له  
 خوار فقالوا هذا الهكم واله موسى ..... قال فما خطبك يا  
 سامرى قال بصرت بعالم تبصروا به فقبضت قبضةً من اثرائرسوا  
 فنبذتها وكذلك سولت لى نفسى قال فاذهب فان لك فر  
 الحيوۃ الدنيا ان تقول لا مساس وان لك موعداً لن تخلفه \*  
 وچنانچه معلوم است آن فتنه که اصلاً در تورات مسطوری و دایر فیما بین هارون و بنی اسرائیل مذکور میباشد در قرآن  
 بشخصی با عنوان سامری نسبت یافت و تفصیلی در اسرار الآث

عمومی مذکور است . و در آثار اعلی و ابهی سامری بر سهیل تشبیه و اشاره بواقعه مذکوره بر کسانی چند از مدعیان مهم مخالف اطلاق شد از آن جمله در بیانات شکوائیه باب اعظم است :

" واتبعوا ما القى السامرى بينهم وسجدوا العجل " الخ  
وقوله :

" اللهم عذب العجل وجسده وخوااره " که مراد از سامری وعجل وخواار میرزا جواد ولیانی برغانی و میرزا عبد العلی و میرزا ابراهیم مشروح الوصف در ظهور الحق اند و شمه ای در ضمن نامهای جواد وخواار ثبت میباشد . و از مقام ابهی در لوحی به شیخ سلمان است :

" در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد وعجل بنده آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البته بحرکت آیند آند و که ظاهر شدند " و در سوره الصبر است :

" ثم اعلموا يا ملاء الاصفياء بان الشمس اذا غابت تتحرك طيل الليل في الظلمة اذ انتم لا تلتفتوا اليهم وتوجهوا الى جهة قدس محبوا اياكم لا تتبعوا السامرى في انفسكم ولا تتبعوا العجل حين الذى يتنعر بينكم وستسمعون نداء

السامرى من بعدى ويدعوكم الشيطان " الخ که مراد از سامری سید محمد اصفهانی و مراد از عجل و شیطان میرزا یحیی ازل و از طیور لیل معارضین دیگر اند و در ضمن نام ابلیس زکری است . و در کتاب ایقان است قوله :

" واز موسی علم و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسك جسته اند " .

(سامسون) به صامسون مراجعه شود .

ترکی بمعنی شمار و در فارسی عرفی  
دوره قاجاریه متداول بود که میگفتند  
لشگر را سان دید یعنی شماره کسر

و در لوح به رئیس و صدر دولت عثمانی است :

" سان عسکر دیده " یعنی شماره کسر .

در قرآن از القاب روز قیامت میباشد  
قوله :

" فاذا هم بالساهرة " و در لوحی است

" قد جاءت الساهرة "

عربی گوارا . در کتاب اقدس است :

" قد انفجرت من الاحجار الانهار

(سایغ)

العذبة السائغة .

(سَبَا)

سَبَا نام ناحیه ای از یمن مرکزش مَازَب  
واقع در جنوب شرقی صنعا پایتخت  
سلطنت بلقیس ملکه آنکشور که قصه

مشهوره راجع بسلیمان و هدهد و بلقیس در قرآن مسطور  
میباشد . در سوره سبأ قوله :

" لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جنتان عن يمين وشمال كلوا  
من رزق ربكم واشكروا لله بلدة طيبة " و در سوره نمل قوله :  
" وتفقَد الطيرَ فقال مالي لا ارى الهدى هدأ أم كان من  
الفائبين لا عذبته عذاباً شديداً اولاً ذبحنه اولياتهنى  
بسلطان مبين فمكت غير بعيدٍ فقال احطت بمالم تحط به  
وجدتكَ من سبأ بنبأ يقين انى وجدت امرأة تملكهم واوتيت  
من كشي ولها عرش عظيم " و بر سبیل تشبیه و تلویح بآن  
قصه از آن جمله در کلمات مکنونه است :

" وای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان  
وطن مگیر " و در اسرار الآثار عمومی تفصیلی ذکر است .

(سَبَب)

عربی بمعنی علت و باعث و اصل .  
اسباب جمع . در لوح طب است :  
" قد قدرنا لكل شئ سبباً " و قوله

" قابل الامراض بالاسباب " .

(سَبَب)

مشهور بمعنی روزشنبه . در ایقان

است :

" حکم طلاق و سبب راکه از حکم های

اعظم موسی است نسخ نموده " .

در رساله افلاکیه است قوله :

(سَبَّح)

" بحيث تسبح تلك الدارارى الاربعة

في دائرة محيطها وتسبح في فضاء "

الخ اول بمعنی شناوری و دوم بمعنی تسبیح گفتن است .

مصدر عربی بمعنی تسبیح و تنزیس

(سُبْحَان)

و بیاکی از تنقیصه ستودن . و در خطه

و ادعیه و مکالمه بعنوان تنزیه و تقدیر

خدا کثرت استعمال دارد و نظایر این عبارت در مناجات :

" سبحانك اللهم يا الهى تشهد وترى كيف ابتليت ببيس

عبادك " الخ و نیز ذکر کلمه " سبحان الله " بمعنی تنزیس

و تقدیر خدا از وقوع چنین مفتری و عمل در ضمن مفاوضا

بسیار است و متدرجاً کلمه سبحان از اسما الله شده و در آ :

این امر ب لقب تجلیلی بر خدا متداول گردید و مانند ای

عبارات و جمل در فارسی یا عربی قوله :

" از مشرق بیان سبحان " و قوله : " انك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان " كثر استعمال يافت.

سُبْحَة عربی جلال و درویش .

( سُبْحَة -

سُبْحَات جمع . سبحات وجه الله

سُبْحَات )

انوار روی خدا . سبحات الله

جلالات و انوار خداوندی . در حدیث مشهور از حضرت علی

امیر المؤمنین است :

" قال كميل بن زياد يا امير المؤمنين ما الحقيقة قال امير

المؤمنين مالك والحقيقة قال كميل بن زياد اولست صاحب

سرك قال امير المؤمنين بلى ولكن يترشح عليك ما يطفح

منى قال كميل بن زياد او مثلك يخيب سائلاً قال امير المؤمنین

الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير اشارة قال كميل بن

زياد يا على زدي بياناً قال امير المؤمنين محوالموهوم وصحو

المعلوم قال كميل بن زياد يا على زدي بياناً قال امير المؤمنين

هتك السر عند غلبة السر قال كميل يا على زدي بياناً قال

امير المؤمنين جذب الاحديّة بصفة التوحيد مع غلبة السر

قال كميل يا على زدي بياناً قال امير المؤمنين نور اشرق من

صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره قال كميل يا على

زدي بياناً قال امير المؤمنين اطف السراج فقد طلع الصبح "

و در کتاب ایقان است قوله :

" حال قول حضرت امیر را ادراك نماکه فرموده کشف سبحات

الجلال من غير اشارة " و در شرح هاء است قوله :

" ويخلصك تلك الاشارات مما ادركت نفسك من اشارات اهل

السبحات وانك حين توجهك بالله رب الارباب تكشف

الاشارات والسبحات ..... لئلا يبعد النام من انوار

سبحات عزته ..... وان كل ما يخطر بقلبك من السبحات

والعرضيات ..... وان السبحات في عالم الدلالات لا ينكشف

الا بذكر المقامات " و در کتاب ایقان است قوله :

" تا جميع اسرار حكمت روحانيه هي سبحات جلال از خلف

سرادق فضل وافضال ظاهر وهويد اشود " و در کتاب اقدس

اسپت :

" اياكم ان تمنعكم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال "

و در لوح ناصر الدين شاه است قوله :

" سبحات البشر " و نیز قوله : " هل حملت الارض بالذي

لا تمنعه سبحات الجلال " الخ و اين استفهام در ضمن انكار

آرزو راهم در بردارد يعنى كاش بر روى زمين كسى بود كه

سبحات جلال مانعش نميگشت يا اينكه اكون وجود ندارد .

و در لوح ديگر است :

" لعمری ایشان اند ( مَلاها ) حجابهای بزرگ و سبحات مجلّه که سبب منع ابصار خلق بوده و هستند " و براین طریق شروع از آثار باب اعظم اصطلاحی در سبحات جلال بمعنی شوون جلالت و عظمت ملائی برقرار شده سپس بر ملاهای متنقذ و مرجع انام و بر بدع و اوهام اطلاق گردید چنانچه در اوّل کتاب ایقان است .

" یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونان متعلقه بسبحات جلال " الخ و در لوحی است :

" درین ایّام روحانی باید کلّ بطراز بدع رحمانی فائز شوند مقدّساً عن کلّ مافی ایدی الناس وعن کلّ ماسمعوا تاجه رسد بخلافت مجموله که از ناحیه کذب ظاهر شده امثال ایمن از کار سبحات مجلّه بوده که اکثر بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حق عبادی است که بقدرت الهیه کلّ را خرق نموده اند " و نیز در کتاب ایقان است :

" و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلّه است که کشف آن از اعظم امورات نزد این همج رعاع و جمیع باین حجابات محدود و سبحات عظیمه مجلّه محتجب مانده اند " الخ و در لوحی به میرزا ابوالفضل گلبایگانی است :

" بنام یکتا خداوند بیهمتا حمد و ثنا متفمّسین بجز تجرید

رالاتق و سزا که در ظلمت ایّام و اعتساف انام و احزان وارده و هموم و غموم نازل از توجه به بحر احدیه و شمس ابدیه محروم نمانند سبحات اسماء ایشانرا از مالک اسماء منع ننمورد اسماء را گذاردند و ببحر معانی توجه نمودند انهم عباد شربوا باسمی القیوم رحیقی المختوم ماسوی اللّٰه در نظرشان بهشابه کفی تراب و قبضه رماد بوده و هست باسم از مالک آن محروم نشدند باستقامتی در امر قیام نمودند که فرائص معرضین بیان از آن مضطرب " الخ و مراد از سبحات اسماء اسم ازل و غیره میباشد .

( سَبْط )

عربی نوه و نبیره . اَسْباط جمع و دوازده قوم بنی اسرائیل که از دوازده فرزند یعقوب بعمل آمدند بنام اسباط و سبطی خوانده میشوند . در ایقان است :

" هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد " .

عربی شمار هفت و هفتاد است و نقطه ( سبع - سَبْعین ) اولی خود را در کتاب رمزاً ذات حروف السَّبْع خواند چه نام علی محمد شامل

هفت حرف است قوله :

" منوط است بمعرفة نقطه بیان الذی قد جعل اللّٰه ذات

حروف السبع فيه \* وجمال ابهی رانیز نام حسینعلی چنهن  
میباشد قوله :

" ان یاملاء البیان فاقتبسوا من هذه النار التي اشتعلت فی  
هذه العراء وظهرت علی هیکل التریبع فی هیئة التثلیث "  
و نیز رساله در سیر وسلوک بنام هفت وادی از جمال ابهی  
معروف میباشد و در لوحی زکرهافتاد نفس هم سجنان ابهی  
است و در ضمن نامهای حب رضا سجن و سماء زکری است  
و نیز در ذیل نام الف بیان موارد استعمال اعداد بافاده  
صرف کثرت نه مرتبه عددی میباشد .

رساله دلائل السبع از نقطه بیان

(سبع دلائل) در سجن ما کو صادر گردید و در نسخ

موجوده بخطوط مختلف در بعضی

خطبه مفصل عربی : " بسم الله الفرد الفرد " الی آخرها

ثبت است و بعضی از اشتقاقات و هیئات تعمد باهتکار و

ابتداع یا وجودیات عرفارا بنظر میآورد و نسخه اصلیه و یا معتمد

بدست نیست قوله :

" و بعد لوح مسطوره را مشاهده نموده هرگاه خواسته شود

بتفصیل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد الواح الکوانیه

و امکانیه تحمل نتواند نمود \* الخ و اینکه ملا محمد تقی هروی

معروف و مؤمن بامر بابیت وی بعد از ملاحظه امر قائمیت  
و استقلال از اصفهان عریضه نگارشده دلیل و حجت خواست  
و با دریافت ادله سبع ایقان نیافت در متن رساله مذکور

تصریح و زکری از آن نیست . و قوله :

" نظر کن در آمت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا

آنکه بکمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلبی که از اهل

بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و گل

مابین خود و خدا خود را محقق میدانستند این بود که

میخواستند مکابره با حق کنند \* الخ .

و نظیر و قریب آنچه برای داود از رسالت و کتاب مستقل و امت

بیان نمودند در قرآن هست و مسلمانان همچنین گفتند ولی

مخالف تاریخ مقدس عهد قدیم و منافی ضرورت عقیده یهود

میباشد و مافوق آن در قرآن برای یوسف رسالت عظیمه و آئین

منفرد و ملت ممتازه بیان مینماید قوله :

" ولقد جئناکم یوسف من قبل بالبینات فما زلتم فی شک مما

جئناکم به حتی انه هلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا "

و شاید با عقاید سبط بنیامین و بنی یسوف معاصر با آنحضرت

در مدینه و حوالی و نیز با مسطورات بعضی کتب روایتیه انطباق

مینموده ولی با تاریخ عهد قدیم متداول در دست موافقت ندارد



و اما مقدم گرفتن داود بر موسی راهم توان گفت که مانند اسلوب مذکور قرآن طبق عرفی است که در آن ایام باثراستنباط از قرآن و غیره وجود داشت چه همانطوری که گروهی از امثال آیه قرآنیّه :

"لقد فضلنا بعض النبيين على بعض وآتينا داود زبوراً"

عقیده مذکوره سابقه را در حق داود گرفتند شاید از امثال آیه "و وهبنا له اسحق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل ومن ذريته داود" با اینکه درین آیه نظر بترتیب تاریخ نبود عقیده تقدّم داود بر موسی را پذیرفتند . و از مرکز عهد و پیمان وحجت و بیان بیانی در توضیح آن دقیق و مستدلّ است قوله: "در الواح حضرت اعلی ذکر داودی است که پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنان که مقصود داود بن یساست و حال آنکه حضرت داود بن یساعمد از حضرت موسی بود لہذا مغلّین و معرضین که در کمین اند این بهانه را نمودند و بر سر منابر استغفر الله ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال اینست که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی دیگری بعد از حضرت موسی چنانکه دو اسمعیل یکی اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نمودید مقصود داود بن یساعمد است و

نفرها دوهزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود ظهور حاصر که میفرماید یکی خود حضرت داود است دیگر حضرت مسیح دیگری حضرت رسول دیگری حضرت اعلی و خامس مال مبارک زیرا که ایام حضرت اعلی روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند و در خطابی از آن حضرت به میرزا غلامحسین طبیب پناهی است قوله :

"حکایت حضرت داود را جوابی مفصل بشخص دیگر مرقوم گردید صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد منصوص باری همیشه اینگونه مفروضین بوده اند بل اشدّ از این چنانچه در زمان حضرت رسول علیه السلام از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل "انتم و ما تعبدون حطب جهنّم" گفت واللہ انّ محمداً سئل بقوله زہر ابصراحت در قرآن میفرماید که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و بصراحت میفرماید که مسیحیان عبادت مسیح میکنند و معتقد بالوہیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح معبود باللہ حطب

جهنم است و حال اینکه مقصود آیه مبارکه معبود های حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود انسانی و از وی لعقول . باری در جای دیگر در حضور حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از گوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته فرمودند خدا عرض کرد گوشت او پاک است فرمودند حرام و نجس است عرض کرد این گوسفندی را که تو سرمی ببری و میکشی لحم او چگونه است فرمودند پاک و حلال است فریاد بر آورد که ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف دهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک است و حلال است این چه بی انصافی و بی عقلی است باری این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال انی انا الحق الذی لا اموت کلمه فرقان بر جمیع کتب الهی وارد چنانکه بر تورات نیز اطلاق شده هر کلمه ای که فارق بین حق و باطل است بر آن فرقان اطلاق میشود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعدد واقع گشته حتی در قرآن اسمعیل و اسمعیل است یکی ابن ابراهیم علیهما السلام و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چه بسیار انبیاء که در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی الله صالح صاحب ناقه مثل نبی الله

هود و همچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی با اشاره مذکور من دون تصریح اسم چنانچه اصحاب رس میفرماید انبیائی بودند که در کنار ر و در ارس مبعوث شدند و اسمایشان نه در تورات و نه در انجیل و نه در فرقان مذکور الخ و ایضا از بیانات نقطه در لائل سبعه است قوله .  
 " خداوند عزّ و جلّ از حکمت بالغه خود در ظهور محمد رسول الله حجت را قرآن قرار داده و این موهبت بوده که در حق هیچ امتی قبل از امت رسول الله نشده که آیه ای از کتاب الله حجت باشد بر کل ماعلی الارض ..... و از یوم نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان هزار و بیست و هفتاد سال طول کشید ..... و کل را منتظر فرموده از برای ظهور قائم آل محمد ..... و خداوند این حضرت را ظاهر فرموده بحجتی که رسول الله را بان ظاهر فرموده ..... نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات بدهد مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور اننی انا الله چگونه خود را با اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرموده و با حکام قرآن در کتاب اول ( تفسیر سوره یوسف ) حکم فرموده تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینید این مشا به است با خود ایشان

لعل محتجب نشوند ..... و بدانکه درین مقام آن جسد  
 جوهری ( محمد بن الحسن در غیبت و عالم مثال ) بعینه این  
 جسد است و هرگاه خداوند خواهد هزار سال متجاوز عمر  
 ( ۱۲۰۰ ) سن سی یا چهل ( درین هنگام سن آنحضرت  
 سی تمام نبود و از تحول شاید پیش از آن بشنطرمیآمد ) ظاهر  
 فرماید غیر از این اسباب از برای اظهار آن در امکان ممکن  
 نبوده ..... و اگر زکریا نمانی آنهم بهمین قسم بوده  
 عند الله لم یزل از برای او عرش حیات بوده و همچنین در  
 زکریا شیطانی شنیده ای که ظلّ نفی در مقابل ظلّ اثبات  
 باشد و ایضا : " سید محمد اخلاطی استخراج نموده :

یجئ ربّا لکم فی النشأتین

لیحی الدّین بعد الرّاء و عین

وان زیدت علیه الهاء فاعلم

بائی ما کتبت السریعی

فاضرب عدّ و فی عدّ نفسه

فهذا اسم قطب العالمین

و ایضا در دیوان مسطور است :

بئی اذا ما جاشت التریک فانظر

ولایة مهدی یقوم و یعدل

و نزل ملک الارض من آل هاشم

و یویع منهم من یلذّ و یهزل

صیی من الصبیان لا رأی عنده

ولا عنده جدّ ولا هو یفعل

ثم یقوم القائم الحقّ منکم

و بالحقّ یعطیکم و بالحقّ یممل

سعی نبی الله نفسی فدأوه

فلا تذلوله یا بنیّ و عجلوا

( سبع دوائر از باب اعظم در بیان هیکل و دوائر

سبع است قوله :

وهیکل ) " از انزل بک حاجة او اراد ان یحشر

احد مع اهل الحقیقة فاضنع علی لوح قرطاس بیتر سبعة دوائر

الّتی کان عرض کلّ ما بین الخطّین بحدّ سواء بعماء الا صفر

سواء کان ذهباً او زعفراناً واجعله علی تسعة عشر قسمة

الّذی لا ینقص قسمة عن قسمة قدر شعر بذک الماء المنیر ثمّ

اكتب باحسن خط نسخ فی الدائرة الا ولی المحيطه تسعة

عشر کلمة الطیبة من اول الله لا اله الا هو الحقّ القیوم السی

وهو العلیّ العظیم ثمّ فی الدائرة الثانیة اسماء التورانیة

احرف البسملة وهي هذه برّ سلام ملک الله لطیف لطیف

هبة الله ثم الله ثم لطيف ثم رحمن ثم حامد ثم محمود ثم نور ثم الله ثم لطيف ثم رحيم ثم حليم ثم يد الله ثم مقصود وزد على اوائل تلك الاسماء عدة سرها الذي هو ما في في الدائرة الثالثة شكل اسم الاعظم تسعة عشر عدة ثم في في الدائرة الرابعة حروف الكونية وسنذكرها انشاء الله في هيكلها ثم في الخامس احرف البسمله **م**ك بشكل المعروف ثم في السادسة حروف اسماء الستة التي عدتها تسعة عشر وهي اسم الله الفرد الحي القيوم الحكيم العدل القدوس ثم في في الدائرة السابعة احرف كل آية قرآن تشابه معناها لعانت اردت ولقد اخترت لمن اراد ان يتبغى الى ذى العرش سبيلا وهي ان اردت ظهور ما انعم الله عليك فاكتب الحمد لله رب العالمين ثم للخلاص من كل ضيق اياك نعبد و اياك نستعين ثم لطلب الهداية اهدنا الصراط المستقيم ثم للمعزة يميز من يشاء ويذل من يشاء ثم للتقرب الى من تشاء عنت الوجوه للحي القيوم ثم لطلب الاحسان ممن تحب احسن كما احسن الله اليك ثم للشدة سيجعل الله بعد عسر يسرا ثم لهلاك العدو مع شرط رضا الله وحكمه وبأتيه الموت من كل مكان ثم لشدة بليّة مستهم البأساء والضراء ثم للافتراق بين اهل الظلم والعدوان قال هذا فراق بيني وبينك ثم

لعلو المقام فتعالى الله الملك الحق المبين ثم لطلب الرحمة وان الله كان غفورا رحيمًا ثم لطلب الحكمة وان الله كان عزيزا حكيمًا ثم لرفع الحزن لا يحزنهم الفزع الاكبر ثم لبسط الرزق فرحين بما آتاهم الله من فضله ثم للفتح انا فتحنالك فتحا مينا ثم للنصرة على الاعداء وينصرك الله نصرًا عزيزًا ثم للغلبة على الخصماء وان جندنا لهم الغالبون ثم لطلب العلم والبلاغ الى مركز العلم ويعلمكم الكتاب والحكمة ثم لكل بركات الدنيا ودرجات الآخرة صغيرها وكبيرها سرها وعلانيتها وطلب الولد ولسوف يعطيك ربك فترضى تلك آيات تسعة عشر طبقا لحديث بسم الله لكل ما اراد الله اسماء لوجه الله وينبغي للمؤمن ان يقرأ كل ذلك في عمره ليبلغه الله الى ذروة الدين والدنيا لفضله انه هو المقدر المتكبر الجواد الوهاب وشرطه اذا اردت العمل به ان تبتدء من يوم الحادي عشر من كل شهر وتجعل دائرة المشيرة بما تحفظها في جيبك وتقرأ بعد كل صلاة المفروضة اسماء الستة بقولك بسم الله الرحمن الرحيم فرد حي قيوم حكم عدل قدوس ثم الآية التي كتبتها في الدائرة السابعة ما يناسب مرادك ان اردت ظهور النعم مثل قول الذي اشرت الحمد لله رب العالمين تسعة عشر مرة لا يزيد ولا ينقص ثم اذا فرغت قل رب صل على

محمد وآل محمد وشيعة محمد ثم ابسط كفيك وتنظر الى  
 وسط السماء اي سماء الفضل وتقول بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللهم اني استلجك بغاء الفردانية وراء الربوبية ودال دوام  
 الديمومة وحاء الحياة السرمديه وياء ينابيع الحكمة وقاف  
 القدرة وياء اليقين وواو الوجود وميم الملك وعين العناية  
 ودال الدلالة ولام اللطف وقاف القيوم ودال الديسان  
 وواو الولاية وسين السكينة ان تصلى على محمد وآل محمد  
 وشيعة محمد ان تقضى حاجتي ثم قل اقسمت عليكم ايها  
 الارواح الروحانية النورانية خدام هذه الحروف والايات  
 العظام والاسماء المشرفات الكرام الا ما اجبتم دعوتي وهرتم  
 قسمتي واملتغم في قضاء حاجتي ثم اذكر حاجتك وقل بحر  
 نور وجه الله العظيم الاعظم وكبرياؤه وعظمته عليكم ان لا يمد  
 الواصفون كنهه فبحقه عليكم وبحرمته وقدرته لديكم بارك  
 الله فيكم وعليكم وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليه  
 المصير حسبنا ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ولا حول  
 ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله  
 وشيعتهم الطيبين فما من احد يعمل هذا الا ويبلغ مراده  
 ويوصل بقتضوده ولا يرد عنه دعاؤه وان ذلك حكم منقضى وان  
 ضامن به وان كل من ملكه فهو خير له من ان يملك شروا لرد

وفريها وما ذلك على الله بعزيزان الذين يتبعون ذلك النور  
 الساطع حق مني عليهم باعظم حق بان يصنعوا ويعملوا  
 ما امرت به ولا يتركوا يوماً ولا ليلة فان في ذلك انوار القدس مكنونة  
 وانوار الانس مخزونة وظهورات حضرة القدس مكشوفة . . . .  
 حقان يكتب في وسط الدائرة السابعة ذلك الشكل المربع  
 وملاً بطونه بتلك الرقوم المسطرة هكذا ۱۱۱ في كل بيت  
 صورة من ذلك مع النقاط المحتاجة به في الرقوم الهندسية  
 فان ذلك سر ودائر السبعة تمام نور ليلة القدر لان هدية  
 شكل القدر هي هكذا ۳۰۴ وانها اذا اجتمعا يظهر عدة -  
 السبع ماسطر هنالك هو ما قدر هيهنا تلك ابواب الخير . . .  
 لان احرف السبع قد نزل في كلمات الاربع واذا اقترنته تظهر  
 عدة حرف هولان ذلك ذكر ختم النقطة من اول سرها فسي  
 الحروف البسطة الى آخر نزولها على مركزها الذي هو النقطة  
 . . . . وانى ما أعد رجلاً من شيعةي الا وكان في جيده بمثل  
 ما امرت به لان التارك هو تارك الخير كله والعامل هو عام  
 الخير كله وانه اعز لذي من كبريت الاحمر والنور الاصفر . .  
 بلخ الى الاطراف من اخوانك واحبتك حتى لا يترك صغيراً  
 كبيراً من ذكر وانثى ويدخل في تحت تلك الرحمة . . .  
 ان ذلك حرز من امرنا الشيمتنا عن كل سوء وشراً والبلوغ السر

كُلَّ خَيْرٍ وَبِرْكَهٖ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ حَقًّا وَافْرًا وَنَصِيبًا أَكْبَرَ وَأَنْ ذَلِكَ لَهَا وَالْفَوْزَ الْكَبِيرَ .

عرفنا وحكما الهى دائرة وجودها -  
( سبع مراتب و باصطلاحات و انواع مختلف بر مراتب  
عوالم سبعة وجود ) سبعة صعودية و نزولية توضيح وتفصيل  
دادند و اسلوب شيخ احسائى در آثارش و آثار خليفه اش  
حاجى سيد كاظم رشتى مذکور و مسطور مي باشد و در آثار باب  
اعظم نيز بر نهج آثار شيخ بسيار است منها قوله :  
" فَاوَّلُ مَا زَكَرَ بَدْعُ الْاَوَّلِ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ بِنَفْسِهِ وَ  
سَمَاءَ الْمَشِيَّةِ وَخَلَقَ بِهَا كُلَّ مَا شَاءَ وَجَعَلَ بِظَهْرِهَا فِى  
نَزْوِلِهَا مَحَالًّا مَحْدُودَةً وَاَيَّامَ سِتَّةٍ مَعْدُودَةٍ وَاَلْاِرَادَةَ اِذَا عَيَّنَتْ  
الْمَشِيَّةَ ثُمَّ الْقَدْرَ اِذَا حَدَّدَتْ الْاِرَادَةَ ثُمَّ الْقَضَاءَ لظهور الامضاء  
وَالاتِّقَانَ بِحُكْمِ الْبِدَاءِ فِى كُلِّ مَا قَدَرُو قَضَى قَبْلَ اَنْ يَمْضَى ثُمَّ  
الْاِزْنَ وَالْاَجَلَ وَالْكِتَابَ تِلْكَ قَصَبَاتُ جُودَتْ مِنْ جَوْهَرٍ  
شَجَرَةِ الْاَوْلَى وَاِذَا كُرِّرَتْ وَجِدَتْ مَبَادِئُ اَسْمَاءِ الْارْبَعَةِ يَدُ اللّٰهِ  
ثُمَّ وَجْهَهُ ثُمَّ اِسْمَ الْجَوَادِ ثُمَّ الْوَهَّابِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ الْاَجْزَاءِ  
الْارْبَعَةِ كَلِمَةٌ تَامَّةٌ قَدْ جَعَلَهَا اللّٰهُ عِلَّةً مُسْتَقَلَّةً بِقُدْرَتِهِ  
لظهور الابداع تلك قصبات مثلث اربعة واثنين بعد حروف  
لا اله الا الله فى ظاهر ظاهر تلك الكلمة وفى باطن الباطن

سَرَّ تِلْكَ الْكَلِمَةَ وَاِذَا كُرِّرَتْ السَّبْعَةَ فِى عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ  
لَمَنْ ارَادَ اَنْ يَطَّلِعَ بِمَبَادِئِ الْاَمْرِ وَشَهِدَ بِمَكَانِ الْغَيْبِ .  
وقوله :

" مراتب سبعة كلية الاولى رتبة الجماد فاذا استعرج رتبة  
الحدودية عن مقام المعدنية هنالك يتصل الى مقام النبات  
..... وَاِذَا اسْتَعْرَجَ الْمَوْتَ مِنْ رَتْبِهِ النَّبَاتِيَّةِ يَتَّصِلُ اِلَى رَتْبِهِ  
الْحَيَوَانِيَّةِ ..... وَاِذَا اتَّصَلَ اِلَى مَقَامِ النَّفْسِ وَالرُّوحِ وَالْمَعْقَلِ  
هَنَالِكَ بِحَسَبِ رَتْبِهِ لَهُ مَوْتٌ لَا يَبْدَأُ اِنْ يَغْنَى كُلَّ الْجِهَاتِ الْعَدِيَّةِ  
حَتَّى اَتَّصَلَ الْاَمْرُ اِلَى رَتْبَةِ الْفُؤَادِ لِحَدِّ الْبَقَاءِ وَحَيَاةِ الصَّرْفِ  
عِنْدَ مَالِكِ الْاِنْشَاءِ هَنَالِكَ لَمْ يَزَلْ كَانَ الْعَبْدُ نَاطِرًا اِلَى  
اللّٰهِ " وقوله :

" زَكَرَ مِنْ شِئَاءِ شَجَرَةِ الْبِهَاءِ حَيْثُ يَعْرِفُ اَهْلُ الْقَضَاءِ بِحُكْمِ  
الْبِدَاءِ فِى رُكْنِ الْجَمْرَاءِ اِنَّهُ هُوَ سَرُّ الْاِنْشَاءِ لِاِنَّهُ عِنَصَرُ النَّارِ  
فِى عَالَمِ الْاِبْدَاعِ ..... وَاِنَّ اَسْمَاءَ تِلْكَ الثَّلَاثَةِ فِى بَدْءِ الْفَصْلِ  
هِيَ الْمَشِيَّةُ وَالْاِرَادَةُ وَالْقَدْرُ الَّذِى يَعْبُرُ اَهْلُ الْبَيَانِ عِنْدَ  
التَّبْيَانِ بِالْاِنْشَاءِ وَالْاِبْدَاعِ وَالْاِخْتِرَاعِ دُونَ الْاِمْكَانِ لَا يُمْكِنُ  
الْاَبْزُوجِيْنَ اِثْنَيْنِ وَلَمَّا ثَبِتَ زَكَرَ الْاِثْنَيْنِيَّةِ يَتَسَهَّلُ زَكَرَ الشُّوْنِ  
اِلَى مَا لَمْ يَنْهَآئِ بِمَالَا نِهَآئِ لَهَا وَاِنَّ عِنَصَرَ التَّرَابِ الَّذِى عِبَّرَ  
فِى رَتْبَةِ الْمَشِيَّةِ هُوَ كَانَ مِنْ جِنْسِ عَالَمِهَا الَّذِى هُوَ كَانَ نَفْسِ

قبول نارالایجاد بعد هوا، الانوجاد و ماء المداد انظرالى ارادة التي هي هوا، آدم الاولى وعرش التي عليها استوت المشية بشأن الرحمن كيف قد خلق الله باركان اربعة ركن منها رتبة القضاء وهو عنصر النار وظهر علة الاولى وان لونها البهضاء وركن منها رتبة الاذن وهو عنصر الهواء وظهر علة المادية وان لونها الصفراء ..... وان حامل هذا الركن هو العلى... وركن منها رتبة الاجل وهو عنصر الماء وظهر علة الصورية وان لونه الاخضر وركن منها رتبة الكتاب وهو عنصر التراب وظهر علة الفائية في عالم الاسماء والصفات وان لونه الاحمر ومنه احمرت الحمرة في كل شئ و نوت الهندسة في كل شئ وعينت في كل شئ وان به يحيى الارض بعد موتها ويشرق الارض بنور ربها وان يومئذ تحدث الناس اخبارها بان ربك اوحى لها وان به يحيى الله في مشهد ذر الرابح افئدة المستنيرة والقلوب المتينة والنفوس الطيبة والاجساد الطاهرة وان اليوم اراد الله ذلك الامر للناس لان الركن الغانية التي هي شمة الابداع وسرالا اختراع وظهر علة الثلاثة في الانشاء قد ظهر مثل بعض شوون اركان الثلاثة بالحجج العملية الكبرى الخ ودرضمن لغات سفينة حمراء وعرش وعلم وكتيب نیز بیانی مفصل از آنحضرت ثبت میباشد .

سُبُقَة عربی آنچه که مسابقه کاران بر

(سَبَق)

آن گرو بندگان در خطابی است :

" در دبستان الهی درس و سبق داد

که بعد از صعود جمال منیرش بر روش و سلوک اهل وفاق قیام

نمائیم " و در رساله سیاسیّه است :

" نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند "

در نسخه مناجات و طلب مغفرت برای

(سُبُوق)

صحیح فروش در خطابی است :

" و سبق رحمتك بين العالمين "

فارسی آسمان و تخلص شعری و شهرت

(سِپهر)

میرزاتقیخان لسان الملك کاشی

صاحب ناسخ التواریخ بوده . آنچه

او در جلد قاجاریّه از آن تاریخ در زمّ امر جدید نوشت کسه

البته تطیب خاطر شاه را در نظر داشت نسبت باغراق گوئیها

در مدح شاه و سعی در تبدیل و ارائه مساوی اعمالش بمناقب و

حسن خصال و نشان دادن شکستها و ایران بازیش را بفتح و

جهانگیری عجیب نیست و لذا در حق وی در آثار این امر است

قولش :

" و همچنين سپهر صاحب تاريخ نوشته آنچه که قلم از شرش بر

پناه میبرد .

عربی برده و آنچه با آن سترشود .

( سِتر )

در لغت حکماء است :

" وهتك سترالعقل " ودر لوح به

عبدالوهاب است :

" این مظلوم از اول یوم الی حین من غیر ستر و حجاب کل را بما

اراده الله دعوت نمود " .

عربی شمار شصت و محض آنکه اظهار

( سِستین )

امر باب اعظم برای ملا حسین بشرویه

در شیراز بسال ۱۲۶۰ هـ ق شد

اصطلاح در آن سنه گشت و باین معنی در مواضع بسیاری از

آثار مذکور میباشد از آن جمله در توقیع به محمد شاه است

قوله :

" در سنه ستین قلب مرا ملو " الخ حدیث معروف مفضل

را در توقیع مذکور و مقام بهاء الله در کتاب ایقان برای

استدلال و حجّت آوردند ولی در توقیع جمله " فی شبهة

لیستبین امره و یعلو زکرة " و در ایقان " فی سنه الستین

یظهر امره و یعلو زکرة " نقل فرمودند و در نسخ حدیث

مذکور هر دو نوع دیده شد .

( سَجّاده )

عربی قالیچه و مانند آن که بر آن

نماز هم میخواندند و در لوح بصدر

دولت عثمانی است :

" تا آنکه بالا خره سجاد برده در بازار حراج نموده رجسه

آنرا تسلیم نمودند " .

عربی محبس و زندان . سَجّـون

( سِجِن )

سِجین زندانی و بندی . سِجین

زندان شدید و عظیم و دایم و در قرآن

اطلاق بردار العذاب و دفتر اعمال معدّبین گردید و نام

سجن در آثار این امر درباره محبس ماکو و چهریق و آمل و

طهران و ادرنه و عکا بکرات ذکر یافت و شمه ای در ضمن

حرف ت و نام عکا ثبت میباشد و جمال ابهی خود را بعنوان

سجون در بسیاری از الواح نام بردند . در لوح بناصرالدین

شاه است :

" ان ازکر فضل الله عليك ان كنت فی السجن مع انفس

معدودات " مراد زندان ناصرالدینشاهی طهران است

که در سال ۱۲۶۸ هـ ق با گروهی از بابیان محبوس بودند

و مدت چهار ماه امتداد سجن شد و در این جمله من باب

التفات خطاب بنفس خود فرمودند . و در لوح دنیا است :



حمد وثنا سلطان مبین رالایق وسزاست که سجن متین را حضور  
علی قبل اکبر وحضرت امین مزین فرمود که در ضمن نام علی  
ثبت میباشد ودر لوحی دیگر است :

" قل ان یا احبائی ثم یا اصفیائی اسمعوا نداء هذا الحبيب  
المسجون فی هذا السجن الكبرى ان وجدتم من احد اقل  
من ان یحصى روائح الاعراض فاعرضوا عنه ثم اجتنبوه هذا ما  
وصیناکم به فی کل الالواح ویشهد بذلك کل الاشیاء من الغیب  
والشهود ومن ورائهم جمال عز بدیع لا تهم مظاهر الشیطان  
الیوم لم یجر اسم الله علی السنهم الا بان ینصرف به عباده  
الرحمن عن شاطیء عز منیر ایاکم یا احبباء الله لا تتقربوا الی  
هؤلاء ولا تجتمعوا معهم علی مقر وکونوا من الممتصین بحبل  
الله المقدر العزیز العظیم قدسوا انفسکم عن حب غیر الله ثم  
انقطعوا عن الذین هم لا یسلکون الا سبل المتوهمین " مراد  
از سجن کبری ادرنه ومقصود منع بهائیان از معاشرت با  
ازلیان است . ونیز قوله :

" بسم الله البهی الابهی هذا کتاب من لدنا الی الذی اخذ  
نفحات آیات ربّه الرحمن و فاز بانوار الهی فی هذا البر  
المنیر ان استمع ندائی عن شطرا لایمن من العرش فی هذا  
السجن المبین انه لا اله الا هو العظیم الحکیم اتکون صامناً

وقد جاء يوم النداء قم بامری علی ذکری بین عبادى ولا تکن  
من الراقدین قد قدر لكل نفس تبلیغ هذا الامر من القلم  
الاعلی ان اتبع ما امرت به من لدن مقتدر قدیر لا یحزنک ما  
ورد علینا من الذین کفروا بالله ان الغلام قد قبل البلیا کتبا  
لحیاة العالمین لا یحزننى اعراض الذین ظلموا ولا یسرّنى  
اقبال من علی الارض ندعوا الناس الی الله مالک يوم التّناد  
ولا یمنعنى البلیا عما امرنا به من لدن ربک العلی العظیم  
لا تنظر الی العباد واعراضهم کن ناظراً الی منظر الامر وبما  
امرت به كذلك یذکرک لسان العظمة فی هذا السجن البعید .  
ونیز قوله :

" بسم الله الاقدس الاعلی هذا ذکر من لدى المسجون  
الی الذی آمن بالله المهیمن القیوم ان لا تعبدوا الا اياه ....  
هذا کتاب کریم ..... انه ینادیک فی السجن حین الذی منع  
عن الدخول والخروج ..... فسوف یفتح باب السجن كذلك  
امرک لسان الوحی من هذا السجن البعید " وهمچنین در

لوح بحاجی محمد کریمخان است قوله :

" الی ان سجن فی هذا السجن البعید " که مراد از سجن  
بعید ادرنه میباشد . ودر لوحی دیگر :

" انا وردنا السجن الاعظم فی المدينة کان اهلها اشرا العباد

يشهد بذلك مالك الايجاد في كتاب مبين " ودر لوحی دیگر؛  
 " هذا كتاب كريم ..... اذا دخلنا السجن بلغنا الطسوك  
 رسالات الله العزيز الجميل ليعلموا انه كان مقتدرًا على ما  
 اراد ولم يمنعه من في السموات والارضين " ودر لوحی دیگر؛  
 " بنام يكتا ای کنیز خدا جمال قدم در سجن اعظم مستقر  
 وعشرين نفس از امام الهی حباً لله بامظهر نفس رحمانی درین  
 حبس وارد وهمچنین جمعی از رجال " ودر لوحی دیگر؛  
 " فاعلم باننا وردنا مع سبعين انفس في حصن العكاء " ودر  
 مناجاتی است :

" قد حبستني مع سبعين نفس من عبادك " مراد از سجن اعظم  
 وحبس مذکور درین الواح سربازخانه عکا است و مفاد آنکه  
 هم حبسان آنحضرت در سجن عکا هفتاد نفر بودند و در بعضی  
 از بیانات غصن اعظم عبد البهاء شمار کل محبوسین با اشاره  
 بخودشان هفتاد و دو نفر است و در ضمن نام حب و رضاء نیز  
 زکری میباشد . و در اثری دیگر است :

" انا اذا وردنا السجن اردنا ان نبليغ الكل رسالات ربهم  
 ليعلموا ان البلاء ما منع البهاء عما اراده الله مالك الرقاب  
 كل شوون در آن لوح اضع نازل از نصايح محكمه ومواعظ متينه  
 وآيات ومناجات وشوون امریه لمعرك انه يكفي العالمين لو

يكونن من المنصفين طوبى لمن تفكر في تلويحاته وتصريحاته  
 وعرف قدرة الله وحكمته التي احاطت العالمين في الحقيقة  
 تا حال تبليغ كامل نشد و حجت الهیه بتمام ظهور و بروز ظاهر و  
 لائح نه چنانچه رؤساء هیچکدام از تفصیل امر مطلع نبودند  
 حضرت اعلى روحی فداه در لوح بر رئیس قبل ارسال فرمودند و لکن  
 در آن در لوح ذکر شهادت و مظلومیت بود این بود که درست  
 ملتفت نشدند که فی الحقیقه بیان حق چیست و مقصود چه  
 ( شاید مراد آنکه توفیق دعوتی قائمی و استقلالی نقطه اولی  
 بمحمد شاه دو عدد بود ) لذا در سجن اعظم مخصوص هر يك  
 از رؤسای ارض لوحی بدیع نازل و من غیرسترو کتمان امر رحمان  
 در آن الواح مذکور بعضی ارسال شده و بعضی هم انشاء الله  
 میشود جامل یکی از آنها بدیع بوده چنانچه مشاهده  
 نمودید این است که از مشرق امر نازل انا انزلنا اللوح وجعلنا  
 الصيحة بين السموات والارضين ( مراد لوح سلطان مشهور  
 است ) و لکن الواح سائرین محکمتر نازل شده یالیت رأیت  
 حضرتك وتشرفت وقرأت وقلت لك الحمد یا من فی قبضتك  
 زمام العالمین ابدأ بهیچیک مداهنه نفرموده امر الله در هر  
 يك از آن الواح نازل حتی احکام بدیعه را ذکر فرمودند  
 درینصورت معلوم است که چه شده و میشود بعد از لوح بسیار

برین عباد سخت شده از هر جهتی شدت نمودند ولکن ربك  
 لا تمنعه الشدائد عما اراد دیگرچه عرض کنم که هر جناب رسول  
 علیه بهاء الله چه وارد شده و از ظلم ظالمین چه واقع گشته  
 نفسی لا احتراقة الغداه " الخ و در ضمن نام سحاب نیز ذکری  
 است . و در لوحی دیگر است :  
 " فاعلم انا سمینا هذا السجن بالسجن الاعظم یا طوبی  
 للمتفرسین و فی الطاء کنا تحت السلاسل و الاغلال و ما سمیناه  
 بالاعظم تفکر فی ماجری من لسان القدم ان ربك له و الناطق  
 علی ما یرید " و در لوحی دیگر ،  
 " ثم اعلم ان فی ورودنا هذا المقام سمیناه بالسجن الاعظم  
 و من قبل کنا فی ارض اخری تحت السلاسل و الاغلال و ما سمی  
 بذلك " و در کتاب اقدس است :  
 " یا ملاء الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من  
 شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا اناس " و در نام امانه و بقعه  
 نیز ذکر سجن اعظم است و در نام یحیی از غصن اعظم عبد البهائه  
 خطابی مفصل در ابلاغ و انشاء امر در سجن اعظم و تحت سلاسل  
 و اغلال منع و ستم میباشد . و نیز در کتاب اقدس است :  
 " کان مطلع نور الاحدیة فی سجن عکا از قصدت المسجد  
 الاقصی مرت و ما سألت عنه " آن ایام در عکا بخانه معروف

عبود اقامت داشتند . و در لوح خطاب به مانکچی پارسی  
 هندی است :

" نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید و یاد روزگار  
 هشتمین راتازه نمود سپاس دارای جهان را که دیدار را در  
 خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم " الخ

مانکچی جمال ابهی را در راه آمدنش از هند بایران در -  
 بغداد ملاقات کرد و نامه اش از طهران در عکا رسید . و در  
 نامه های رئیس و رضوان و غیرهما نیز نبذه ای ذکر سجن  
 است و بالجمله مراد از سجن اعظم مذکور در آثار همان  
 سجن سر باز خانه عکا است ولی دنباله اش در طول مسدّت  
 توقیف در شهر عکا کشیده تا آنکه خروج از سجن اعظم بتاریخ  
 ۱۲۹۴ واقع شد که در اثری از خ ا د م ۶۶ در همین  
 تاریخ ۱۲۹۴ چنین مسطور است ،

" دیگر از اخبار این ارض بخواهید جمال قدم از سجن اعظم  
 خارج و مقرّ عرش بستان واقع شد و بعد از آن قصر معروف  
 و در توقیع به محمد شاه است :

" و من جهلنی و راءه السجین " و در لوح صورت زیارت در حق  
 حاجی زبیح کاشانی است :

" انت الذی اخذت الكتاب بقوة ربك و ترکت کتاب السجین

فی اسفل الجحیم \* که اشاره بکتاب میرزا یحیی ازل میباشد .  
 (سَجَّیَّة) عربی خوی و سرشت انسانی . سجاها جمع . در لوح اتحاد است :  
 " کل سجایای حق راه چشم خود دیده ایست ."  
 سحابة عربی ابر سَحَب . سَحَاب جمع و سحاب در آثار ابن امرینوع استعمال در معانی تشبیهی و استعاره کثرت و وفور دارد فی المثل در لوح دنیا است :  
 " امروز از سحاب رحمت رحمانی امطار حکمت و بیان نازل " و در لوح دیگر :  
 " و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهام اند یعنی طما " عصر " و لوح سَحَاب از الواح معروف ابهی میباشد ابتدا بقوله الافز :  
 " هذا کتاب من لدی الرحمن " الخ و صدور الواح طسوک در سجن سربازخانه مگا و مخصوصاً عظمت مقام لوح مشهور سلطان در آن بیان گردید از آن جمله قوله :  
 " قد نزلنا فیہ من کل شأن بیاناً شافياً طوی لمن یقرؤه یتفکر فی اشاراته لعمری انه یکنفی العالمین ..... قل یا

ملا الارض تفکروا انا نزلنا فی اللوح لرؤیکم بان یجمعنسا  
 و طما " العصر لیظهر امر الله و حجتہ لکم انه ارتکب ماناح به  
 سگان الطکوت انتم بعد ذلك بائی امر تتسکون والی مکن تذهبون آن أنصفوا ولا تكونن من الظالمین وكذلك ارد نافی العراق ان نجتمع مع طما " العصر لمانا سمعوا قرأوا وقالوا  
 ان هو الا ساحر مبین \*  
 سحبان بن زفر بن ایاد الواطی : طبیب (سَحْبَان وائل) بلیغ ضرب المثل معروف است . در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان قوله :  
 " و فی الخطبة بسحبان بن وائل " .  
 عربی آخر شب نزدیک بصری . آشعار (سَجَّجَر) جمع . در لوح خطاب به سلمان است :  
 " بسا اسحار که تجلی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمسود و شمارا بدون خود مشغول یافت " و در لوحی است :  
 " ظلم مستبدین بمقامی رسیده که نام را از قرائت دعای سحر منع کرده اند " انتهى مراد از دعای سحر دعای مخصوص وارد از ائمه اهل بیت پیغمبر است که شیعیان در اسحار ماه رمضان میخواندند و اولش " اللهم انی اسألك من بهائک

بایه " بود و شیخ نجفی اصفهانی منع از آن نمود که با  
توجه بجملة اولی باین امر توجه ننمایند . و از حاجی محمد  
کریمخان کرمانی رساله ای در شرح آن دعا است که بمسال  
۱۲۷۴ هـ ق تألیف نمود .

سِحْر بمعنی فریب و نیرنگ و دلربائی و افسون و جادوگری .  
سُحُور اَسْحَار جمع .

سُحْر سَحْر بمعنی ربه . سُحُور اَسْحَار جمع  
در لوح خطاب بناصرالدینشاه است .

" اِنَّ سُحُورَهُمُ الْمُفْتِرَةُ وَتُحُورُهُمُ الْمُتَسِمَةُ " سُحُور جمع سِحْر  
مُفْتِرَةُ اسم فاعل از باب افعال بمعنی مُسَكِر . تُحُور جمع  
تَحْر بمعنی دهان و دندان . یعنی چه شد سخنان مقل  
رهای سکرآور و دهانهای خندانان . و ممکن است سُحُور  
جمع سَحْر بمعنی ربه و با بمعنی نَحْر و گودی بالای سینه و نیز  
حلقوم و مُفْتِرُهُ بهمان صیغه و با اصلاً مُفْتِرَةٌ باشد یعنی چه مد  
ربه ها و نحو بر باد و مغرورشان که از کثرت و شدت ضحك و سرور  
سست شده بودند .

(سُدّه)

عربی در خانه و آنچه برای نشستن  
بر آن است مانند منبر و تخت و آنچه  
در جلو دکان بنا میکنند . و در جمیل

ادبیه فارسیه " سُدّه سنیه طوکانه " مراد تخت پادشاهی  
است که در مقاله سیّاح است قوله :  
" آنچه سزاوار سُدّه طوکانی و بر ازنده دهبیم جهانبانی آن  
است که جمیع رعایا از هر فرقه و آئین " الخ .

«سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» سِدْر سِدْرَة عربی و کنار بنارسی  
در قرآن و آثار اسلامیّه بعنوان درخت  
سِدْرَة (الاهی) بهشتی و مخصوصاً سدره المنته سی

باجلیل بسیار مذکور است . و در سوره و النجم در توصیف  
بسیار بلیغ و جلیل رویت فرشته وحی است قوله :

" و لقد رآه نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْأُيُ  
از بیغشی السدرة ما یغشی " مفاد آنکه بهمبر باری دیگر نیز  
نزد آخرین سدر که باغ ماوی و مسکن آنجا است و آن درخت را فرا  
گرفتنی ها فرا گرفته بودند فرشته را دید . و این در نظر تفسیر  
و تأویل معنوی و رمزی مستقر برینا تشبیه مظاهر مقدسه الهیه  
باشجار میباشد چنانکه در اصطلاح رمزی تشبیهی شعرا و  
عرفای ایران تعبیر به سرو میگردد و بالجملة اصطلاح سدره  
رسدرة المنتهی در آثار جدیدة بکثرت و وفرت استعمال رسید  
از آنجملة در لوح رئیس در وصف نفس است فرزند :  
" و انّها لهی النار المشتعلة الطهبة فی سدرة الانسان "

ودر لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" وحضرت علی بن ابیطالب در جواب اعرابی که سؤال از نفس نموده، ثالشها اللّاهوتیه الطکوتیه وهی قوّة لا هوتیه وجوهرة بسیطة حیة بالذات الی ان قال علیه السلام شجرة طویسی وسدرة المنتهی وجنة العاوی " ودر زیارت امام حسین سید الشهدا است :

" وه نادت سدرة البیان فی ملکوت العرفان " ودر کتاب اقدس است :

" اسمعوا ماتلوا السدرة علیکم " ودر لوح حکما است :

" یا محمد اسمع النداء من شطر الکبریا من السدرة المرتفعة علی ارض الزعفران انه لا اله الا انا العلیم الحکیم " ودر لوحی دیگر :

" ان اقصوا مقرّ الاقصی انه لسدرة المنتهی لو انتم من الموقنین " وقوله :

" در ظلّ سدره امرساکن گردد ..... ودر سایه سدره فضل ساکن شود " وقوله :

" ونفوسی که بسدره منتسب اند " الخ که مراد منتسبین اهل بیت میباشد . ودر لوحی دیگر :

" قد ارتفع النداء من یمین البقعة المبارکة النوراء من السدرة

الاهلی بنده " تسمعه حقایق الاشیا انه لا اله الا هو العزیز الحکیم " ودر خطاب وصایای عهد است :

" اول غصن مبارک خضلی نضیر ربّان من السدرة المقدّسة الرحمانیة ..... وافنان سدرة الحق " الخ ودر ضمن اسما آدم آیه شجره غصن ذکر است .

عربی یک ششم اُسداس جمع . در لوح (سُدُس) طب است :

" قل بما بیننا لا یتجاوز الا خلاط عن الاعتدال ولا مقادیرها من الاحوال یمتی الاصل علی صفائه والسُدس وسُدس السُدس علی حاله ویسلم الفاعلان والمنفعلون غذا در دهن با اختلاط با بزاق ومضغ هضم مختصر میباید ودر مرئی تا ورود بمعدّه هضمی دیگر ودر معدّه هضم کامل حاصل میشود وخارج میگردد وحاصل اصل غذا است که بصفایش میرسد وسُدس از آن خون ویاقی بلغم وسودا و صفرا میگردد وخون در ورید وشریان هضمی دیگر نیز حاصل کرده از آن سدس حاصل میشود واعتدال اخلاط اربعه مذکوره بکمیت معینّه وحسب نسبت میباشد ومقادیرشان صفات واحوال مخصوصه از حیث لون وهضم وغیرهما دارند وتجاوز از آن نشان بیماری است . ومراد از فاعلان حرارت

و برودت و منفعلان رطوبت و بیبوست است . ( ۱ )

کاخ معروف ساخت نعمان پادشاه  
(سَدِیر) عرب حیره در آنجا برای بهرام گور.

در لوح به حاجی محمد کریمخان است  
" آین من بنی الخورنق والسدیر و آین من اراد ان یرتقی الی  
الآثیر " و در لوح به ناصرالدین شاه است :  
" وای سریر ما کبیر وای سدیر ما قفر " و قفر یا افقار بمعنی  
خلو مکان از سکنه میباشد و ترجمه چنین میشود :

کدام تخت شکسته نشد و کدام کاخ سدیری خالی از سکنه  
نگشت . و در نام خورنق هم زکری است .

سِرّ - اَسَریر - سِرّ مری راز و چیز نهانی و نهان  
داشتنی . اَسرار جمع در لِس  
سَریرة - سَریر) رئیس است قوله ج و ع :

" فی اللوح الذی فیه رقت اسرار ماکان " و سِرّ در اصطلاح  
ائمه اهل البیت پیغمبر و شیعیان که بعنوان سِرّ آل محمد  
معروف گردید مقام عظیم الهی و معارف مکتونه مکتوبه ایشان  
که موافق عقاید اکثریه نبود .

و سِرّ در اصطلاح عرفا لطیفه ایست در قلب مانند روح در  
بدن که محلّ کشف و شهود میباشد .

( ۱ ) بر طبق مصطلحات طب قدیم بیان شده است ( ناشر )

سِرّ السّر باطن و جوهر سِرّ است و در آثار این امر و سِرّ  
بهاثیان متداول الاستعمال گردید . در کتاب اقدس  
خطاب بکرمان است :

" و نجد ما یرّ منك فی سِرّ السّر " اگر جار و مجرور فی سِرّ السّر  
متعلق به نجد باشد تقریباً بهمان معنی عرفانی مذکور است .  
و اگر متعلق به یرّ باشد مراد نهایت اختفاء و پوشیدگی آن امر  
جاری نامرّض است که اقدامات با بیان بزد و بد بروز حاسی  
میرزا احمد نائق و مانند آن مکشوف گردید . و در بیان قیمت  
سِرّ در شرح هاء است :

" ان السّر لم یزل لم یکشف وان کشف لم یکن سراً " و نیز  
رساله ای از نقطه البیان در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم  
شرح مراتب چهارگانه اسرار است قوله :

" بسم الله الذی جعل طراز مشیته جلال ازلیته ..... ان الله  
قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار الیهها  
والمرموز عنها فی کلمات آل الله سلام الله علیهم بالا سرار  
السّر و سِرّ السّر و السّر المستسرّ و السّر المقنع بالسّر " الخ  
و در لوح تجلیات است :

" شهد الله انه لا اله الا هو والذی اتى انه هو السّر المکنون  
الخ و چنانچه ضمن لغات ادرنه و استانبول و خضراء ثبت

است در الواح و آثار این امر نام ارض السّر بر ادبانه شد  
و فیما بین بهائیان مصطلح گردید و از آنجمله در لوح رئیس  
سابق الثّبت است :

" سوف تبدّل ارض السّر و ما دونها ..... الی ان دخلتم  
ارض السّر فی یوم فیہ اشتعلت الخ و نیز در دوزخ بعد از  
صعود ابهی خصوصاً در سنین اولیة آن مرکز عهد و پیمان ابهی  
را جمع ثابتین بر عهد و میثاق بلقب سرّ الله تعظیـه  
تشبیه کردند .

اساریر که جمع اسرار و آن جمع سرّ و سرّ و سرّ است  
بمعنی خطوط کفین و جبهه و نیز بمعنی زیباییهای روی آدمی  
میباشد . در لوحی است :

" لو یبظرنی احد یجد من اساریر جبهتی فرح الله و من  
وجنتی نور الله المقتدر العظیم " .

سَریرة بمعنی سرّ و مکنون در خاطر و نیت . سرائر جمع  
بمعنی نوایا و ضمائر و بواطن . در قرآن است :

" یوم تُبلی السّرائر " .

سَریر تخت جلوس و تخت خواب . سرّ اسرّة جمع .  
در قرآن است :

" اخوانا علی سرّ متقابلین " و در کتاب اقدس است :

" قد احبّ الله جلوسکم علی السّر و الکراسی " و در حق قاری  
آثار جدیدة برای جمع است :

" فلیقعد علی الکرسی الموضوع علی السّریر " و بعنوان نقل از  
بهان است :

" لیمنّ طیکم باستواک علی سرائیرکم " و توان گفت جمع  
سرائر برای این آوردند تا مفهوم گردد که استقرار حق باید  
بر قلوب و ضمائر باشد .

اصل کلمه فارسی است و بر کوبهرم

(سَراب) اطلاق میگردد و عربی شده در قرآن

هم ثبت شده مذکور است :

" کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء " و قوله :

" وُسّیرت الجبال فکانت سراباً " . و در لوح خطاب به

نصیر است :

" ای عباد از سراب و هم کدره بمنبع معین یقین ربّ العالمین  
بشتابید " .

شاید معرّب و مغیّر سرابرده فارسی

(سُرادیق) است و پرده نخئی که بالای حیاط خا

افرازند و هر خیمه و اطاق از بافتنه

پنبه ای را گویند . در قرآن است :



" انا اعتدنا للظالمين ناراً احاط بهم سرادقها " و در آثار این امر بنوع تشبیه و استعاره مانند " سرادق عظمت " " سرادق جلال " و امثالهما بکثرت استعمال گردید . در اوّل کتاب ایقان است :

" وتدخلنّ في سرادق جملة الله في سماء البیان مرفوعاً " و در کلمات مکنونه است :  
" يا بن الوجود استشهد في سبيلی راضياً عنّي وشاكراً لقضائي لتستريح معي في قباب العظمة خلف سرادق العزة " و در لوحی است :  
" و ناديهناك في كلّ حين في سرادقات القرب خلف قفاف الهويّة " .

عربی چراغ . در لوح به شیخ سلمان (سراج) است :

" در کلّ حين شياطين بر اطفا سراج الله و اخماد نار او مشغول اند " الخ و در بعضی آثار و صور زیارت خصوصاً سراج الشهداء مذکور است گسه در بخشهای ظهور الحقّ مسطور گردید .  
و سراج لقب ملا علی محمد اصفهانی برادر حرم منقطعه باب اعظم بود و او مخالفت با مقام ابهی داشت و لوحی مشهور

خطاب باو و نیز تفصیل احوالش در تاریخ ثبت میباشد .  
قریه ای از توابع بیرجند . در لوحی (سرایان) است :

" انا نريد ان نذكر اوليائي فسي سرايان الذين آمنوا بالرحمن از اتى من سماء المشيئة  
برایات الآيات ..... يا محمد طاهر قد حضرا سمك لى  
المظلوم ..... يا محمد على هل تعرف من يذكرك يذكرك  
مولى العالم فى السجن الاعظم " الخ .

معموره ای در خراسان که در سنین (سرچاه) اولیة این امر موطن جمعی از بهائیان

بود از آن جمله ملا ابوالحسن که در آنجا در گذشت پسرانش ملا محمد حسن ملا نجفعلی  
ملا محمود ملا احد آقا علی اکبر حاجی محمد حسین عبد الله حبیب و دختری هم داشت و از جمله میرزا محمد علی نبیل از  
اهل قائن دیگر ملا محمد مقدّس و غیرهم که در الواح مذکور  
قوله الاعزّ :

" جناب ملا آقا بابا عليك بهاء الله ..... يا على قبل اصر  
..... يا محمد قبل حسن ..... از کرم سَمی بِمحمد قبل  
حسین " ایضاً :

" جناب ملا محمد حسن عليه بهاء الله هو الناطق من الافق الاعلى " ايضا :

" يا احبائي في سرچاه يذکرکم مولى العالم فى سجنه الاعظم وببشرکم بما نزل لكم فى كتاب الله رب الارباب " ايضا :

" سرچاه جناب ملا احمد بسمه المتعالى عن ذکر ما کان وما یکون " ايضا :

" سرچاه جناب ملا على اصغر عليه بهاء الله هو المقتدر العليم الحكيم " ايضا :

" جناب ملا محمد حسين هو المشرق من افق سما الجبروت " ايضا :

" سرچاه همشیره جناب نبيل قبل على عليه بهاء الله الاقدس الابهى " ايضا : " اخت من فاز وطاف " ايضا :

" سرچاه جناب آقا محمود باسم ربنا الاقدس الاعظم العلى الابهى " ايضا :

" قد اراد مالك الوجود ان يذكره عبده المحمود " ايضا :

" يا قلم القدم ومبشر العالم ول وجهك شطر احبائك فى سرچاه ..... يا اوليائى قد فتح باب الكرم على وجه العالم ..... ونذکر فى هذا المقام من اقبل الى افقى وفاز بايامى ..... نسأل الله تعالى ان ينزل على رسمه امطار رحمته "

واز آنان ملاعلى اکبر آقا محمد رضا آفاعلى ملا جعفر ملا محمد حسين جرم مالى داده مشقات بسیار از مخالفين تحمل کردند . و در ضمن نام نبيل نيز شمه ای است .

ترکی بمعنی اخراج <sup>نشی</sup> و تبخیر . در خطا وصایای عهد است :

(سرگون)

" عاقبت سرگون بعدینه کبیره گشت .... چهار مرتبه از شهری بشهری سرگون گردید " .

در معجم است " بلد من فارس بین شیراز و فسا " محل جمعی سکنه بهائى مذکور در تاریخ .

(سریانی)

" وبعد لسان سریانی ما بین ناس نشر کرده و کتب الهی از قبل بان لسان نازل .

برآمد هویداشد درخشید وزید بر لوح زیارت امام حسین است :

(سطع)

" اسألك بهذا النور الذى سطع من افق سما الانقطاع " و در لوحی دیگر است :

" شاید نفحات قمی رحمانیه را که الیوم ساطع است بیا بید "

قهروغلبه و بطش بشدت . سَطَوَات  
جمع . در مناجاتی است :

(سَطَوَات)

" علی شأن لا یمنعنی اعراض المعرضین  
عن اداء حقك ولا سطوة الظالمین من تبلیغ امرک " و در  
لوحی به عبد الوهَّاب است :

" وما منعتمهم سطوة الا مراة عن التوجّه الیک " .

از کبر سن لرزان و فانی شد . در خطابی  
در حق آقاسید احمد افغان است :

(سَعَّعَ -

" وتسمع اجزائه " .

تَسَعَّعَ)

در بیانات شفاهی مرکز عهد ابهسی  
عبد البهاء قصه سعید نام ندیم

(سَعِيد)

سلطان محمود است که چون سلطان  
در حین غضب نفوسی را بقتل میآورد وزراء با و متوسل میشدند  
که سلطان را بخنداند و با آرامش آرد و نوبتی سلطان چنان  
بغضب شد که سعید نتوانست او را تغییر حال دهد و ناچار  
اسباب فراهم آورد که با سلطان به بیرون شهر رفت باز هم  
بمقصود نرسید و بالاخره بقبرستان رفتند و شیخ کوری در حفره  
قبری دیدند و سعید کوروار خود را بوی گشاند و شیخ اصدام  
کرد و عذر کوری خود را آورد و بحثها کرد و بعد از لقمه ای کمه

زرد از جیب در آورده مشغول با امتحان و رسیدگی بادست شد  
و شیخ اظهار کرد و خواست مگر او رسیدگی کند و بدست او همه  
را داد و او پس از امتحانی کم کم خود را وا کشید و در رفت  
و حفره قبری جا کرد و سعید هر چند صدا زد جوابی از شیخ  
نیامد پس سنگی برداشته با توسل بخدا بردستش انداخت و  
سنگی دیگر بر سرش و سنگی بر سینه اش بسختی زد و عاقبت کور  
فریاد بر آورد که والله تو بینایى و او زرها از شیخ بستانند و  
سلطان از شدت خنده برو افتاد و تفسیر حال حاصل کرد .

عربی گرسنگی . در لوح بناصرالدین شاه  
است :

(سَغَب)

" لو یثبکنى اللغب و یهلکنى السغب "

بیهک مضارع مجرد بفتح هاء از نهک بمعنی خسته و ناتوان  
کردن و لاغر و بیمار کردن . کفب از حال افتادن بملکت  
شدت خستگی و فرسودگی . یهلک مضارع باب افعال از  
هلاکت یعنی گرچه مرا رنج و کوفتگی ناتوان و گرسنگی بی روان  
سازد .

(سَفْحُ الْجَبَلِ) کوهپایه و دامنه کوه .

(سَفِينَةُ حَمْرَاءَ) سفینه عربی و کشتی فارسی در اصطلاح

عرفاء باقتباس از قصه نوح مفصل در تورات و قرآن نام و لقب  
 طریقه هدایت و آئین گردید و در ادبیات عربی و فارسی  
 به تشبیه و استعارة با تلویح بقصه مذکوره همی اطلاق هر  
 اموری مانند آن شد و روایت مأثوره نبویه " مثل اهل بیته کمثل  
 سفینه نوح من رکبها نجی ومن ترکها غرق " بمنزله ضرب المثل  
 گذشت و بدین طریق ذکر سفینه و خصوصاً سفینه حمراء بدلالته  
 محل توجه و درخشندگی بودن و طریق انقطاع و فداکاری  
 پیمودن در آثار این امر بغایت کثرت گردید از آن جمله در لوح  
 به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است :

" قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء " و در صورت  
 زیارت برای امام حسین است :

" من اهل سرادق الابهی واصحاب السفینه الحمراء التی  
 قدرها لا اهل البها " و آنها تعرّ علی البرّ والبحر من دخل فیها  
 نجی ومن اعرض هلك " و قوله :

" هر قائلی را از اهل سفینه حمراء نشمرند " و در لوحی دیگر  
 که ذیل زیارت ثبت است قوله :

" اهل البها المستقرین علی الفلك الحمراء " و در لوحی دیگر  
 " من تشبّ بذیلی انه من اهل السفینه التی نزل ذکرها  
 فی لوح المحفوظ " و در ذیل نام کتیب نیز شمه ای ذکر است .

حکیم بزرگ شهیر قدیم یونان . در لوح  
 حکماء است : (سقراط)

" وبعده سقراط انه كان حکیماً فاضلاً  
 زاهداً اشتغل بالرياضة ونهى النفس عن الهوى واعرض عن  
 ملاذ الدنيا واعتزل الى الجبل واقام في غار وضع الناس عن  
 عبادة الاوثان وعلّمهم سبيل الرحمن الى ان شارته عليه  
 الجهال واخذوه وقتلوه في السجن كذلك يقص عليك هذه  
 القلم السريخ ما حدث بهذا الرجل في الفلسفة ان سرده ان فلا  
 کتبا قد كان علی جانب عظیم من الحکمة نشهد انه من فرارس  
 بشمارها و اخبر القائمين لخدمتها وله يد طولی فی السلسل  
 المشهورة بين القوم وما هو المستور عنهم كانه فاز بجرعة از فاض  
 البحر الا عظم بهذا الكوثر المنير هو الذي اطلع علی الطبيع  
 المنصوصة المستدلة الموضوفة بالفلبية وانها اشبه الاشياء  
 بالروح الانسانی قد اخرجها من الجسد الجواني وله بيان  
 مخصوص فی هذا البنیان المرصوص لوتسأل اليوم حکماء العصر  
 عما ذكرهم لترى عجزهم عن ادراكه ان ربك يقول الحق ولكن  
 الناس اكثرهم لا يفقهون " و در بیانات شفاهیه مرکز میثاق  
 عبد البها برای جمعی است :

" سقراط كان من جملة الذين حضروا في الارض المقدسة

وساحوا بارضها وسمائها ورجع ناشراً بوحدا نية الله وفردانته  
ومقراً ببقاء الروح بعد الموت

صُقْلَابٌ وَسُقْلَبٌ وَسُقْلَبِيٌّ وَسُقَالِبُهُ در  
نسبت و جمع همان قوم صرب و صربستان  
(سُقْلَاب) شعبه ای از اسلاو میباشد. در خطاب

معروف به عمه است قوله العزيز :

"باری بعد از مدینه کبیره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال  
نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد" و در ضمن خطابی  
معروف این مصراع است :

"نور ببلغارده \* روح بسقلاب بخش"

در قرآن است :

(سُكْر) "انما سُكْرُ ابصارنا بل نحن قوم  
مُحْجَرُونَ" و در لوح حکماء است :  
"اولئك ما بلغوا الذروة العليا والغاية القصوى لذات سُكْرٍ  
ابصارهم" چشمانشان خیره و بی دید گشت .

عربی فرزند و نسل و عاقله و جوهر و شیره  
شئی و "سلاله طيبه" و "سلاله"  
سلطنتی مشهور است و ذکر سلاله  
فلان در آثار این امر بسیار و در نام سلیل هم ذکر است .

عربی مشروب زلال خنك گوارای مرغوب  
(سَلْسَال) در کتاب اقدس است :

"اياكم ان يمنعكم سبحات الجلال  
من زلال هذا السلسال" و در لوح حکماء است :  
"من الناس من فاز بزلال سلسال بياناتهم"

عربی بمعنی مشروب پاکیزه و نرم و گوارای  
در حلق و در قرآن در وصف آشامیدنی  
(سَلْسَبِيل) اهل جنت است :

"وسقون فيها كأساً كان مزاجها زنجبيلا عينا فيها تسمى  
سلسبيلاً" و این کلمه مذکوره در قرآن با تلخیص برمز معنی  
در آثار عرفانیه و اشعار معنویه بزرگان علم و ادب در معانی  
مانند چشمه لبان الهام خیز شکرریز معشوق کامل و غیره  
مصطلح و متداول گشت . حافظ گفته :

"ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل"

سلسبیلت کرده جان و دل سبیل"

"سبزپوشان خطت بر گرد لیب"

همچو مورانند گرد سلسبیل"

و بکثرت در آثار این امر بر معانی عدیده معنویه بسبیل تشبیه  
را میباید اطلاق گردید از آن جمله در لوح رئیس است :

" جری من معین قلبك سلسبیل الحكمة والبیان " ودر کلمات  
مکنونه است :

" ای فرزند کنیز من از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش " و در  
لوح به نصیر است :

" یا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام لان فیها جری السلسبیل  
والتسنیم ثم هذا الكوثر المقدس الا طهر " ودر ایقان است :  
" چنانچه همه انبیاء باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهاد  
رانوشیدند " و در نامهای رحیق وبقعه هم ذکر است .

لوح شهیر خطاب به سلطان ناصرالدین  
(سلطان) شاه ایران که شمه ای وصف آن نسیل

نامهای سجن سحاب صیحه و غیرها  
ثبت است در حدود اوایل سال ۱۲۸۳ و اوایل سال ۱۲۸۴  
ه ق در اردنه صدر یافت چنانکه در موضعی از آن پس از ذکر  
دوازده سنه اقامت در بغداد که مراد باضمیمه دوسال اقامت  
آنحضرت در کردستان میباشد این عبارت مسطور است :

" قریب پانزده سنه میشود که کل ناظرأ الی الله ومتوکلأ علیه  
ساکن اند " و قوله :

" فسوف یخرجنا اولوالحکم والغناء من هذه الارض التی  
سمیت بادرنه الی مذبنة عگا " وگویا عزم و خبر خروج بهکذا

در سال مذکور واقع شد و عبارت :

" این طائفه بیست سنه متجاوز است " مراد از سال ۱۲۶۴

میباشد که آغاز شروع تزییق و مقاتله با بابیان بود . و شرح  
حال حامل آن لوح معروف بمیرزا بزرگ بن حاجی عبدالمجید  
نیشابوری و کیفیت ارسال و ایصال بواسطه او در ایام سجن  
اعظم عگا و شهادت در سال ۱۲۸۴ که نبذه ای در نسیل  
نامهای آقا و بدیع و سجن و غیرها اشاره شد و در تاریخ  
ظهور الحق مفصلاً مسطور است و در لوحی پس از تفصیل حکمت  
صدر لوح مذکور و بیان حال بدیع چنین مسطور میباشد :

" ولوانا ما وجدنا منه ( ناصرالدین شاه ) رائحة الاقبال  
ولكن بلغناه لاعلاء كلمة ربك بين السموات والارض وليعلم  
باننا لپواردنا ما كان الامر كما كان قد نغخنا في روح احد  
روح القدرة والقوة وارسلناه اليه ان ربك له والمعززالحكيم  
ومن قبل ماتمت حجة الله عليه وما بلغه احد حق التبليغ فلما  
جاء الوعد وتم الميعات نزلنا له ايات بيئات واتمنا عليه حجة  
ربك " و در لوحی دیگر :

" هذا كتاب من لدنا الی الذی استقام علی امریه .....  
انفقنا احدأ من عبادنا بعد الذی بعثناه بقدرة من لدنا  
وارسلناه الی فم الشعبان لیوقنن الكل بان ربك الرحمن

لهوالمهيمن على الاكوان انه لهوالمقدر القدير ومعه كتاب و فيه اظهرنا الامر واتمنا الحجة على من على الارض اجمعين نزعنا عنه ثوب الخوف والاضطراب وزينناه بطراز القوة والاطمئنان واوقدناه بكلمة من لدنا وارسلناه ككرة النار في حب ربك المختار ليبلغ كتاب ربه فسوف يبلغه بسطان من لدنا ان ربك لهو العليم الخبير" ودر لوحی دیگر :

" هذا كتاب من لدنا الى الذين لا يجمعون ..... ثم اطم باننا حركنا ارض الجزرة بقدره من لدنا ان ربك لهوالمقدر القدير وبعثنا احدا بسطان القدرة والقوة وارسلناه الى مسجودالمشركين " وقوله :

" وانكرالبديع ان خلقناه هدعا وارسلناه الى رئيس الظالمين " ودر ذیل نامهای نصر و علم و حرف ه نیز شمه ای راجع بناصرالدینشاه ثبت است .

و در لوح رئیس است قوله الاعز :

" هل الفرعون استطاع ان يمنع الله من سلطانه ان يغشى في الارض وكان من الطاغين "

واز جمله مذکورین در آثار والواح بنام سلطان :

شیخ سلطان کربلائی مشهور در امر اعلی و ابهی و موصوف در تاریخ است و در لوحی خطاب با او میباشد :

" ان يا ايها المسافر الى رفر البیان والمتصاعد الى ملكوت الايقان والساکن في فردوس الرضوان والموسوم باسم السلطان ..... ومع ذلك قدمضى اياماً و ما سمعنا من احدٍ من الاحياء

المروج الى عرش البقاء ..... ثم اعلم باننا نأمرهم حينئذ بان يتبعوك في قولك من امر البیان وغيرها ولا يخالفونك في شئ ثم ارفع الاختلاف بينهم " و نیز در مقام تجلیل آفاسید اسمعیل ذبیح زواره ای و آقامیرزا محمد حسن اصفهانی شهید مشهور لقب سلطان الشهداء در الواح ذکر گردید چنانچه ذیل نام اسمعیل وحیدر و غیرهما مسطور میباشد و نیز :

سلطان آباد عراق ایران که رضاشاه پهلوی بمناسبت قرب جوار قریه اراک بآن نام مستی و مشهور کرد و در تاریخ بنا این شهر گفتند که در حدود سال ۱۲۲۳ هـ ق بواسطه یوسف خان گرجی شهید ارتاسیس یافته بنام سلطان آباد خوانده شد و مصراع : " نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید " را اهالی ماده تاریخ میدانند و شاید در آن تاریخ ۱۲۳۱ بکمال و تمام رسید و در آن شهر و توابعش از سنین اولیه این امر جمعی از مؤمنین برخاستند و شرح اوضاع و احوال مشاهیر پیروان این امر و شهدای در بخشهای ظهور الحق ثبت و اکنون در اراک و قریه شاه آباد واقع در تقریب هفت فرسنگی آن و در خلیج آباد

عده ای از بهائیان موجود اند و نیز در مشهد زلف آبدار و حسین آباد و ورقا و آمره و ده فول و گلپایگان و چند قریه دیگر معدودی بودند که شاید همه را توان متجاوز از چهار صد نفر گفت .

عربی نردبان . در لوحی است قوله ،  
(سَلَّمَ) "ثم اعلم بانّ نصب بیننا و بین العباد سلّم وله ثلاث درجات الا ولی تذکر الدنیا و زخرفها و الثانیة تذکر بالاخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالا سماء و ملکوتها و من جاز عن هذه یصل الی طیبک الاسماء و الصفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لا تعطلوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کما السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقربین" .

شیخ سلمان از اصحاب ابهی که در ظهور الحقّ تفصیل حیاتش ثبت گردید و در آثار بسیار مذکور میباشد منها  
(سَلَّمَ) "بسمی المعزّون از شهرجان" الخ صادر در ادب و خطاب به شیخ مذکور است و بنا بر عبارت :  
" پیست سنه شریه آبی براحث ننوشید " که در آن بوفوق لوح سلطان مسطور است در سال ۱۲۸۴ صد و بیست و تفصیل

عقیدت وحدت وجود و افکار و آثار عرفا و نیز فساد احوال اعمال و حکایت قیام میرزایحیی ازل بر قتل ابهی و عرض حال دادنش بحکومت عثمانی که قسمت وی را از شهریه مقرر نمودند در آن مسطور که شیخ را اطمینان و عرفان بخشید " دیگر قوله :

" هو الا قدمس الا طهر الا بهی هذا کتاب نزل بالحقّ من سماء التی كانت علی العالمین محیطا ..... ان یا سلیمان تالّله الحقّ قد ظهر جمال السّبّحان ثم استوی علی عرش اسمه الرّحمن و انک بهشّر اهل الاکوان بما اشرفت شمس جمال ربّک العنان" و نیز قوله :

" هو الله تعالی شأنه الکبریا " ای سلمان در هر امر اقتسدا بحق کن " الخ و لوحی دیگر خطاب بوی ضمن نام حدباء ثبت است و در بدایع الآثار سفرنامه اروپا بیاناتی از غصن اعظم عبدالبهاء در وصف او و وطنش هند و جان میباشد و در ذیل نام محمّد نیز ذکری از سلمان است .

عربی تسلی و آرامش خاطر . در خطابی  
(سَلْوَة) و مناجاتی است در حقّ ورثه حاجی میرزا عبد الله صحیح فروش :

" واجعل لهم الطافک سلوة فی هذا المصاب العظیم "



از آثار اوليه باب اعظم قبل از وفات  
 حاجي سيد كاظم رشتي وشايد اولهن  
 (سُلُوك) آثار موجوده آنحضرت است قوله تعالى :  
 " في السلوك الى الله استقم ياسائل التقي في مقام  
 التوحيد ..... وان الدين ستقوم باركان اربعة التوحيد  
 والنبوة والولاية والشريعة ..... والمحبّة الله غاية  
 ولا نهاية وذلك قطب السلوك وان الشريعة كلها سهيل  
 السلوك العبد لمولاه ..... وذلك المقام للمبتدئين مشروط  
 بنهي النفس عما تهوى وحملها على ما تكره ..... ولا تفصل  
 عن الاجتهاد ولا تحرم نصيبك عن الدنيا واحسن كما احسن  
 الله اليك ..... ولا تخف لومة لائم ..... وفر كل الفرار مما  
 يشغلك عن الله فانه سم قاتل بحرّمك فلا تشعر ..... ولا  
 تقف في سيرك في مقام لان كلب اليهود خير من اهل السوق  
 واهل السوق اهل الوقوف واصل المانع الغفلة عن الله  
 فان الدنيا والاخرة حالتان ان كان توجهك بالله فانست  
 في الجنة وان كان نظرتك الى نفسك فانست في النار وانهم  
 الاشارات واقطع عن نفسك العادات والشهوات واحتمل  
 جفاء الخلق وملامة القرين وشماتة العدو  
 ومن الاهل والولد فان ا سلكت هذا المسلك نددت تحت سني

نفسك باب الله ورجوت ان تدخل على طك الكريم ..... وعلى  
 التفصيل قد كتبها سيدي و معتمدي ومعلّي الحاج سيد كاظم  
 الرشتي اطال الله بقاءه \* وقوله :  
 " هو العلي الاعلى وان اول السلوك في سبيل المحبوب ان لا  
 تحزن بشئ ولا تفرح عن شئ وكن لكل شئ كما كان الله  
 ربك ستاراً عن لكشئ فان العبد لم يكمل في مراتب الايمان  
 الا وان يتصف بصفات الرحمن او صل الى من قطعك واحسن  
 لكل من اساءك واستعزل عن كل ما لا يقوم بحق الله في  
 ثناءك وكن في جميع اوقاتك ذاكراً لله في سرّك ودون الجهر  
 بالقول فان ذكر الله يعول سبعين مرة كما نطق به اهل  
 المصنعة صلوات الله عليهم .

وايضا " الباب الخاص في الآية الخاصة واما ما قد  
 سألت من لذي نفسك من سبل السلوك والدعوات  
 المدعوة في ايام الصوم الى ربك على الصراط  
 الموحدين ..... واقرأ بعد صلوة هذا الدعاء  
 لتكون من المفلحين بسم الله الرحمن الرحيم يا من حكم  
 على الصباح بنور الضياء ..... وراقب الزوال في  
 قربها لئلا تحتجب بنفسك في بعدها فان كل ذلك الحين  
 قد كان خطياً مكتوباً واقرأ بعد فراقك من صلوة الظهر كالمقال  
 جيد

اربعه عشرة مرة وراقب حالاتك في كل المقام الخ وشه اي  
ذيل نام حسن ذكر است .

سليمة عربى پسر و دختر و سليل دوده و  
خاندان است و استعمال كلمه سلاله  
(سَلِيل)

وسليل بمعبارت " سلاله يا سليل فلان"  
در آثار اين امر بسيار است و در نام سلاله هم ذكر ميشد .

ذكر سلطان سليم عثمانى در آثار و الواح  
ابيه بسيار است از آن جمله در رس بد  
(سَلِيم)

صدر دولت عثمانى :  
" امروز بازی شاه سلطان سليم است " و در لوحى راجع به  
در ادرنه است :

" انا نذهب الى بيت الله بناه احد من الطوك وسمى بانسليم  
وانى وحده قد بنيتكم " الخ و جمله انى وحده از باب التثنية  
از تكلم بغيبه است و يا آنكه ضمير غائب راجع بذات غيب ميشد  
و تقدير چنين است : انى مصاحباً متكللاً معه وحده .

حاجى سليمان خان افشار صائى  
قلمه اى در توقيعى در حق وى است ؛  
(سُلَيْمَان)

" بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب  
قد سطر من يد الذكر هذا على حكيم " الخ ديگر :

سليمانخان تبريزى شهيد و در تاريخ فاضل قائىنى چنين  
مسطور است :

" حاجى ميرزا جاني نوشته است كه حاجى سليمان خان فرموده  
بودند ما ذون نيستى پاكتر را بازكنى زمانى كه بر تو مصيبتى  
وارد شود كه مافوق آن متصور نباشد آنوقت باز نموده آنچه  
نوشته است عمل نما تا اينكه از چه ريق سفر ثانى بتبريز تشریف  
آوردند شرفياب شدم فرمودند تو برو بخانه ابداً بيرون ميا  
آدم تا روزى شنيدم صداى شليك زيادى سه مرتبه بلند  
شدم و بطور حكمت از حال حضرت آگاهى داشتم يقين نمودم  
كه كار گذشته هم و غم بر من مستولى شد كه مافوق نداشت  
آنوقت مضمون توقييع بنظرم رسيد با خود گفتم وقتى از حالا بد  
نيست پاكتر را باز نموده ديدم مرقوم فرموده اند از تاريخ  
حال تا شش ماه ديگر مرا شهيد مينمايند بايد شكيبائى نماييد  
و با احدى مجادله ننمايى مىروى جسد مرا با جسد آقا محمد  
على ميخري و شش ماه در قورخانه نگه ميدارى پس از آن روى مرا  
با روى آقا محمد على گذارده و در جوف صندوق محكمه  
گذاشته عريضه بحضور مبارك بها جل كبرياؤه ممرور نموده  
با صندوق ارسال دار ديگر بر تو نيست همين لباس من  
خلعت تو است چون ملاحظه تاريخ كاغذ را نمودم ديدم

همانروز شش ماه است " و در خطابی است قوله العزیزه  
" مرقد جناب سلیمان خان کشف خواهد شد " الخ  
و شرح احوال هردو سلیمانخان صائن قلعه و تبریزی در تاریخ  
ظهور الحق ثبت است .

و سلیمانخان جمال افندی که در آثار و الواح بسیار مذکور  
است در نام جمال مذکور میباشد .

و سلیمانیّه ایالتی از کردستان و مرکز آن محلّ هجرت  
ابهی از بغداد . شرح آن هجرت و اوضاع و احوال در تاریخ  
ظهور الحق ذکر است و راجع بآن مهاجرت در لوحی و مناجاتی  
در آیام صیام چنین مسطور :

" واخذہ ( میرزا یحیی ازل ) حبّ الریاسة الی مقام منعك  
دم الذی اختصصته ( دیان که ذیل نامش ثبت میباشد ) ...  
وانك عصمتی بقدرتك وحفظتني بجنود غیبك الی ان خرجت  
عن بینهم بمشیتك وقضائك " و در بیانات شفاهیة مرکز عهد  
و پیمان است :

" كلما نزلت فی السّلمانیة كانت بالخطّ المبارک " و نیز در  
بیانات و قصص شفاهیة مرکز میثاق ابهی قصه سلیمان مردی  
ساده و صادق است که شخصی در حال بیم و خوف با و پناه  
آورد و او ویرا در زنبیلی بزرگ جای داده بر سر خود نهاد

تصادفاً دشمنان آن مرد رسیده خبر و نشان او پرسیدند سلیمان  
گفت همین است که در زنبیل و بر سر من میباشد و آن دشمن  
استهزاء پنداشت و گذشت پس سلیمان بآن مرد خبر داد که  
دشمن رفت و از زنبیل پائین آورده با و گفت که مدت العمر  
سخن دروغ نگفتم و النجاة فی الصدق و اگر نه راست گفته بودم  
تو و مرا هم میکشت و شاید از اشتباه و انحراف این قصه است که  
در خصوص سلمان فارسی و پیغمبر بلفظ و نادانی نقل مینمایند .

عربی سوراخ سوزن که در قرآن بلفظ  
(سَمِّ الْإِبْرَةِ) سَمِّ الْخِیاط ذکر است . در کتاب  
اقدم است :

" علی قدر سَمِّ الابرة " و در لوحی است :

" لعمر من ینطق بالحق فی السّجن الاعظم اگر اقلّ از سَمِّ ابرة  
از مقامات تقدیس و تنزیه براهل عالم تجلی نماید کُلّ از جمیع  
ماعد هم فارغ و آزاد گردند و بما عند الله و ما حکم به متمسک  
و عامل شوند " .

در آثار این امر کلمه سَمِّا بمناسبت  
(سَمَاء) جهت علوّ به تشبیه و استعاره بر  
معانی رمزیه نامعدودی اطلاق گردید

و در لوحی است :

" انا ما اردنا من السماء الا جهة العلو والسمو ومنتهى مقام  
 الاشياء ان انتم من العارفين انا نذكر لكل شئ سماء نعنى  
 به جهة علوه وسموه ومنتهى مقامه ان انتم من البالغين " و  
 در كتاب ايقان است :

" وقد خلن في سراق جعله الله في سماء البيان مرفوعا " كه  
 مراد امر و آئين و آثار حضرت نقطه میباشد . و در كتاب  
 اقدس است :

" قل يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالى وسترت سما  
 هيكلى لا تضطربوا " و قوله :

" ينزل من سماء الوحي " و قوله :

" انظروا بعين الانصاف الى من اتى من سماء المشية والافتدرا  
 ودر لوحى " سماء القدس " خطاب به منيركاشى گرديد كه  
 ضمن اسم ثبت میباشد .

جمع سَمَة بمعنى نشانه و علامت .  
 و دعاء السمات معروف نزد شيعيان كه  
 بعضى فقرات در آثار بنوع استشهاد  
 ذكر شد . تفصیلى در اسرار الآثار العموميه ذیل لغت و رسم  
 ذكر است .

متداول و مستعمل در فارسى كه برآى  
 جوش آوردن آب و طبخ چای میباشد  
 از لغت روسى و اطريشى آمده . و در لوحى  
 مسطور ذیل نام جمال است قوله :

" و در صف نعال سماور و اسباب حاضر " .

عربى بمعنى سَمْحَة سهل و روان .  
 در وصایای مولى الورى عبد البهاء  
 ( سَمْحَاء )  
 است :

" وَحَمَى جَمِى شَرِيعَتِهِ السَّمْحَاء " الخ .

از غصن اعظم عبد البهاء در صورت  
 زیارت آقا زمان شهید ابرقواست  
 ( سَمَو )  
 قوله العزيز :

" طوبى لك بما سموا جبهتك الباهرة " پیشانى درخشانت  
 رامیخكوب کردند .

أَسْمَر سَمْرَاء عربى بمعنى تیره رنگ  
 در مذکر و مؤنث . در لوح بـ  
 ( سَمْرَاء )  
 ناصرالدینشاه :

" آئِنَ صَاحِبِ الْكُتَيْبَةِ السَّمْرَاءِ وَالرَّأْيَةِ الصَّغْرَاءِ " مراد از سپاه  
 باشعار سیه فام و گندم گون بنى العیاس و از لاکر باشعار

زرد و سرخ بنی امیه است .

شهر شهیر در ماوراء النهر در اواخر

(سَمَرَقَنْد) ایام ابهی بطریق مهاجرت و تجارت

محلّ محفل و اجتماع بهائیان گردید .

و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء ذکر آنجا و خطاب بهبائیان

آنجا متعدّد است منها قوله العزیز :

" سمرقند هوای احبّای الهی ظهور جمال قدم واسم اعظم

روحی لا حباه الفداء " الخ وقوله :

" سمرقند عطاء الله خان علیه بهاء الله الابهی هو الله

الحمد لله الذی اشرقت الارض بنوره و اضاء افق الوجود

بشهوده " الخ .

شهر معروف ایران واقع در ۱۴۸ کیلو

(سَمَنان) متری شرقی طهران بیشتر زکرتش در

تاریخ بواسطه واقعات مربوط بقصه

سنگسر و شه میرزاد از توابع آن میباشد و شرح واقعات

آنجا و حاجی ملا علی مجتهد منتقد در ظهور الحقّ ثبت است .

مرغ و جانور افسانه آتشی مرموز . در

(سَمَنْدَر) لوحی است :

" سمندر ناری شنیده شد که آتش

ملت و سبب ظهور او گشته من لدن حکیم خبیر " الخ .

و شیخ کاظم قزوینی شهر بهائی را بآن لقب خواندند که بسا

تمامت اعضاء خاندانش باین نام معروف گشتند و در السواح

و آثار بسیار مذکور و در تاریخ بتفصیل مذکور است :

بفتح اوّل و ضمّ و تخفیف دوّم فارسی

(سَمُور) و باشد دوّم عربی جانورکی غالباً

در ترکستان شرقی که از پوستش

بالا پوشی با ارزش میکنند . در کتاب اقدس است :

" البسوا السّمور كما تلبسون الخزّ والسّنجاب "

در لوحی است :

(سَمُوم) " ایاک ان تجلس مع الذین تجد آثار

ظّمهم کثیر الحرارة فی الصّیف او اشر

البرودة فی السّموم و انک فرّ عنهم " ظاهر این است که بفتح

سین و مراد باد بسیار سرد زمستانی باشد و بر سبیل تشبیه در

تأثیر بدی به باد گرم سمی اطلاق گردید چنانکه در متعارف

نیز بهمین گونه استعمال کنند .

شخصی در عرب معروف و مشهور بوفاء

(سَمَوَّل) در خطاب به حاجی محمد کریمخان

است : " والوفاء بالسّموئل "

(سَمِير)

عربی هم سخن وهم گفتار در شب .  
در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است  
" انت نصیری و مجیری و مغيثی

وسمیری فاحفظی یا الهی بعین عنایتک "

سِنان عربی پیکان تیز نوک نیزه .

(سِنان-اِسْتِنان) اَسِنَّة جمع . در لوح خطاب به

نصیر است :

" وان هذا الحسین ..... ثم قطعوا رأسه بسيف البغضاء

ورفعوه على العنان بين الارض والسما "

استنان مصدر عربی جَولان و ذهاب و ایاب بشتاب . در کتاب

اقدس است :

" هل يقدر احدٌ ان يستنّ معی فی میدان المکاشفة

والعرفان " که میتواند بامن در میدان مکاشفه و عرفان جولان

نماید ؟

شاعر شهیر ایرانی . در لوح بر رئیس

(سَنائِي)

است :

" حکیم سنائی علیه الرّخمة گفتنه

پند گیرید ای سیاهپتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سفیدپتان در دیده بر عذار

(سُنْبَلَة)

خوشه سنبلات جمع در کلمات  
مکنونه است :

" تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید

نه از گل "

فارسی سُنْجَاب نیز عربی جانور کسی

مانند موش و از آن بزرگتر و باموی بسیار

(سِنْجَاب)

نرم که غالباً از بیم بردرختان برآید

و از پوستش بالا پوش برای سرما کنند . در کتاب اقدس است :

" البسوا السّمور كما تلپسون الخبز والسّنْجَاب "

مذکور در قرآن و مستعمل در عربی

(سُنْدُس)

بافته ابریشمین لطیف و ظریف .

در سورة القلم است :

" زينوا انفسكم من حرير الا يقان ثم اجسادكم من سندس

الرّحمن "

فارسی سنگستان . در خطابی است :

" کل راههای سنگلاخ راهموار کرد "

(سَنْجِلَاخ)

ضواحی و نواحی شهر . در لوح حج

شیراز :

(سَوَاد المَدِينَة)

" واذا هاجرت عن نفسك وعن الدّنيا

واهلها وسافرت الى الله ربك وبلغت مقاماً رأيت سواد المدينة فانزل .

مصدر عربی پرسش وطلب وخواست  
وچیزخواست . در لوح رئیس است ؛  
" نسأل الله ان يشرح من نداءك

(سؤال)

صدور عباده " الخ .

در رساله سؤال و جواب فراهم شده از پرسشهای زین المقر  
راجع بفروع احکام و جوابهای صادر خادم از مقام ابهی که  
حاوی احکام تغییر داده ظواهر آیات اقدس نیز هست .  
شاید اولین نسخه منتشره آن بخط ملا میرزا محمد خوانساری  
خوانسالار شاید در حدود سال ۱۳۱۲ هـ ق در طهران  
است مرقوم در طهران نسخه :

" هو الله العلی الابهی قل هو نبا عظیم انتم عنه معرضون این  
موجز نفعه ای از نفعات حیات ربّ البیتات است که از آیات  
و احکامات قسطاس اعظم کتاب اقدس ملیک قدم سؤال نموده  
از مقرّ امر جواب نازل " و در آغاز رساله است ؛

" هو الالی الابهی سوالاتی که در احکام الهیه نموده بودند  
از مطلع عنایت این اجوبه مشرق و لایح قوله جل کبریاة :  
جناب زین المقرّبین انشاء الله بعنایة الله در کلّ هوالم فائز

باشید سوالات شما لدى العرش مقبول چه که منفعت کلّ  
خلق در او است و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات  
الهیه سؤال نمائی انما جعلناک مطلع الخیر للمبار باید  
در کلّ احیان ناس را با احکام الهیه امر نمائید که شاید بنا امر  
به الله و بما ینتفع به انفسهم فائز شوند اگر چه نفوسی که تابع  
او امر الهی باشند کم مشاهده میشوند چنانچه حال جمعی  
در بلدان بنور ایمان فائزند و لکن بعمل همانزل من عنده  
هنوز فائز نگشته اند مگر قلبی و از قبل بآن جناب نوشتیم که  
اگر حقوق الله را ادا نموندند عباد آن ارض آسوده بودند  
قبل از حکم نفسی مکلف نبوده و قلم اعلی در سنین معدوده  
در انزال احکام و او امر توقف نموده و این نظر بفضل الهی  
بوده و اگر اهل امکان بشعرات ما انزله الرحمن عارف شوند  
کلّ بامرش قیام نمایند و بآنچه فرموده عامل شوند . و لکن نظر  
بحکمتی که در الواح الله نازل شده بعضی احکام که الیوم  
سبب ضوضاء ناس و علّت احتجاب خلق است اگر ترک شود  
لا بأس و اما اعمالی که سبب اعراض و اشتها نیست مثل از ک  
و ادای حقوق و امثال آن البتّه کلّ باید بآن عامل شوند  
و در باره زکوة هم امر نمودیم که انزل فی الفرقان عمل نمایند  
انشاء الله درین ایّام بعضی از آیات کتاب اقدس بلسان

پارسی بیان میشود و در ضمن بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد آن ربك فی كل الاحوال اراد خیرا حیاتیاً  
 وعلمتهم سبیلہ الحق الواضح المستقیم الخ و در قسرب  
 آخر نسخه مذکور رساله و هم در اواخر آن قسمتهائی از الواح  
 ابهی و هم از آثار مولی الوری عبد البہاء راضیہ گردند . و  
 در خاتمه است :

" نعتہ الذی المقصر فی عبودیۃ الابرار المفتخر بخطاب  
 خوانسالار مائدۃ السماوی للاخیار سرزما محمد خوانساری " و  
 خط ہاجوہر و زلاتین نوشته گردید .

(سورة الله) در ضمن نام بیت ذکر است .

(سورمق) دہی از توابع آبادہ کہ در دورہ ابہی  
 و مرکز میثاق مشتمل بر جمعی از بہائیان  
 و مذکور در آثار بود و اصل سورمق

مغرب شمرہ فارسی میباشد .

(سوسن) بہائیه شہیرہ سوسن ہاجی اہل  
 شہمیرزاد مقیم طهران کہ ہا  
 برادرانش در عصر ابہی در جمع

بہائیان معروف بودند و از وی قوت ایمان و شہادت و

خدمتی مخصوص بروز کرد و از آنجملہ اقدام بہ بدر بردن جسد  
 مطروح ملا علیجان شہید مازندرانی کہ در میدان مشہد ش  
 تحت مراقبت سربازان و حملہ دشمنان بود بنمود و ہا اینکہ  
 مورد حملہ فرآشان و سربازان و انہوہ اراذل معاندان قرار  
 گرفت ہا شجاعت کار از پیش برد و کفن و دفن بعمل آورد . در یکی  
 از الواحش بطہران است :

" یاسوسن و ہا امتی این مظلوم درین حین از افق اعلیٰ بتسو  
 توجہ نمودہ ترا ذکر مینماید للہ الحمد فائز شدی ہا آنچه شبہ  
 و مثل نداشتہ و ندارد قلبت بنور عرفان الہی منور و بحبش  
 مشتمل " .

عربی حرف استقبال است و اختصاص  
 (سوف) برورد بلا فصل بر فعل مضارع دارد و

تخصیص با استقبال دور میدہد .

در لوح رئیس است :

" فسوف یحیط الارض ومن علیہا ..... فسوف یغلب ما  
 اراد اللہ " .

در دعا معروف بدعوی محیی الانام  
 (سؤل) فی الايام در حق با بیان است :

" فوعزتک کما دعوت عبادک زادت



شَقَوْتِهِمْ وَكَلَّمَا تَلَوْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ الْكُبْرَى اهترضوا وقالوا افتر  
على الله كذلك سؤلت لهم انفسهم \* آنانرا نفوسشان چنین  
اغوا کرد و در انظارشان خوب جلوه داد .

در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان  
(سَوّی) است :

" خَفَ عَنِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَسَوَّكَ "

خدا که ترا آفرید و درست و مرتب کرد .

عربی جمع سَهْم بمعنی تهر . در  
وصایای مولی الوری عبدالبهاء است :

(سِهَام)

" حَمْدًا لِمَنْ صَانَ هَيْكَلِ امْرِئٍ بِسَدْرِ  
الْمِيثَاقِ عَنِ سِهَامِ الشَّبَهَاتِ " که بر سهیل تشبیه اطلاق گردید

با اصطلاح ادبی بمرنوعی از گفتار

(سَهْلٌ مُمْتَنِعٌ)

اطلاق میشود که روان و آسان باشد

و هر کس گمان برد که مثل آنرا تواند

آورد اما غیر مقدور و ناممکن باشد . و از بیانات شفا هیئ

مولی الوری عبدالبهاء پی از استماع یکی از مناجاتهای جمال

ابهی است :

" چقدر ساده و لطیف است که انسان گمان میکند مانند آنرا

تواند نوشت هیئات هیئات که گمراهی از آنرا بتواند این

اسلوب همان است که سهل ممتنع گفته میشود این قرینه

ملك الشعرا بود و نوبتی با تمام شعرا نزد خلیفه حاضر شد و

هریک قصیده مدحیه خود خواندند و خلیفه تحسین میگفت

ولکن این قرینه پشت سرده بود و بگمراهی تفوه نکسرد پس

خلیفه پرسید که قصیدت را چه شد بخراب گفت که قصیدهای

بمنظم نیاورد و خلیفه گفت عیبی نیست همین الآن بالبدیهه

ولو در بیت باشد بمنظم آر و او مرتبلا این در بیت خواند :

اتتك الخلافة منقارة تجرّ ورائها ازبالمها

فلم تك تصلح الآلسك ولم تك تصلح الآلهما

و باهسته حسدی که شعرا با او میبردند همه نسبت به آن در بیت

اظهار خضوع کردند با آنکه بغایت بساطت و سادگی میباشد

و همین طور است نامه مأمون بحاکم مصر :

قد كثر شاكوك وقل شاكروك فلتعدل ام فلتعزل و قول صاحب

بن عباد :

رَقَّ الرَّجَاجُ وَرَقَّتِ الْحَمِيرُ فَتَشَاكَلَا وَتَشَابَهَا امْر

فَكَانَا خَمْرًا وَلَا قَدْحًا وَكَانَا قَدْحًا وَلَا خَمْرًا

و همه اینها سهل ممتنع خوانده میشوند .

در الواح و آثار این امر و هم در تاریخ

(سَيَّاح)

آن معدودی از معاریف بنام سیاح

مذکورند . در لوحی است :  
 " سیاحی امر عظیم است عظیم لا یمنعه جنود السموات والارضین  
 الخ که خطاب بمیرزا علی معروف مراغه ای از اصحاب اعلی  
 واهی میباشد .  
 و مقاله شخصی سیاح مطبوع اولاً در بمبائی که در زبایمان  
 است : " بتاريخ جمعه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۸ " و  
 در همه نسخ مختلف الطبع و نیز در نسخ خطی آن در ظهر  
 کتاب بهمین عنوان " مقاله شخصی سیاح " ثبت است  
 و مطابق این عبارت که در موصی از آن میباشد :  
 " چنانچه در اصفهان ده دوازده سال پیش واقع شد که  
 دو برادر از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین از  
 اهالی اصفهان ..... فتوی بر قتل دادند " الخ باید تاریخ  
 تألیف کتاب همان سال ۱۳۰۸ هـ ق باشد . در خطابی از  
 مرکز میثاق ابهی به آقا میرزا لطف اله حکیم در لندن است :  
 " اما در خصوص تاریخ امر رساله سیاح ترجمه شده در شیکاگو  
 طبع میشود و ارسال میگردد آنرا انتشار دهید زیرا مختصر  
 است و مفید " و در ابلاغیه از مقام ولی امر الله چنین مسطور  
 است :  
 " سؤال از کتاب مقاله سیاح نموده بودید که از قلم اعلی

جمال مبارک نازل ویا از حضرت عبد البهاء است فرمودند  
 بنویس از قلم حضرت عبد البهاء صادر  
 و دیگر حاج سیاح محلّاتی که در آثار و تاریخ مخصوصاً  
 در قضیه رفتنش از جانب ظلّ السلطان بعکا و هاسش مذکور  
 است و او میرزا محمد علی بن ملا محمد رضای محلّاتی معروف  
 بحاجی سیاح میباشد که در حدود سال ۱۲۵۲ هـ ق در محلا  
 متولد شد و در سال ۱۳۴۴ در طهران وفات یافت او در سن  
 ۲۳ سالگی از ایران بسیر و سیاحت رفت زبان ترکی وارمنی و  
 روسی و فرانسه بیاموخت و در اروپا و امریکا و چین و ژاپون و هند  
 و ترکستان روسیه و افغانستان و در مصر و مکه سفر کرد و با سید  
 جمال الدین افغانی در اسلامبول ملاقات کرده پیرو او شد  
 و بهال ۱۲۹۵ با ایران برگشت و باز بعد از سه سالی دیگر  
 بهند و چین و امریک سفر کرد و با ایران باز آمده ازدواج نمود  
 و چون ناصر الدین شاه از معاشرت وی با سید جمال الدین  
 سوء ظن حاصل کرد ویرا بخراسان تبعید نمود و مسدّت  
 چهارده ماه در آنجا تبعید بود پس با اجازه شاه بطهران  
 آمد و در آن اوقات نوشته های میرزا ملکم خان بضد دولت  
 و خصوصاً بضد میرزا علی اصغر خان صدر اعظم بتوسط او منتشر  
 میشد و سید جمال الدین هم در آن ایام مجدداً با ایران

مراجعت کرده بود و باز موجب سوء ظن ناصرالدینشاه شده که او را به عراق تبعید کرد و نیز مدت ۲۲ ماه در قزوین حبس نمود که با میرزا رضا کرمانی معروف هم زندان گشت و چون مطالبی از میرزا رضا در زندان شنید و محرمانه با تائبك راهپوت داد لذا در واقعه قتل شاه بیگناهی او ثابت گشت .

(سَيَّارَةٌ) عربی قافله را گویند . در قرآن در قصه ورود قافله ای از مصر و بیرون کشیدن یوسف از چاه است :

"وجاءت سَيَّارَةٌ فارسلوا واردهم فآدلى دلتسوه" و از اینجا اصطلاح عرفانی رمزی خصوصاً در روش شیخیه گرفته شده . در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است :

"نشهد ان كل كلمة من هذه الكلمات الدرّيات لبشر معطلة فيها ماء الحيوان وستر فيها غلام المعانى والبهان وما ورد عليها سَيَّارَةُ الطلّب ليدلوا دلوهم ويخرجوا فيها غلام العلم تلويح بهمین آیه از قرآن میباشد .

(سَيَّاطٌ) عربی جمع سَوَاطِ تازیانه ها . در کتاب اقدس است :

"انا ربيناكم بسياط الاحكام" .

که در اصل عربی بمعنی آقا و بزرگمیا شد

(سَيِّدٌ)

در السن شیعیان در افراد خاندان

بیمبر اصطلاح شد و در عرف با بهمان

حاجی سید کاظم رشتی و حضرت نقطه را بعنوان مطلق سید

متداول میداشتند و در آثار حضرت بهاء الله امام حسین

بلقب سید الشهداء مذکور است از آنجمله در ضمن وصف

زين المقربين مسطور میباشد :

"فاضطرّ الى الهجرة والجلّاء الى ارض الطّف ..... ارض

احمرّت بدما مطهّرة من الاصفياء وتعطرّ ارجائها بنفحات

رائحة طيبة انتشرت من ثار سید الشهداء و در ضمن نام حسین

هم زکری از سید الشهداء امام حسین میباشد . و در لوح

حکماء سقراط را سید الفلاسفه نام بردند و در اثری با مضامین

خادم در جواب آقا میرزا ابوالفضل گلها یگانی است :

"واینکه درباره سیادت مرقوم فرمودید این بسی معلوم و

واضح است نفوسی که از کوثر ایقان نوشیده اند قسم به بحر

اعظم آن نفوس سید قوم بوده و هستند اگر در فضل الهی و

رحمت نامتناهی این مقام درباره شخصی محقق شود از نسبتش

بحقّ جلّ جلاله است الخ . و در ذیل نام استمساک زکری

است .

از قراء تابعه تبریز و از معتمدات  
(سیدسان) پر جمعیت بهائی که در ایام ابهسی  
چنین شد و در الواح و آثار بسیار مذکور

میباشد و در تاریخ ظهور الحق بتفصیل بیان است :  
در آثار و الواح این امر مخصوصاً در مقام  
(سیاسی) منع و نهی از مداخله در سیاست  
تکرار ذکر یافت و مراد این است که  
عامه انام و توده مردم مداخله در امور سلطنتی و دولتی نکنند  
و زبان باعتراف و نقادی از اداره حکمرانی نگشایند .  
و رساله سیاسیه صادر از غصن اعظم عبدالبهاء است و  
در حق آن خود چنین فرمودند :

" طهران جناب ناظم الحکماء آقا سید محمد افغان ..... باری  
رساله سیاسیه که بیست سال پیش تألیف شده در بدایت  
سلطنت مظفرالدین شاه بخط مشکین قلم در بهیشتی طبع و نشر  
گشته البته آن رساله را مطالعه فرمائید " انتهى و این خطاب  
را بعد از مراجعت از سفر غرب صادر فرمودند . و در خطابه  
دیگر است :

" رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تألیف شد و بخط  
جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و

انتشار داده گشت آن رساله البته در طهران هست و یک نسخه  
ارسال میشود بمعموم ناس بنمائید (۱) ج اسنه ۱۳۲۵ " قوله :  
" در سنه ۱۳۱۱ بخط جناب مشکین قلم در بهیشتی طبع و نشر  
شد " قوله :

" حتی در زمان مظفرالدین شاه مرحوم رساله سیاسیه مرقوم شد  
و بخط مشکین قلم در هندوستان طبع گشت ..... خلاصه آن  
اینست که مداخله علما در امور سیاسیه منتج مضرات عظیمه  
میگردد " و قوله :

" رساله سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت انقلاب  
مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنه یازده بخط مشکین  
قلم و تاریخ آن سال در بهیشتی طبع و تمشیل شده در آفاق منتشر  
گشت .

که سینا و سینا نیز خوانند نام  
(سیناء) شبه جزیره در منتهای شمالی بحرا حمر

مرتبط بسوریه و فلسطین و مصر که در  
قسم جنوبی کوه طور سینا واقع و صحرا تیه معروف در شمالی  
آن و کوه مذکور با ارتفاع ۲۶۰۲ متر میباشد و آنجاها بنام  
سینا و طور سینا و طور سنین و کوه سینا نامبرده شد و  
در ذیل نام طور نیز شرحی ثبت میباشد . در قرآن است

قوله تعالى :

" وشجرة تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن وصبغ للأكلين "

وقوله :

" والتين والزيتون وطور سنين وهذا البلد الامين " وبمناسبت

وتشبيهات شبه جزيره وكوه سيناء كه صلي نزول وحی برده .

بود در آثار اين امر مكرراً ذكر يافت در لوحی است :

" تلك آيات الكتاب نزلت بالحق من ربك العليّ العالم "

..... واصدق ما عندكم من سنن الله وشراره وقد جثتكم من

سيناء بنداء الله العليّ الغالب القدير " ودر مناجات طلب

مغفرت در حق حاجی زبيح كاشانی است قوله العزيز :

" واشتعل بنار الحب الموقدة في سدره سيناء "

وسينا نیز تخلص شعری مبلغ وشاعر معروف بهائی كه

خود و خانواده اش در آثار وافواه بدین نام شهرت دارد .

كه سيخ نیز میخوانند نام قومی معروف

در هند مؤمنين به گرونانك هندی

(سینكه)

مشهور كه در كتاب رهروان و رهبران

بزرگ بتفصيل ثبت است و بعضی از آحاد اين طائفه خصوصاً

بريتيم سينكه در آثار مركز عهد ابهی و در تاريخ مذکورند .

### حرف - ش

(ش)

در الواح و آثار این امر رمز شیراز است

از آن جمله در لوحی است كه در ضمن

حمد ثبت میباشد قوله الابهي :

" بشرات آند و نفسی ( شيخ احمد احسائي وسيد كاظم رشتي)

نفوسى مقبله بشطر شين توجه نمودند " الخ مراد آنكه

كسانی از بهروان آند و بشیراز رفتند و بقاء باب اعظم رسیدند

و در صورت زيارت صادر از غصن اعظم عبدالبهاء در حق آقا

سيد احمد افغان است قوله العزيز :

" مر " سی . علی اقليم الشين من ايران " و رمز از شاهرود در

الواح " شه " ویا " شاه ر " بود و نیز در مقام رمز از قصبه

شهميرزاد در بسیاری از الواح " ش " بود و در بعضی ديگر

از الواح " شه " و در برخی " شهر " و در معدودی " شه مير "

است . و نیز در لوحی بشاه محمد امين البيان مسطور ضمن

نام امين وشاه است :

" ان يا حرف الشين اسمع ماتفنّ به حمامة الروح و يلهمك

من اسرار عز منيع " و در بعضی از آثار رمز از شميرن ذی الجوشن

قاتل امام حسین در صحرای کربلا "ثر" مذکور است .

قریه ای از توابع بهرجند که در اوائل این  
(شاخن) امر برخی از مؤمنین سکونت داشتند

و از آن جمله ملا علی بن اللمهد اربود  
و در الواح نامبرده شدند .

عربی و بمعنی خیابان . شوارع جمع  
(شارع) در لوح بناصرالدینشاه :

"نحن الشوارع" ماجاده های الهیه<sup>یلم</sup>  
عربی ساحل . در کتاب ایقان است :  
"ان العباد لن يصلوا الى شاطئ  
بحر العرفان الا بالانقطاع التصرف"

و در لوح بر رئیس است :  
"اشكر الله بما وردت في شاطئ البحر الاظم ..... و ارادوا  
ان يفرقوا بيننا في شاطئ البحر الاحمر" .

در سنین اقامت ابهی در عکا آن بلد  
(شام) جزه قلمرو حکومت بیروت بود و  
فلسطین را از شام و سوریه میخواندند

و در لوحی است قوله الاعز :  
" هذا لوح قد نزل من لدن عزيز حكيم ..... قد تشرف

بر الشام بقدم ربكم العزيز الملام هذه ارض فيها ارتفع  
نداء النبيين والمرسلين انا خاطبناها طوبى لك بما فرزت  
بلقاء ربك هل الذين سكنوا فيك يقبلون الى الله مالك الاسماء  
او ينكرونه كما انكروه اول مرة اذا نارت وقالت انك انت  
العلم الخبير" وقوله :

"يا بر الشام قد تشرفت بقدم الرب هل وجدت عرف الوصل  
او تكون من الغافلين قد تحركت بيت لحم من نسمة الله .....  
يا بيت لحم قد ظهر هذا النور من المشرق وسار الى المغرب  
الى ان اتاك في آخرياتها فاخبريني هل الانباء يعرفون  
الاب" و در لوح معروف "قد احترق المخلصون" است :  
"وترى المظلوم في حجاب الظلام بين اهل الشام اين اشراق  
انوار صباحك يا مصباح العالمين" و در الواح ابهی ضعف  
توجهات دینیّه و فقدان قوه ملکوتیه و محاسن اخلاقیّه آن مرد  
تکرار ذکر یافت چنانچه شمه ای ضمن نام نبیل ثبت است .  
عربی حال و کار و ما یحتاج و منزلت

و اهمیت . شوون جمع . در لوح  
(شأن) به حاجی ذبیح قوله الاعز :  
"اياك ان تحجبك شوونات الامكان عن البيان" الخ که  
بهمین معانی است . و عبارت شوون الامکانیه در آثار

بسیار است و در لوح رئیس است :

" ويتفیر الحكم ويشتد الامر على شأن بنوح الكتيب في الهفاً

ويبكي الاشجار في الجبال " ودر لوح به نصیراست :

" ان استقم على حب مولاك على شأن لن يزلک من شئ من

صراطه " وقوله :

" هیچ شأنی از شوون او بدون او مشتبه نگردد " ودر لوحی

است :

" جناب علی علیه بهائی و عنایتی را تکبیر میرسانم فان له شأناً

عند ربك ان اعرف وكن من الشاكرات في لوح مبین " و ذکر

شوون خمسه در نام خمس میباشد .

شاه محمد منشادی ضمن نام امین

( شاه )

ذکر است . شاه خلیل در لوحی مذکور

و ضمن نام خلیل ثبت میباشد .

شاه میرزا کاشی از ستم دیدگان خاندان بابی کاشان که

بمقاومت با ناصرالدین شاه مدتی قیام داشت احوالش در

ظهور الحق ثبت است و در لوحی به حاجی محمد اسمعیل

ذبیح کاشانی میباشد قوله الاعز :

" ای ذبیح از شاه میرزا نوشته بودی این فقره نزد آنجناب

معلوم است که از شرط قدم حکم محکم مره آخری نازل جمیع

ام را از نزاع وجدال وسفک دماء و امورات منهبه وما یکرهه

مقولهم نهی فرمودیم بشأنیکه در اکثری از الواح تصریحاً

نازل معذک عباد غافل متنبه نشده در کل احیان متعرض

سدره رحمانیه و اغصان وافنان و اوراق و اشعار او بوده و هستند

درین صورت نفس اعمال این قوم سبب ظهور شاه میرزای کوچک

و شاه میرزای بسیار بزرگ و امثال این عباد بوده و خواهد بود

تا فی الجمله مرهمی شود بر جراحت قلوب مظلومین "

شهر شاهرود در سنین او آخر دوره امپری مرکزی شده

جمعی از بهائیان در آنجا گرد آمدند و در سنین دوره مرکز

مهد امپری فتنه و هیجان و تعرض بر بهائیان رخ داد و بالبط

در تاریخ و آثار تکرار ذکر یافت و در ضمن نام شرف بیانی

در خورتوجه است . در لوحی میباشد قوله الاعز :

" يا قلم مالك القدم اراد ان يذكر اوليائه في الشين والها

ليجذبهم الذكر الى اعلى المقام " وقوله :

" شاه ر جناب میرزا نصرالله علیه بها الله هو الناظر العلی

با اولیاء الرحمن فی البلدان یذکرکم القلم الاعلی فی المقام

الاعلی " وقوله :

" شاه ر جناب عبدالکریم " و نیز " جناب غلامرضا حاج

محمد باقر آقا محمد ملاحسین حاجی محمد رضا " و یک

از خطابه‌های مرکز عهد و پیمان به میرزا عبداللّه ساروی در آنجا است و در این سنین اخیر جمعی از بهائیان مهاجرو ساکن در آنجا اجتماع روحانی کرده بتبلیغ پرداختند و هیچ‌جا و تعرض قاسی عموم برخاست نخست در چهارم مرداد ماه ۱۳۲۲ هـ ش در حظیرة القدس را آتش زدند و بدکان ولسی سبحانی حمله برده بقصد کشتن ضرب وارد آوردند و او گریخته بشهربانی پناهنده گشت و شکایت نمود و رئیس شهربانی بوی چنین گفت من منتظر بودم نعشت را بیاورند و نیز خیر اللّه نام از آنان مورد تعرض قرار گرفت ولی از چنگ مهاجمین فرار کرد و رئیس شهربانی باز هم اقدامی ننمود تا در شب هفتم جمعی با بیل و کلنگ بخانه طبیبان نام ریخته خواستند عمارت را خراب کنند ساکنین خانه دفاع نمودند و کاری نشد و رئیس شهربانی بآن جمع چنین خطاب نموده گفت شما بیخیرتان بیعرضه نتوانستید یک خانه را بکوبید و در آمدت شکایات بسیاری شده بظاهر غائله آرام گرفت و چند تن جوانان بهائی سنگسری که از قصبه خود برای محافظت بهائیان و مدافعت از دشمنان بآنجا آمده پهنی دفاع سنگسری بسته بودند غافل شده بسنگسری برگشتند تا در روز شانزدهم بخانه یکتفر هجوم بردند و در روز هفدهم انبوهی کثیر

بخانه و دکان هجوم نمودند و مظلومان بشهربانی پناهنده گشتند ولی رئیس عتاب کرده گفت چرا اینجا آمدید و آنانرا خارج نمود و ناچار بخانه خود پنهان شدند و اسد اللّه نادی که در تنور خانه خود مخفی گردید ظالمین ریخته سرش را بفضر چوب و غیر شکافتند و مغزش را فروریختند و موهای سر را گرفته بیرون کشیدند و با چوب همی نواختند و کف زدند تا کشته گردید و بغارت پرداختند و محمد جذبانی را در خیابان بحال عبورش گرفته همی زدند و او گریخته به بالا خانه منزل طبیبی پنهان شد هجوم برده او را از حجره بیرون انداختند و بقدری سنگ زدند که تحت احجار پنهان ماند آنگاه سنگها را پس کرده پاهای کشته را بطناب بسته آویزان کردند و حسن مهاجر را نیز بهمین کیفیت ها کشتند و تقریباً پنج طیبیون ریال غارت کردند و برخی را گو بقصد بریدن مجروح ساختند و عده ای را مجروح نمودند و بهائیان از آن شهر گریخته بطهران رفتند و در حظیرة القدس جمع شدند و با اقدامات محفل ملی بهائیان ایران رئیس مذکور شهربانی را بطهران کشیدند و چند تن از افسران بهر رسیدگی بشاهرود رفتند و نامه های شرح واقعه و طلب اقدام برای جلوگیری از نظائر آن از طرف محفل ملی بتسامت مراکز و مراجع ملی و دولتی بی درین رفت



ولی معاندین نیز بجدیت و اهتمام اقدام کردند و بالاخره نگذاشتند که مجازات و قصاص صورت گیرد بلکه در نشریات هفتد بهائیان واقعه را بعکس وقوع شهرت دادند .

(شاهی) در این عصر رضاشاه پهلوی علی آباد مازندران را تعمیر و تجدید کرده بدین نام خواندند و قریه دیگر نیز بنام : بندرشاه بساحل بحر خزر احداث نمودند و هر دو محل جمعی از بهائیان شدند .

عربی آلودگی و نقص و عیب . در کلمات (شائبه) مکتوبه است :

" قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد ."

عربی وجب . در لوح رئیس است (شیر) قوله :

" قامتشان بقدر شبری بنظر میآمد ."

اصطلاح شجره خبیثه مذکور در قرآن نسبت بترهاک در این امر و تأویل آیات قرآنیه : " ان شجرة الزقوم طعام

الاشیم کالمهل یغلی فی البطون کفلی الحمیم خذوه فاعطوه الی سوا الجمیم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحمیم ذق انک

انت العزیز الکریم " و قوله :

" انا جعلناها فتنة للظالمین انہا شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعمها کانتها رؤس الشیاطین " به حاجی محمد

کریم خان کرمانی که محض شدت اعتیاد بدخان تنباکونام شجره زقوم و کریم تناسپ حاصل نمود کثرت و شدت یافت و در کتاب ایقان بنوع اکید و شدید مذکور میباشد . و در آثار باب اعظم اصطلاح شجره اثبات و ایمان و شجره نفی و کفر بغایت کثرت است و جمله : " اللهم العن شجرة الکفر واصلها و فرعها " که در واقعه ملا جواد پیرغانی صدور یافت ذیل نام جواد ثبت است . و نیز عبارات :

شجره ظہور شجره طویس شجره انیس شجره عهد و میثاق و امثالها در آثار مکرر ذکر یافت .

عربی دشمنی و کینه ورزی . در آثار (شحناء) مرکز عهد ابهیی است :

" قابلوا کل مغرض بالاقبال وکل میغض بالوداد وکل جفا بالوفاء وکل شحناء بالولاہ "

در مقاله سیاح است : (شخص - شاخص) " ملا محمد علی زنجانی که شخص شاخص بود و صاحب قول نافذ "

شخص بمعنی فرد ممتاز شاخص بمعنی بلند مرتبه و مشهور و عموم  
 در خطاب به پهلایان خراسان است :  
 "والاعین شاخصه غائره" شاخص بمعنی نگران و خیره  
 شداد جمع شدید بمعنی سخت و پر زور  
 (شِداد - اِسْتِداد) و در آثار ابهی بتکرار اخبار و انذار  
 بمجیی ایامی شداد شد از آن جمله  
 در لوح به نصیر است قوله الابهی :  
 "قل یا ملائبهان تالله الحق تأتیک صواعق یوم القهر ثم  
 زلازل ایام الشداد ثم هبوب اریاح کره عقیم" و در لوحی دیگر  
 "جمع ناس را از قبل با ایام شداد و فتنه آن اخبار نمودیم که  
 شاید در حین اهتزاز اریاح قضا از توجه بشطر دوست  
 محروم نمائند و سراج حب الیهی را بهزجاجات توکل و انقطاع  
 از اریاح مختلفه حفظ نمایند معذک در حین نزول اکثری  
 از ناس غافل الا من شاء ربک بشأنی که زجاجات مکسور و سرج  
 مخمود و قلوب مضطرب و نفوس متزلزل مشاهده شده و در لوح  
 باقا محمد جواد قزوینی است :  
 "در این سنه شداد که ذکر آن در الواح سدا از قبل شده  
 فتنه کبری و بلیه عظمی البته رخ گشاید بقسمی که اطفال  
 رضیع از نودی امهات منقطع شوند و عشاقان از مدائن

معشوق ممنوع گردند که شاید درین ایام و آن احیان آنعبد  
 بمعنایت حق متمسک شود و بذیل رحمت او متشبهت و با مر محبوب  
 چنان ثابت و مستقیم شود که اگر جمیع هیاکل بغضیه و نفوس  
 منعیه اراده نمایند که او را از صراط منحرف سازند قادر نباشند  
 و قدرت نیابند" و قوله :  
 "ای جواد این سنه شداد است للعباد و سنه قضا است  
 لا جلنا ان ورد علینا فانا خیر راض و ان یدفع عنا فانا خیر  
 شاکر" و در اثری بامضاء خادم موح ۱۲۸۳ هـ ق سنه  
 شداد ذکر است و مراد از آن ایام مخالفت و مقاومت میرزایحیی  
 ازل و اتباع او میباشد . و نیز از مرکز عهد و میثاق خطاب  
 باحبای الیهی در عشق آباد است قوله العزیز :  
 "لوح سنه شداد که سنه صعود است نازل گشت و در جمیع  
 اطراف منتشر شد و بیان شدت امتحان و کثرت افتتان را واضح  
 و مشهود فرمودند ..... تا چون دریای امتحان و افتتان  
 سنه شداد بوج آید نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران  
 نشود" و نیز در خطابی موح ۱۳۳۷ هـ ق است قوله  
 العزیز :  
 "فی الحقیقه درین سنین خمس شداد" که مراد سنین حرب  
 عمومی میباشد" و قوله :

" درین سنین متتابعه انقلاب شدت اضطراب جمیع خلق را احاطه نموده " الخ و در ذیل نام یقین نیز شمه ای راجع بایام شداد ثبت است .

راشتداد سخت و پر زور و شتاب شدن . و در لوح رثیس است : " ویتغیر الحکم ویشدد الامر "

(شذا) عربی تندی و تیزی بوی . در مناجاتی و خطابی در حق بهائیان است قوله العزیز :

" رب اجعل یومهم هذا سعیدا الایام بدیع الالام ساطعة الشمس لامعة الانوار طيبة الشدا " خوشبوی پر بوی . شدا پر بوی . در صورت زیارت طلان خانم عمه ! " براءة تراب قبرك الساطع الشدا "

(شراع) عربی بادبان کشتی . در خطابی به صدر فریدنی است قوله العزیز : " والتحمیة والبهاء علی السفینة

الحمراء والرأیة البیضاء والشراع الاعلی " و در مناجاتی در حق بهائیان است :

" وینشروا شراع الانقطاع علی سفینة النجاة "

در حرف متداول عربی بمعنی دود کشید (شرب الدخان)

در کتاب اقدس است :

" قد حرّم علیکم شرب الافیون .....

والذی شرب انه لیس منی " .

گشایش سینه و عقل و فهم . در قرآن

(شرح صدما) است :

" رب اشرح لی صدری " و در لوح

رثیس است :

" نسأل الله ان یشرح من ندائك صدر عباده " و از آثار اعلی شرحی بر آیه "الم نشرح لك صدرك" از قرآن است .

دسته کمی . در قرآن است :

(شروذمه) " ان هذه لشروذمة قلیلون " و در لوح

به شیخ نجفی اصفهانی است :

" اخذه الرعب بما عسوت شروذمة من الذئاب "

(شرك) عربی دام صید شرك اشراک جمع در کتاب اقدس است :

" لا تجعلوا لعمال شرك الآمال "

رفتار و هنجار دینی را دام صید آمال و امانی دنیوی قرار

ندهند .

(شِرْك)

عربی تعدد الهة اشراك شريك  
برای خدا قائل شدن . مشرك قائل  
بشريك خدا و بت پرست و در اصطلاح  
قرآن و اسلام بهمین منوال در مقابل موحد و بمعنی معتقد  
بخدایان متعدد میباشد . در لوح رئیس است :

" ودعاه الى الله ونهاه عن الشرك " و در آثار شیخ احساسی  
و سید رشتی منکرین مقام حضرت علی امیر المؤمنین و سائر ائمه  
اهل بیت نیز مشمول آنند و در آثار اعلی منکرین آند و منکرین  
مقام باب اعظم نیز مشمول میباشد و در آثار این دو بر بدیع  
عنوان منکرین مقام وحدانیت و تفرد مرکز الهی میباشد . در  
لوح به نصیر است قوله الاعز :

" ویا تیکم هیکل النار بکتاب فیه ردّ علی الله ..... وانا قدرنا  
لکّل مؤمن ..... یکتب فی ردّ من ردّ علی الله وکذلک یجزی  
جزاء المشرکین " و قوله :

" انّ هذا الحسین بالحق قد ظهر بالفضل فی جبروت العدل  
وقام علیه المشرکون " و قوله :

" انا امددنا المشرکین باسباب الارض کلّها لذا فتحت علی  
وجوههم اسباب الخیرات سوف یأخذهم بقهر من عندنا  
انّ ربّک لیهوالمقتدر القدير " و در دعاه " یدعوه محیی الانام

فی الایّام " در وصف اهل بیان است قوله :  
" ارتفع ضجیح المشرکین وصریح المنکرین ..... واذ اترأهم  
یا الهی اتخذوا العجل لا نفسهم ربّاً سواک وبعبد ونسبه  
فی العشی والاشراق من دون بیّنة ولا کتاب " و در ضمن نام  
آل زکری است .

بکسر اول و سکون دوّم بمعنی هم . همی  
(شِرْکَة)

و عرفاً جمعیت کد شرکت تجاری گزیند  
از شرکت های تجارتی بهائى در قدس  
اول که ضمناً خدماتی بآئین هم نمودند و در بخشه های  
ظهور الحق مسطور است :

شرکت پارسیان در طهران بسال ۱۳۲۷ بهمت رشید  
هزاری تأسیس شد و سرمایه سیصد تومان بود و شرکت پیمان  
چند سالی بعد از آن شده و جملهُ : " أوالی محل الشراکة "  
به وزن خطابه در کتاب اقدس شاید بمراعات شهرت عرفی  
و با بزیادة الف در اصل و با نسخه باشد .

همان شیروان در قفقاز است .  
(شِرْوَان)

عربی رگ جهنده معروف . شرایین  
جمع . در کتاب اقدس است :

"آن یكون نباضاً كالشريان"

صفت عربی بمعنی والا وگرامی . در

(شَرِيفُ) عرف مسلمانان لقب تجلیلی خاندان

نبی قرار گرفت . و شریف رئیس مگه

بنام شریف سلیمان بن عون در سال ۱۲۶۰ هـ ق از یاب

اعظم در سفر حج توقیفی دریافت کرد که نسخه آن رقیمه

کریمه در دست میباشد .

عربی جوانه درخت خرما و کشت و پرگ

(شَطَّاهُ) آن . در لوحی است قوله الامزّ :

" هذا ذكر الله الى الذين هم كسروا

اصنام انفسهم ..... و اذا اخرج شطاه فاستغلف . "

عربی سوی و جانب . در لوحی

(شَطْرُ) است قوله الامزّ :

" هو الشاهد السميع يا ايها الناظر

الى شطرى والعقل الى افقى " و در لوحی دیگر :

" هر هنگام بروج و ریحان واقع شود و حکمت موافق توجّه

بشطر الله باسی نبوده و نیست " الخ که مقصد اجازت رفتن

بمخبر در محضر عکا میباشد .

عربی قوم بزرگ . در لوحی که ضمن نام

(شَيْعَبُ) اورشلیم ثبت است قوله الامزّ :

" امروز روزی است که کرسی ربّ ما بهمن

شعب ند امیکند " الخ که مراد قوم بنی اسرائیل میباشد .

انتشار و پراکندگی . از مرکز عهد و پیمان

(شَعَثُ)

در مناجاتی است قوله الامزیز :

" اللهم يا الهی وجذبة فؤادی .....

ترانی و تشنتی و تفرقی و توجّهی و شعی و اغبراری " .

عربی گفتار موزون مقفای معروف .

(شِعْرُ) اشعار جمع و در این امر اشعار

براعتبار بسیاری مسطور در آثار و غیرها

از جمال ابهی و مرکز عهد و میثاق ابهی و قرّة العین و غیرها

بطریق غزل و مثنوی و قطعه بدست است که بسیاری با سلوب

اشعار و جدیدی عرفا مانند مولوی و غیره و محض تأکید عشق

و ایمان صدور یافت و بمقدار کافی و نمونه در بخشهای ظهورا

ثبت گردید و غالباً نزداهل بها متداول میباشد . و از مقام

نقطه نیز چند بیتی عربی بنوع رجز و افتخار مسطور و این

غزل نمونه ای از اشعار مرکز عهد ابهی است .

قوله الامزیز :

ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد

ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد

ای عاشقان ای عاشقان معشوق بنمود عیان

ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد

صبح جمال حق در میدانوار مطلق شد پدید

از حبس تن باید رهید تا در هوا سپار شد

آند لبر پرده نشین و آن خسرو چرخ برین

چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد

آن غیب در قاف بقاء پوشیده بد صد درها

اینک چو خورشید سما بردشت و بر کهسار شد

بازار جمله عاشقان از زلف مشک ترفشان

وازشگر لعلش عیان چون دگه عطار شد

خُمها همه در جوش شد عشق و نهی مد هوش شد

زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد

تسبیح زنا آمده تزویر سر بار آمده

زاهد ز عشق روی او در کوچه خمار شد

تقوی بیکسوشد نهان سالوس آمد لب گزان

تاسرو قدش در جهان چون کبک در رفتار شد

کنز خفی ظاهر شده سیم غجان طایر شده

کشف همه اسرار شد خرق همه استار شد

بلبل پشاخ گل پرید عاشق بهر دل رسید

طوطی بهندستان پرید اغیار جمله یار شد

و نمونه ای از غزلیات حضرت بهاء الله است . قوله الاعز :

" نزل من لسان الله عز وجل :

بت آمد باهطی باده بارخی چون آفتاب بادللی ساده الخ

عربی علامت و نشان دینی . شعائر جمع

(شَعِیرَة - شِعَار) در تاریخ ظهور الحق تفصیل شعائر

سبعه بابیه و نیز شعائر بابیان

در جنگهای مازندران و غیره و در کتاب امر و خلق تفصیل

تحقیقاتی بدیعه و نگین اسم اعظم ثبت است .

عربی عشق و دل باختگی . در لوحی

(شَغَف) است :

" ليملاً قلبك من وله الا مروشغف النور

وجوهر السرور و رشحات الظهور "

عربی کناره و لبه گودال و غیره . در لوح

(شَفَا)

به حاجی محمد کریمخان است قوله

الاعز :

" یا ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا حفرة الجهل " .

مصدر عربی و بمعنی وساطت و اصطلاحاً  
( شَفَاعَة ) میانجی شدن پیمبران و مقربان از

گنهکاران در محضر الهی است . و در

مناجاتی در لوحی جمله : " یا ترزقنی شفاة سید الرسل

و هادی السبیل " الخ میباشد که ظاهراً از سید رسل پیمبرها

گهراست و شفاعت رسولان ام خود را نزد خدا توان بهسبب

امرشان برای نجاتشان از جحیم حرمان و بعد و فقدان تفسیر

نمود . و در سفرنامه امریکا بیان مرکز عهد ابهی است قوله

العزیز :

" رفع گناهان بعمل بوصای آنحضرت است و شهادت مسیح

برای حصول اخلاق و مقامات عالیه بود " انتهى .

عربی کف خارج از دهان شتر در حال

هیجان و خطبه منسوب به علی

امیر المؤمنین خطاب به عبد الله بن

عباس قوله :

" هیبات یابن عباس تلك شِقْشِقَةٌ هَدَّرْتُ " این مقاله و

گفتار شقشقه ایست که بحال هیجان و جوش از دهان افتاد

و سکون گرفت بنام خطبه شقشقیه است . و کلمه شقشقیه

است قوله الاعز :

ماخوذ از همین خطبه در آثار اعلی بکرات ذکر یافت از آنجمله

در شرح کوثر قوله :

" شَقَشَقَةُ الْمَاءِ هَوْتِيَاتٌ ثُمَّ شَقَشَقَةُ الْجَبْرُوتِيَاتِ " .

عربی شقاوت و بدبختی بمقابل سعادت .

شقی بدبخت و بدر روزگار . اشقیاء جمع

در دعا بدعوه محسن الانام فی الايام

است قوله ج ع :

" كلما دعوت عبادك زادت شقوتهم " و در لوح الامر :

" قد غلبت عليهم شقوتهم وهم اليوم في بيدا الضلال بهرعون

و در لوح به شیخ سلمان :

" نسألك اللهم بالذین جعلهم الاشقیاء اسارى " .

در عرف فارسی بهیکبار توپ و تفنگ

انداختن صف اسلحه داران . در

خطابی است :

" شلیک وحدت عالم انسانی برخاست " .

عربی اظهار خوشحالی و سرزنی و

نکوهش باحوال و اعمال . در لوحی

در صورت زیارت حاجی زبیح کاشانی

است قوله الاعز :

" قد سمعت في الله شماتة كل ظالم " ودر لوح به حاجی محمد کریم

خان است قوله ج ع :

" ولا تشمت الذين آمنوا وانفقوا اموالهم وانفسهم في سبيل الله

عربی بمعنی شکل و صورت و عرفاً بنوع

تجلیلی بر صورت و رسم و عکس انبیاء

و اولیاء اطلاق میگردد و ما بهیمن

بهائیان بر صورت و عکس مقدسه این امر استعمال میکنند و تفصیل

آنها در بخشهای ظهور الحق مسطور است و رسم قلمی اعلی را

محمد علی دهجی در سال ۱۳۰۶ هـ ق بهنگام برده تقدیم

نمود و از مقام ابهی خلعت برای نقاشی ارومیه ای آورد .

و رسم قلمی ابهی در حمام را در پیش علی با قلم برداشت

و تصویری در بغداد کشیدند و اما عکس فتوغرافی در ادرنه

برداشته شده .

در آثار این امر بمواضع کثیره تشبیهاً

(شَمْسُ - شَمْسُوس) و استعاره بعنوان شمس غیب شمس

ذات شمس الوهیت و غیرها بر ذات

الهی و بعنوان شمس حقیقت و غیرها بر مظاهر کلیه الهیه و

بعنوان شمس مشیت و شمس علم و شمس حکمت و غیرها بکثرت

لا تحصى استعمال گردید از آن جمله در کتاب اقدس است

قوله ج ع :

" وعند غروب شمس الحقیقة والتبیهان " و قوله :

" اذا اشرقت عن افق البیان شمس الاحکام " و قوله :

" یا اهل الارض اذا فربت شمس جمالی " و قوله :

" قل به اشرقت شمس الحجّة ونهر البرهان لمن فی الامکان

اتقوالله یا اولی الابصار ولا تنکرون " و در این جمله ولا تنکرون

ممکن است نون را نون وقایه و یا متکلم و حده مفعول به

محذوف مقدر باد لالت کسره نون دانست و یا آنکه جمله نفی

و در محلّ حال شمرده و یا آنکه برای ابقاء نون و توازن رؤوس آیا

لا نهی عمل جزمی نکرده باشد . و ایضا قوله :

" لوعرفتم الافق الذی منه اشرقت شمس الاحکام " و در لوحی

مشهور است قوله :

" باسم الذی کلّ عنه لغافلون حمد مقدس از السن ممکنات ....

و بعد سؤال از شمس حقیقت و مرایا مستحکمه از او شده بود الخ

و در تفسیر سوره الشمس از قرآن قوله الاعز :

" هذا ما نزل لاحد من علماء قسطنطنیة الذی سأل عن تفسیر

سورة المبارکة والشمس بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله

الذی انطق ورقاء البیان الخ و در ضمن نام اسم شمس احد

بر منیرگاشی اطلاق شد . و در ضمن نام تا کر ذکر شمسیه خانم



است . شَمُونُ بمعنی رمنده در ذیل نام کرمان ذکر است .

( شَمَن )  
فارسی بت پرست از حضرت عبدالبهاء  
خطاب به میرزا اسحق خان حقیقی

کرمانشاهی است قوله العزیز :

" وطن رَا وَثَنٌ می گفتند و خود را شَمَن می شمردند "

در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء در حق  
( شَتَف )  
بهائیان قوله العزیز :

" وَشَتَفُوا آذَانَهُمْ بِاسْتِمَاعِ اذْكَارِكِ وَ

انطق لسانهم بالثناء عليك " گوشهائشان را ز بیرون و باهتزاز آرزو

( شَهَادَة - شهید -  
شهادت کشته شده در راه دین

و شهید کشته در راه دین که گواه بر

دین است . شهداء جمع . و در این

یوم الشهود) امر عده ای بنامهای سلطان الشهداء

و محبوب الشهداء سراج الشهداء و غیره مذکور در آثار شدند که

غالباً تحت اسامی مربوطه ثبت میباشند و برخی افتخاراً مقام

شهادت و لقب شهید را دارا شدند چنانکه در لوح بغلامعلی

بن حاج محمد اسمعیل ذبیح کاشی است قوله الاعتر :

" یا غلام ان اباک فاز بالاقبال فی اول الايام و شرب رحیق

المختوم باسمی القیوم انه ممن اقبل وآمن وقام علی خد مقلام

الی ان استشهد فی سبیل الله رب العالمین قدر قم اسم من

قلی الاعلی من الشهداء فی صحیفه الحمراء و سَمِنَاهُ بِالذَّبِیحِ

فی کتابی المبین علیه بهائی و بهاء من فی السموات و الارضین

و در لوحی دیگر است :

" همچنین شهادت حسین بن علی را سبب ارتفاع امر رسول

روح ماسواه فداه دانسته و میدانند سبحان الله در این ظهور

جذب آیات الهی افتدۀ راهشانی مشتعل فرمود که باجنحه

اشتیاق قصد فدای نمودند و ارواح را بر قدم نیر آفاق نثار کردند

این الا بهار لتشهد الخ و در ضمن نام حیدر اقتباس از لوح

راجع بشهادت ثبت میباشد و نیز در یکی از آثار مقدسه است

قوله الاعتر :

" فرداً و تراً واحداً بعیداً از بیت عظمت و جلال خارج شده

و در محلّ وحدت و خفا مسکن فرمودند و ابواب لقار اهلکی مسدود

فرموده لوحی که در ایام خروج بهیگل قطعه ای از قمیص مطهر

ورشحات دم اطهر ظاهر گشته در جبروت الله بلوح شهادت

نامیده شده نزد آن حبیب ارسال شد بر اهل حب و وفا بخوا

وهریک بخط احمر جلّی مسطور نموده در بیت خود تلقاء منظر

دارند و در هر یوم نظر در او نموده و بالحن حزن ملیح قرائت

نمایند و بمظلومی این جمال فرید در سجن غربت گریه نمایند

زیرا که درین ایام جمیع عیون مقدّره درعالم غیب و شهادة و عیون مکتونه در حجابات غیب مکتون که الی آخر الذی لا آخر له ظاهر شود براین جمال مبارک گریه میکند بلکه بهصر اللّٰه مشاهده شود زره ای درعالم وجود مشهود نمیشود مگر اینکه اورا در حق اینمظلوم محزون و نالان بینی " الخ و قوله :

" هذا لوح الشهادة قد نزل من سماء مشية ربنا الرحمن فليقرء اهل سفينة الحمراء في كل صباح ومساء هو الابهسي قد تجلّى الرحمن على طير الاكوان وتنطق سدرة السبحان فطير لمن سمع نغماتها " الخ و در تفسیر سوره والشّمس است قوله الامر :

" يا ايها السائل اذا قصدت حظيرة القدس وسينا القرب طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع نعلی الظنون والا وهام لتري بعين قلبك تجليات الله رب العرش والثرى لان هذا اليوم يوم المكاشفة والشهود قد مضى الفصل واتى الوصل ..... قل يا قوم قد فصلت النقطة الالوية وتمت الكلمة الجامعة وظهرت ولاية الله المهيم القیوم " الخ .

قصبة شهیره از توابع سنّان که سکنه (شهمیرزاد) آنجا از آغاز طلوع این امر عده ای از پیروان شدند و محدودی پشهادت

رسیدند و نام آنجا برمز " ارضش " در الواح بسیار مذکور و تفصیل اوضاع واحوال مؤمنین این آئین خصوصا اخلاف آقا محمد علی و کربلائی خانلر و غیرهم در بخشهای ظهور الحق ثبت میباشد و در یکی از الواح متعلق بانجاست :

" قد نزل البیان وجعلناه مبشرا لهذا الظهور الذی به جرت الانهار " الخ . و شمه ای از تفصیل واقعات اولیه آنجا را چنین نوشتند :

" در حدود سنه ۱۲۶۳ هـ ق آقا میر محمد علی که یکی از علماء مرتاضین و باصطلاح صاحب کشف و کرامت بود و مفصلا خدمت شیخ احساسی رسیده بود بزرگترین پسر خود آقا سید احمد در اثنائیکه دستور سفر بخراسان داده بود و جمعی مهیّا گشتند امر حرکت برای کربلا نمود و چند نفری هم از اهالی با ایشان میروند و از آنجمله د و پسرش آقا سید احمد مذکور و آقا میرابوطالب بودند و در همدان چون بعضی از همراهان میخواهند چند روزی بمانند تعجیل برای رفتن بعتبات کرد و خبر قرب و فاتش را بی دربی میداد و گفت میاد اشمار انعش کشی کردن گیر شود شخصیکه حاجی ملا آقا بابا نام داشت عرض میکند بحمد الله ماهمه صحیح المزاجیم فرمودند تعجیل از برای خودم است تا اینکه وارد کاظمین شدند و تب مینمایند و از آنجا

بکر بلا حرکت نموده بعد از چند یوم مرض بگلی مندفع شد  
 در این بین ملا ولی الله مازندرانی از اصفهان نوشتجات  
 بسیاری از آثار حضرت اعلی میآورد در خانه ای که مجاور بوده  
 داشتند مع ملا زین العابدین شه میرزادی که مجاور بوده  
 آن کلمات را میخواندند و مرحوم آقا میر محمد علی گریه میکرد  
 از ایشان در این باب سؤال مینمودند میفرمود صاحب این  
 کلام مبدأش از سر چشمه میباشد بر هر مکلفی واجب است که در  
 طلب این امر برآیند و اطاعت کنند عمر من با آخر رسیده و الا  
 بخد متش میرسیم خلاصه بعد از ورود پنجف اشرف روزی  
 زیارت اهل قبور و پای دیوار بقعه هود صالح علیهم السلام  
 میفرماید قبر مراد را اینجا حفر کنید و بعد از چند یوم  
 در قانی را وداع مینماید و در همان مکان دفن میشود و  
 همراهان مع آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب بوطن عودت  
 مینمایند و چون ملاقه ای در مازندران داشتند یعنی در بلوک  
 علی آباد که فعلا به "شاهی" موسوم است در قریه چاله  
 زمین آقا میر ابوطالب با آنجا میروند و در این ضمن اصحاب  
 راه حکم سعید العلماء و سر کرده هائیکه آن موقع در بار فروش  
 بودند خسرو قادی کلاشی از بار فروش حرکت داده در حوالی  
 شیخ طهرسی بعد از جسارت و تهور خسرو و کشته شدنش  
 اصحاب در آن پیشه پراکنده میشوند من جمله سه نفر از

اصحاب موسوم به شیخ عیسی و حاجی شیخ محمد کرا د کربلاشی  
 و یکنفر از اهل قزوین هر سه از اهل علم میروند در نزدیکی  
 محلی که آقا میر ابوطالب آنجاست در وسط جنگل پنهان میشوند  
 در این ضمن شخصی از اهل همان محل که با آقا میر ابوطالب  
 خصوصیتی داشته در آن مکان با آنها ملاقات نموده چگونگی را  
 به آقای مذکور اطلاع میدهد و ایشانهم بعد از اجازه حضرات  
 را ملاقات مینمایند و بعد از مذاکرات و گفتگو و درخواست آنها  
 قرار میشود که آنها را بمقبره شیخ طهرسی برسانند ایشانرا  
 شب بخانه <sup>بزرگ</sup> و صبح بهمراهی بعضی از اهالی محل که بمرحوم  
 آقای ایشان ارادت داشتند لباس عربی را تبدیل بمعجسی و  
 تجارتی نموده بر مالهای خود سوار و به شیخ رسانیده و از  
 اصحاب خواهش ملاقات جناب باب الباب را مینمایند بعد از  
 زیارت و اصفاء بیانات مبارکه از آنجناب اجازه مرخصی گرفته  
 بجهت اطلاع اخوی بزرگ آقا سید احمد و سایر اخوان و بستگان  
 و اهالی سنگسر و شه میرزاد مراجعت و چگونگی را گما هو حقه  
 اطلاع و مازندران عودت مینماید و میروند در قلعه نزد اصحاب  
 میماند و اخوی ایشان آقا سید احمد این مطلب را در محل  
 تعقیب مینماید و چون والد مرحومشان یعنی آقا میر محمد علی  
 از هر جهت طرف اعتقاد و اعتماد اهالی سنگسر و شه میرزاد

بودند و مردم اطمینان کامل نسبت بان خانواده داشتند و بعد از رحلت آقا به ولد ارشدش که اتقی و ازهد به طرف ارادت واقع گشتند بعد از رسیدن این خیراهالی شه میرزا در یکی از مسجدهای آنجا موسوم به مسجد مصلی اجتماع نموده در این مسئله آقا سید احمد را بحکمت انتخاب و در حقیقت رؤساء و علماء این محل ایشان را در این عمل تحقیق وکیل نموده قرار شد که حق یا باطل آنچه برایشان مکشوف شد اطلاع دهند این بود که شخص مذکور مع برادر دیگر آقا میرزا ابوالقاسم و عمو آقا میرمهدی و داماد میرابراهیم هم ازندان حرکت نموده و آقا سید محمد رضا که برادر کوچکتر بودند در خانه برای پذیرائی والده و خانواده گذاشتند و در راه چند نفر از علماء سواد کوه من جمله ملا میرزا بابا کرون، ملا آخوند بابا کشکائی و ملا نادعلی متولی اما مزاده عبدالحق و دامادش سید عبد الرزاق و جمعی دیگر بایشان ملحق شدند و وارد شیخ گشتند اول در ایوان شیخ طبرسی خدمت جناب باب الباب رسیده و استفاضه از بیانات شریفه ایشان نموده سوالات عدیده کرده جوابهای شافی کافی گرفته و ثانیاً اجازه حضور حضرت قدوس حاصل و بهمراهی جناب باب الباب و جمعی از اصحاب در بقعه مبارکه شرفیاب شده قریب یکساعت

۱- مقصود قلعه شیخ طبرسی است

مشرف و آنچه را که نهایت آمال و آرزوی ایشان بود نائل و فائز گشتند و در آنجا رحل اقامت انداخته و چگونگی را آنچه برای العین دیده بودند مع توقیعات و آثار حضرت نقطه اولی را بجهت اهالی سنگسر و شه میرزا فرستاده و تصدیق خود را رسماً بطور وضوح اعلان نموده این بود که بعد از اطلاع زمزمه در میان خلق آنجا افتاده از طرفی مطابق آمدن رایات از سمت خراسان و طرفی تصدیق آقا سید احمد و اخوان و ممد این دو مطلب اخبارات و نفر شخص مرتاض بوده یکی کربلائی ابرو محمد و دیگری کربلائی علی عارف و از اهل سنگسر بودند اولی يك سنه قبل از ظهور مرحوم میشود و به پسران خود ابوالقاسم و محمد علی وصیت مینماید که چنین علمی از سمت خراسان حرکت مینماید و رایت حقه است بر شمالا زم است که برویسد و نصرت نمائید و کربلائی علی عارف در حیات بوده پسر خود که ملا صفر علی نام داشته میفرستد بقلعه و شهید میشود خلاصه همه اینها دست بهم داده هیجانی در اهالی احداث نموده بیست و هفت نفر از سنگسر و شه میرزا بسمت قلعه حرکت مینمایند و پنج نفر سابق الذکر هم در آنجا بوده مجموعاً سی و دو نفر که چهار نفر آنها از اهل شه میرزا از بلوک شهاب الدین ملا کاظم ملا ابرو رحیم ملا علی اصغر کربلائی

احمد شکارچی که این چهارتن در قلعه مبارکه شهید شدند  
 و بیست و هشت نفر از اهل سنگسر یازده نفر عودت نموده و از  
 بقایای سیف قلعه محسوبند و هفده نفر شهید شدند و اسامی  
 شهداء سنگسر در قلعه مبارکه بشرح ذیل است :

- ۱- آقاسید احمد ولد آقا میر محمد علی ۲- برادرش آقا میر
- ابوالقاسم ۳- دامادشان میر ابراهیم همومیشان آقا میر
- مهدی ۵- ملا علی اکبر پیشناماز ۶- برادرش ملا حسینعلی
- ۷- ابوالقاسم و ۸- محمد علی پسران کر بلائی ابو محمد
- ۹- ملا صفر علی ولد کر بلائی عارف ۱۰- کر بلائی ابراهیم ولد
- ملا شجاع ۱۱- علی احمد مقفی ۱۲- عباس علی ۱۳- عبد
- الظیم ۱۴- علیخان ۱۵- کر بلائی اسمعیل مقدس ۱۶-
- ابراهیم دکاندار ۱۷- حسینعلی ولد اسمعیل ترک .

ویازده نفر فوق الذکر بوسائل متعدده برگشتند که عمده آنها  
 خرید و فروش شده و آقا میر ابوطالب که از بقیه السیف و از جمله  
 یازده نفر است و سناً از آقاسید احمد کوچکتر چنانچه ذکرش  
 گذشت قیام به تبلیغ امر الله نموده برادرش آقاسید محمد رضا  
 که در خانواده بجهت پذیرائی مانده بود این دو برادر  
 باتفاق یکدیگر سبب بیداری نفوس در شه میرزاد و سنگسر  
 و هزار جریب شدند و در اکثر نقاط با آقایان شه میرزاد و سنگسر

معروفند و ملت آنکه اصلاً از ساکنین قریه کوچک موسوم بامامزاد  
 قاسم بین سنگسر و شه میرزاد واقع بوده اند و بواسطه آب و هوای  
 بیلاقی والد مرحومشان آقا میر محمد علی در شه میرزاد سکنی  
 داشتند و اولاد ایشان الی کنون در شه میرزاد متوطن بوده و  
 هستند اینست که به آقایان سنگسر و شه میرزاد معروف شدند  
 از حیث اقوام سنگسری و از حیث توطن و علاقه و سکنی شه میرزادی  
 بودند . اول کسیکه در شه میرزاد بعد از واقعه قلعه و عودت  
 آقا میر ابوطالب تصدیق امر مبارک را نمود از علماء آخوند ملا  
 ابراهیم مجتهد بود و شرح تصدیق و خدماتش از اینقرار است :  
 چون مشار الیه در کر بلا مشغول تحصیل بودند و زمانی که آقا  
 میر محمد علی مرحوم والد آقایان چنانچه از پیش گذشت در  
 کر بلا تشریف داشتند و آخوند هم حاضر بود که بزیمارت توفیعا  
 حضرت اعلی روح ماسواه فداه فائز و حقیقه تصدیق نموده  
 و سایرین وصیت و تأکید فرمود که بر هر ملکفی واجب است که  
 در طلب این امر مبارک برآید و اطاعت کند و جناب آخوند ملا  
 ابراهیم بشه میرزاد آمده و فوق العاده محل ارادت نفوس  
 واقع و همه قسم اسباب ریاست بجهتش فراهم شد و در ایام  
 رمضان و غیره مشغول نماز جماعت بودند بطوریکه از شدت  
 جمعیت و ازدحام خلایق جای گذاشتن مهر برای اقتداء

کنندگان نبود و مجلس درس مفصلی نیز داشتند که از طلاب محلی گذشته قریب صد نفر از اطراف سوادکوه و فیروزکوه و غیره در خدمت ایشان مشغول تحصیل بودند بر حسب سابقه ارادتش که بوالد آقایان داشت و امورات ایشان بواسطه قتل و غارتی که در خانواده واقع شده مختل و پیریشان بود و تا اندازه ای همراهی در معاش ایشان مینمود و مرادیه داشت تا اینکه کم کم بخوبی از مطالب امریه مستحضر و بشرف ایمان فائز گردید اما بطور بسیار مخفی ولی نارحبه الله چنان حدت و شدت نمود که خود داری نتوانست اهالی ملتفت قضیه شدند یکباره دست ارادت از دامش کوتاه نموده بضدیت فوق العاده قیام و بر او شوریده خانه نشینش ساختند و نیز چندین بار بلوانموده بر سر خانه اش رفته قصد شهادتش نمودند ولی بواسطه جلوگیری بعضی از فامیل بیفرض موفق نشدند من جمله یک دفعه اجماع زیادی نموده بر سر خانه اش رفتند چون آقای ملا نصرالله شهید که از بعد بدکرش خواهیم پرداخت و در آن زمان مصدق نبود ولی ریاست تامه داشت چون از واقعه مطلع شد بواسطه عصبیت فامیلی خود راهبان جمعیت رسانیده مانع از حرکات و حشیانه آنها گردیده جمعیت را بر گردانید خلاصه کار بسیار دشوار شد بطوریکه

بهرون آمدن از خانه ممکن نبود و در این بین غلامعلی نامی پسر مرحوم ملامهدی از همان زمان آخوند که بسیار دلیر و شجاع بود فائز بایمان گردید و تصدیق اوسبب شد که اینها و ازیت احباً مخصوصاً جناب آخوند خیلی تخفیف یافت بنحوی که ایشانرا بدوش میکشید و بحمام برده شستشو داده بخانه میآورد و همیشه قداره در کمر داشت و از ترسش کسی را قدرت یاوه سرانی نبود و چون خط جناب آخوند در نسخ و نستعلیق هر دو خوب و خوشنویس بودند تمام اوقات خود را صرف استنساخ الواح و آثار امریه از هر قبیل قرار داد و تقریباً سیصد جلد از نوشتجات راجع بظهور اعظم از خط خویش در بین احباً الله بیادگار گذاشتند و در الواح و آثار جمال قدم به "یا خلیل الله الرحمن" مخاطب شدند با کثر عظام آن دوره کتباً ابلاغ امرالله را نمودند بعضی مقبل و برخی ساکت و معدودی بانکار شدید قیام نمودند تا باجل محتوم در سنه یک هزار و سیصد و نه هجری قمری در عصر یوم تاسوعا از دار فانی رحلت فرمودند و در مصلى مدفون احباً مدفون گردیدند و بسیاری از اهالی زنده کرده ایشانند .

و دیگر جناب حاجی آخوند مخاطب بعضی قبل اکبر از ایامی امرالله و اخیراً ساکن طهران بودند شرح تصدیق و خدماتش

مفصل و یقین داریم که بازماندگان ایشان مرقوم و تقدیر  
 داشته اند و در اینجا لازم است که زکری از سوسن حاجی  
 بنت مرحوم ملا محمود شهیرزادی شود که ساکن طهران بود  
 خدمات شایانی از او بظهور رسید و در وقت گرفتاری احببها  
 در محبس و انبار همراهی بسیار مینمود تا در حد و سنه  
 یکهزار و سیصد که حضرت شهید آقا ملا طیبجان ماهروزکی  
 المازندرانی گرفتار شدند فوق العاده در پذیرائی آنجناب  
 و همراهانش کوشش نمود و بعد از شهادتش بعنوان اینکه این  
 شخص بامن برادر بود جسد مبارکش را از دست اعداء بیرون  
 آورده و بمقامش رسانید و مورد عنایت جمال قدم جل زکریه  
 الاعظم واقع و لوح مبارکی بافتخارش شرف نزول یافت .  
 و دیگر مرحوم ملا حاجی زمان از علمای آندوره و بسیار باسواد  
 و علم بود که بملاقات آقایان در یک مجلس و زیارت کتاب بهمان  
 و تلاوت یک صفحه از آن فوراً منقلب و اظهار ایمان و ایقان نمود  
 و در کمال اطمینان به هدایت دیگران قیام فرمود و تقریباً در  
 حدود یکهزار و سیصد و پنجاه قمری وفات نمود .  
 و دیگر از اشخاص باسواد و علمای آن دوره مرحوم حاجی ملا  
 اسمعیل شجاع شاعر نطق بود مع برادرش مرحوم کر بلائی  
 خانلر که از هر جهت برادر و برابری بودند موفق با ایمان شدند

و در خدمات امریه ساعی و جاهد بودند و در محل اجتماعاتی که  
 آنها حضور داشتند کسی را یاری هرزه گوئی و پناه سرائسی  
 نسبت بامرالله و احببها نبود و هرگاه چنانچه اتفاق میافتاد  
 در کمال قوت قلب و شهامت مقاومت نموده با ادله و براهین  
 طرف را ملزم و خاضع مینمودند اولی در حد و سنه یکهزار و  
 سیصد و دویسی سیصد و دوازده دارقانی را وداع فرمودند .  
 و دیگر مرحوم ملا محمد حسن بن مرحوم ملا طیرضا که از علمای  
 و ابا عن جد از پیشوایان و علماء بوده اند و در حد و هزار  
 و بیست و هشتاد و پنج تصدیق و بشرف ایمان فائز میشوند  
 تحصیلات مقدماتی ایشان در نزد مرحوم آخوند ملا ابراهیم  
 سابق الذکر و بعد در مشهد و سایر نقاط بوده شرح تصدیق  
 اینکه سابقه دوستی بایکنفر از اشخاص که حقیقه لا مذهب صریح  
 بوده ولی در آن زمان با آقایان مراوده داشته در زمان رفتن  
 ملا محمد حسن به مسجد در کوچه بهم برخورد و میگویند که قاضی  
 ظهور کرده بانهایت تعجب میبرد این چیست و به چه دا  
 میگوئی جواب میدهد مابقی را برو از سیدها بپرس خلاص  
 بعد از شنیدن این خبر فوق العاده متفکر و متأثر شده در  
 شب یا شب بعد ساعت چهار از شب گذشته از بیراهه خود  
 منزل آقایان رسانیده بعد از سوالات و مذاکرات در چندین

برده شك و ارتياب مرتفع و بصر را بنور ايمان منور ميسازد و چون فاميل ايشان از علماء و رؤساء بوده اند بعد از تصديق در صدر ايداء و از پيش برآمده حتى يكي از پسر عموها شبانه خانه اش را آتش ميزند و ميرود ولي بردگ و سلاماً شده فرداي آن شب معلوم ميشود كه خانه اش را آتش زدند و مقداري سوختن و خاموش شده است خلاصه اكثر اوقات هم خود را مصروف استنساخ الواح و آثار امريه نموده مقدار زيادي از هر قهليل در بين احباب از خط ايشان موجود است و ديگر از خدماتش كه خيلي اهميت داشته تبليغ اهالي ( افترا ) است كه يكي از قراء واقع بين سمنان و فيروزكوه ميباشد بواسطه پكنفر از اهل آنجا موسوم بحسين خان كه ابتدا بنفاق داخل و بالاخره بوفاق نائل بايمان منقلب و منجذب گرديد چون شخصي دلير و نترس بود بهدايت ديگران قيام و اقدام نموده در اندك مدتي بسياري از اهل آن آبادي رجالات و نساء بنور ايمان منور و فائز گشتند و آشكارا و بي پرده در هر نقطه چه اجتماعي و چه انفرادي مذاكرات امري در بين وگسي را ياراي ادني تعرضي نبود خلاصه در سن هفتاد سالگي در حد و سنه يک هزار و سيصد و بيست و دو هجري در ماه شوال از اين دارفاني رحلت بمعالم بقا نموده و در مصلي مدفون احباً مدفون گرديد و عيال ايشان هم يکي از

موضات موقنات بوده و از هر قهليل بخدمات امريه موق .  
 و ديگر از علماء معروف مرحوم ملا ميرزا حسين كه جزء شهداء اين امر محسوب ميشوند چون زمانيكه آقا يانرا بسبب اغوايات معرضين سنگسار و شه ميرزا اخذ و بطهران برده در انهار دولتي محبوس بوده اند اخوي زاده ايشان مرحوم آقاسيد محمد باقر بن آقاسيد احمد شهيد را نيز گرفته در سمنان محبوس بود والده ايشان براهنمائي بعضي از پيغرضان خواستند شخصي مذکور را بجهت خلاصي فرزندش به سمنان ببرند قاطر آوردند كه سوار شود ناگاه حيوان لگد زده برسینه مشارالیه برخورد افتاد و حاضرين وي را از زمين بلند کرده باندرون خانه عودت دادند بعضي از بستگان آن مرحوم خواستند نسبت باقايان اظهار خدمت نمايند كه چنين و چنان خواهيم كرد تمام آنها را جمع و سفارشات اكيد مينمايد كه اهدا در اين موضوع ادني تكلمسي ننمائيد كه اين بخواست خدا بوده اجر مراضيع نكنيد و در همان شب وفات مينمايد و همان وصيت سبب شد كه فعلا از اولاد او مذکور و اناثاً قريب به سي نفر بھائي هستند و كل موق به خدمات امريه ميباشند و اين واقعه در هزار و ويست و هشتاد هجري واقع و در مصلي مدفون شد .  
 و ديگر مرحوم ملا رمضان داماد آقاسيد محمد رضا و يكي از علماء



خوشنویس دوره خود بود و بسیاری از آثار امریه از الواح و غیره  
 بخط ایشان در بین احباب منتشر و موجود است تقریباً در یک هزار و  
 سیصد و پنجاه مع مرحوم آقا سید محمد رضا بارض اقدس مشرف  
 و چند سال بعد باجل محتوم بحالم بقاء عروج و در مصلى مدفون  
 شد . و همچنین مرحوم غلامعلی اخوی ایشان که مؤمن بامر الله  
 و از احبای صادق ثابت بوده وقتی شخص مذکور وارد طهران  
 میشود که جناب ملا علیجان ماهفروزکی المازندرانی را شهید  
 نموده بودند و از همراهانش که هفت نفر در محبس بودند مرخص  
 شده و چون شنیدند که مشارالیه از احبای ثابت شهرزادند  
 ایشانرا ملاقات و درخواست نمودند که آنانرا به ماهفروزک برسانند  
 لذا این خدمت را باکمال اشتیاق قبول نموده و چون در مدت  
 حبس لباس و مخارج آنان تمام شده بود مخارج و لباس را نیز تا  
 محل مزبور متقبل شد و چون پوشاک مکفی نبود شال کمر خود  
 را که در آن زمان مرسوم بوده دو قسمت نموده برای پوشاک  
 تقدیمشان نمود و تا هزار و سیصد و چهل و یک قمری در حیات  
 بوده سپس بحالم بقا عروج نمود .

و دیگر از علماء مرحوم ملا آقا محمدعلی استنساخ الواح و آثار امریه  
 بسیار نموده در بین احباب منتشر است و در سیصد و بیست و یک  
 هجری دارفانی را وداع و در مصلى مدفون شد .

و دیگر مرحوم ملا جانعلی که اخیراً بملا علی معروف بود  
 و در تقوی و تقدیس و تدبیر در بین عموم اهالی مشهور و معروف بود  
 که هرگاه مصدق در معاملات ملکی لازم میشد چه بار وجه  
 اغیار مشارالیه را بحکمت اختیار مینمودند و در تصدیق و  
 شهادت کسی را جای تردید نبود و در هر حال مرضی الطرفین  
 بودند و چون در امر زیاد معروف بود از دست اشرار ایذاء  
 و اذیت به شمار دیده بهمانه جزئی ملکی تمام هستی آن خانواد  
 را بردند و در سنه یک هزار و سیصد و سی و دو در ماه رجب بدار  
 بقا عروج و در مصلى مدفون شد . و از روساء آندوره مرحوم  
 داش عباس که یکی از سر بلوکهای معروف بود و بحسب تعصب  
 فامیلی با احباب خیلی همراهی مینمود منجمله چنانچه گذشت  
 مرحوم آخوند ملا ابراهیم در عصر بوم تا سوغا رحلت نمود و زمار  
 دفنش لیله عاشورا بود و احباب یقین داشتند که اگر بخواهند  
 ایشانرا در قبرستان عمومی دفن نمایند معرضین شرارت خوا  
 نمود و افساد کلی خواهد شد و لذا داش عباس آنرا در قبر  
 ساخته برای خودش در خانه خود دفن نمود . الی آخر

(شبهی)

عربی با اشتها و خواهان . در خطا  
 معروف به عمه است :  
 " واشوقی بالهپی الی باهی جمال

و ضاحی وجهک و شهی و صالک "

(شِوَاظ) عربی زبانه بی دود آتش . در ضمن لوحی است :

" اسألك باسمك الذي به سقرت نار غضبك و التهب شواظ قهرك بان تأخذ الذين هم ظلموا على احبتك "

(شُوك) عربی خار درخت . در لوح حکماء :

" قل اياكم ان تزرعوا زؤان الخصومة بين البرية و شوك الشكوك في القلوب الصافية المنيرة "

(شِيرَاز) در حق شیراز ضمن کلمه صدق از مقام اعلی ذکری ثبت است و از مقام ابهیی

در سورة الصبر :

" دخلوا في ارض التي شرّفها الله على جميع بقاع الارض و فيها استوى الرحمن على عرش اسم عظيم " و در لوح حج :

" يا مدينة الله و موطن اسمائه و مخزن صفاته و منبع فيوضاته و مظهر تجلياته التي احاطت كل الوجود "

(شَيْطَان) در لوح رئیس است :

" ان الذين ضيّموا لا مرو و توجّهوا

الى الشيطان اولئك لعنهم الاشياء و اولئك من اصحاب السّعير " و در لوح به سلمان است :

" در كل حين شياطين بر اطفا " سراج الله و اخمد نار او مشغول " و در لوح به نصیر :

" وانك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان ايقن بانه لهو الشيطان "

(شِيعَة) در کتاب بیان باب ۱۱ واحد ۸ مسطور است قوله الاعلی :

" و شبهه نیست که جوهر ایمان منحصر بود باثنی عشریه و قطع اسلام در همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنا عشریه میگویند " الخ و از مقام ابهیی در لوحی است :

" لعن الله از حزب شیعه ظلمی بر حضرت خاتم وارد که جز حقّ احدی احصاء ننموده بعضی از نفوس ظالمه غافله محض نفس و هوی از اصل گذشتند و بفرع تمسک نمودند در این مقامات بعضی از شعراء ذکر نموده اند آنچه را که عین حقیقت گریست از جمله طراز یزدی قوله :

" ای امیر عرب ای کاینه غیب نمائمی

پرسر افسر سلطان ازل ظلّ همائی

این نه وصف تو بود پیش خرد مند سخندان  
 که عد و بند ی و لشکر کشی و قلعه گشائی  
 در پس پرده نهان بودی وقومی بضاللت  
 حرمت ذات تونشناخته گفتند خدا  
 پس چه گویند ندانم که از آن طلعت زیبا  
 پرده برداری و آنگونه که هستی بنمائش

آنچه گفته دلیل برفصاحت و بلاغت و لطافت طبع است ولکن  
 سبب نوحه مخلصین وحنین مقربین گشت حرافات قرآن بکلمه  
 رسول الله خلق شده اند توحید حقیقی ثابت نمیشود مگر  
 بتقدیس ذات مقدّسش از ماسواه .

و در لوحی دیگر قوله ج ع :

" حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه می شمردند و افضل  
 اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی  
 قائل شود باینکه موعود متولد میشود، کافراست و از دین خارج  
 این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید  
 نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس از صلب  
 شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند از اُخسروا  
 الذین اتبعوا الظنون والاهام و امر بمثابه انوار آفتاب بر  
 عالمان ظاهر شد معذک آن حزب غافل مردوده اعراض

نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند ..... و در لوحی

دیگر :

" هزار و سیصد سنه با حق گفتند و بعد بسیوف بفضا شهیدش  
 کردند جزاء در یوم جزاء این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و  
 مشهور الی همین اهل توحید بر ذلت وارده آگاه نه که سبب  
 چیست و طت چه اقوی الا حزب بودند و حال اضعف الا حزبا  
 مشاهده میشوند قوت بضعف و ثروت ب فقر و عزت بذلت و روح  
 ب خسارت تبدیل شد لعمر الله کل از جزای اعمال بوده و هست  
 و حال بمثابه قارون در هر حین باندازه ای بزمین فرو میروند  
 و شاعر نیستند " و قوله الاعز :

" یا محمد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و روحان را تغییر  
 داده و مکتد ر نموده .

و در اصطلاح شیخ احساسی و سید رشتی و در بعضی از آثار  
 باب اعظم مراد از شیعه وسائل و نواب و ابواب بین امام  
 معتقدین ایشان است و در ضمن نامهای حمد ، سلوک ، صنم ،  
 درخش ، علم ، غلو و غیرها زکری از شیعه و نقل از صحیفه العدل  
 در بیان معنی شیعه ثبت میباشد .  
 و در توقیعی است قوله الاعلی :

" فان لیس بین شیعتی امرستور " که مراد بابیان میباشد .

(شیکاگو) شیکاگو دومین شهر ایالات متحده  
 آمریکای شمالی در عظمت و جمعیت  
 و اولین محل نشر امریهائی و پیدایش  
 مؤمنین و نیز نخستین مرکز انعقاد مجمع شورملی و مشرق الاذکار  
 است و ابتدا در سال ۱۹۰۳ م بمركز عهد ابهیی عبدالبهیه  
 عریضه کرده اجازت بناه مشرق الاذکار گرفتند و اولین جمعیت  
 منتخبین تأسیس کردند و در سال ۱۹۰۷ موقع زمین مشرق الاذکار  
 را تعیین نمودند و در نوروز سال ۱۹۰۹ زمین خریداری شد  
 و اولین کنونشن انعقاد یافت و در سال ۱۹۱۲ مرکز عهد ابهیی  
 بدست خود سنگ بنا را نصب فرمود و در سال ۱۹۴۴ بناتمام  
 شد و ارتفاع بناه مشرق الاذکار هفتاد متر است و نه پایه اش را  
 بعمق سی متر در زمین فرو بردند و مصاریف تاکنون یک میلیون  
 و دوپست هزار دلار شد . و در ضمن نامهای مشرق و کرمل نیز  
 شده ای در اینخصوص ثبت است .

(حرف - ص)

در آثار اعلی و ابهیی و مولی الوری رمزاز  
 اصفهان بود و آن بلد نزد این طائفه  
 بنام ارض معروف گردید . در کتاب (ص)

بیمان است :  
 " در ارضی که بظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه  
 آن لا یحصی عبادی هستند که باسم علم و اجتهاد مذکور در وقت  
 جوهرگیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را میپوشد " الخ  
 ( زکرملاً جعفر گندم پاک کن اصفهانی در ضمن حرف ج است )  
 و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :  
 " حال در میز راهادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاه  
 ( صدرالعلماء اصفهانی در طهران ) تفکر لازم "

و در لوحی دیگر است :  
 " یا ارض الصاد این الذبح الاعظم الذی ما قبل الفداء  
 ( مراد سلطان الشهد است که در ضمن نام حسن زکرمی باشد )  
 و قوله :

" بنام خداوند بیبا ای علی کتابت حاضر آنچه در او مسطور  
 بود عبد حاضر لدی العرش معروض داشت ..... و ونیر انور که  
 از افق آسمان الهی طالع و مشرق بودند بشومی بوم ارض صاد  
 غروب نمودند ( مراد از ونیر سلطان الشهد است ) و محبوب الشهد  
 است ( ..... البهیه علیهما و علی من انفق روحه قبلهما  
 انه لهوا لکاظم فی کتابی الغلیم ) مراد ملا کاظم تالخونچه ای  
 شهید است ( پاسرای ارض صاد و متفرقین در سبیل الهی و

بازماندگان ایشان از قبل حق تکبیر برسان" الخ و قوله :  
 " يا ارض الصاد أمين من احب الله واصفائه " الخ و قوله :  
 " در ارض صاد ملاحظه نمائید آن خبیث اعظم که سبب وطئت  
 شهادت نورین نهرین بود بدترین عذاب اخذ شد ( مراد  
 میرسید محمد رقاشا امام جمعه است که در شعبان ۱۲۹۹ در  
 گذشت ) بشأنی که جمیع من فی البیت از او اجتناب نمودند  
 معذک اهل عمام که لزال سبب ضرر بودند متنبه نشده  
 بغفلت خود باقی مشاهده میشوند " و قوله :  
 " بسی الذاکر والمذکور یا حرف القاف بین الالفین ان استمع  
 نداء مجمع البحرین من هذین الاسمین الاعلیین الذین اذا  
 ظهر انفطرت السماء وانشقت الارض وارتفعت الصیحة بالحق  
 وتزلزل کل قائم مستقیم بما ظهر القائم وبشر الناس بالقیوم  
 الذی اذا ظهر هدرت الاطیار علی الاشجار قد اتى الله بامر  
 لا یقوم معه جنود الارض کلها كذلك نطق لسان العظمة فی  
 سجنه العظیم قل باسمی ظهر ملکوت السماء وبندائی ارتفع  
 النداء من مطلع الکبریا وبامری انصعق من فی السموات والارضین  
 الا من حفظناه وانقذناه وانا الباقی ما اشاء وانا  
 القدير كذلك صفت جنود الوحی علی هيئة الکلمات فی هذه الاسطر  
 التي ظهرت فی هذا اللوح المنیر انک اذا فزت بکتابی ان افرح

وقل لك الحمد یا مقصود العالمین آنچه در ارض صاد از اموال  
 بغارت بردند از هر قطره خونی که در آن ارض بغیر حق چکید  
 خلق لا یحصی از ارض رفته و می رود و كذلك اموال حق رانوم اخذ  
 نکرده و نمیکند بیدار و آگاه است والبته ظالمین بشمرات اعمال  
 خود معذب خواهند شد از ظهور یک عمل از اعمال رقاشا  
 عهد الله ثانی ظاهر شده و ارتکاب نمود آنچه را عبید الله اول  
 از آن اجتناب نموده الالعة الله علی القوم الظالمین بی سبب  
 و اثر هیچ امری ظاهر نشده و نمیشود تفکر نماچه مقدار نفوس  
 از میان رفت وجه مقدار از بلاد و دیار که بتراپ راجع والیه  
 قاماً صغفاً مشاهده میشوند قسمت امروز این است و از همه  
 حق عالم است که چه واقع شود گمان نکنید که احباً هم در  
 میان از سیوف ظالمان کشته شده اند قسم بافتاب ملک و  
 صدق که هر نفسی از دوستان الهی که در آن واقعه شریک  
 شهادت آشامید برفیق اعلی صعود نمود و در طل قباب رحمة  
 الهی ساکن و مستریح گشت اگر آن مقامات بقدر رسم ابره تجل  
 نماید کل بندای بالیتنی کنت معه ناطق گردند و هر نفسی  
 دوستان که خسارت ظاهره بر او واقع شده آن ربیح کامل  
 وهست اهل بها در ربیح عظیم بوده وهستند اگر در ربیوم  
 ایام و وقتی از اوقات نظر بمقتضیات حکمت الهیه خسارتی

شود نباید ازو محزون بود البته حق اورا بطراز ریح اعظم  
 مزین فرماید **انه لهوالمقدرالمعلم الحکیم** \* و قوله :  
 " حمد محبوب علی الاطلاق را که بفضل واسع..... باید  
 دوستان حق در جمیع بلدان با اتحاد حرکت نمایند بقسمی که  
 روائع اختلاف مابین نماند نه از اهل صادند (اصفهان) نه  
 از اهل کاف (کاشان) و غیره اهل سراق و فایند واصحاب  
 جنت امی ای حروفات مغایرة رامحونمایند و در هوای روحانی  
 اتحاد طیران نمایند و از نهر صاد که از زمین عرش و داد جاری  
 است بهاشامند .

وسورة الصاد قوله :

" ص والنباء العظیم " الخ در سجن قشله عکا صد دریافت  
 و در ضمن نامهای شرف و کرم هم در لوحی ذکر صاد است .

و در لوحی است قوله الاعز :

" ثم اعلم انا رأينا بان الصاد الظاهرة في كلمة صلح قد طرزت  
 بطراز الالف القائمة وانها الهی المذكورة في لوح منشور وعند  
 ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فتح باب السماء وظهرت ملكوت  
 الاسماء وتم الامر بالهاء بعد اتصالها بالالف المبسوطة التي  
 طرزت بالنقطة البارز عنها الاسم المخزون والسر المكنون والرمز  
 المصون وانها لهی النقطة التي منها ظهرت الاشياء واليهما

عادت ثم رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجدها كل حزب من الاحزاب  
 طی لغته ولسانه وعند نطقها اشرقت من افق بهانها شمس  
 اظلمت عند انوارها شمس السماء وقالت قد زين رأس السبعين  
 بالكيل الاربعين واتصل بالسبع قبل العشرة عند ذلك ناحت  
 وقالت مالي اري الهيت لا يعرف صاحبه والا بن لا يلتفت اباه  
 وكذلك الرجى طجأه ومشواه .

در لوحی است قوله الاعز :

(صائبین) " مثل این ظهور نقطه بیان بعینه مثل

ظهور این ذکر یا عیسی بن مریم است

این ذکر یا مع شأن نبوت و عظمت این مقام نام را بظهور روح بشارت  
 میداد و هر دو هم در یک عصر بودند بعضی کلمات این ذکر یا  
 را ناس ابراک مینمودند که مقصود چیست و بعضی را ابراک نمی  
 نمودند چنانچه بعد از شهادت این ذکر یا بعضی از متابعان  
 او بمظهر رحمن یعنی عیسی بن مریم توجه نمی نمودند و از شریعه  
 احدی خارج شدند و حال هم در ارض موجودند و بصاحبین  
 نزد بعضی معروف و این نفوس خود را امت آنحضرت میدانند  
 ولكن از مقصود محتجب مانده اند چه اگر مقصود را ابراک می  
 نمودند از این مریم که محبوب این ذکر یا مقصود او بود  
 اعراض نمی نمودند " انتهى .

و در نام بحیی نیز ذکری است .

در صحیفه مخزونه است قوله الاطی :

( صاحب الزمان - " ولقد اخرجها بقية الله صاحب

صاحبى السجن - الزمان عليه السلام الى بابہ الذکر " و در سوره یوسف قرآن خطاب یوسف

صاحب بن عبّاد) بد و همزند انش یکی صاحب سقایه خمر

ملك مصر و دیگر صاحب طعام وی که

بعنوان " و دخل معه السجن فتيان " ذکر یافتند چنین است :

" يا صاحبى السجن " و همین را غصن اعظم عبد البهاء سجع

مهر خود قرار داده بود که در خطابها وقبوض برای بهائیان

موجود میباشد . و از صاحب نامان در اعصار گذشته که ذکرش

در اینجا مناسب میباشد :

صاحب بن عبّاد طالقانی قزوینی شهر است چه مرکز عهد اهنی

باین رویش :

" رَقَّ الزَّجَاجُ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ

و تشابهها و تشاکل الامر

فكانما خمر ولا قدح

وكانما قدح ولا خمر "

تشکل برای الوهیت غیبیه و مظاهر کلیه همی نمودند . و از صنعت

ترجمه شاعر فارسی دیگر که گفت :

" از صفای می و لطافت جام

در هم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است نیست گوئی می

یا مدام است نیست گوئی جام "

ستوند .

در خطابی در مناجاتی در حق بهائیان

(صَادِحَة)

" اللهم اجعلهم طهوراً صادحاً فسر

الرباهى واسوداً زائراً فى الغياض "

و در مناجاتی دیگر :

" ذلك الطير الصادح " مرغ آوازخوان .

در خطاب و مناجات طلب مغفرت در

(صَادِع)

حاجی محمد اسمعیل زبیح کاشان

است :

" رقيقك البار الصادع " بمعنی مبلّغ و معلن امر .

در تاریخ و آثار این امر صادق نام

(صَادِق)

بسیار از محبتین و معارضین مذکور که

ظهور الحق تفصیل داده شد و در

نام جمال هم اشاره است و از ما بین آنان :

ملأ صادق مقدس خراسانى در آثار اعلی و ابعی كثرت ذكرى بسزا دارد و جمال ابعی وى را اصدق بنوع اسم تفضيل لقب و شهرت فرمودند و از توقيعات در ذكر او است قوله الاطى :  
 " هذا ما نزل من الله المهيم القيوم لاسم الله الصادق الاصدق الامين هو الله المقتدر على كل شئ وكل من خشيته وجلون وان لا يشعرون ..... يا ايها العبد بشر الذين هم آمنوا بالله وآياته بان لا يحزنوا فى شئ ولا يصد هم الشيطان عن سبيل الله ولا يظنوا بالله ظن السوء ليكونن من الغافلين " وقوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذى نزل الروح من حكمه اليك لتكونن من المنذرين اقرء كتاب ذكر اسم ربك هذا وكن من الشاكرين ..... فاخرج لحج البيت من حكم ربك من قرب وقل للمؤمنين الذين اتبعوك فى أيام الذكر ان ادخلوا بلاد الامن شيراز من حكم الكتاب لتكونن من الفائزين " .  
 وقوله :

" هذا ما نزل من طلعة صبح العما و طليك الشاء ورب الاطى الى الحبيب الصديق صادق الخراسانى بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور لا اله الا هو قل ايامى فاخرجون ..... ولقد سمعنا اليوم انك بعد مقرر

فى تلك الارض قد اتبعت اهواء الذين لا يعلمون حكم بقية الله من لدن عبده على حكيم وما بلغت حكم الله جهرة من خوف ما كان الناس فى آيات الله ينصتون ان اقرء آياتنا فى كل يوم بين الناس من دون خردل من خوف فان امر الله لحق مثل ما كان الناس ينطقون ولقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله فى الاذان بحكم ما نزلنا فى كتاب الطوك ان ارضوا حكم الله جهرة لعلكم تفلحون يا ايها الرجل صل فى المسجد الذى نزل الآيات من ربك فيه ( مسجد كوچك جنب بيت حضرت باب در شيراز ) و ادرس باياتنا فيه بالعدل لتكونن من الفائزين وكان فى اليوم الاوّل بيت اليهود وانّ الآن ارض المقدسة فى كتاب الله لمسطور وارسل كل اليوم من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل وانّ الله ربك لسميع عليم ولقد نزلنا كتاباً الى بلد الكرمان ان ارسل حين النزول ما كتبت من آياتنا الهدى ليعلم لتكونن من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدى فانه حكم عدل من لدن امام مبين ولقد فرضنا الاثنين ( حاجى محمد كريمخان وحاجى سيد جواد ) ان يخرجوا لحكم بقية الله الى تلك الجزيرة ( ابوشهر ) لنامر حكم الله عليهما وليكونا من الناصرين فى كتاب الله لمكتوب قل لا كبيرهما ان اخرجالا مر الله لتكونا من الفائزين لمسطور وانّ اوّل من يخرج من بيته مهاجراً



الى الله يدخل يوم القيمة في جنات كريم واقره ذلك الكتاب  
 في كل يوم على المنبر بلسان القرآن ذي حزن فصيح واكتب الى  
 شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على صراط الله  
 العزيز الحميد وان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبدل  
 لحكم الله وكل علينا ليعرضون قل امحوا كل الكتب وادرسوا  
 بين الناس باياتنا واكتبوا ما نزل من يدى بالمداد الذهب  
 لتكونن من المتقين لمكتوب وقل الحمد لله رب العالمين وقل  
 للعلماء ان اتقوا الله ولا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل فى  
 شأن المعرضين بمثل ما نزل فى شأن ابى لهب وامراته وان  
 الناس يعرفون من بعد احكامهم وانتم لا تشعرون ولقد نزل  
 اليوم كتاباً من ذى القربى ويذكر فيه كلمة من الشيطان عن النفس  
 الذى قد رجع عن البيت ( شيخ حسين ظالم شيرازى ) والله  
 سميع عليم قل للذى اتبع كلماته بغير حكم الكتاب ان اتقوا الله  
 ولا تكفروا بايات الله من دون علم ولا كتاب مبين ومن يتعد من  
 حكم الله ينزل حكمه فى الكتاب والله خبير عليم اقره كتاب الذكر  
 عليه لعله يتذكر باياتنا وكان من القانتين وارسل كل اليوم شأن  
 من احكام البلد للحكم فيهم بالعدل وكان الله سميع عليم  
 وقل الحمد لله رب العالمين " ولوحى است قوله الاعز :  
 " كتاب الصّدق نزل بالحق من لدن عالم خبير انه

لرسول الصّدق الى البلاد ليذكر الناس الى مقامه الرفيع  
 وازصادق نامان مهمّ مذکور در آثار :  
 آقاسيد صادق مجتهد طهرانى معروف بسنگجى در لوحى در  
 حقش چنين مسطور است قوله الا بهى :

" سيد كاذب كه بصادق در ارض طاء معروف اگر سلطان بسود  
 يوم اول آن مظلومان را ( محبوسين بهائى در طهران بسال ۱۳۰۰ )  
 شهيد مينمود حال بايد جميع در حق سلطان ( ناصر الدين شاه )  
 دعائيد وتائيد بخواهد " الخ وشبهه اى از او ذيل حرف  
 طاء مذکور ميباشد .

و آقاسيد صادق شوهر فائزه مشهور درين امر بسال ۱۳۱۰ از  
 حاجى ميرزا حيدر على خبر جديده بشنيد ولى معرض شد وچندى  
 بعد از آن طالب گرديد وبالاخره معروضه سربسته ارسال  
 داشته مقصود خود را در ضمير مکتوم گرفت و جواب خواست و  
 همينکه جواب رسيد ومقصود خود را مذکور ومكشوف ديد ايمار  
 آورد .

(صادق المفترين)

در خطاب و مناجات طلب مغفرت در حق  
 حاجى ميرزا عبد الله صحيح فروش قوله  
 " وصادق المفترين و دافع عن جمالك  
 المبين بين العالمين " مفترين را بر خورد کرده دفع داد .

عربی بُرآن وشمشیرتیز ونیز بمعنی  
درشت و خشن . در لوح به حاجی  
محمد کریمخان است :

(صارم)

" فاعلم لكل صارم كلال " و در مقاله سیاح است :  
" حاجی میرزا آقاسی وزیرشهر امری صارم صادر نمود " .

عربی بمعنی از هوش برنده و متبادر  
در نازله آتشین هوای بارعد شدید  
میباشد . صواعق جمع . در لوح

(صاعقه)

به نصیر است :

" قل يا ملاء البیان تالله تأتیکم صواعق یوم القهر " که ظاهراً  
انذار بروز بهم خوردگی شدید با ازلیان میباشد .

در خطاب و مناجات طلب مغفرت برای  
حاجی صحیح فروش :

(صاغیة)

" و ان صاغیة الی التداء " بمعنی

مصفیة یعنی گوش فراد هنده بنداء و پند گیر .

عربی اسبان ایستاده بر سرها . در خطا  
است قوله العزیز :

(صافیات)

" مشابهین و مقتاسین بالاصائل

من الصافیات الجیاد " مراد آنکه مظاهر الهیة را تشبیه و قیاس

بر اسبان اصیل بر سرها ایستاده نتوان کرد که اصالت آنها  
باصل ونسب شناسند .

بندری بساحل دریای سیاه که چنانچه  
در ظهور الحق مفصل است موکب ابهی  
از بغداد بآنجا منتهی گردید . در لوح

هودج است قوله الابهی :

" تلك آیات ظہرت فی خدر البقاء و هودج القدس حین ورود  
الاسم الاعظم عن شطر السبحان فی ارض الصامسون ہم بحر  
عظیم " الخ و در بیانات شفاهیة عن اعظم عبد البهاء برای  
جمعی از دوستان است :

" چون باسکله صامسون رسیدیم نزد مابولی باقی نبود و شماره  
مایکند و پنجاه میشد . و اختلافی فیما بین شرکتیهای کشتیها  
بمیان آمد و بعد از مباحثات بسیار شرکت روسیه برای هر یک نفر  
پنج لیتره مطالبه میکرد و شرکت اطریشیه چهار و شرکتی دیگر  
سه میخواست و بالاخره شرکت عثمانیه محضر مقابلت بده غروش  
حاضر شد و من ساعتی را فروختم و بقیمت آن اجرت کشتی را دادیم  
و همینکه باسلامبول رسیدیم ضابط عثمانی بمارسید و مارابسه  
مسافرخانه برد و سه روز آنجا ماندیم آنگاه جمال مبارک امر  
فرمودند که خارج شدیم و خانه گرفتیم و نوبتی ضابط آمد و

بمضور مبارك عرض كرد كه نامه بد ولتین مرقوم بدارند كه  
كدورتشان زائل شود وحسن نظرشان حاصل گردد وجمال  
مبارك خواهش او را رد فرمودند كه ما اينجا بطلب آنان آمديم  
و ما از آنان خواهشی نداريم و اين عدم اعتناء جمال مبارك  
تأثير عميقی كرد .

حفظ كرد . در وصايات مركزعهد ايهی  
عبدالبهاء است :

(صان)

" حمدا لمن صان هيكل امره الخ  
عربی نام بادشرق شمالی صبحگهان  
معروف و مدوح در ادبيات . درلوحی  
است :

(صبا)

" درين حين نسيم صباي قدس از سبای فردوس معنوی بوزيد  
الخ .

عربی صبح وبامداد . ودعاي صباح  
صادر از باب اعظم مانند دعاي صباح  
صادر از علی اميرالمؤمنين است قوله

(صباح)

الاعلی :  
" بسم الله الرحمن الرحيم يا من حكم على الصباح بنور  
الضياء " الخ

سورت وپرتائیری . درلوح خطاب  
به ميرزا بهديع الله است :

(صَبَاةُ الْبَرْدِ)

" واسأل الله ان يحفظك من حرارة  
الحقد وصَبَاةُ البرد انه قريب مجيب "

صبح ازل لقب ميرزا يحيى ازل نكز

بابيان كه از بيان مقام نقطه در شرح  
(صُبح ازل)

جمله حديث كميل " نور اشرق من

صبح الازل " گرفتند .

از الواح وسور صادره در بغداد

سورة الصبر خطاب به حاجی  
(صَبْر)

محمد تقی ايوب نيريزی است قوله ج ع :

" بسم الله العلي الاعلى ذكر الله في مدينة الصبر عبده ايوباً كه  
در نام تقی ذكری ميباشد و در كلمات مكنونه است :

" لكل شئ علامة وعلامة الحب الصبر في قضائي والاصطبار في  
بلائي " و درلوح رئيس است :

" ارض بما جرى من مبرم القضاء وكن من الصابرين "

عربی رنگ ريزی . درلوح به شيبان

سلمان است قوله الاعز :

(صَبْغ)

" صبغ مؤمن مجاهد صبغ رحمن بوده

صبغ معروض منافق صبغ شیطان " که مراد رنگریزی خلقت و سرشت و طبیعت است .

عربی شراب صبح در لوحی است  
(صَبُوح) قوله الاعزّ :

" ای سرستان خمر عرفان درین صبح روحانی از کاس الطاف رحمانی صبح حقیقی بپاشامید " .

عربی جمیل و زیبا در خطایی در حَقّ  
(صَبِیح) حاجی ذبیح :

" الذَّبِیح الفصیح الصَّبِیح " .

در یکی از آثار این امر با مضامین ۳۱  
است قوله :

" علمای ظاهره در اصحاب رسول

اختلاف نمودند که آیا صحابه بر چه نقسی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر درک خد مت آنحضرت کردند و بجهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته اند که هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول الله را ملاقات کرد او از صحابه محسوب است اگر چه مره واحده بوده و بعضی گفته اند که این اسم درباره نفوسی صادق است که مخصوص حضرت رسول او را باین اسم خطاب فرمودند و بعضی گفته اند

نفوسی هستند که عند حضرت موثق بوده اند و در سفر و حضر و لکن اکثری از علماء گفته اند " کلّ من اسلم رأی النبیّ و صحبه ولو اقلّ زمان انه من الصحابة " از این قرار در حجة السوداء چهل هزار نفس با حضرت بودند و یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند و هر کس این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق معذک معدودی بودند که از زال خمرایقان نوشیدند و بمید فیوضات رحمانیه وارد شدند .  
و سوره الاصحاب نام یکی از سور الواح صادره در آورده میباشد .

جمع صُحُفَة عربی قاب بزرگ . در کتاب  
(صِحَاف) اقدس است :

" ایاکم ان تنفس ایا یکم فی الصِّحَاف  
و الصِّحَافان " و صِحان جمع صُحْن بمعنی قاب و مراد نهسی از عادت متد اوله غدا خوردن با چند نفر بادست در یک قدح یا یک مجموعه میباشد .

ضمن صحاف ذکر است .  
(صِحَان)

لقب حافظ الصحّة که بعضی از اطباء در  
(صِحْت - صحیح) ایران با اعتباری از دولت داشتند

شهرت چند تن از طبیبان بهائی مانند :  
 حاجی میرزا عبد الرحیم همدانی و آقا سید مرتضی در ساری  
 مازندران و غیرهما بود و بیمارستان صحت در اول خیابان  
 لاله زار طهران بسال ۱۳۲۷ هـ ق بواسطه دکتر طاهر الله  
 خان بخشایش و دکتر محمد خان منجم و دکتر ارسلطوخان حکیم  
 با شرکت دکتر سوسن مودی امریکائیة تأسیس گشت و سپس  
 الیواخت استوارت از بهائیان امریکا بسال ۱۳۲۹ بعزم پرسنار  
 در آن بیمارخانه صحت بهائیان حرکت کرد .  
 و نام صحیح فروش را مرکز عهد و میثاق عبد البیها بد ما بوسی  
 میرزا عبد الله بهائی ساکن طهران معروف بسنتف فروش برمودند  
 که باین لقب مشهور گردید و خاندان صحیح فروش از او برجا  
 است .

عربی کتاب و نوشته از جلد یا کاغذ و ورقه  
 (صحیفه) از کتاب . صحف صحائف جمع . و باب  
 اعظم در همان سال اول ظهور خود  
 صحیفه مخزونه آوردند قوله الاعلی :

" ان هذه الصحیفة العظیمة المخزونة قد انزل الله سبحانه من  
 عنده الی حجته محمد بن الحسن علیهما السلام و لقد اخرجها  
 بقیة الله صاحب الزمان علیه السلام الی بابہ الذکر لتکون

حجة الله علی العالمین من لدی الذکر بلیغة وهو الله کان بکل  
 شیئ شهیداً و کفی بالله وبالحجة لعبدہ طی الحق بالحسق  
 نصیراً " و در شان آن در صحیفه العدل است قوله الاعلی :  
 " تفصیل احکام صوم را در صحیفه فاطمیة و احکام حج را در صحیفه  
 ای که دزد برد او را در زمین مکه " الخ  
 و صحیفه بین الحرمین در سفر مکه برای میرزا محیط کرمانی  
 مدعی مقام بعد از سید رشتی صادر فرمودند قوله الاعلی :  
 " بسم الله الرحمن الرحیم ان هذا کتاب قد نزلت علی الارض  
 المقدسة بین الحرمین من لدن علی حمید ثم فصلت عن یسد  
 الذکر ..... اول ساعة من السنة الجديدة سنة احدى وستین  
 بعد المائین والالف ..... فیما ایها السائل المحیط السم  
 اقل لك فی المسجد الحرام ..... اقبل دعائی و قم تباهل معی  
 لدى الركن عند الحجر الاسود ..... و انك لم تشعر بامر الله  
 والله علی ما اقول شهید " و در ضمن نامهای حرم و عدل ذکر و نقل  
 از صحیفه العدل ثبت است .  
 و نیز صحیفه اعمال السنة و صحیفه شرح دعاء غیبت و دیگر  
 صحیفه العدل قوله :

" و بعد بیان میکند عبد مفتقر الی الله و معتصم بحبل آل الله  
 که بعد از رجوع از حج که اتمام حجت باظهار علم بر کل عالم

بکتاب محکمه و صحائف متقنه شده بود کتب کثیری من کل شطری  
 از اهل علم و بیان در محبوبه بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب  
 آیات آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم بعمل آیات عربیه  
 نموده ( در آیات خانه نشین بودن آنحضرت در شیراز بعد از  
 انجام امر دعوت در مکه بسختگیری و حکم ملاها نامه ها از  
 مؤمنین در باب عجز از فهم کلمات عربیه جدید رسیده ) و از آنجا  
 که امضاء قضاء جاری با جابت آنها در بیان اصلی فارسی درین  
 مبین نشده بود و حکم رجوع با اول عالم بالکتاب الا اول شده  
 ( چون آیات بفارسی مقدّر نبود امر شده که از ملا حسین بشرویه  
 عالم بکتاب شرح سوره یوسف استفسار کنند ) تا آنکه طلوع شمس  
 مباهله از افق ظلمت دهماء بر حرف سین و باء فی السنه  
 المقدسه ۱۲۶۲ باذن الله مستتر گشته ( ملا حسین بشرویه  
 مأمور بتلخیص و محاجه و مباهله گردید ) و مقارن این ثناء عظمی  
 و عطیه کبری بوده که نجم مشتری از کتاب اشرف اعیان و احب  
 اهل اکوان از افق غیب طالع و با مطار عجز و آیات قسم و فقر از  
 سحاب لایح لا مع لله الحمد و المنه کما هو اهل و مستحق  
 از آنجائیکه اجابت يك نفس حیات بخش روح حیات خاشمیین  
 است باذن الله بلسان اهل بیان اعجمیین از سنخ انسان را  
 باین آیات عجمیه حقیقت عربیت از بحر عجز و حزن خود علی ما

بیطفح منی لا جل حقیقت حیات در که معارف اصل و فرع عطا شده  
 تا آنکه جمیع اهل عالم از عالم و مضطر بتلجیح صبح ازل از شمس  
 اول نور محمدی صلی الله علیه و آله بواسطه عبد او متلجیح شده  
 و در مقام اعتراف بقدرت صانع فرد احد با یقین گشته و در حکم  
 منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بربلسان سر و جهر جاری  
 نسازند ( در سنه ۱۲۶۲ بموجب عریضه التماس و عجز و قسم که  
 در آن آیات شده بود این صحیفه را در بیان اصول و فروع مرقوم  
 داشتند ) ..... و می بینم بعلم الیقین در این ارض وحدت که  
 نشسته ام کل آلاء ( مراد خانه نشینی در شیراز است ) ..... و لکن  
 خداوند گواه است که با وجود این مقامات مشهوره نه اینقدر  
 دهر مرا محزون نمود که بتوان ذکر نمود علمای این عصر خسط  
 ایشان در واقع اقرار بعجز است از عدم فهم کلمات من و معدلسک  
 واقع شد آنچه که قضا جاری نموده شیاطین انسی که از اتیان يك  
 حدیث عاجز بوده اند جرأت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند  
 بفعلی که سبقت نگرفته در امکان ایشان را احدی و هرگاه ناظری  
 بسر واقع مشاهده نماید می بیند که عدد حروف پد معکوس ( جواد  
 واعظ برغانی ) حامل شد تمام عدد حروف وجه را در جحد .....  
 صحیفه اعمال سنه چهارده باب است و کل آیات آن در بیست و  
 چهارده آیه میباشد هر گل علماء عرب و هجم عرض کن بحق خداوند

که حق است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند بمثل يك باب آن نمی توانند آورد" انتهى .

و در ضمن نام بقره ذکری از آن است . و در رساله شرح هاء قوله :  
" فیا لله ان جامع البحار قد ذکر فی معجزة آل الله صحيفة السجادية حيث قال قد ذهب الكل بانها مشابهة لصحيفة السماء و زبور آل محمد فی الانشاء و کفی لمن اراد ان یؤمن بهم تلك الصحيفة فی الثناء فكیف ثبت حکم الولاية بصحيفة محكمة ولا یتثبت حکم عبودیتی لآل الله بصحف معدودة التي ملأت شرق الارض و غربها بل لو شاء الله و ارفع الحجاب لا شاهدتک قدرتی فی الانشاء بان تجری من قلمی صحيفة فی ساعات معدودة " و در لوح شهیر خطاب به ناصرالدین شاه قوله الاعز :

" چند فقره از فقرات صحیفه مکنونه فاطمه " الخ که مراد کلمات مکنونه معروفه است و بنام صحیفه فاطمه نامیدند . و در لوحی است :

" هذه صحيفة الله المهيمن القيوم هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان الحمد لله الذي تفرد بالعظمة والقدرة والجمال الخ که در بیان عصمت و مراتب آن است .

و صحیفه حمراء در آثار و الواح تکرار ذکر یافت و گاهی کتاب تدوین و گاهی کتاب تشریح و تکوین و گاهی صحیفه نفس و وحی و ظم

اراده شد چنانچه در ضمن لوحی ثبت در نام امین است قوله :  
" يا امين انت حرف من صحيفتي الحمراء و ذکر من هذ الكتاب " و در لوحی دیگر قوله :

" جناب ذبیح و منتسبین او را در صحیفه مکنونه مخزونه که بقای بصحیفه حمراء مذکور ذکر نمودیم " الخ و گاهی خصر کتاب عهد را اراده فرمودند .

مصدر عربی بمعنی منع کردن و جلوگیری در توقیفی است :

(صَدَّ)

" ولا یصدّهم الشیطان عن سب آل الله عربی بمعنی قصد . در لوح خطی :  
بصدر عثمانی است قوله الاعز :

(صَدَد)

" در صدر آن باشند که ضری از مظلوم

دفع نمایند " .

صدر اعظم نوری میرزا آقاخان و میر

(ضد)

علی اصغر خان صدر اعظم که در آثار

امر مذکورند و حاجی محمد حسین

صدر اصفهانی که عمارت معروف صدر در اصفهان از جمله آ

باقیه بنام او میباشد و باب اعظم در بیان بنام عمارت ص

و سر پوشیده نام بردند و مفهوم است که سکناى در ایام اخ

در اصفهان بآنجا بود و در نام ماکو ذکر است .

و صدرالعلماء اصفهانی مذکور در ضمن نام طهران و نامبرده  
در آثار این امر که در ضمن حرف ص اشاره است و نیز صدرالعلماء  
دیگر و صدرا لا حرار میرزا محمود صدر فریدنی مذکور در بعضی  
خطابها و نیز حاجی صدر یا صدرالصدور همدانی مذکور در  
آنها و صدر طبقان اردکانی و غیره مذکور در آن آثار برخی  
در اسرار الآثار العمومیة و کلاً در بخشهای ظهور الحق مشروح  
میباشند .

ر صَدَع - صُدَاع - صُدَع شکست و شکاف و د و نیم کردن

در لوح حکما است :

متصدع ) من قام لخدمة الامر له ان يصدع

بالحكمة ويسعى في ازالة الجهل عن بين البرية الخ اوراست  
که بدان شرح را از باطل بشکافد و جدا کند . و در مناجاتی در  
خطابی است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً متصدعاً بما امرت من عندك  
الخ شکسته شکافته دل د و نیم بفرمان تو . و در لوحی است :  
" این خمیر توحید را خمیر دیگر است و خمارش را کیفیت دیگر آن  
از شعور بکاهد و این بر شعور بیفزاید آن نیستی آورد و این  
هستی بخشد آنرا صداع ( درد سر ) از عقب و این را حسب

مالك ابداع همراه .

عربی هوم . در لوح شهیر سلطان

( صَدِي ) بناصرالدین شاه است قوله الاعز :

" كانتها دار حكومة القدي لا يسمع

من ارجاشها الا صوت ترجميمه " گوش عکا پایتخت فرمانروائی

هوم است که از کرانه هایش جز بازگشت آوایش بگوش نمیآید .

و در لوحی دیگر است :

" لوتنظر اليوم في قصر كسرى لتسراه محلاً للمنكبوت والقدى "

عربی چرك . آید ای در کتاب اقدس

( صَدِيد )

است :

" انه يشبه بالصدید والغسلين " که

تلویح باین است که مفتسلین در خزائن و حمامات عمومی و در

حیاض عمومی که غالباً از متقدسین و ارباب عمام بودند مصاریف

آیات قرآنیه :

" وخاب كل جبّار عنيد من وراه جهنم وُسقى من ماء صدید "

وقوله :

" فليس له اليوم هيهنا حميم ولا طعام الا من غسلين " در حق

اهل دوزخ و مرزوق بصدید و غسلین اند .



در مناجاتی است :

(صَرف)

"ثُمَّ اسْتَقْمْنَا فِي حَبِّكَ بِحَيْثُ لَا يَهْمُنَا  
عَنكَ مَا دُونَكَ وَلَا يَصْرِفُنَا عَن حَبِّكَ

مَسَاوِكَ" الخ مارا مساویت از دوستیت برنگرداند و در کتاب

اقدس : "لِيَصْرِفُهَا اِمْنَا الرَّحْمَنُ" الخ تا ائینان خدا

آنرا صرف و خرج کنند . استعمال صَرف در این معنی عرفاً

متداول و الحاق علامت جمع بفعل مستند بجمع ظاهر بنوعی که

در کتب ادبیّه عربیّه بعنوان لغت "الکونی البراغیث معروف

است کثرت استعمال دارد .

عربی ناله و استغاثه . در لوحی در وصف

(صَریخ)

اهل بیان است قوله ج ع :

"ارْتَفَعَ ضَجِيجُ الْمُشْرِكِينَ وَصَرِيخُ الْمُنْكَرِ"<sup>بن</sup>

و در صلوة یومیّه است : "وَتَسْمَعُ ضَجِيجِي وَصَرِيخِي" .

عربی آواز بهم خوردن در دندان و

مانند آن . و در آثار ابهی ذکر صریر

(صَریر)

قلم اعلیٰ بسیار است و در لوح برهان

قوله الاعزّ :

"فِي اَوَّلِ يَوْمٍ فِيهِ ارْتَفَعَ صَرِيرُ الْقَلَمِ الْاَعْلَى" و در زیارت سید

الشّهداء :

"بصبيتك منع القلم الاطى من صريره"

عربی بر زمین افتاده . در خطاب

(صَریح)

وصایای مهاد است :

"صريحاً لا حراك للافضاء"

عربی فقیر و بی مال . در لوحی است

قوله الاعزّ :

(صَعْلُوك)

"مالك ومملوك وسالك وصعلوك كل

بشطر عنایت حق توجه کنند" الخ .

عربی که مصدر بمعنی بیالا برآید ناست

(صُعُود)

ضمن نام سدوك ذکر می باشد و اصطلاح

امر بهائی در انقطاع و موت اطلاق میگردد

و میت را متصاعد گویند چنانچه با اصطلاح اهل بیان مرفوع

میگفتند و در مجمع البحرین است :

"صَاعِدُ الْيَكِ اِرْوَاْحُهُمْ اِي اِرْفَعَهَا اِلَيْكَ اِلَى الْجَنَّةِ" در لوح

به عبد الوهّاب است قوله الاعزّ :

"تَادِرِحِينَ صَعُودَ بَاكَمَالٍ تَقْدِيسٍ وَتَنْزِيهِهِ وَانْقِطَاعِ قَمَدِ رَفِيقِ

اعلى نمایند" و در لوح به اشرف است :

"قَمٌ ثُمَّ اِذْهَبْ بِلُوحِ اللّٰهِ اِلَى عِبَادَةِ الْمُرِيدِينَ الَّذِيْنَ اَحْرَقَ

الحجاب بنار الانجذاب وصعدوا الى الله الملك الغفر الحميد

صعید عربی بمعنی زمین و در زیارت جا  
است قوله الاعلی :  
(صعید الاکبر)

" وارجعون فی ایام رجعتکم و اغفرونی  
الی یوم ظهور سلطنتکم علی صعید الاکبر " در خبر ایامی بود که  
محل رجعت و زمین قیامت ظهر کوفه باشد و مراد از صعید اکبر  
یعنی " ارض برین " همان است و اصحاب باب اعظم منتظر  
و مهیا شدند که پس از عود از مکه بکربلا بیایند و قیام نمایند ولی  
در آن بداء واقع شد .

میرزا مهدی یزدی با برادرانش و  
(صفا - صفی) اقبایش که سالها مبلغ امریهائی بود  
بنام اخوان الصفا شهرت داشت  
و تفصیل احوالش در ظهور الحق است .

وصیعلیشاه عارف و مرشد معروف که بتفصیل در اسرار الآثار  
العمومیّه و در ظهور الحق ثبت است رساله ای در رد کتساب  
ایقان مخصوصا بر توضیحات او آخر حدیث ماثور :

" ان فی قاضنا اربع علامات " الخ که مذکور در آن کتاب است  
نوشت و آقا محمد رضا قناد از بهائیان جوابی نگاشت که اولش  
چنین است :

" هو العزیز المستعان الحمد لله الذی کشف الاسرار " الخ و او

از ملاحظه جواب جری تر گردید پس مرکز عهد ابهیی خسود  
خطابی شیوا در تبیین اشتباه وی در حدیث مذکور آمیخته  
بملایمت و نصیحت و مطابقت صادر فرمود که مشهور میباشد .

در لوح مصیبت حروفات عالین است  
(صقراء) قوله الابهی :

" واستمسک بالعروة الصفراء فی البقعة  
الحمراء " الخ و در ذیل نام صادق نیز ذکر صفراء در توقیعی  
میباشد و راجع بر مزلون صغرت واللوان دیگر ضمن اسماء  
زعفران کثیب و غیره ماذکراست .

در خطابی در زیارت آقا زمان شهید  
(صقق) ابرقواست قوله العزیز :

" و یصققون اهل الشرور و یعدّ بـوک  
بالضرب و الطعن و الجرح الموفور و انت تصقق معهم " مردم شتر  
کف میزدند و تورا بضر و طعن و جرح موفور عذاب میرساندند  
و توهم با آنها کف میزدی .

عربی باز مرغ شکاری صقور جمع  
در خطابی و در مناجاتی است :

" و صقورا و هام قاصرة عن الطیران الی  
اوج وحد انیتک " .

(صُقَع)

عربی جهت و جانب و ناحیه و محلّه  
واقلم . اصقاع جمع . در توفیقی  
از شیراز برای خال است قوله الاعلی :

" و امروز نزد من حکم افضل و ادنی از ایشان سوئی است  
سلطان با اخس رعیت در یک صُقَع است امر حق بخیه برردار  
نیست هر کس سبقت گرفت فائز شد و هر کس واقف ماند مؤخر ماند  
الی یوم القيامة " الخ و جمله بخیه بردار نیست مصطلح و  
متداول در عرف انام بود یعنی چنانچه البسه دریده را بخیه  
کرده ظاهر سازی مینمایند و فصل را وصل میکنند در امر الهی  
تدبیر ظاهری و تغییر و تحریف و توریة نتوان کرد . و در ضمن نام  
بخیه زکری است . و نیز در خطاب به صدر فریدنی است  
قوله العزیز :

" و اضاء بالنور السّبحان نى الصّقع الامکانی "

(صِقْلَاب)

قوم معروف صرب و یا اصلا اسلاو که از  
حوالی خزر بممالک اروپا منتشر شدند  
در خطابی است قوله العزیز :

" در بلغار و صِقْلَاب آثار ظهورش نمودار گنردید "

(صُلْب)

عربی مُهره پشت . اصلاب جمع . در لوح  
به حاجی محمد کریمخان قوله الاعزّ :

" فی جواب من قال انّ القائم فی الاصلاب "

(صَلَوَة)

صلوات مفروضه یومیه بهائی بنوعی که  
واضح است و در کتاب امر و خلق تفصیلا  
میباشد باثر نفس ابهی صادر و در سند

شهودش نزد عامه اهل بها ظاهر و شاهر بود اما در قرآن قد  
بنوعی از تکلف عدد پنجگانه و اوقات راتوان استنباط کرد و  
ارکان و اجزاء صلوة را که فیما بین فرق مختلفه اسلام متداول  
علماء هر یک بنوعی مخصوص از روایات و غیرها گرد کردند  
و توده ها بآنها عامل گشتند . و اما در کتاب بیان فقط ذکر  
صلوة در هنگام زوال است و کیفیتش بیان نشد .

عربی دار مجازات . در لوح به نصیر

(صَلِيب)

است قوله الاعزّ :

" روح را بر صلیب غلّ مزنید " و در خط

است : " ان الصّلیب حبیبی فی سبیل البهاه "

(صَمْت)

مصدر عربی بمعنی سکوت . در لوح  
است :

" ای زبیح از برای تبلیغ خلق شد

قعود و صمت جایز نه "

صامت بمعنی ساکت . در لوحی بیدیع اله غصن است :

"کن فی الجمع صامتاً"

(صَنَارِيد) جمع صِنْدِيد آقا و بزرگ . در لوح حکماء قوله الاعزّ :

"وهؤلاء من صناديد القوم وكبرائهم"

(صَنَائِع) جمع صِنَاعَة حرفه و پیشه دستی . در کتاب اقدس است :

"قد وجب على كلّ واحد منكم الاشتغال"

بامر من الامور من الصنائع والاقتراف"

(صَنَعَان) در خطابی در حق حاجی سید حسن سیرجانی و شیخ صنعان الذی استشهد

فی سبیل الله علیهما بها الله الابهی :

"ای سرگشته دشت و صحراء در سبیل الهی هر نفسی در بادیه سرگردان و پرهیشان ..... تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دلسوختگان رسید وقتی که این لقب با او عنایت شد معلوم بود که درین سبیل بلایای عظیم تصادم خواهد نمود"

(صَنَم) بت اصنام جمع . در لوحی است قوله ج ع :

"حزب غافل باسماء تمسك نموده اند"

وازموجد و مُبَعث و مالك آن محروم اسما از برای بعضی بمثابة اصنام بوده و هست و حزب شیعه فی الحقیقه عند الله از عبده اسما مذکور و در یوم جزاء عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننموده بر منابر بسبب و لعن مقصود عالمان مشغول اند دُع ذکرهم و ما عندهم مقبلاً الی الله رب العالمین .

(صَه) عربی یعنی ساکت شو . در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

"صَه لسانك عن الاولياء يا ايها الهائم في هيماء الجهل والعمى" یعنی زبان از بد گوئی دوستان خدا بازدار .

(صَهْبَاء) عربی شراب . در کتاب ایقان است :  
"صاحبان هوش که از صهبای حب نوشیده اند" و قوله :

"حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید"

(صِهْيُون) گوه معروف مقدس یهود در فلسطین و قریه داود جنب بیت المقدس . در لوحی است قوله الاعزّ :

"قد فاحت النّفحة ومرت النّسمة وظهر من صهيون ما هو المكنون وسمع من اورشليم ندا الله الواحد الفرد العليم" و قوله :

" وشریعة الله از صهیون جاری " الخ ودر ذیل نامهای اورشلیم وکرمل ذکر است .

در خطابی در زیارت خوانی برای عمه  
( صَوَّب ) طَلان خانم که ذیل آن نام ثبت است  
قوله العزیز :

" يُصَوَّبُونَ الاعداء الى صدرک سِهامَ العَلام " دشمنان بسینه ات تیرهای نکوهش و سرزنش راست و نشان میدادند.

در کتاب اقدس راجع بمشرق الانکار  
( صُور ) قوله ج ع :

" وزینوها بماینبغی لها لا بالصُور  
والامثال " صُور جمع صُورة بمعنی رسم و عکس است و مراد از  
امثال مجسمه هامیباشد که در قرآن است :

" ماهذه التماثيل التي انتم لها عاكفون " و مقصود نهی از  
صورتها و مجسمه در مشارق الانکار است .

که در اسرار الآثار العمومیة تفصیل است  
( صُوفی ) در آثار شیخ احسائی و نیز در کلمات

باب اعظم نسبت ببعضی رؤساء تصوف  
تنقیر موجود می باشد ولی حقایق و دقایق حکمت اشراقی را که  
در کلمات مرویه از نبی و ائمه اهل البیت و پیشوایان اسلام نیز

بسیار است در بر دارند و از مقام ابهی خصوصاً در مدت  
در پیشی و عزلت و اقامت در کردستان و بعد هامستقیماً معارف  
و دقایق اشراق در امثال هفت وادی و کلمات مکتونه و قصیده  
عز و رقاء و غیرها متجلی است و بنده هائی در ذیل اسامی  
مذکوره ثبت می باشد و در ذیل نام قدس لوح لیلۃ القدس  
بافتخار در رویشان ثبت است و بنوعی که ضمن نامهای تساج و  
در پیش اشاره است در سفر از بغداد باسلامبول و در اردنه  
و عکا خود با اقرباء و مهاجرین همگی بزوی مذکور بودند و دیگر  
بالاخره بتدریج تغییر دادند ولی هیکل ابهی و غصنی  
و بعضی از مشاهیر روحانیین و مبلغین تا آخر بدانحال ماندند  
و جمعی از قبیل جمال الدین سلیمانخان تنکابنی و حاجی نیا  
کرمانی و حاجی قلند زهدانی و غیرهم مادام الحیات بآنروز  
باقی بودند و در ضمن کرم ولی و غیرهما واضحتر ذکر است .

عربی عزلتگاه زهاد و دیر راهبان .  
( صَوْمَعَة ) صوامع جمع . در لوحی است قوله ج

" ذکر الله فی شجرة القدس بقعة التَّـ  
بارکها الله علی بقاع الارض ..... و یعبدون فی الصوامع  
و المساجد " الخ .

( صِیْت ) عربی آوازه و شهرت خوب . در خطاب

و مناجاتی است :

" پاک یزدانا بینائی و شنوا و مقتدری و توانا صیت نبأ عظیم  
در جمیع اقالیم منتشر " الخ .

( صیحة ) عربی داد و فریاد و بانگ و بمعنی

عذاب و غارت استعمال شد . در لوح  
به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی

است قوله ج ع :

" قد صاح من ظلمك دين الله في مسواه ..... و تصیح  
شريعة الله ..... وصاحت الصخرة " و در لوح نصیر است :  
" بایست بامر و صیحه زن میان عباد " و در زیارت سید  
الشهداء است :

" وصاح به اهل سرادق الفضل فی الجنة العلیا " و صیحة در  
اصطلاح الواح نام لوح مشهور بناصرالدین شاه میباشد که در  
نام سلطان شرحی است . و در لوحی است :

" یا علی ازبومی که لوح معهود که بصیحة و ساعه و صور نامیده  
شد ارسال گشت منکرین و مشرکین در کمال فکر و تدبیر قیام  
نمودند اگرچه در ظاهر امری مشهود نه و لکن ان ربک لهو العلیم  
الخبیر بکمال جدّ در صدور جمال قدم بوده و هستند " الخ  
مقصود از لوح معهود لوح شهیر بناصرالدین شاه است و سراد

اینکه در کمال فکر و تدبیر خود قیام نمودند چنانکه در مکتوب  
حاجی میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران در اسلامبول مسطور و در  
ظهور الحق درج است فوراً بتضییق و تشدید حبس اهنسی  
پرداختند . و در لوحی دیگر با قامحمد علی نبیل قائن قوله :

" این ایام بعد از ورود بسجن اعظم اراده الهیه بآن تعلق  
یافته که جمیع بریه را بشاطئ احدیه مجدداً با علی النداء ندا  
فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤساء ارض لوحی مخصوص از  
سما مشیت نازل و هر کدام باسی موسوم الا ولی بالصیحة  
والثانی بالقارعة والثالث بالحقاة والرابع بالساهرة والخامس  
بالطامة وكذلك بالساعة والآفة والغزق الاکبر والصور والتاقور  
وامثالها " الخ که ضمن شرح نام سجن بصراحت ذکر است .  
و در لوحی دیگر قوله :

" پینانچه صیحة را بهیئت لوحی مبعوث نمودیم و بقطب بلاد  
ایران فرستادیم و انصعق منه من فی السموات والارض " .

عربی دژ و قلعه متین نادسترس . صیاصی  
( صیصیة ) جمع . در شرح ها است قوله الاعلی :

" ولو اجتمع الکّل بصیصیتهم علی

جحدی " و در شرح کوثر :

" وهل من صیصیة یقوم معی فی میدان الحرب بسیوف اهل البیان

الخ که بمعنی "هل من ذی صیصیة" میباشد.

(حرف - ض)

در خطاب وصایای عهد :

"بین مخالف سبع ضاریة" بمعنی درنده .

(ضاریة)

عربی عرفاً بمعنی پاسبانان و پولیسان .  
در لوح بر رئیس است قوله الاعز :

(ضباط)

"فی هذه الليلة اجتمع علينا ضباط

العسکرية" و در لوح به صدر اعظم عثمانی است قوله :

"و در ورود ضباط عسکرية کل را احاطه نموده"

عربی دلتنگی . در لوح بحاجی محمد کریمخان :

(ضجرة)

"لا تُضجِر مَنْ يُعْطِيكَ" آنرا که بتو

بخشش میکند دلتنگ و ناراحت نکن .

عربی ناله و فریاد بیتابی و بیقراری و دچاری و ترس . در لوح بشیخ سلمان است :

(ضجيج)

"قد سمعنا ضجيج الاسراء من اهلی واحبتی" و در وصف اهل

بیان :

"ارتفع ضجيج المشركين وصريخ المنكرين" و در صلوة یومیة

است : "تسمع ضجيجی و صریخی"

در لوح شهیر بن ناصر الدین شاه :

(ضحضاح)

"قد نُضِبَ ضَحَضاح السّلامَة واصفرّ

صَحَضاح الرّاحة" اول بد و ضاد

نقطه دار مفتوح که در جمل عربیة بجای قلیل الغور و بمعنی آب

بمقدار فرا گرفتن تا پشت پا است و دوّم بد و صاد بی نقطه

بهمان وزن بمعنی زمین مسطح و باغ میباشد و نُضِبَ فعل ماضی

معلوم از نضوب بمعنی فرورفتن آب یعنی همانا پایاب ایمنی و

سلامت فروشد و بستان آسایش و راحت خزان گشت . ولی در

ترجمه های نسخ خطی قدیم این لوح بخطوط مختلف دیده

شد که دوّم راهم بد و ضاد با نقطه ضبط کردند و "ضحضاح الروض

نوشتند .

ضحی بر آمدن آفتاب و آغاز طلوع .

(ضحی - ضاحی)

شمس الضحی اصفهانیة از مؤمنات عص

اول این امر در ظهور الحق بتفصیل

مسطور است .

ضحی بمعنی ظاهر و بارز در آفتاب و آفتابی شده . در خد

معروف به عمه است :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك وضاحی وجهک " ضواحی جمع ضاحیه بمعنی نواحی . در مقاله سیّاح است قوله :  
" میرزایحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی وضواحی " .

(ضِدّ - مُضَادَّة) ضِدّ عربی مخالف و طرف مقابل شئی در لوح طبّ است :

" اذا اجتمع الضدّان علی الخوان لا تخلطهما فاقتنع بواحدٍ منهما " و مراد دو غذای باد و تأثیر بنقش یکدیگر مانند شیر و ترشی میباشد . مُضَادَّت بمعنی مخالفت . در رساله سیاسیّه قوله :

" ومضادّات بیفائده " که بفک ادغام مستعمل در عرف میباشد .  
(ضُرّ - مُضِرّ) ضُرّ عربی بمعنی زیان . در لوح خطاب بر رئیس عثمانی است :

" واتحدت مع رئیس العجم فی ضریّ " و در لوح دیگر :

" عموم اهل عالم باید از ضرّ دست و زبان شما آسوده باشند " مضرّ زیان آور . در لوح طبّ است :

" واترك العادة المضرة " ضریر بمعنی کور . در لوحی است :  
" کن فی النعمة منفعا ..... وللضریر بصراً " .

(ضَغِينَة)

عربی کینه . در لوح دنیا قوله الاعزّ :  
" بل اراد تقدیس نفوس عبادک ونجّاهم  
عن نار الصّغینه والبغضاء الّتی احاطتهم

فی کلّ الاحیان " .

عربی استخوان خمیده نازک پهلوی  
(ضِلْع) اَضْلَعُ ضُلُوعُ اَضْلَاعُ جمع . در خطاب وصایای عهد است :

" واجبوا نیران محبّة الله بین الضّلوع والاحشاء " و در خطاب معروف به عمه قوله العزیز :

" لانّ نیران الحرمان اضطربت بین اضالعی " الخ که صورت جمع الجمع از آن است و ضلع نیز بمناسبت قصه مذکوره در تورات و قرآن که حوا از ضلع آدم خلقت شد کنایه از زن گردید و در آثار وافواه بهائیان مصطلح و شایع گشت و برای نمونه در خطابی :  
" هو القیوم اخت وسطای جناب آقا محمد کریم ضلع میرزا غلامعلی علیه بها " الله الابهی ملاحظه نمایند " .

و در صورتی از وصف شهداء خراسان و بلیاتشان قوله :  
" اخرجوا ضلعه المظلومة " .

(ضِمَاد)

عربی پارچه ای که عضو مجروح زبای آن بندند . در خطابی در مصیبت آقا



سید احمد افغان است قوله العزيز :

" وكن سلوة لقلوبهم وضامداً لجروحهم "

عربی التزام عین باقیمت چیزی که تلف

(ضمان)

شود . در لوح و مناجاتی است :

" انت الذی امرتني بالدعاء وضمنت

الاجابة فاستجب لى ما اردته بجودك وفضلك واحسانك "

عربی شور و فوغا و فتنه که در آثار این امر

(ضوضاء)

و در عرف بهائیان بعد کثرت متداول بود

و فتنه های حادثه بظلم براهل بهاء

فی المثل بنام ضوضاء یزد و یا طهران و یا سال فلان گفته میشد

و از حضرت بهاء الله در صورت زیارت امّ الاولیاء است :

" ما منعتك الضوضاء و ما حجتك البغضاء نطقت بذكر ربك الی

ان صعد روحك " و در لوحی دیگر :

" قل لا تمنعنی ضوضاؤکم ولا ضوضاء من علی الارض "

اصفر اغضان که ابتدا بغصن انور

(میوزا ضیاء الله)

معروف بود که در تاریخ ظهور الحقیق

شرح و تفصیل ذکر است در ۱۴ جمادی

الثانیه سال ۱۳۱۶ در حیفا درگذشت و در عکا بجوار روضه

مبارکه مدفون گشت و او نیز با مرکز مهدابهی صفا و اطاعت

بخالسه نکرد ولی در حقیقت فرمودند من از او درگذشتم و راضی

هستم .

در کتاب اقدس است قوله ج ع :

(ضیافة)

" رقم طیکم الضیافة " و مراد مهمانس

کردن است .

(حرفی - ط)

حرف ط در آثار این امر رمز نام به

شد چه عدد ابجدی نام بهاء بشه

یعنی ۹ است و نیز رمز طاه

(ط)

قرّة العین و رمز طهران باعتبار حرف اول آن نامها ق

گرفت . در کتاب اقدس است قوله الاعزّ :

" ..... بحرف الطاء المدلّة علی هذا الاسم (بهاء)

المتعنع المنع " و در لوح شهیر بعلی محمد سراج اصفهان

است قوله :

" باری آیات عزّ احدیه درین اسم و ظهور زیاده از آنست که

احصاء توان نمود و معذک این همج رعاع این اسم مبنا

بارض طا تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلی روح ماسواه ف

اورا ارض بهاء نامیده و آنقدر شعورند داشته که ادراک

که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرمایند از ظهور جما

در آن ارض ای ارض بمشی علیها البهاء وسکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر .

وایضا :

" واز جمله نقطه جذبه طیبها بهاء الله مدتها با این عهد بوده و آنی لقاء این غلام رابطک دنیا و آخرت معادله نموی نمودند وما ارادت تفارق عنی اقل من آن ولكن قضی ما قضی وجه مقدار از آیات و اشعار که درین امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت ابهی غزلی گفته که یک فرد آن این است :

گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید

و در نامه ای از آقا میرزا موسی کلیم از ادرنه برای خاتون جان خانم ارض ق (قزوبن) است قوله :

" حضرت طاء روح ماسواه فداه اول وصفی که از قلمش جاری شده و در قلبش خطور نمود وصف جمال ابهی بود چنانچه الآن بخط خودشان موجود است :

" گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید "

و در توقیعی در شان طاهره است :

" وان ما سألت من اختلاف الناس فی حق الطاهرة ان مجمل

القول حق علی الکلی ان یسکتوا فی شأنها ..... وانها لعا ترقّت فی معارف آل الله فلا ینبغی للمؤمنین جحدها ولا اذاها وانها لم تحکم الا بما فصل فی الکتاب .

و در توقیعی دیگر در جواب معروضه اش :

" اسألك اللهم یا الهی ان تصلّی علی محمد وآل محمد وان ترحم بحقهم تلك الورقة المطهرة من اشارات الباطلة وکیدا هسل الباطل والفتنة وانزل اللهم علی ذوی قرابتها کلمة العلو والرحمة ..... وارحم اللهم من اراد حقک فیها وانزل اللهم من اراد سخطک فیها" و شرح احوال و تفصیل آثار و شهادتیش در ظهور الحق ثبت است " و در خطایی راجع بمدفن آن مظلومه شهید است قوله :

" مرقد جناب طاهره در جاه باغی است آن نیز انشاء الله ظاهر و آشکار خواهد شد " و راجع بطهران در لوحی است قوله :

" یا ارض الطاء یاد آور هنگامی راکه مقررش بودی " الخ که در ذیل نام اخت شمه ای از آن ثبت میباشد .

و در کتاب اقدس است قوله ج ع :

" یا ارض الطاء لا تحزنی من شئی قد جعلک الله مطلق فرح العالمین ..... بما ولد فیک مطلع الظهور " الخ

و در لوحی دیگر است :

" يا ايها الناظر الى الوجه اذا رأيت سواد مدينتي قف وقل  
يا ارض الطاء قد جئتك من شطر السجّ بنى الله المهيمن  
القيوم قل يا امّ العالم ومطلع النور بين الامم الخ مراد  
طهران است که محلّ ولادت ونشو و نما و مسکن ابيي بود .  
و در لوح دنيا اشاره بهمين آيات مذکوره در کتاب اقدس است  
قوله :

" در کتاب اقدس در ذکر طاء نازل شد آنچه که سبب انتباه  
عالميان است " و در لوحی است :

" ومنهم من فدى نفسه فى الطاء " مراد آقا نجفعلی زنجانی  
است که در طهران سر بریدند و نیز در لوحی است :

" در ارض طاء نظر نمائيد خبيث كاذب که بصادق معروف بود  
( مراد سيد صادق مجتهد معروف به سنگجی است که در نام  
صادق زکری میباشد ) و سبب و علت ضوضاء جهلاء مهلست  
نيافت و همچنين نفس ديگر ( حسام السلطنة بن عباس ميرزا ) از  
بعدا و بموقع اخذ شد و سوف تسمع امر الثالث ( معتمد الدوله  
فرهاد ميرزا بن عباس ميرزا ) معذلك نام در ضلال قديم بوده  
و هستند درين ظهور اعظم حقّ جلّ جلاله مهلت ندادند  
معذلك احدى متنبه نشد الا من شاء الله " و نیز قوله جلّ  
جلاله :

" بقدرت خود كاذب را يعنى صادق ارض طاء را اخذ نموده و  
احدى متنبه نشد و ثانى را اخذ نمود ( مراد حاجى ملاطسى  
مجتهد كسى است ) وكذلك من قبلهما الذئب والرقشاء الخ  
و در اثرى ديگر قوله جلّ كبرياؤه :

" چنانچه مشاهده نموده و مينمائيد که بر اولياء حق و اصفيائش

در ارض طاء چه وارد آوردند اسم الله ( سيد مهدى دهجى )

من غير جرم و گناه بفتواى آن نفوس شريره غاظه حبس نمودند

و همچنين جناب على قبل اكبر عليه بهائى که لا زال نام جاهل

را به بحر علم دعوت مينمودند و همچنين جناب ابوالفضائل عليه

بهائى و جناب رضا عليه بهاء الله مالك الاسماء را ..... نفس

که اول اخذ شد ملتفت نشدند بعد ثانى بفتنة اخذ شد

متنبه نگشتند ثالث در الواح نازل که ميفرمايند و حشرنا هم

بثالث گمان نميرود که بوم اخذ شود ( ناصر الدين شاه ) از سر

غفلت بيدار شوند و از سكرهوى بهوش آيند مگر از رضوان احدى

نسيمى ديگر بر عالميان بوزد که خلق لايق انتباه گردند و بصرا

الهمى بى برند قد اشتمل الغافلون ناراً ولكن الله اطفأهم

بقدرته و سلطانه كذلك قضى الامر من قبل انتهى .

و ديگر قوله جلّ بهاؤه :

" از يد قدرت در اين سنة ( سنه ۱۳۰۰ هـ ق ) آثار عجيبه

ظاهر بعضی ملتفت و بعضی غافل از حق بطلب کل را آگاه فرماید تا بعد از آگاهی گواهی دهند بر اینکه اهل حق بجهت اصلاح عالم و تربیت امم مابین خلق ظاهر شده اند و لکن احدی بر این مقام علی ما هو علیه آگاه نه لذا بعضی از علمای جاهل فتوی دادند بر آنچه که سگان جنت علیا و فردوس اعلی بنوحه وند به مشغول لزال فساد و ظلم از این نفوس غافله ظاهر بعضی که از بحر هدایت آشامیدند بمنزله بصرند از برای هیکل عالم و برخی بمشابه دخان از برای اهل امکان حائل شدند مابین ابصار و مشاهده انوار جمال قاتلهم الله " انتهى .

عربی بمعنی بر طغیان و سرکش و بر شیطان (طاغوت) و سرگمرهان اطلاق گردید .

در لوحی است قوله ج ع :

" وبعد نزلت هذه الآية : الم تر الى الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكوا الى الطاغوت " الخ . و مقصود از طاغوت درین مقام كعب بن اشرف بوده " الخ و در صحيفة العدل است قوله الاعلى :

" مثل اعمال جماعت سنت که باعتقاد خود لله حرکت میکنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع توجیه بخداوند نیست بل نجبت و طاغوت است چنانچه نص قرآن است

که میگویند والله ان اردنا الا الحسنی و خداوند تکذیب ایشانرا در قرآن نازل فرموده " الخ . و در ضمن نام جواد در توقیعی ثبت است :

" اللهم العن صنی القریش و جبتهم ..... اللهم العن الجبت و الطاغوت " و در زیارت برای حاجی عبد المجید شهید و سرش آقا بزرگ هدیه شهید که در ضمن زیارت ثبت است قوله : " به تزلزلت ارکان الجبت و انکسر ظهرا لاصنام الذین یمشون باثواب العلماء بین ملاء الانشاء " الخ و بنوعی که در ضمن نامهای یحیی و غصن و غیرهما ثبت است در بسیاری از السواح نام جبت و طاغوت بر میرزایحیی و منسوی او اطلاق گردید . و در ذیل نام غصن هم زکری است .

عربی اسم فاعل از طغیان بمعنی ستمکار و گردنکش جبار طاغین جمع در لاسوح رئیس است :

" هل القومون استطاع ان يمنع الناس من سلطانه از بغی فی الارض و كان من الطاغین " .

اسم فاعل عربی بمعنی سرشار . در خطا بیان بدین سیاق بسیار است :

" انی اخاطبك بقلب طافح بحببة الله "

و در خطاب وصایای عهد :

" هذه الكأس الطافحة بصها الوفاء " و طَفَح لِهْرِزَاب  
و كَفَّ أَنْ اسْت .

( طالقان )

در دوره ایهی در چند قریه از بلوک  
طالقان قزوین جمعی از بهائیان  
میزیستند که در الواح مذکورند  
از آنجمله : ملا محمد علی ولیانی و مشهدی علی و غیرهما  
که تفصیل احوال در ظهور الحق ثبت است .

( طاووس )

نام مرغ نقش و نگارین بر معروف به تشبیه  
و تسمیه در بعضی آثار ذکر است از  
آنجمله در تفسیر سوره الشمس قولش :  
" وانتشرت اجنحة الطاووس فی الرضوان " و در لوحی عنوان :  
" امة الله طاووس الاحدیة " ذیل نام بهنمیز ذکر است . و نیز  
ضمن نام آل زکری میباشد .

بمعنی گردندگان گرد تخت شاهی .  
( طائیفین حؤل ) در اصطلاح اهل بهاء آنان را میگویند  
که بجوار ایهی بسر میبردند .

و در لوح رئیس است :

" طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حباً لله "

مولا کم المزیز القدییم ..... العوقات العائفات حول الشجرة

و در لوح به شیخ سلمان است قوله ج ع :

" این بیوت و طائفین آن عند الله معزینند مادامی که این نسبت  
منقطع نشده ..... قسم بافتاب افق معانی که لیل و نهاراً  
طائف حولم بوده " الخ و در اثری از خادم خطاب بحاجی  
مرزا محمد تقی افغان است قوله :

" و اینکه وقایع ارض اقدس و حالات طائفین حول مرش را  
استفسار فرموده بودند در آیاتی که قشله عسکریه مقر مرش  
واقع بود لوحی از افق اراده مشرق و در آن لوح طائفین را  
سه قسم فرمودند بعضی بافق اعلی ناظر و از کوشتر ایهی مرزوق  
و ایشان نفوسی هستند که فی الحقیقة لا یسبقونه بالقول وهم  
بامرہ یحیطون طوبی لهم ولهم حسن العبد والمآب و قسمی  
دون این مقام و برخی یعلو مرة و یسفل اخرى كذلك نزل بالحد  
تنزیلاً من لدی الله المنزل العلیم حال الحمد لله بنعمته  
باقیه دائمه که لقای محبوب عالمیان است کل مشرف و متنعم از

( طَبْرِیّی )

شیخ رضی الدین ابوعلی فضل بن حس  
طبرسی معروف از علماء و فقهاء ق  
ششم اسلامی صاحب کتاب احتجاج

در دفاع از امامیه و جامع البیان و مجمع البیان در تفهیم

متوفی بسال ۵۴۸ هـ در قریه شیخ کلی در دوفرسخی جنوب شرقی بابل که مقبره اش بنام بقعه شیخ طبرسی مشهور گردید و برای قلعه ای که بابیه در موقع استحصال بآن بقعه بنا کردند فیما بینشان بنام قلعه طبرسی مشهور گشت و توضیح و تفصیل تمام در ظهور الحق مسطور است . و در توقیعی که ابلاغ عمومی مقام قائمیت فرمودند چنین مذکور :

" انما الدین من بعد الدین ان تؤمنوا بالله وآياته ولتنصرن الله فی دین الحق بما انتم علیه مقتدرون ولتحضرن بهین یدی الله ولتنصرن الدین قدر جمعوا الی الحیوة الا ولی ولتأخذن باذنه انه کان بکلتی علیما " الخ که مراد حضور و قیام در قلعه طبرسی است و در لوحی بر آن جا نام طبریه اطلاق شد که در اسما حبیب و رضا ثبت میباشد .

(طَبْرِيَّة) شهرکی باستانی در فلسطین بکنار دریاچه طبریه از توابع اردن واقع در بعد ۴۳ کیلومتری شرقی عکا . غصن اعظم عبدالبهاء بعد از صعود ابهی در ایامی که آغاز اعمال مخالغانه سری ناقضان شد تنها بآن شهر رفته متجاوز از یک ماه ماندند و در آن حال خبر واقعه قتل ناصرالدین شاه در طهران بسال ۱۳۱۳ رسید و حکومت عکا خیر داد و بهائیان نیز اصرار

والحاج نمودند لذا آنحضرت عودت فرمودند ولی بعدگیا نرفتند و در مقام خضرالنبی در دامنه جبل کرمل ماندند که ذیل نام خضر ذکر است .

شهری معروف از بلاد خراسان . (طَبْس)

از اهل آنجا ملا یوسف علی نامی را گفتند بابی و از اصحاب قلعه طبرسی شد و در ایام ابهی آقازین العابدین نامی از ملاها دیگر آقاسید کاظم نام دوتن از مؤمنین این امر در آنجا میزیستند و محمد باقر خان عماد الملک طبسی حکمران بسیار مقتدر فعال مایشاء در آن حدود که ابنیه و آثار و عمران طبس از او برجاست بلقاء ابهی در عراق رسیده قلمتراش اعطاء ایشان را در قلمدان بیاد گارداشته و پیوسته حکایت میکرد و بابهایان ملاطفت مینمود و برادرش ابوالقاسم خان نیز مخالفت نداشت و تفصیل احوال در تاریخ ظهور الحق مسطور است و بهائیان طبس در الواح و آثار مذکور آمدند و حاجی میرزا محمد تقی طبسی مشهور بدین نام از بهائیان و تجار یزدی بود ولی سنینی در طبس تجارت کرد و طبسی شهرت یافت و در آثار بسیار نام برده است و از غصن اعظم عبدالبهاء راجع بمحفل شور خطاب مشهوری باو میباشد . و از جمله آثار دوره ابهی خطاب باو

قوله ج ع :

" جناب میرزا محمد طب بسم الله الاعز الاقدس الابهی  
لك الحمد يا الهی بما وفیت بمارقم من قلم امرک " و در نام  
جذب زکری از طبیب است .

طیب یزدی میرزا محمد رضا مخاطب  
( طبیب ) لوح معروف طب که در آن لوح اصول  
کلیه حفظ الصحه را بیان فرمودند و  
طب را اشرف العلوم خواندند و نیز میرزا محمد حسین طبیب  
قزوینی بنام طبیب در الواح و آثار مذکور میباشد از آنجمله  
قوله ج ع :

" لجناب طبیب اینکه در الواح نصایح مشغفه در اتحاد و غیره  
نازل مقصود جمیع بریه بوده و خواهند بود من الذین فی حولی  
وفی الاقطار علم حق محیط آنچه از قلم قدم جاری بعد از  
مشاهده بوده ان ربک لهوالعلیم الخبیر " و قوله :  
" یا طیبی قد اجیناک و ذکرناک فی الواح شتی ..... عبد حاضر  
لدى الوجه در این ایام بصداع مبتلا شده بقسمی که از تحریر  
فی الجمله بازمانده چنانچه در یوم گذشته لوحی در باره  
آنجناب نازل بعد معروض داشت که اکثری از قلم افتاده و ترک  
شده لذا کورناه و نزلنا هذا اللوح بالاختصار " و شمه ای ضمن

رهنم ثبت است .

( طَبِیْعَة )

عربی سرشت و جوهر هستی عالم ماده  
در لوح حکما است :

" قل ان الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی  
المبتعث والمکون " و در اسرار الآثار العمومیة تفصیلی است .

( طُنْجِیَة )

خطبه منسوبه بعلی امیر المؤمنین برای  
اشتمال بر جمله " انا الواقف علی  
الطُنْجِیْن " معروف بنام خطبه

طتنجیه شد و طُنْجُ بمعنی خلیج منشعب از دریای میاشد  
و در توفیقی در ضمن شرح دعای " یا من دلّ علی ذاته بذاته " از امیر المؤمنین است قوله :

" علی فی الخطبة الطتنجیه حیث قال رأیتُ الله والفردوس  
رأی العین " و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است  
قوله :

" وحضرت امیر علیه السلام در خطبه طتنجیه میفرماید " الخ

( طُرّاً )

عربی بمعنی جمیعاً کثیر الاستعمال  
در لوحی باین الذبیح است :

" هتیناً لجنابک واهل الذبیح طُرّاً "

عربی در افکندن و نغی و اخراج کردن  
در لوح به نصیر است قوله الاعزّ :

(كُرد)

" ايرب لا تطردني عن باب عزصدا نيتك "

و در مناجاتی :

" اسألك ان لا تطردني عن بابك الذي فتحته " الخ

و در لوحی است :

" در شقاوت نفوس غافله نظر نما سید محمد اصفهانی که لایق  
نکردن بوده و از حضور و خدمت طردش نمودیم بسبب او از مشرق  
وحی الهی و مطلع نور صمدانی بعضی محجوب و محروم مانده اند "

( كُرف - طُرف - طُرف چشم در کتاب ایقان است  
قوله ج ع :

طُرف - استِطراف ) " لو انتم بطرف الله تنظرون " و در لوح

حکماء : " كونوا في الطُرف عفيفا " .

و در لوح بناصرالدین شاه :

" يا سلطان انظر بطرف العدل الى الغلام " .

كُرف و نیز كُرف بمعنى منتهی . طُرف بمعنى نجیب و اصیل  
در لوحی است :

" لو ينظر احد بطُرف طُرفه على اهل السموات والارض " الخ که  
طرف اول بفتح طا " وسكون را " و یا بفتحتین بمعنى منتهی و طرف

دوم نیز بفتح اول و سکون ثانی بمعنی چشم است یعنی هرگاه  
تنی بگوشه چشمش براهل آسمانها وزمین بنگرد . و جطه :  
" اویرکض طرف طرفه فی میدان المکاشفة والشهود " که در  
سورة الامین است نیز بهمین نوع میباشد . یا آنکه اول بکسر  
طا " وسکون را " بمعنی نجیب و اصیل است و این بقانسون  
علم البیان استعاره بالکنایة وتشبیه چشم بسمند میباشد یعنی :  
یا آنکه سمند اصیل لحظش در میدان مکاشفة وشهود جولان  
نماید . اِسْتَطْرَفَ از چیز شدگفت بهره برد . در لوح بناصرالدین  
شاه است :

" وَاَشْرَفَ وَاِسْتَطْرَفَ فِي الدُّنْيَا " .

عربی بزمین افکنده و افتاده . در مناجاتی  
در خطابی است :

(كُرفیح)

" الهی الهی ترانی اسیراً ..... طریحاً "

فی فراش الحزن والاسی " و در خطاب و صایای عهد :

" طریحاً علی التراب " الخ .

طریقت باصطلاح عرفا و متصوفه راهی  
مخصوص بخدا از طریق داخل و باطن  
روح میباشد و طرائق کثیره بواسطه

(طَریقَة - كُرف)

اولیاء تصوف پدید آمد و آنان و اتباعشان را اهل طریقت و باطن



و دیگرانرا اهل شریعت و ظاهر میخوانند . در لوحی است :  
 " از قبل بعضی از نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند  
 چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است طوائف  
 مختلفه هر یک طریقی اخذ کرده اند اسلام از آن نفوس متفرق  
 شد و از بحر اعظم خلیج ها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر  
 دین الله وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه  
 از اعمال و افعال منتسبین با او بکمال ضعف مبدل شد  
 چنانچه مشاهده مینمایند بعضی از نفوس که خود را در او پیش  
 مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نمودند اگر گفته شود  
 صلوة از احکام محکمه الهی است میگویند صلوة بمعنی دعا است  
 و ما در حین تولد بدعا آمده ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم  
 و این بیچاره از ظاهر محروم است تا چه رسد بباطن او هاسات  
 نفوس غافله زیاده از حد احصاء بوده و هست باری از تنبلی  
 و کسالت جمیع اوامر الهی را که بمثابه سد محکم است از برای  
 حفظ عالم و امنیت آن تأویل نمودند در تکایا انزواجسته  
 جز خورد و خواب شغلی اختیار نمودند و در معارف آنچه گفته  
 شود تصدیق مینمایند و لکن اثر حرارت محبة الله تا حال از  
 ایشان دیده نشده مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان رایافتند  
 و فی الجملة بر مقصود از ظهور آگاه گشتند " الخ .

و در ذیل نام عگا ذکر است .

طَـمَـرُق نام معموره ای از توابع اصفهان و کاشان که جمعی از  
 بابیه در آنجا قرار داشتند .

(طعام - طعمه) طعام عربی غذا و خوراک . در قرآن  
 است :

" کُلّ الطّعام کان جِلًّا لِبَنی اسرائیل  
 الا ما حرّم اسرائیل علی نفسه " و لوحی در بغداد در تأویل  
 این آیه از برای حاجی میرزا کمال الدین نراقی صدور یافت که  
 با بیان و تفصیل ماوقع در بخش چهارم ظهور الحق مندرج  
 میباشد . و نیز در لوح به شیخ نجفی است :

" و در بعضی اوقات هم بعضی بطعام الله مزروق یعنی جوع "  
 و در لوح طبّ است :

" ادخال الطّعام علی الطّعام خطر کن منه علی حذر " .

و طعمه در لوحی است قوله الاعزّ :

" طعمه یکی از اصحاب آنحضرت بود شبی زرهی سرقت نمود  
 علی الصّباح یهود جمع شدند و با اثر و علامت آن بی بردند  
 و بعد از اطلاع بین یدی حضرت حاضر معلوم است یهود عنس  
 چه کردند حضرت توقف فرمودند و نخواستند این ذنب بر  
 اسلام ثابت شود چه که سبب تزییع امر الله مابین عباد است "

بختة جبرئیل نازل واین آیه تلاوت نمود : ( انا انزلنا  
اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما انزل الله ولا تكن  
للخائنين خصيما ) وبعد طعمه اعراض نمود ومفتریاتمی  
بحضرت نسبت داده ما بین قوم که لا یحب القلم ان یجرى  
عليها وبعد بارتداد تمام رجوع بمکه نمود ونزد مشرکین ساکن  
ودر لوحی دیگر است :

" یکی از اجله انصار که موسوم بطعمه بود بعد از طلوع نییر  
حجاز از افاق یثرب آنچه داشت بامهاجرین مساوات نمود  
وبعد مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست  
بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود وحضرت متفکرو  
متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب وانقلاب  
عباد است در آن حین جبرئیل نازل واین آیه راتلاوت نمود :  
" انا انزلنا اليك الكتاب ..... الخ .

ارض الطّف زمین کربلاست . در لوحی  
( کُفّ )  
است قوله الاعزّ :

" ینادی اسمی الحاء ( حسین بن علی )  
فی ارض الطّف ویقول یا اسمی الحاء " الخ مراد میرزا محمد حسن  
سلطان الشهداء مذکور ضمن نامهای حسن سلطان اصفهان  
و غیرها است .

در لوح حکماء :

( طَفِي )  
" لَمَّا بَلَغَ الْكَلَامَ هَذَا الْمَقَامَ طَلَعَ

فَجَرَّ الْمَعَانِي وَطَفِيَ سِرَاجَ الْبَيَانِ "

خاموش شد . ودر لوح رئیس :

" هل ظننت انك تقدر ان تطفئ النار التي اوقدها الله  
في الآفاق " آیا گمان بردی میتوانی آتشی را که خداوند در  
کرانه ها بر افروخت بیفتری . ایضا :  
" ليطفئ بذلك نور الله بين ماسواه " .

نام وشهرت خواهر جمال ابهی که در  
بخش ششم ظهور الحق مسطور میباشد  
و در زیارتنامه برایش از غصن اعظم

( طَلان )

عبدالبهاء چنین است :

" تاكّر زیارت حضرت عمه عبدالبهاء طلان خانم حرم میرزا محمد  
عليهما بهاء الله الابهی عليك التحية والثناء يا فخر النساء  
المنتسبة الى الشجرة المباركة النابتة الاصل وفرعها في السماء  
اشهد انك زمن الحياة ماتهننت بشربة ماء براحة ورخاء مبتلية  
بالبأساء والضراء و واقعة تحت برائن السباع ومخالب الاعداء  
ولم تستريحی طرفة عين من اضطهاد الخصماء وسلطة الزنماء  
ولم تعددی جسمك في الفراش براحة وانتعاش ليلة من ليالي

الهِجْرَانِ وَيَوْمًا مِنْ أَيَّامِ الْحَرَمَانِ مِنْ مَشَاهِدَةِ جَمَالِ الرَّحْمَنِ وَ  
 لَا يَزَالُ يُصَوِّبُونَ الْأَعْدَاءَ إِلَى صَدْرِكَ سَهَامَ الْمَلَامِ وَيَطْعَمُونَكَ  
 بِسَهَامِ الْبَغْفَرِ وَالْمَهْوَانِ وَأَنْتَ حَبَّأً بِرَبِّكَ الْأَعْلَى صَبَرْتَ عَلَى  
 الْبَلَاءِ وَمَا شَكُوتَ يَوْمًا عَنْ تِلْكَ الْمَصَائِبِ الدَّهْمَاءِ بَلْ بَقِيتَ شُكْرًا  
 صَبُورًا وَقَوْرًا فِي تِلْكَ الْقَرْيَةِ النَّوْرَاءِ إِلَى أَنْ سَمِعْتَ النَّدَاءَ يَسَاءُ  
 آيْتَهَا نَفْسُ الْمُطْمَئِنَّةِ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مُرَضِيَةً فَاحْبَبْتِ  
 الدَّعَاءَ وَطَارَ رُوحُكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى طُوبَى لَكَ مِنْ رَبِّكَ بِشَرِي  
 لِكَ مِنْ مَوْلَاكَ مَرْحَى مَرْحَى بِكَ آيْتَهَا الْأَمَةُ الزَّكِيَّةُ الْمُبَارَكَةُ  
 لِرَبِّ السَّمَوَاتِ الْعُلَى أَنْتِ لَا زَالَ أَذْكَرُ الْأَيَّامِ الَّتِي كُنْتِ فِي  
 زَمَنِ الصَّبِيِّ وَأَدْخَلَ عَلَيْكَ بِكَلِّ حَبِّ وَوَلَاةٍ وَأَخَذَنِي فِي حَضْنِكَ  
 بِحَنَوٍّ وَوَفَاءٍ وَأَتَفَقَّهَ بِفَاكِهِةٍ طَيِّبَةٍ مِنْ حَدِيقَتِكَ الْغَنَاءِ " الخ .

طلسم که بفارسی سره نیرنگ و سپهره

( طَلَسْم ) بند گفتند خطوط و رموزی که ساحران

بهر دفع مؤذیان و غیرها بکار برند و اصل

کلمه گفتند که یونانی است . در لوح حکماء در حق بلینوس حکیم

است :

" وهو الذي يقول انا بلينوس الحكيم صاحب العجائب والطلسمات

ونيز كلمه طلسم در آثار این امر بنوع تشبیه و استعاره بکثرت

استعمال گردید فی المثل در خطابی است قوله :

" نام او ( حضرت بهاء الله ) درمان هر سردی است و حرارت

بخش هر سردی و دریاق اعظم است و طلسم اکرم "

عربی بمعنی پدیدار و دیدار و دیدگاه

( طَلَعَة )

بمعنی روی زیبا و در آثار این امر بمعنی

جلوه الهی بسیار جاهاز کرشد .

در لوحی است قوله الابهی :

" وتطوفه طلعات الفردوس الاعلى " الخ و در ایقان است قوله :

" بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود " وقوله :

" هاین قسم باطلعات ذوالجلال سلوک مینمودند " وقوله :

" مثلا بیاناتی که طلعات جمال حق در علامات ظهور بعضا

فرموده اند " الخ .

و در مناجات آیام صیام است :

" النقطة الاولى والطلعة الاعلى " و در ذیل نام صادق د

توقیمی " طلعة صبح العماء مسطور میباشد .

عربی گشاده رو و بسام . در لوح

علی محمد است :

( طَلِيق )

" كن في النعمة منفقاً وفي فقد ها شاكر

في الحقوق اميناً وفي الوجه طلقاً " .

عربی تبه و جای آثاری و نمود ار هر چیزی  
طُول أَطْلَال جمع. در خطابی است :  
" وكشفت السيول عن الطلول في وادي

(طَلَل)

القدس طری "

عربی بمعنی وسط دریا . در آثار این امر  
کثرت استعمال یافت و غالباً با کلمه  
مقام یا پیام ذکر شد . در لوحی به

(طَمَطَام)

هادی قزوینی است قوله الامز :

" ولكن رشحی از این طمطام بحرا عظم لا نهیة ذکر میشود که  
شاید از طمطم پیامی جود و فضل خود تشنگانرا از سلسبیل بیز وال  
و تسنیم به مثال خود محروم ننماید " و در سورة الذبح است قوله :  
" ان یا جمال الا ولی رشح علی الممکنات من طمطام فیض فضلک  
لعلّ یاخذنهم روائح القدس " و در لوحی دیگر :

ورشحی از طمطام و طفحی از مقام " الخ و در لوحی دیگر :  
واستفرق فی طمطام سلطان ربوبیتک و پیامی قدس احدیتک  
و مقام بمعنی یمّ و موضع عظیم دریا است و در جمع آن پیام  
استعمال نشد ولی در اینجا بمناسبت وزن طمطم آوردند .

و در توفیق شرح ها است :

" قد ارشحت من ذلك الطمطام الذّاخر رشحاً ..... من طمطام

یمّ الجلال " و در خطابی است :  
" وترى تموج طمطام الحقایق الذی يتموج فی قلوب اولی المودة  
والسداد " الخ .

طنین الذّباب وز وزمگس . در خطاب  
معروف به عمه است قوله العزیز :

(طَنِين)

" اوینفعک طنین الذّباب عن هدیر  
الورقاء " .

شمه ای در ضمن حرف ط اشاره است  
و در خطاب و مناجات طلب مغفرت برای  
حاجی ذبیح در وصف طهران چنین

(طهران)

بیان است :

" ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فیها رایة الظلم وتهب  
فیها عواصف القهر وقواصف الطغیان " .

و در سفرنامه باروپی خطابی چنین مسطور است :

" یاز دازم که در قضیه شاه در طهران آخوندی در هر راه و  
گذری فریاد میزد میگفت ای مردم اگر خدا را دوست دارید  
پیغمبر را میپرستید حفظ جان و مال و ناموس خود را طالبیست  
با بهارا بکشید اینها دشمن دین اند و مخالف آئین " .

و در ابلاغیه از مقام ولی امرالله خطاب بمحفل ملی بهائیان ایران

راجع بمولد مرکز عهد ابهی است :

" راجع بمحلّ تولد حضرت مولی النوری ارواحنا لرمسه الا طهر  
فدا فرمودند بنویس محلّ ولادت طهران است نه تا کر انتهی  
واز اول این امر طهران محل رتق وفتق امور ومستقرّ بزرگان  
قوم بوده حوادث داخلیه و خارجیه که متوالیا مفضلا در  
ظهور الحق مسطور است از آنجا غالبا آغاز گردید و در الواح و  
آثار مذکور است تا بالاخره در فروردین سال ۱۳۰۶ هـ ش مطابق  
مارس ۱۹۲۷ م از محفل مرکزی آنجا که بدستور مقام ولی امر در  
عین اینکه فقط منتخب بهائیان طهران بود امور امریه ایران  
را اداره میکرد امریه ای برای انتخاب نمایندگان نه مرکز  
و معششان بطهران صدور یافت و نخستین انجمن شور عمومی  
و محفل ملی ایران انعقاد یافت و از آنگاه ارض طاء مستقرّ محفل  
ملی بهائیان ایران است . و در نام عصف هم زکری است .

(طُوب) توب طوبجی توبچی . در لوح خطاب  
به صدر دولت عثمانی است :

" چند فوج از عساکر با طوبخانه مأمور  
نمود بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صدا های توب شد "

الخ و در رساله مدنیّه است قوله :

" آیا ممکن است که تفنگ و توب عادی باتفنگ هنری مارتی و توب

گروپ مقابلی نماید "

عربی بمعنی خیر و نیکی و پاکیزگی و  
نیکیبختی و سود و در اصطلاح مسلمانان  
بهشت و یاد رختی در بهشت است .

(طوبی)

طوبی لك و گاهی طوباك بمعنی خوشا بتو . در لوحی است :  
" طوبی لنفس قام علی خدمة امری و نطق بشنائی الجمیل " و در  
لوح به اشرف زنجانی :

" طوبی لعینك بما رأی جمال الله ربك و رب الخلائق اجمع  
و در آثار نظائر :

طوبی لكم ولك و طوبی للفائزین و طوبی للعلماء بسیار است  
عربی کوه بزرگ . در صورت زیارت  
تقیخان تا کزی است :

(طُود)

" سرع و آوی الی الطود الرفیع " .

طور سینا کوه معروف که در ذیل ن  
سینا و در اسرار الآثار العمومیّه تفصی  
است و در الواح و آثار امریه ذکر نام

(طُور)

بمعنی خودش و بمعانی تشبیهیه بسیاری استعمال گردید  
در لوحی است :

" در این ایام که مگم طور بر عرش طهور مستوی الخ و در ک

مکتونه است :

" واشرقت عليك النور من افق الطور ونفخت روح السناء فسي  
سيناء قلبك " ودر توفیقی درج ضمن نام صادق است قوله :  
" الم ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور " الخ  
و در کتاب اقدس است :

" هذا هو الذي به صاحت الصخرة و نادت السدرة على الطور  
المرتفع على الارض المباركة الطك لله الطك العزيز الودود "  
وقوله :

" ان الطور يطوف حول مطلع الظهور " ودر لوح به نصیر است  
" بلکه طوریون منصعق شده اند " .

در لوحی است :

(طوفان) " در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه

آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده

چه از کتب تواریخ و چه غیره " الخ .

بصورت نام ارضی در قرآن ذکر است

قوله تعالی :

(طوی)

" انك بالواد المقدس طوى " و در خطاب

مشهور به عمّه است :

" وكشفت السبيل عن الطلول في واد المقدس طوى " .

عربی پرندۀ و مرغ . طَیْر اَطْيَار جمع

در لوحی بحاجی محمد اسمعیل ذبیح :

" توئی آن طیری که از ظلم طالعیسن

بی محل مانده و وکر اخذ ننموده " الخ وقوله :

" انه لا يعرف بدونه ولا يطير الى سماء عرفانه طيور افئدة اهل

الامكان يشهد بذلك كل الاشياء " الخ ودر لوح رئیس است :

" يا اطيوار البقاء منعتم عن الا وکار " ودر لوحی است :

" طَیْر بروحک الی هوا " مکرمتی و غنایتی " که یاه زائده باشد

یا آنکه طَیْر بجای طَیْر محض افاده کثرت و مبالغه آمده .

عربی دستمالی بزرگ که بروی عامه

میانداختند و تا روی شانه هامیرسید

و گردن رامپوشاند . طَيَالِسَة جمع

در خطاب است قوله العزيز :

" این شکایت از جور و ظفیان و داد خواهی از ظلم و عدوان

اهل طیالسه نظر بنص صریح است " .

(طَیْر)

(طَيَالِسَان)

(حرف - ط)

(طِبَّة)

عربی دَم شمشیر ونیزه ومانند آنها  
أَطْبِي طِبَاة طِبُون طِبِي جمع  
در لوحی و مناجاتی در آیات صیام است

قوله ج ع :

" وانطقني يا الهى بكلمة من عندك وجعلتها سيفاً اظبتين  
بقدرتك واقتدارك بظبةٍ منهما فصلت و فرقت عبادك و خلقك  
الذينهم استكبروا عليك وتوقفوا في امرك الذي ما اظهرت امراً  
اعظم منه وبظبةٍ اخرى جمعت و وصلت و بلغت وربطت و التفت  
بين الذين اقبلوا الي وجهك " الخ و در خطاب و مناجاتی  
است :

" الهى الهى ترانى خائضاً في غمارالبلاء و غريقاً في بحار  
البأساء و الضراء هدفاً للتصال مطعموناً برماح الجور و الجفلا  
مجروحاً بظباة الشدة و البغضاء " الخ شاید عرفاً جمع ظببة  
ظباة هم استعمال میشود و یا اصل نسخه بظباة و یا بظبي بوده  
و نیز در خطایی در وصف شهداء خراسان است قوله :  
" اسألوا دَمها بضرنة مسومة و ظباة مسمومة " .

استظلال بسایه و پناه در آمدن . در

(ظَل - ظِلَّ الله -

ظِلَّ السَّلْطَان)

لوح به نصیر است قوله ج ع :  
" فیا روحا لمن یتوجه الیه بقلبیه و  
یستظل فی ظلّه " و در خطاب و صایای

عهد است :

" طوبی لمن استظل فی ظلّه الممدود علی العالمین " و در لوح  
بناصرالدینشاه است :

" ملك عادل ظل الله است در ارض باید كل در سایه عدلش  
ماوی گیرند و در ظل فضلش بیاسایند " و در آثار غصن اعظم  
عبدالبهاء عبارت " ظل غیر ظلیل " یعنی سایه بیسایه و نا  
پایدار ناسود مند بسیار است قوله :

" ظللاً غیر ظلیل او اوها ما معتبریة للعلیل " و نیز در آثار و تاریخ  
ذکر ظل السلطان مسعود میرزا ابن ناصرالدین شاه که جمال  
ابهی " ظل زائل " فرمودند از جهت اعمال قسیه که در یزد و  
اصفهان نسبت ببهائیان موجب شد تکرر یافت از آنجمله از  
غصن ابهی است قوله :

" ظل السلطان را ابداً گمان نبود که در زمان مشروطه چنین  
گردد همان است که از قلم اعلی صادر شده الا ان یتنبیه  
یتضرع الی الله حضرات یحیائیه از یحیی اورا بسیار امیدوار کرد

بودند و وعده سلطنت داده بودند ضعف الطالب والمطلوب  
 وبنس العشیر" و او بحال ۱۳۳۸ هـ ق در طهران بحال جنون  
 وهوان و خسران درگذشت . و در خطابی دیگر در شرح مقاصد  
 مشروطه و مجلس شوری طلبان قوله :  
 " وظل زائل رایعنی ظل السلطان را مدار و وکیل امور سلطنت  
 نمایند و جمیع امور تفویض بحضرت ظل السلطان شود " .  
 در لوح رئیس است قوله :

(ظلم - ظالم - ) الى ان دخلتم ارض السر فی يوم فيه  
 (مظلوم) اشتعلت نار الظلم ونعب غراب البین  
 روزیکه محض نفی ایشان از ادرنه دور بیت را محاصره کرده  
 بودند . وقوله :

" ان الظالم قتل محبوب العالمین " مراد ناصرالدین شاه است  
 که هیکل نقطه راهبها در رسانند . و در کثیری از الواح بر نفس  
 ابهی اطلاق مظلوم کردند . در لوح رئیس است :  
 " واسمع نداء کل الذرات هذا المحبوب العالم و یظلمه اهل  
 العالم ولا یعرفون الذی یدعونه فی کل حین " و در لوحی دیگر  
 است قوله ج و ع :

" هو الشاهد من افقه المنیر یا اولیاء الله فی ارضه واصفیائه فی  
 بلادہ اسمعوا نداء المظلوم انه یدکرکم بما یكون باقیاً بدم و ام

الطک و یبشرکم بما قد رلکم من لدی الله المقدر القدر لا تحزنوا  
 من حوادث الدنیا وما ورد علیکم فی سبیل الله العزیز العظیم  
 وقوله :

" ای اهل ارض ندای این مظلوم را بازان جان استماع نما " <sup>عید</sup>  
 و در ابتدای بعضی الواح چنین است :  
 " باسم مظلوم مسجون " .

هطش شدید . ظمان تشنه جگر . در  
 (ظماً :- ظمأء) لوح رئیس است :  
 " ایرب قد اخذتنا رعدة الظما " و در

مناجاتی است :

" قد اهلکتی ظمأ العصیان این بحر غفرانک " و در خطاب به  
 عمه :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك وضاحی وجهک وشهتی  
 وصالک و ظمأ قلبی لعین عنایتک " و در لوحی است قوله :  
 " کن فی النعمة منفقاً وللطمان بحرأ " .

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان :  
 (ظهور الاسلام) " ظهرا لاسلام و کعبه الانام الشیخ احمد  
 الاحسائی " بمعنی پشتیبان و حامی

اسلام .



(ظهور - مَنْ) لفظ ظهور در اصطلاح این امر ظهور امر  
 شارحین مقدّس است . و در آیه  
 يُظهِرُ اللَّهُ - منظر شهادت بحال قیام در صلوة یومیّه  
 (علیشاه) است :

" قد اظهر مشرق الظهور ومكّم الطور " ضمیر مستتر در فعل  
 اظهر راجع به الله سابق الذکر که مراد از آن احدیت ذاتیه  
 میباشد و مراد از مشرق ظهور و مکّم طور جلوه اسماء و صفات که  
 با اصطلاح عرفانی واحدیت است و جلوه در مقام ابهی نمود . در  
 لوحی است :

" طوبی لنفس تری العباد بحدود الله التي نزلت فی الزهر  
 والالواح قل لو یظهر فی کلّ یوم احد لا یستقرّ امر الله فی المدین  
 والبلاذ هذا لظهور یظهر نفسه فی کلّ خمسائة الف سنة مرة  
 واحدة كذلك کشفنا القناع و ارفعنا الا حجاب " محض مبالغه  
 و تأکید در رفع فعل متعدّی را بباب افعال برده ارفعنا  
 فرمودند و اَحجاب جمع حجب بفتح و سکون است نه جمع حجاب  
 که در ضمن نام حجاب بیان است و شاید در اصل رَفَعْنَا  
 الحجاب بود . و در ضمن احوال حاجی محمّد اسمعیل ذبیح  
 هم ثبت میباشد و نیز قوله :

" لوح الظهور کتاب الظهور قد نزل من سماء الفضل لمن اقبل

الی الله مرسل الآيات " خطاب باقا سید مهدی افغان در ریزد  
 است .

من يُظهِرُ الله بضمّ یا و کسرها فعل مضارع از باب افعال  
 یا من یُظهِرُ بفتح هـ و مضارع مجرد که مؤدای هـ و یکی است  
 و موعود در کتاب بیان و دیگر آثار بیان میباشد و مشهور و مصطلح  
 نزد بابیان گردید و وعده ظهور من یظهره الله بسیار جلیلی  
 بعد از خود دادند و از آن جمله در ضمن مناجاتی یا من یظهر  
 الله چنین خطاب کردند :

" ولكنّ الیوم الذی تطهرنّ فیہ نفسک علی قدر استحقاقک  
 لمن یعبدک من احدی ای علی عدد حرف احد ولو انّ کُلّ  
 یومئذ یخاطبک ایاک نسجد و ایاک نکنت ..... و کانت اری  
 ظهور من تطهرته و لا حزنت علیه کُلّ یتوجهون الیه بامر قبل  
 ظهوره و لم یتوجه الیه کُلّ بنفس ظهورک فیہ ..... یحزن  
 فوادی ان از کرحزنه " الخ و در آثار اولیه ابهی نیز همان  
 تکرار و تأکید و تجلیل گردید از آن جمله در او آخر کتاب ایقان  
 تفصیلی از تعدّیات و ستمهای بابیان در حق من بیعتة الله  
 در یوم ظهورش نگاشتند . و در لوحی است قوله :

" هو المحبوب السلطان هذا کتاب من جمال قدس منیر  
 الی الله العزیز المقدر القدير و هذا لوح من الله العزیز

القدیر الی جمال قدس منیر الذی یظهر من اللّٰه کیف یشاء و اراد الخ و در لوح حج بغداد است قوله :

" و اشهد بان من یظهره اللّٰه حق لا ریب فیه ویأتی بانوار قدس منبع وبه یجدد خلق السموات والارض وخلق الاولیاء والآخرین " الخ و در بیان ذکر است که در مجالس بزرگ محلی برای من یظهره اللّٰه واگذارند و آنکه لباس و بدن خود را نظیف و لطیف نگهدارند که چشم من یظهره اللّٰه برمکوه نیفتد و اساساً در آثار و توقیعات نقطه هر مظهر مشیت بعنوان من یظهره مجتلاً مذکور و مصطلح است . در توقیعی خطاب به ازل است :

" ولتأمرن بمن یظهره اللّٰه فانه لیاتین ذلك الخلق فی القیامة الاخری بسلطان عز رفیع " .

و در خطاب و بیانی از غصن اعظم عبد البهاء برای بهائیان مجتمع از زائرین مسافرین و مجاورین در بیت معظم خود چنین است :

" بعد از شهادت حضرت باب ۲۵ نفر ادعا کردند که مظاهر حق اند یعنی هر یک ادعا کردند که من یظهره اللّٰه موعود میباشد و جمال مبارک بیکی از ایشان فرمود اگر در ریاهای سرور را مینوشیدی نباید کسی بر لبانت اثری ببیند اما بیچاره متنبه شد و زمین را با محاسن و مؤگانش جاروب کرد و سبب غفلتش

این شد که در عالم روّیا جنتی دید و از آن پرسید گفتند بهشت موسی است و جنتی دیگر بزرگتر از آن دید و گفتند این جنت عیسی است و جنت سوم از آن محمد اکبر از دوم و چهارم برای حضرت باب اکبر از سوم بود و جنت پنجم دید که اکبر از کل بود و آن جنت حضرت خودش بود و روّیا را حقیقت پنداشت و خود را از اهل مراقبه و کشف انگاشت . انتهی و مظهر علی شاه شیخ بابا سعید لوحی بنام او است .

( حرف - ع )

در آثار این امر رمز از کشور عراق و اسما بسیار دیگر میدوه بحرف ع میباشد چنانچه ذیل نامهای حی و عبد و عشق آباد اشاره است و نیز ع رمز از عبد البهاء عباس و امضاء غصن اعظم انبهی بود و ضمن شرح نام آقا بیان و توضیحات درج است . عربی آنچه که در اثر استمرار و تکرار حالت ثابت گردد . عادات عوائد جمع در لوح طب است :

( ع )

( عَادَة )

" وَأَتْرِكِ الْعَادَةَ الْمَضْرَّةَ "

در عرفان زکراست .

(عارف)

عربی دهم محرم وحدیثی مروی ازائمه  
اهلبیت نبوی :

(عاشورا)

" کلّ یوم عاشوراء " متداول گردید که

باب اعظم را شرحی بر آن است و در ذیل نام حسن حسین زکریا  
از آن است .

در علی زکراست .

(عالی پاشا)

قریه ای از توابع اراک دارای هزارسکه  
وقتی در ایام غضن اعظم عبدالبهاء برای  
بهای شدن شیخ مرکز جمعیتی از این

(عامره)

طائفه بود ولی بعد از فوت شیخ بعلت اختلاف داخل و خصوصیت  
خارج تحلیل یافت و اکنون معدودی برقرارند .

عربی آب زیاد رویهم برآمده . در خط  
در حق زین المقربین است :

(عباب)

" لبّی لخطابك عند تلجلج عباب طمطم

موهبتك "

چنانچه ذیل نام امة هم زکراست در

(عبد)

الواج وآثار ابھی خطاب بذکور وانات اهل بها اطلاق بسیار  
واما بسیار است که هر یک در گفتار و نوشته های خود بآن سمت  
افتخار مینمودند و مصداق قول شاعر عرب بودند که گفته :

" وهان علیّ الّکون فی جنبّ حبّها

وقول الاعادی انه لخلیج

اصمّ از انودیت با سعی وانما

از اقبل لی یاعبد هالسمیع "

و نیز انبیا و مرسلین در لسان قرآن و عرف اسلام بمقام عبودیت  
درگاه خدا وصف شدند و اولیا و ائمه در تعریف و تجلیل  
عبودیت سخنها ی بلیغ عمیق گفتند و در مشنوی شهیر رومی است  
" چون ز خود رستی همه برهان شدی

چون که گفتی بنده ام سلطان شدی "

وازنقطة البیان در شرح " یامن دلّ علی ذاته بذاته " قوله  
الاعلی :

" قول الصادق فی المصباح العبودیة جوهره کنهها الربوبیة  
فما خفی فی الربوبیة اصیب فی العبودیة وما فقد فی العبودیة وجد  
فی الربوبیة وقول علی بن موسی الرضا ان الاستدلال علی ما  
هنالك لا یعلم الا بما هیینا وقول الصادق ان العبد لم یکمل  
فی مقام حتی لا یخاف من الناس ویری کلّ فی جنب حکم اللّسه

کمثل سواد عين نطلة مئة وكان المدح عنده رضاءه والسدم  
 سخطه " الخ ودر صحيفه العدل است قوله :  
 " ودر حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سر  
 وجهر جاری نسازند تا آنکه از فیض ازلی و نفعات شمس ابدی  
 در هیچ شأن محجوب نمانند ..... امر که باینجا ختم شد از  
 سهیل فضل امام غائب عجل الله فرجه عبدی از عبید خود را از  
 بحبوحه اعجاب و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده " الخ  
 ودر شرح صمد است :  
 " فاستعد لانوار هذا العبد الدليل الخائف من ربه الجميل  
 والرحمن من فضل الجليل " الخ ودر لوح بناصر الدین شاه  
 است قوله :  
 " اتی عبد ..... اسمع ندا هذا المملوك " ودر ضمن نامه های  
 غلام و علم نیز شطری مذکور است . و نیز لوح :  
 سورة العباد خطاب به سید مهدی دهجی است که  
 تفصیل سفر اسلامبول و ادرنه را در بردارد . قوله :  
 " شهد الله انه لا اله الا هو واتا كل له عاهدون ..... ان  
 يامهدى فاشهد كما شهد الله لنفسه قبل خلق السموات والارض  
 بان لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده وسهاؤه " الخ ودر  
 کتاب امر و خلق موارد بسیار از الواح در ذکر عبودیت ثبت

گردید . و نیز چنانچه در ذیل شرح کلمه آقا و طبیب زکمر  
 است مراد از لفظ " عبد حاضر " مسطور در الواح میرزا آقا جان  
 کاشی خادم میباشد و او خود نامه مفصلش را که محض اثبات امر  
 ابهی و نفی میرزا یحیی ازل نوشت چنین آغاز نمود :  
 " بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی است از عبد خدا بسوی  
 بنده ای از بندگان او الذي اتخذ الى الله سبيلا ..... احبای  
 الهی در دیار ملاقات نمودید از قبل غلام زکمر و سلام برسانید "  
 الخ و نیز در آندور بسیاری از بهائیان زکمر موالید خود را  
 بنام عبودیت ابهی عبد الحسین و برخی عبد البهاء نام کردند .  
 و غصن اعظم عبد البهاء را بنوعی که در ذیل نام آقا زکمر است  
 آقا و غصن اعظم میخواندند و بعد از صعود ابهی ثابتین بر  
 عهد بنام " مولی الوری " و " سر الله " و " سرکار آقا " و مراتب  
 فوق ذلك در اشعار و آثار و گفتار خود شهرت دادند و موجب  
 تعرض شدید ناقضین گردیدند لذا غصن اعظم خود را بنام  
 " عبد البهاء " تشهیر کرده آنرا امضاء آثار خود قرار دادند  
 و مکرراً موكدا نوشتند که جز بدین نام نخوانند و جز بعبودیت  
 ابهی نستایند و از آنگاه نام " عبد البهاء " اختصاص یافت و  
 دیگری فرزند خود را بآن مستی نکرد و در خطاب است قوله :  
 " يا ايها المؤمنون ..... بل جعلوا ذكر دون العبودية

فَخَالِهَذَا الطَّيْرُ الطَّائِرُ فِي الْفَضَاءِ الرُّوحَانِي ( مراد آنکه  
 ناقضین خود بوصف ربوبیت و مانند آن تشبیه میگردند و ثابتین  
 را بطور غیر مستقیم بآن از کار و امید اشتند آنگاه همانرا وسیله  
 و بهانه اعتراض میساختند ) و آن عبد البهاء متضرع الی ملکوت  
 الابهی و لیس شئی یخفی اعلموا ان کینونتی عبد البهاء و ذاتی  
 عبد البهاء و حقیقتی عبد البهاء و ذروتی العلیا عبد البهاء  
 و غایتی القصوی عبد البهاء و لیس لی شأن الآ عبودیة البهاء  
 و لیس لی مقام الآ الخضوع و خدمة الاحباب و لم یصدر من قلمی  
 الا انتی عبد البهاء و ابن البهاء و رقیق البهاء و بهذا  
 افتخر بین الملا لان عبودیة البهاء جوهره بدیعة نورا تو قد  
 و ترضی علی اکلیل العزة الابدیة البهاج هذا شأنی و مقامی  
 و انا عبد البهاء و ابن البهاء " و قوله :

" شمس حقیقت درغیب امکان متصاعد و در نقاب خفی پنهان  
 و الکل عبادله و کل من فضله سائلون مقام این عبد عبودیست  
 است نه ولایت رقیبت است نه خلافت سبحانه عما یصفون  
 عبودیست این عبد عبودیست لغوی است نه عبودیست تا ویلی با  
 تفسیری یا تلویحی یا تعبیری بل که عبودیة البلال الحبشی  
 لسید القرشی و مقام توجه بعد ظاهر خواهد گشت " و در خطاب  
 و بیانی شفاهی برای جمعی از دوستان است قوله :

" ان شرف مقام العبودیة هو اطن من کل الشؤن و ما احسن  
 ما قیل : اصم اذا نودیت باسمی و انتی اذا قبل لی بها  
 عبده لسمیع "

و در ذیل نامهای بغداد و جمال و عبّاس و عگا نیز شرحی است.  
 و از جمله مسلمانان باستانی مرکب از کلمه عبد و مذکور مکرر در آثار  
 حاجی عبدالمجید نیشابوری از بقية السیف قلعه طبرسی  
 بود که تمام احوال و شهادت در تاریخ ظهور الحق مسطور  
 گردید و در ضمن نامهای زیارت و بدیع ذکری از او است .  
 دیگر :

حاجی عبدالمجید شیرازی که در لوح حکما است قوله الاعز:  
 " بیت من سعی بالمجید " مراد خانه او است در کاظمین  
 که آقا محمد نبیل اکبرقائینی در آنجا بلقاء ابهی فائز گشته امواج  
 بحر عرفان را مشاهده کرد و فاتش در موصل حدود سال ۱۲۹۶  
 واقع که در لوحی صادر در آن سال در حق او است :

" انا ارضنا ان نذکر المجد الذی صعد الی الله رب العالمین  
 لعمرک یا زین انه حضر تلقاء الوجه فی ارض الکاف ( کاظمین ) و  
 القینا علیه کلمة الله المهیمن العلم الخبیر ..... اشهد  
 انک ..... ثم نذکر ابنه الوهاب ..... هو الذی استشهد فی  
 سبیل الله "

و در حق او و پسرش از غصن اعظم عبدالبهاء در حیفابرسال  
 ۱۹۲۰ میلادی قوله :  
 " پدر حاجی عبدالمجید لله باشی فرمانفرما پسر فتحعلیشاه  
 بود بعد حاجی عبدالمجید همه کاره همان فرمانفرما شد چون  
 خیلی مقدّم بود قصد کرد بیاید در کاظمین مجاور شود و در آنجا  
 حجره تجارت باز کرد بعد از آنکه مؤمن شد کسی دیگر با او معامله  
 نمیکرد و او هم متصل در ب حجره آیات استنساخ میکرد  
 میگذاشتند و فحش میدادند آبدهن میربختند انا اودرنهایت  
 صبر و استقامت اعتنا نمیکرد بسیار آدم منقطعی بود تاده سال  
 ازته مانده دکان معاش خود را میگذراند در ظرف هفته يك نفر  
 خارجی که او را نمیشناخت با او معامله میکرد تا آنکه صمود  
 بملکوت ابهی نمود " و قوله :  
 " پسرش عبد الوهاب ..... در سفر اول حضرت مقصود بعسراق  
 بشرف لقاء فائز شد پسر استدعاء هدایت پدر نمود حضرت  
 عبدالمجید بمجرّد تشرف بحضور ربّ غفور مانند شمع پرا فروخت  
 و بایمان فائز و چون جمال قدیم مراجعت بطهران فرمودند  
 همیرزا عبد الوهاب امر نمودند که چون پسر و حیدری باید در نزد  
 پدر بمانی ..... و چون ..... بطهران رجوع فرمودند ..... صبر  
 و قرار نماند ..... پدر بزرگوار گفت ..... عزم طهران کن .....

بمجرّد ورود دستگیر شد ..... و در کمال سرور و حبور جان بها  
 ..... آن پیر سالخورد ..... بشهادت پسرشادمانسی  
 نمود ..... و عاقبت سرگون شد و در اسیری جان بجانان  
 تسلیم نمود " الخ و دختر حاجی عبدالمجید مذکور را میرزا  
 یحیی ازل بزنی گرفت و دیگر :  
 شیخ عبدالحسین طهرانی مجتهد معادی با این امر در  
 بغداد مذکور در تاریخ است و در ذیل نام جمال تفصیلی از او  
 است و در لوجی است قوله الاعزّ :  
 " نزل لشیخ عبدالحسین ان یا حسین تزور الحسین و تقتل  
 الحسین یا ایها الغافل المرتاب "  
 و عبد الحمید داروغه شیراز در همه تواریخی که از دوره حضرت  
 نقطه نوشتند مذکور است . دیگر :  
 سلطان عبدالمجید دیگر سلطان عبدالعزیز بن سلطان  
 محمود دوم که در ذیل نام اسلامبول نامبرده است از سال  
 ۱۲۷۷ هـ ق تا سال ۱۲۹۳ سلطنت داشت در ایامش قره  
 طاق در سال ۱۲۸۰ و همچنین بوسنه و نیز افلاق و بغداد  
 تأسیس دولت واحده رومانی کرد و عاقبت بسال مذکور ۱۲۹۳  
 حسب افتاء شیخ الاسلام خیرالله افندی خلع گردید و انتحار  
 نمود و سلطان مراد برجایش منصوب گردید . و در شأن سلطان

عبد العزیز در لوح فؤاد است قوله :

" يأخذ اميرهم " و در کتاب اقدس است قوله :

" نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل والظلام يفتخر على النور " و بعد از سلطان مراد سلطان عبد الحميد معروف است كه نبنده اى از اعمالش زپل نام جمال و مصر ثبت ميباشد . ديگر : شيخ عبد الرحمن كركوكى از اهل طريقت اهل سنت مذكور در تاريخ كه رساله فارسىه در مراتب سلوك از جمال ابهى در سنين اقامت در عراق و بعضى از الواح ديگر از آن جمله قوله :

" اى ضياء الحق حسام الدين راد كه فلك و اركان چوتـــو شاهى نژاد نميدانم چرايكم رتبه رسته محبت گسيخته " السخ و قوله :

" مهى برآمد از اين شهر سوى شهر ديگر شد " الخ كه شهادت آقا ابوالقاسم همدانى را بيان فرمودند خطاب با و است ديگر نام قصبه عبد العظيم طهران در الواح و آثار ذكر است . و ملا عبد الكريم قزوينى شيروانى را در ذيل نام يحيى و قفقاز اشاره است و عبد الفقار اصفهانى از اصحاب ابهى در بغداد كه از همراهان تا عكا بود در تاريخ كثرت ذكر داشت و اقدامش بانتحار و غرق دريا براى دور كردنش از محضرا بيهى بيشتر موجب آن گرديد و تمام تفصيل در تاريخ ظهور الحق ثبت است و در

لوحى قوله ج ع :

" ومنهم من اخذه حب الله على شأن نبذ نفسه فى البحر "

و آقاسيد عبد الرحيم اصفهانى مذكور در ذيل نام فتحعلى و رحيم و موصوف در تاريخ و ذكر عبد الوهاب كه در لوح مشهور بخطاب " يا عبد الوهاب " مخاطب شده در لوح شهير بشيخ سلمان است قوله :

" يك لوح مخصوص جناب عبد الوهاب نازل شد برسانيد و لونزل بلسان القوم و قواعدهم الطاهرة ولكن يكفى من على الارض لوهم يشعرون " .

ديگر حاجى ميرزا عبد الله خان نورى عضو محترم اداره وليعهد مطفر الدين ميرزا در آذربايجان كه دختر خود را بازواج ميرزا علي محمد و رقا ( شهيد ) در آورده كفالت كرد تا بنشر و خدمت اين امر مشغول باشد . در الواح مذكور است از آن جمله قوله : " و نذكر العين والباء الذى شهد الله باقباله و توجهه و ذكره و ثناؤه و انفاقه فى هذا السبيل المستقيم ..... انا سمعنا ما ذكرته فى حقه و ذكره الامين من قبل و ما عمل فى سبيل الله المولى العظيم " .

ديگر ميرزا عبد الله اصفهانى در موصل ديگر عبد الكريم خراط اصفهانى كه بعد از صعود ابهى از معاريف ناقضين قرار

داشت تا بسال ۱۳۳۳ در عکا درگذشت و عبدالاحد ضمن  
ابتهال و میرزا عبدالرحیم ابهری ذیل ابهر و عبدالرحیم  
تونی در نام فاران و عبدحسین ذیل نام اورشلیم و غیرهم  
مذکورند .

و شیخ عبدالحسین تفتی آواره و اخیراً آیتی تمامت احوالش  
در ظهور الحق ثبت میباشد .

و عبدالحسین خان تمدن الطک شیرازی موصوف در تاریخ  
از غصن اعظم عبدالبهاء در اسکندریه مصر در ایام اخیراً اقامتشان  
در آنجا تلگرافی برای طرد وی چنین رسید :  
" تمدن توحش یموتی است "

و از این مسمیان شیخ محمد عبده مصری مذکور در بعضی  
بیانات غصن اعظم عبدالبهاء و نامبرده ضمن نام جمال بتفصیل  
شرح احوال در اسرار الآثار عمومی است .

صیغه مبالغه عربی بمعنی پرشجاعت  
(عبّاس) خشم آور خصم افکن و از مشهورترین  
عبّاس نامان عبّاس عمّ پیمبر و خاندانش

بنام بنی العبّاس بودند و در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء  
چنین است :

" عبّاس عموی پیغمبر همیشه خوف و هراس داشت که بنیان

خاندان ما متزلزل گشت و حال آنکه منصب او در جاهلیت  
سقایة الحاج بود بعد در اسلام بمقامی رسید که سلاله او در  
پانصد سال خلافت چهار اقلیم کردند " الخ

و نیز عبّاس نام يك پسر علی امیر المؤمنین شهید نامی در واقعه  
کربلا بود .

و نیز عبّاس نام جدّ اعلاى ابهی که نام پدرشان هم قسرار  
گرفت ولی بهاس احترام میرزا بزرگ خوانده میشد و او خود در  
مرقومات " عبّاس تا کرى غفرله " امضاء میکرد .

و نیز نام غصن اعظم عبدالبهاء بعنوان " عبّاس افندی " که  
ترکان عثمانی محض تجلیل میگفتند معروف و مشهور میباشد  
و بسیار وقت بصریح نام " عبّاس " امضاء میکردند و شاید آخرین  
تلگرافشان از حیفا بطهران مورخه ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ مطابق  
۵ جمادى الثانیه ۱۳۳۹ است :

" طهران باقراف امین تحیات مرا به جمیع احبّاء ابلاغ دارید  
صحتم کامل است عبّاس " و در ضمن حرف ع و نام آقا و غصن  
شرحی است .

عِبْرَةٌ عربی اشک در چشم و غمگینى .

عِبْرَات جمع . در صلوة یومیّه

است :

عِبْرَةٌ - عِبْرَةٌ

عِبْرَتِی - عِبْرَاتِی





(عثمانی)

سلطنت عثمانی در سال ۶۹۹ هـ ق  
 بواسطه سلطان عثمان رئیس يك قبيله  
 ترك تأسیس شد و از نسل و دودمان عثمان  
 مذکور ۳۵ نفر نزدیک بششصد و سی سال سلطنت امپراطوری  
 کردند و در ایام باب اعظم سلطان عبدالمجید خان سی و یکمین  
 پادشاه آل عثمان که بسال ۱۲۵۵ هـ ق بسلطنت نشست  
 پادشاهی داشت و برادر وی سلطان عبدالعزيز خان بسال  
 ۱۲۷۷ بسلطنت قرار گرفت که در ایام ابهی پادشاهی مینمود و  
 بنوعی که ذیل نام رئیس و عهد و غیرهما مسطور است بالا خیره  
 مخلوع شد و انتحار کرد آنگاه سلطان مراد خان بن سلطان  
 عبدالمجید خان دوامی نکرد و بلافاصله سلطان عبدالحمید  
 خان ثانی در سال ۱۲۹۳ بسلطنت عثمانی برقرار گردید که در  
 ایام ابهی و مرکز عهد و پیمان خلافت اسلامی نمود . و نام  
 آند دولت و خصوصاً دوتن اخیر در آثار این امر بنفرت و ذکر مذلت  
 مکرر شد

تا آنکه عبدالحمید بالا خیره بشورش و انقلاب بی معزول و منکوب

گشت و سلطان احمد خان ایامی بنام سلطنت بود آنگاه جمهور  
 شد .

(عجاج)

عربی غبار و دود . در لوح لیلۃ القدس  
 است قوله الاعز :

" ثم أسألك يا الهی ان تطهر قلوبهم

عن عجاج الممكنات وغبار الكائنات " الخ .

جمع عجیبه شكفتیها . در لوح حکماء

(عجائب)

بوصف بلینوس حکیم قوله ج و ع :

هو الذي يقول انا بلینوس الحکیم صاحب المجائب

والظلمات " .

عربی گوساله . و در قرآن در قصه

(عجل)

سامری و گوساله است :

" واتخذ قوم موسى من بعده من حلیهم

عجلاً جسداً له خوار " یعنی قوم موسی بمداز او از زیورهای

خود گوساله ای باهیکل گرفتند که آواز داشت و در آثار باب

اعظم در قضیه مخالفت و معارضت میرزا جواد واعظ برغانی که

بتفصیل در ظهور الحق برسبیل تشبیه اطلاقات مکرره یافت و

همچنین در آثار ابهی در قضیه میرزایحیی ازل تکرار گشت و

میرزا جواد و همهرانش و میرزا یحیی و همرازانش بنامهای

عجل و خوار و سامری یاد گردیدند چنانچه در ذیل  
نامهای سامری و خوار و جواد و بیان ویحیی ذکر است و بنوع کلی  
در حق مدعیان باطل و ناعقین اصطلاح گردید که در لوحی است  
قوله الاعزّ :

" انا لنسمع نداء العجل من بعض البلاد قل يا قوم اتقوا الله  
ولا تكونن من المفسدين "

(عَجَم)  
عربان غیر خود خصوصا ایرانیان را عجم  
و عجمی و بلادشانرا بلاد العجم گفتند  
و اصل ریشه کلمه بمعنی بی لسانی

و بی بیانی است . در لوح رئیس است قوله ج ع :  
" واتحدت مع رئیس العجم فی ضری " و در لوح به صدر  
دولت عثمانی است قوله : " چنانچه رسم عجم است "  
و در ذیل نام رئیس هم زکری میباشد . و قوله :  
" قل ان ملك العجم قتل محبوب العالمین "

(عَدَد)  
بفارسی شمار . و راجع به بعضی نکات از  
موارد استعمال آن و نیز راجع بتطبیقات  
عددی ابجدی ذیل نامهای امر  
جفر ، حرف ، تسع ، سبع و غیرها مسطور میباشد .

(عَدَل - اِعْتِدَال - عَدْل داد و داد گری ، در لوحی  
مُعَادِلَة) است :

" امروز ناله عدل بلند و چنین انصاف  
مرتفع دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده " و در مناجاتی  
در توقیعی است :

" عدلك للعاصین رحمة لیخلصهم من عذاب ما اكتسبت اید۳۳  
ویوصلهم الی مقام قریك " و نیز در صحیفه عدلیه است قوله :  
" و تا بحال آنچه که در کتاب عدل مشاهده شد چهارده هزار  
آیه متغنه است ..... اگر جمیع علماء بخوانند که در کتاب عدل  
و صحیفه حرمین يك حرف و دو حرف بدون ربط پیدا کنند  
بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه قادر نخواهند بود " الخ  
و مراد از کتاب عدل شرح سوره یوسف میباشد و اطلاق نام  
کتاب العدل بر کتاب الروح ضمن نام روح ثبت است .  
و لوح عدل خطاب به آقاسید محمد رضا شه میرزادی صادر  
گردید قوله الا بهی :

" بسم الله العادل الحكيم هذا الروح قد بعث الله اسمه العادل  
ونفخ منه روح العدل فی هياكل الخلائق اجمعین "

عَدْل همتای . در کتاب عهدی است قوله :  
" میراث مرغوب لا عدل له " الخ که بکسر عین و سکون دال است

ويفتح عين بهمين معنى نیز میتوان خواند .

اعتدال توسط بین دو حال واستقامت وتساوی روز و شب  
درلوح طب است :

" تنفیة الفضول هی العمدة ولكن فی الفضول المعتدلة "  
معادلة موازنه ومقابله باکفه دیگرى در دعاء " یدعوه  
محبى الانام فی الايام " است قوله :

" بعد الذى نزلت فی البیان بان لا يعادل بكلمة من عنده كتب  
العالمین " ودر کتاب اقدس است :

" یدرکون منه مالا يعادله ملکوت ملک السموات والارضین " .

ناحیه بعید و آخرین . در خطاب و  
(الْعُدْوَةُ الْقُصْوَى)

زیارت ملا زین العابدین تا کرى است :

" رَبِّ اِنَّهُ اشتهر بالزهد والتقوى فسى  
تلك المدوة القصوى " .

عذاب بمعنی عقاب عذاب بمعنی خوش  
(عَذَابٌ - عَذْبٌ) وگوارا . درلوح به شیخ نجفسى

قوله الاعز :

" سم مهلك در سبیلش شهدى است فائق و عذابش عذیبى

است لائق " .

عربى بیابان لوت بیدرخت و بیسایه

(عَرَاءُ) درلوح سلطان است :

" وحوش العراء " ودرلوح خطاب

به حاجى محمد کریمخان :

" وتنوح فی العراء " ودرلوحی ثبت ذیل نام عید :

" النار التى اشتعلت فی هذا العراء " .

عربى نرگس صحرائى گل خوشبوى . در

خطاب مشهور و بیبائیان خراسان

(عَرَارُ)

قوله العزیز :

" وشمیم عرار الوفاء " .

در کتاب اقدس است قوله :

" هذا ما اخبرناكم به اذ كنا فی العراق "

(عِرَاقُ)

و درلوح حکما است :

" انا بینا لك اذ كنا فی العراق فی بیت من سعى بالمجید

اسرار الخلیقة ومبدأها ومنتهاها وعلتها " که مراد خانه حاجى

عبد المجید شیرازی است و در ذیل نام عبد و در ظهور الحسنى

تفصیل میباشد . و درلوح بشیخ سلمان است :

" ای سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار

فرمود " و درلوح بناصرالدین شاه است قوله :

" تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد ( میرزا بزرگ خان قزوینی قونسول ایران در بغداد ) ..... لا بدّاً حفظاً لعباد الله معدودی بوالی عراق توجه نمودند " الخ و زکری از کلمه " لا بدّاً " جداگانه در ردیف لام ثبت است و اشاره و اعتذار از قبول تبعیت دولت عثمانی است و محض حفظ از تعرض و خطر قونسول مذکور در سنین او اخراقات در بغداد صورت گرفت .  
 و قوله :

" قد نزل حين الخروج من شطر العراق لوح فيه اخبرنا العباد ما يظهر من بعد ان ربك لهو العليم الخبير " و قوله :  
 " جعلوا اهلي واحبتي اسارى من العراق " مراد واقعه اسارت حرم کاشی وعده ای از بهائیان از بغداد بموصل است.  
 و لوحی دیگر قوله :

" هو الممتنع السلطان الفرد الغالب المقتدر القدير سبحانه الذي خلق الخلق بامرته وابدع خلقه  
 كلشي اقرب من ان يحصى ان انتم تعلمون ..... وانك انت يا شطر العراق انت فابك بقلبك ثم بقلبك بما خرج عنك جمال الله استقر في مقر السجج خلف قلل من جبال صخر مرفوع الخ  
 که بیان وتفصیل خروج از عراق واستقرار در اردرنه میباشد . و  
 بفارسی آنرا عراق عربی میخواندند و در مقابل آن عراق ایران

بفراق عجم قسمت معین و معروف آن مملکت بود و در ذیل نسا .  
 آل هم زکری است .

( عرش - عرش عربی بمعنی تخت و اورنگ شاهر در قرآن بمواضع کثیره ذکر و وصف عرش دیک العرش ) برای خدا شد که از آنجمله آیات :  
 " هورب العرش العظيم " و " و يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية " و " كان عرشه على الماء " است و مفسرین و علماء اسلام طبق مکتب حزبی و عرفانی خویش یا محمول بر معنی ظاهر و یا مؤول به معانی متنوعه کردند . و از مقام نقطه طبق آیات قرآنیه در دعائی است :

" لولا انت لم ادر ما انت انت الذي اقم العرش على الماء والسموات بلا عمد مرئي في الهواء " ولی در توفیعی صادر در اصفهان بجواب سؤال میرزا حسن وقایع نکار طبق آثار شیخ احسانی قوله :

" وان ما سألت من معنى قوله عز وجل الرحمن على العرش استوي فاعرف ان للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش في مقام المشيئة وان المستوي عليها هو محمد رسول الله ومنها عرش في مقام الارادة وان المستوي عليها هو علي ومنها عرش في مقام القدر وان المستوي عليها هو الحسن ومنها عرش في مقام القضاء

وَأَنَّ الْمَسْتَوَىٰ عَلَيْهَا هُوَ الْحُسَيْنُ وَمِنْهَا عَرْشٌ فِي مَقَامِ الْأَنْزَانِ وَأَنَّ الْمَسْتَوَىٰ عَلَيْهَا هِيَ الْفَاطِمَةُ وَمِنْهَا عَرْشٌ فِي مَقَامِ الْأَجَلِ وَأَنَّ الْمَسْتَوَىٰ عَلَيْهَا هُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمِنْهَا عَرْشٌ فِي مَقَامِ الْكِتَابِ وَأَنَّ الْمَسْتَوَىٰ عَلَيْهَا هُوَ مُوسَىٰ بْنُ جَعْفَرٍ..... وَأَنَّ مَا وَرَدَ فِي الْأَخْبَارِ بَأَنَّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْأَوْلِيَّيْنَ وَأَرْبَعَةً مِنَ الْآخِرِينَ فَهُوَ الْحَقُّ لِأَنَّ مَقَامَاتِ الشَّيْخَةِ إِذَا اجْتَمَعَتْ تَدَوَّتْ صُورَةٌ جَامِعَةٌ وَلِذَا إِشَارَ اللَّهُ إِلَيْهِ فِي كِتَابِهِ وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ..... وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنَ الْعَرْشِ لَوْنًا مِنْهُ الرُّكْنُ الْأَوَّلُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْفَائِضِ وَهُوَ لَوْنُهُ الْبَيَاضُ وَمِنْهُ ابْيَضَّ كَلْشَىٰ فِي الْأَمْكَانِ وَمِنْهُ الرُّكْنُ الثَّانِي حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْحَيِّ وَهُوَ لَوْنُهُ الْأَصْفَرُ وَمِنْهُ أَصْفَرَ كَلْشَىٰ فِي الْأَكْوَانِ وَمِنْهُ الرُّكْنُ الثَّلَاثُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْمُحْيِي وَهُوَ لَوْنُهُ الْأَخْضَرُ وَمِنْهُ أَخْضَرَ كَلْشَىٰ فِي الْأَعْيَانِ وَمِنْهُ الرُّكْنُ الرَّابِعُ حَامِلُ اسْمِ اللَّهِ الْعَمِيمِ وَمِنْهُ أَحْمَرَ كَلْشَىٰ فِي مَرَاتِبِ الْأَنْفُسِ وَالْآفَاقِ " الخ ودر عرفان و عرف بهائی ظهورات و مقامات و حکمروائی و نوع تجلی مظاهر مقدسه و نیز هیالکشان و نیز محلّ جلوس و قرار بهی رادرخانه عکا و قصر و غیره که از جایگاه دیگران مرتفعتر بود عرش الهی میخواندند چنانچه در لوحی راجع بمیلاد ابهی در دوّم محرّم است قوله الاعزّ :

" فَيَا حَبِذَا هَذَا الْفَجْرَ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَىٰ جَمَالَ الْقَدَمِ عَلَىٰ عَرْشِ اسْمِهِ الْأَعْظَمِ " وقوله :

" قَدْ جَاءَ عِيدَ الْمَوْلُودِ وَاسْتَقَرَّ عَلَى الْعَرْشِ جَمَالَ اللَّهِ " ودر کتاب اقدس است :

" وَارْفَعَنَّ الْبَيْتَيْنِ فِي الْمَقَامَيْنِ وَالْمَقَامَاتِ الَّتِي فِيهَا اسْتَقَرَّ عَرْشُ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ " وقوله :

" قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَحْضُرَ لَدَى الْعَرْشِ بِمَا عِنْدَهُ مِمَّا لَا عَدْلَ لَهُ " وقوله :

بِسْمِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْإِبْهِيِّ أَنْ يَا عَبْدًا أَنْ اسْتَمَعَ نِدَاءَ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ مِنْ شَطْرِ الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّ عَرْشُ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ودر لوح به نصیر است قوله :

" أَكْرَمَ مَلَا حِظَّةً ضَعْفَ عِبَادٍ وَفَسَادٍ مِنْ فِي الْبِلَادِ نَمِشِدُ الْبَيْتِهِ أَذِنَ دَادُهُ مِشِدُكَ كَلِّ بَيْنَ يَدِي عَرْشِ اعْظَمَ حَاضِرْ شُونِدُ وَنَفْمَا رُوحِ الْقُدْسِ أَكْرَمَ رَاهِبِصْرَ طَاهِرْ مَشَاهِدُهُ نَمَائِنِدُ " وقوله :

" بِنَامِ دُوسْتِ يَكْتَنَانَهُ أَنْجَنَابِ بِلْسَانِ پَارِسِي تَلْقَاءُ عَرْشِ الْهَيْيِ صَادِرٌ " وقوله :

" أَنْ يَأْتِيْبِيلَ قَبْلَ عَلِيٍّ اسْمِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ عَنْ جِهَةِ الْعَرْشِ مَقَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ عَنْ عِرْفَانِ الْعَالَمِينَ مَرْفُوعًا " وقوله :

" أَنْ يَا أَيُّهَا الْمَذْكُورُ لَدَى الْعَرْشِ " الخ ودر لوح حوریه که

در ذیل آن نام ثبت است قوله :

" انا كنا مستویاً علی العرش " وقوله :

" قد ذكر اسمه فی الحین تلقاء العرش " ودر لوحی :

" هو الا قدم الاعظم انا دخلنا البستان واستوینا علی العرش  
الواقع علی الماء و كانت الشمس تلعب فی خلال الاشجار وتتحرك  
انوارها کانتها تتحرك من اهتزاز الروح الطائف حول عرش عظیم  
الخ که مراد از عرش واقع علی الماء کرسی ونشیمن نی و چوبی بسته  
تقریباً بر روی رود جاری در باغ رضوان بیرون عکا است که اصحاب  
باطراف حاضر و جالس میشدند و اشاره بآیه قرآنیّه مذکوره :

" وکان عرشه علی الماء " میباشد و در ذیل نامهای آل آقا  
بها امین یحیی روياً زیارت قبّه سجن شیطان عبد  
لقاء قبریس نیز ذکری از عرش است . و از عقاید مسلمانان  
راجع بعرش عقیده موضوع معروف " دیک العرش " و خروس  
عرشی میباشد و میرزا محمد حسین مشکین قلم شهیر اصفهانی  
از نام بها صورت زیبای خروس باسینه درخشانش نقش نمود  
و لوحی راهه ... گذاشت که گوئی ذکر میخواند و نسج آن  
صورت در منازل اکثر بهائیان زینت دیوار بود . و در ذیل نام  
دیک نیز ثبت است .

عربی امر بید و ام و غیر قائم بذات و نیز  
حطام دنیا در کتاب ایقان است قوله :

(عَرَض)

" نفوس خود را از شوونات عَرَضیه پاک

نمایند " که مراد شوون دنیویّه میباشد .

عربی راحه و بوی خوش . و در آثار ابهی

(عَرَف)

کثیرالاستعمال میباشد از آن جمله در لوح

حکما است :

" قل یا احبّاء الله لا تعطلوا ما یتکدّر به صافی سلسبیل المحبّة  
و ینقطع به عرف المودّة " و در لوح رئیس است :

" یا ذبیحی الروح لك ولمن آتس بك و وجد منك عَرَفی " و در  
لوحی دیگر :

" ایدوستان تفکر نمائید در آنچه ظاهر شد و وارد گشته مطلوب  
ظاهر و جمیع عباد طالب معذک محجوب مانده اند .....  
عَرَف بیان رحمن بشأنی در هبوب که من علی الارض از احصای آن  
عاجز " .

(عِرْفان - عارف - عرفان و معرفت که بمعنی شناختن و علم و

اطلاع است در عرف ادبی بکثرت استعمال

(عُرَفَاء)

اطلاق بر شناسائی و دید و بینش باطنی

و ضمیر روحانی میگردد و بهمین رو عارف و عرفاء و عرفان متبادر

در صوفیه و عقیدتشان گردید . در لوح به شیخ سلمان است :  
 " ای سلمان عرفاء را در امثال این مقامات بیانات بسیار است "  
 نام کوهی بقرب مکه يوم العرفة نهم  
 (عَرَفَة) زیحجه که در عرفه اعمالی بحج مسلمین  
 انجام میشود . از باب اعظم در شرح  
 " یامن دلّ علی ذاته بذاته " است قوله الاعلی :

" قول الحسین فی يوم العَرَفَة الْغَیْرُكَ مِنَ الظَّهْرِ مَا لَمْ یَسْلُكْ حَتَّى  
 یَكُنْ هُوَ الْمَظْهَرُ لَكَ مَتَى رَغِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْكَ  
 وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى یَكُنَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِی تُوصلُ إِلَیْكَ عَمِیتُ عَیْنِ  
 لَا تَرَاكَ وَخَسِرْتُ صَفْقَةَ عَیْدٍ لَمْ یَجْعَلْ لَكَ مِنْ حَبِّكَ نَصِیبًا "  
 عربی رگ و ریشه . عُرُوقُ أَعْرَاقٍ جَمْعُ  
 (عِرْق) در لوحی است :

" كُنْ عِرْقًا نَابِضًا فِی جَسَدِ الْعَالَمِ وَرِیْحًا  
 سَائِرًا عَلَى الْأَمِّ " و در مناجاتی است :

" مِنْ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي وَقَلْبِي وَلِسَانِي وَعُرُوقِي وَجَوَارِحِي " .  
 عربی بمعنی سپاه بسیار و بمعنی شدید  
 در خطاب مشهور به عمه است :

(عَرَمَرَم) او یحییك محتظر الهشیم من جنود

عربی تبارز . در لوحی از سجن عگسا  
 (عُرَوَاء) خطاب به طیب :

" بِحَيْثُ يَدُلُّ مِنْ الْغُلُوِّ بِتَرَحُّ الْعُرَوَاءِ "  
 که در نامهای ترح 'ظواهر' 'مرح' ذکر است .

محکمترین دستگیره . در قرآن ایمان  
 (عُرْوَةُ الْوَثْقِي) توحیدی بخدا را بعروه و ثقی و دف کرد  
 قوله :

" فَمَنْ يَكْفُر بِالطَّاعُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِي  
 لَا انْفِصَامَ لَهَا " وقوله :  
 " وَمَنْ يَسْلُمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِي "  
 و در کتاب اقدس است :

" تَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِي وَحَبِلْ أَمْرِي الْمَحْكَمِ الْعَتَمِي " و در الواح  
 و آثار باین طریق کثیرا ورود یافت . در لوحی است :  
 " يَا أَحِبَّائِي الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِي " و در لوحی دیگر :  
 " هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى الَّذِي سَلَكَ سَبِيلَ اللَّهِ الْوَاضِحِ  
 الْمُسْتَقِيمِ وَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِي وَاجَابَ نِدَاءَ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ "  
 و در خطابی است :

" هُوَ الْإِبْهِي يَأْمَنُ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقِي بِدَانَ عُرْوَةَ وَثْقِي كَه  
 أَرْوَلِ أَيْدَاعِ دَر زَبَرِ وَالْوَا حِ وَصَحْفِ أَوْلَى نَازِلِ عَهْدِ وَمِيثَاقِ اسْت "



و ایمان و پیمان مختار علی الاطلاق این عهد و پیمان است که  
 زلزله بر ارکان آفاق انداخته و رجفه بر بنیان ناقضین میثاق  
 پس خوشحال تو که متمسک بذیل کبریائی ع ع \*  
 و عروة الوثقی نیز نام جریده عربیه شهیره منطبعه در پاریس  
 بواسطه سید جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری که  
 در ذیل نام جمال ذکر است . در لوح دنیا است قوله الاعزّ ؛  
 " جریده ای باسم عروة الوثقی طبع نمود " الخ و مقصود از نام  
 شخص مذکور در لوح همان سید میباشد .

در لوح به سلمان است قوله الاعزّ ؛  
 (عری) " فیاحبذا لمن عری ( برهنه و آزاد  
 ساخت ) نفسه عن کلّ الاشارات و  
 الدلالات ..... و عری از کلّ ماسواه ( برهنه و عریان و آزاد  
 از هر چه غیر خدا ) بشطرالله فائز شوند \*

در لوح به اشرف است :

(عزیز - عزیز - ) " فاشکرالله بماشرفک بلقائه و ادخلک  
 عزیزالله ) تلقاء العرش مقعد عزّ عظیم ( کرسی  
 جلال بزرگ ) .

و در دعاء " یدعوه محیی الانام فی الايام است :

" عزیز علی بان اکون باقیاً و اری الذین هتکوا حرمتک " یعنی

هرمن سخت و گران است .

عزیزالله بمعنی ارجمند و در دانه نزد خدا و پابین نسا  
 هده ای از بهائیان مشهور بودند از آنجمله میرزا عزیزالله خان  
 ابن اکبر میرزا علی محمد و رقا شهید که در خطابه های مرکز عهد  
 و پیمان کثرت ذکر یافت و بخطاب : " یابن الرجل الرشید " و  
 " عزیز عهد البهاء " مخاطب بود .

و دکتر عزیزالله رودسری گیلانی که بالاخره در شهر اشرف  
 ( بهشهر ) مازندران اقامت کرده مطب گرفت و در سال ۱۳۳۶  
 بدست حاکم آنجا مقتول شد .

و عزیزالله جذاب ضمن نام تولستوی و عزیزالله تاگری ضمن  
 نام تاگر مذکور میباشد .

در قرآن است :

(عزّزنا بثالِثٍ) " واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية از

جاءها المرسلون از ارسلنا اليهم

اثنین فکذبوهما فعزّزنا بثالِثٍ " که قصه روایات مسیحیه را  
 هرود رسل عیسی بانطاکیه است که نخست دوتن برای تبلیغ  
 رفتند و گرفتار شدند آنگاه سومی رفته آنها را رهائی و عزت و  
 قوت داد و در تشخیص آن سه روایات مختلف است و در آثار  
 و تأویلات این امر بکثرت ذکر رسید و دوتن اول را بمقام نقطه

و قدوس تاویل نمودند وثالث را بابیان میرزایحیی ازل بهیان کردند و اهل بها درشان ابهی گفتند و بعد از صعود ابهی بسیاری از ثابتین در میثاق بمركز عهد ابهی ارتباط دادند .

(عَزَمَ - عَزَائِمُ) وعَزْمٌ ولیمه عَزَمَ یعنی دعوت کردن وعَزْمٌ وعَزْمٌ بمعنی دعوت ومهمان کردن است . در لوحی به آقامحمد جواد فرهادی است قوله الاعزّ :

" یا جواد هذا يوم فيه عزمي في البستان احدا حبائي الذي هاجر معي من الزوراء الى ارض السرّ " و در کتاب اقدس است : " اذا دُعيتُم الى الولائم والعزائم اجيبوا بالفرح والانبساط " که مراد همان ولائم است و محض تأکید و تعمیم انواع تکرار فرمودند .

(عَسْرٌ - عَسِيرٌ) در لوح طب است : " وما عَسْرٌ قَضُهُ منهىٌ عنه عند اولي النهى " آنچه جاوید نش سخت باشد نرسد خرد مندان منهی میباشد .

عسیر سخت و دشوار . در خطابی در مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش است :

" وتمسك بالعروة الوثقى وتشبث بعهدك القديم وميثاقك الشديد في هذا اليوم العسير " .

عربی سپاه . در لوح به صدر عثمانی (عَسْكَرٌ) است :

" سان عسکر دیده چند فوج از عساکر الخ و علی عسکر از بهائیان معروف در الواح و آثار بهمین نام ذکر است قوله :

" یا علی قبل عسکر ..... ذکرناک بذکری الجمیل " . (عِشْرِينَ) در سورة الذّبح است :

" ان یا ذبیح قد دُحِتُ فی کلّ حیمین فی عشرين من السنین " وهمچنین در لوح سلطان و غیره ذکر عشرين و بیست سال میباشد و مبداء آن از سنه ۱۲۶۴ هـ ق گرفته میشود که مبداء بلیات بابیان بود و در نام سلطان ذکر است و ذکر از " عشرين نفس " در نام سجن میباشد .

(عِشْقٌ - عِشْقَابَادٌ) ذکر حبّ و عشق در آثار این امر بغایت کثرت شد که در نام حبّ ثبت میباشد (عَوَاشِقُ) و بیانات در وادی عشق از هفت وادی و ابیات منقول مشهور در آثار :

"ای عشق منم از تو سرگشته و سودا می  
 و اندر همه عالم مشهور بشید ائی  
 در نامه مجنونان از نام من آغازند  
 زمین پیش اگر بودم سرد فتر انائی"  
 در آن میان شهرت بسزادارد .  
 و شهر عشق آباد در الواح و آثار بهمین نام و بنام مدینه  
 عشق مذکور و مشهور است از آن جمله در لوحی قوله ج ع :  
 "در ارض عین و شین از ظالمین وارد شد آنچه که عالم فرح بهم  
 تبدیل شد" و در لوحی دیگر نیز در وصف حاجی محمد رضا  
 اصفهانی شهید خطاب به آقامیرزا ابوالفضل گلهایگانی است :  
 "واشتعل بنار العشق فی مدینه العشق" و قوله :  
 "یاملاً العشاق فی عشق آباد ینطق نیر الافاق فی یوم  
 الیثاق و ینذرکم بما یقرّیکم الی الله مجری الانهار" و اوضاع و  
 احوال آنجا و تمامت واقعات مرتبط باین امر در ظهور الحق ثبت  
 میباشد و بناء آن شهر بامر دولت امپراطوری روس پس از استیلاء  
 بر ماوراء بحر خزر در حدود سال ۱۲۹۷ هـ ق آغاز شد که بلاد  
 دیگر نیز از قبیل تازه شهر و قزل ارواد و دیوانه باغ هم بنا  
 گردید و شروع ورود بهائیان بعشق آباد در سال ۱۳۰۰ شد  
 و اما واقعات اخیر بر بهائیان چنین بود که در ۵ فورال ۱۹۳۸

میلادی اخذ و حبس شروع گشت و تمام عده محبوسین شصت  
 و اندی شدند و حبس بطول انجامید و هنگام بیرون آوردن از  
 حبس دو بیست و چهل و اندی بودند و بیست و دو تن در محبس  
 از میان رفتند و اسامی برخی که معین است چنین میباشد :  
 آقاعلی عکاس - آقامهدی رجبعلی اف - ضوچهرین آقا اسد الله  
 احمد اف میلانی - آقامیرعلی اکبر اسکویی - آقامیرعلی اکبر -  
 صلاح اف - آقا حسین مهدی اف - آقا محمد آقاعلی محمد اف  
 بدیع الله بن آقا محسن میلانی - عبدالخالق یزدی - حاجی  
 علی برادر ارباب - آقا نصر الله پسر ارباب و بقیه محبوسین  
 مذکور را در ۲۹ اکتبر ۱۹۳۹ بسمت سیبری حرکت دادند که  
 در جاهای مختلف گذاشتند و عده ای از آنان در مواضع دور  
 از یکدیگر فوت شدند از آن جمله آقا رضا بن آقا کر بلائی اکبر میلانی  
 و آقامهدی همدانی آقاعلی عسکر طک محمد اف اسکویی آقا  
 علی اکبر کفشد و زنهای اوندی آقانادر اهل تربت حیدریه علیخان  
 اهل تربت غلامحسین میلانی و آقاعبدالحسین قصاب یزدی  
 بودند .  
 و نیز عواشیق معموره ای در عراق که از ایام اولیه این امر  
 مرکز مؤمنین قرار گرفت .

عربی گروه و دسته . در خطاب وصایای  
(عُصْبَة) عهد است :

" من هجوم عصبة ناقضة \* الخ

در لوح نصیراست قوله ج ع :

" ثم فر عنهم الى ظل عصمة ربك \* از

عصماء - عاصم ) آنان بزیرسایه حفظ پروردگارت گریز.

در خطاب وصایای عهد است :

" ابداع جوهرة فريدة عصماء \* ودر خطاب معروف به عهد است :

" وتلاؤ الفريدة الغراء البتيمة العصماء \* که بمعنی محفوظ  
و دست نخورده و ناسفته و مراد آغازکار و دستیابى بآن است .

در لوح " اتى امرالله " است :

" قل اليوم لا عاصم لا حد من امرالله ولا مهرى لنفس الا الله \*

بگو امروز پناه دهنده از حکم خداوندی برای احدی نیست.

عاصم نیز نام شخصی است . در لوحی است قوله الاعز :

" بعد از غزوه اُحد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقة

شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر

کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر با میدهم از این کلمه

نارطمع و حرص در سفیان مشتعل از مگه هفت تن از اعراب را

فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر

کسب اسلام نمودند و عرض کردند با رسول الله جمعی از ما بایمان  
فائز شدند و یوحدانیت حق و رسالت تو مقرر و معترفند استدعا

آنکه بعضی اصحاب را امر نمائی با ما بپایند و احکام الهی را از  
حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر

طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده  
فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرا

کنند عاصم و من معه حسب الامر عازم آنحد و شدند و بعد از  
توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل

بشر و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد  
چرا او را خبرند اد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه

واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آنحضرت نمودند \*

عضد عربی بازو است و در جمل ادبیه  
(عَضُدٌ - اِعْتِضَادٌ) عامل قدرت و نشان توان آورده میشود .

در لوح به نصیراست :

" حجابات وهمیه و سبحات غلیظه که در ما بین ناس سدی بود

محکم و ایشان را از سلطان عزّ قدم ممنوع میداشت جمیع را

بعضد قدرتم وید قوتم خرق فرمودم تا بایکد بگر معاونت کنند \* .

اعتضاد قوت یافتن و اعتضاد السلطنة لقب علیقلی میرزا

این فتحعلیشاه بود که در اسرار الآثار العمومیّه شرح احوال

آورده است و در ظهور الحق زکری از او میباشد و اورساله ای بظن  
شاعرانه و ظاهر تنقید در شرح دوره بهاییه نوشت و ذکر افتخار  
الوزارة از بهائیان در ذیل نام علی میباشد .

عربی عطر فروش و عطرساز و بر عطر و در  
(عَطَّار) ایران ادویه و اشیا خوشبو فروش را گویند  
و در آثار این امر نام خانوادگی آقا محمد  
کریم عطار موصوف در ظهور الحق بنام صریح با بحروف مقطوع  
کثیر الذکر میباشد .

عظیم عربی بزرگ و مجلل و مهم در لوح  
رئیس است ؛  
(اعظم) " ان لك عنده مقاماً عظيماً " و در آثار

نقطه البیان ذکر شیخ عظیم بکثرت موجود است که ملا شیخعلی  
ترشیزی موصوف در ظهور الحق باشد و ویرا بتطبیق عدد حروف  
ابجدی شیخ عظیم نامیدند .

اعظم بزرگتر و مهمتر و " الله اعظم " تحیتی از تحیات این امر  
و در صورت صلوة کبیر " الله اعظم من کل عظیم " میباشد و در  
کتاب اقدس این امر را بنام " نبأ اعظم " ذکر فرمودند  
قوله :

" اياكم ان يمنعكم ذكرا النبي عن هذا النبأ الاعظم " که تلویح

بآیه " عم يتساءلون عن النبأ العظيم " از قرآن است . و نیز  
در کتاب اقدس قوله :

" قد انتهت الامجاد الى العیدین الاعظمین " که مراد عید  
رضوان و عید مبعث باب اعظم است . و قوله :

" الاوّل وهو الاکبر الاعظم نزلناه فی الواح اخری " که راجع  
بعلامت اولی از د علامت بلوغ عالم است و در ضمن نام امر  
شرحی ذکر میباشد . و در ضمن نامهای بهاء و آقا و بقعه  
وسجن و غیرها زکری از سجن اعظم و اسم اعظم است و در ضمن  
نامهای اسم و حی و وصف اسم اعظم و نیز ذکر و توقیعی در شأن  
شیخ عظیم ثبت میباشد . و نگین اسم اعظم که مرکز عهد  
ابهی برای انگشت دست بهائیان بنوع رمزی وضع کردند و  
بهائیان بانگشت میگیرند معروف میباشد . و نام فصن اعظم  
در دوره جمال ابهی شهرت مقام عبدالبهاء شد که ثابتین در  
اخلاص میخواستند تحیت بهائی را همان " الله اعظم " قرار  
دهند و موجب اختلافی گردید که در تاریخ ثبت است و بالاخره  
تحیت بهمان " الله ابهی " قرار گرفت .

عربی روده آغجاج جمع . در لوحی  
(عَفَّج) است :

" نقيّ الأعفاج من الأمشاج " روده هارا

از اخلاط پاک کن .

تَعْفِير مصدر عربی بمعنی خاک مالسی و  
(عَفْر) بخاک کردن . در خطابی در حق یکی

از بهائیان است :

"وَعَفَّرَ جبينه بتراب عتبتك النور"

عربی کيفر و جزاء بشر . در کلمات

(عِقَاب) مکنونه است :

"ای اهل ارض بر راستی بدانید که بالای

ناگهانی شمارا در پی است و عقاب عظیمی از عقب "

عربی گردنه بالا رو و سخت و بلند کوه

و تشبیه بر امر مهم و پرسئولیت گفته

(عَقَبَة)

میشود . در لوح به نصیر است :

"بعضی در عقبه سؤال واقف اند و برخی در عقبه حیرت متوقف

و بعضی در بعضی اسما محتجب "

عربی گردن بند آمده لعل و مروارید

و غیره برشته کشیده . عَقُود جمع . در

(عِقْد)

خطابی است :

"وَأَنَّ السَّلاسل وَالَاغلال قلائد العقیان و عقود الیاقوت والمرجان"

در لوحی در ذکرمصیبت سلطان الشهد

(عقر) است قوله الاعز :

"أَنَّ الذئب افترس غنماً و عَقَرَ كسرک

گوسفندی را شکار و نحر کرد . وقوله : "وَعُقِرَت الناقة"

عربی زرسره طلای خالص ناب . در کتا

(عِقْيَان) اقدس است قوله ج ع :

"حَقُّ لَه ان یقعد علی سریر العقیان"

در لوح به شیخ نجفی اصفهانی :

"بر کرسی عقیان در صدر مجلس عرفان مستوی" و در خطابه

است :

"أَنَّ السَّلاسل وَالَاغلال قلائد العقیان"

در خطاب و بیانی از مرکز عهد و پیمان

ابهی عبدالبها در حیفاسال ۱۹۱۹

(عَكَاة)

است قوله العزیز :

"عاکور همین عکا است که فرنگیها عاکر میگویند . عکا اسامی

مختلفه پیدا نمود اول عوك بود بعد عاکو بعد عکا

این شهر بواسطه فینیقیها بنا شد و آنرا داب این بود که

هر شهر را بموجب نقشه جغرافیائی نام میگذاشتند و چون این

شهر مثلث منحنی الضلع بود عوك عکا نیامیدند که همین معنی

رادارد و حیفا هم حیفو بوده یعنی شهر دامنه کوه و کوههای لبنان هم یعنی بزبان فینیقیین کوه سفید چون بهرف پوشیده است . این شهر یک هزار و پانصد سال قبل از حضرت موسی بنا شده است " انتهى و در شأن عکا و استدلال بهبشارات قبلیه راجع بان شمه ای از احادیث عامه مرویه در ضمیمه لوح خطاب بشیخ نجفی معروف مطبوع گردید و غصن اعظم عبدالبهاء در شرح بسطله پس از بسط بیان از قرآن و آیه " سبحان الذی اسرئ بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله " الخ نقل فرمودند که در کتاب محیی الدین ثبت شد که آن ارض مقدسه همان زمین مهاد است و رستخیزا کبر در آنجا پیدا میگردد و بقعه بیضا همان است و طحطه کبری در چمن عکا میشود و هر وجبی از زمینش بدیناری ارزش مییابد و در جفر این مجله است که : " در چمن عکا محل گستردن سفر و مبهمانی از جانب خدا میگردد " و فی الحقیقه کوکب اقبال و سعادت عکا روی باوج عزت و سعادت گذاشت با مرسلطان عبدالعزیز عثمانی جمال ابهی را با هفتاد نفر از اصحاب و همراهمان چنانچه در لوح رضا ثبت است از مرد وزن و بیجه اسراً و حبساً در آنجا برقرار کردند که شمس ابهی تا یوم غروب در آن افق میدرخشید و تمامت واقعات آن دوره و دوره بعد

یعنی ایام غصن اعظم عبدالبهاء در بخشهایی از تاریخ ظهور الحق تفصیل داده شد .  
 در حق عکا در لوح معروف به صدر دولت عثمانی چنین مسطور است قوله الاعز :  
 " و حال امر از این مقامات گذشته و توبقول خود مأموری که ما را با خرب بلاد حبس نمائیشی " و در لوحی دیگر :  
 " و عند ذلك ارتفع النداء من شطر الحجاز ونادت وقالت طوبی لك يا عكا بما جعلك الله مطلع ندائه الاعلى ومشرق آياته الكبرى ونعياً لك بما استقر عليك العدل واشرق من افقك نير العناية والالطاف " و در مناجاتی چنین مذکور :  
 " یا الهی تری بانی حبست فی هذه المدينة التي لم يسكن فيها احد الا اهلها وانها اقبح مدن الدنيا واخرها ومنعنا الغافلون عن الخروج منها وسدوا علی وجوهنا كل الابواب فو عزتك لست اجزع من ذلك لاني قبلت فی حبك البلیا " و در کتاب اقدس آنجارا بعنوان " المنظر المنیر " و " شطری الا قدس المقام المقدس الذی جعله الله مطاف الملا الاعلی ومقبل اهل مدائن البقاء " و امثالها ستوند و نبذه های بسیاری از آن ذیل نامهای متکثره خصوصاً نام سجن ثبت میباشد .

ودر لوحی در وصف همحسان ابهی در عکا است قوله ج ع :  
 " ارض يا بسم الله المهيم على الاشياء قد كان عند ربكم الرحمن  
 في سجن آذربايجان نفسان اسك الحسين واطرد الحسن  
 يد العدل مع ان له عند محبوبى ومبشرى شأن من الشؤون وانا  
 نكون في الحبس مع سبعين انفس من الذين هاجروا مع الله  
 ومنهم انفس معدودات من الذين نبذوا ما عندهم من زخارف  
 الدنيا وما رضوا بالفراق وطاروا في هواه الاشتياق الى مقام  
 ما منعهم الدنيا عن لقاء ربهم العزيز المختار نسأل الله بان  
 يوفقهم على ما يحب ويرضى ويحفظ الكل عن النفس والهوى  
 ليظوفون في حوله ويحركون بامر الخ .  
 ودر لوحی دیگر در بیان واقعه سید محمد اصفهانی و غیره است  
 قوله :

" فانظر ثم اذكر انا نهينا الكل عن سفك الدماء وبذلك يشهد  
 كل الالواح وكنت من العالمين قد بلغت الشقوة الى مقام نطق  
 بغتة قلم الاعلى باعلى النداء بين الارض والسما بعد الذى سد  
 على كل واحد ابواب اللقاء قد طالت الاعناق بالنفاس اين اسيا  
 انتقامك يا ملِك العالمين فلما نزلت الآيات اضطربت الاشياء  
 لذا اخدنا زمام القهر بسلطان من عندنا ولكن رشح مارشح  
 وظهر ما ظهر قل لك الحمد يا من في قبضة قدرتك زمام العالمين

یا اسمی جمیع نام را ازینگونه امورات نهی نمودیم بقسمی نار  
 شقوت مشتعل که وارد شد آنچه وارد شد در سنین معدودات  
 متصلآ آن نفوس خبیثه راتحت رداه حفظ محفوظ داشتیم و  
 معذلك آرام نگرفتند در هر یوم فسادی ظاهر امر بمقامی رسید  
 که از کل عزلت گرفته و ابواب معاشرت راست نمودیم قد اخذهم  
 زبانية القهر بغتة وجعلهم هبرة للعالمين .....»  
 واز بیانات فصن اعظم عبد البهاء برای جمعی از بهائیان در  
 حیفا است قوله العزيز :

" از عادت حکومت ترکیه است که حکم فرمان را بحضور مقصر  
 میخوانند تا تکلیف خود را بدانند و قوانین را پیروی کند و از اینرو  
 در روز سوم بعد از وصول ما بعکا متصرف مرا طلبید و نص فرمان  
 سلطانی را بر من خواند مضمونش آنکه ما محبوس ابدی شدیم  
 من با و گفتم این فرمان دروغ و بی معنی است و اساسی ندارد .  
 متصرف سخت خشمگین شد گفت مگر نمیدانی که فرمان سلطان  
 است گفتم بلی این فرمان سلطان است ولیکن او هام میباشد  
 پس غضبش بیشتر شد گفت ببینم چطور به معنی بی اساس است  
 گفتم ببین این فرمان میگوید ما محبوس ابدی هستیم یعنی  
 الی الابد و بی نهایت و کلمه ابدی معنایی ندارد چه ماهمه  
 در این عالم موقت هستیم و لابد باید از در زندان یازنده بیاید



مردم بیرون رویم پس متصرف و د اثره اش همه خندیدند و بعد از مرور ایام باین فرمان و اوراق رسمیه شامل او امر دولت و حکم بر ما بسجن دست یافتیم و این بواسطه مدیریت تحریرات شد که سرآپیش من آورد و سوزاندم و چون مسئله سجن بطول انجامید يك بار د و بار سه بار بحضور جمال مبارك عرض کردم که از سجن بیرون قدم بگذارند و بقصر مزرعه تشریف بیاورند قبول نکردند و نتوانستم باز هم تکرار کنم ولی بمقتی گفتم و بحضور مبارك فرستاد رفت و راکع شد و اقدام مبارك را بوسید و گفت مولای من چرا به بر بیرون نمیآئید هوای باغ لطیف و منظر جمیل است جواب دادند که مسجونم و حکومت راضی نیست و بتمام خضوع و التماس اصرار و الحاح کرد تا بالاخره جمال مبارك رضایت دادند و قوله :

" در بدایت در عکا اجتماعات میشد ولی بسیار خفق نفسی از مسافرین جرأت دخول در عکا نمیکرد دم دروازه سرگون میکردند از بیت میکردند جناب نبیل آمد دم دروازه گرفتندش بسیاری حبس میکردند بعد از حبس سرگون میکردند جناب ملا علی قاشینی به چاره بچه زحمتی آمد او را گرفتند و سرگون بناصرة کردند ملا محمد علی دهجی آمد هر چه خواست بهر وسیله باشد مشرف شود نشد رفت توی صحرا از دور اطاق مبارك

را زیارت کرد هی بسرش میزد و گریه میکرد و رفت و همچنین خیلی از احتیای دیگر بعضی هارا حتی تدبیر میکردم این ضابط هارا اکرام میکردم خدا رحمتش کند يك بيك باشی بود بسیار اکرامش کردم ضبطیه هارا هم انعام کردم و بناکردیم اینهارا خفياً آوردن شبها اینهارا میآوردند از جمله استاد اسمعیل معمار این بهر مرد از موصل پیاده آمد هشتاد سال عمرش بود این راهبر نوع بود آوردیم ده پانزده روز نگاه داشتیم بعد دیدیم که منافقین پیدا شدند اینها به آقا جان رسید محمد خفا خبر میدادند مجبور شدیم او را بیرون فرستادیم اینجادر کوه کرمل در يك مغاره منزل کرد و قوله :

" نبیل بطور ناشناس بلباس اهل بخارا همکا آمد و حکومت شناخت و فوراً حکم بتبعید داد و مردی دیگر همکا رسید و پولیس از عیایش شناخت که از بهائیان ایران است و از دخول بشهر منع کرد و او بصحرا رفت و بسرش میزد و ناله و گریه میکرد و جمسال مبارك در پنجره زندان توقف کرد و او را از دور در صحرا دید " انتهى و در ابتدا ایام در سجن سر باز خانه حکم و مقسّر دولتى چنین بود که محبوسین با هم سخن نگویند و از آنمیان چهارکس را برای خروج و خریدن مایلزم روزی یکبار با اتفاق سر باز معین میکردند و بعد از خروج از سر باز خانه و اقامت در خانه که

نفته معروفه سید محمد اصفهانی و کج کلاه شدت داشت چنانچه در ذیل نام نبیل زکری و در ظهور الحق شرح است لوحی خطاب بحاجی سید علی اکبر دهجی صد دریافت قوله الامز :

" قد احترق المخلصون من نار الفراق ..... قد ارتفع بهباح الكلاب من كل الجهات این غضنفر سطوتك يا قهراً بالعالمين .... قد طالت الاعناق بالتفاق این اسياف انتقامك يا ملوك العالمين ..... ان يا علی قبل اکبر الخ ونیز در بیانات غضن اعظم عبدالبهاء برای جمعی از بهائیان در حیفاً است قوله العزيز :

" جمال مبارك ملاقات هیچ متصرفی را نپذیرفتند و سلطان باندیشه شد و به تصرف تلگراف کرد که حتماً بملاقات ایشان بیاید پس او با جمعی از دولتیان بحضور آمد و جمال مبارك نه با خاست و نه با آنان حرف زد و ایشان بزمین نشستند و جمال مبارك با اشاره صندلی را نهادند ولی آنان همان نشست روی زمین را نپذیرفتند و با جمال مبارك قلیان حاضر شد ولی محض رعایت پاس احترام نکشیدند و جرأت هیچ حرفی نکردند و پس از ده دقیقه با کمال خجلت از آن خواستند مرخص شدند " و قوله :

" میرزا محسن خان سفیر ایران در اسلامبول از اعداء این امر بود نویستی بحضور چهل نفر از وزراء و وکلاء یکی از عثمانیان

حکومتی را از حال جمال مبارك پرسید و او جواب داد که عنقریب از او اثری نمیماند من خود عکارا دیدم و شبی در آن ماندم ولی نتوانستم بخوابم و از هوا بغایت ناسالمش اندیشه داشتم چنانکه مرغ در طیران بالای هوای آنجا بیشک از غایت عفونت آن میافتد و سفیر هم تدارک بزرگ کرد که شجره امر را از جای بکند و خواست نزد سلطان تقرب یابد و با محررین و مخبرین جرائد محلیه خصوصاً جرائد اجنبیه مصاحبت کرد و بمانند جریده تیمس لندن و جریده پاریس همی رشوه داد که مقالاتی در مدح و ثنا سلطان بنگارند مثلاً نوشتند که سلطان برخلاف آنچه جرائد اروپا نوشتند عادل و عاقل و بارحم است و مسیحیان در محیط دولت او از مسلمانان راحت ترند چه از هجومهای لشکری خلاص میباشند و عمده مقصود سفیر جذب سلطان بسوی خود بود و سلطان از او خوشحال شد و نشانها باو داد و او را دعوت کرده برای غذا بطرف راست خود در محل مخصوص صدراعظم جای داد و دو گونه اثر را بوسید و بدست خود نشان بمحل مخصوص نهاد و من همه اینها را خبر داشتم و این تدابیر را با سکوت تحت نظر گرفتم و چون سفیر در جذب سلطان بسوی خود موفق شد و بقونسول ایران در شام نوشت که لایحه بسلطان بنگارد و خبر دهد که بهاء الله با متمدنی در طرابلس

غرب و سودان و سوریه در تحریک برای خلع سلطان متفق است و چون چنین کرد گفتیم نه دیگر الآن محض تعدّیش باید توقیف و قبض کرد ولذا از علی میران قونسول ایران در صیدا مکتوب مذکور سفیر را که بقونسول شام نوشت خواستم و لایحه مفصل از احوال سیاسیّه حاضره نوشته بواسطه نوری بیک منشی سلطان نزد او فرستادم و او خیلی خوشحال شد و کاتبش حسب الامر بمن خبر داد و وعده بود که آنچه میخواهم بتمام سرت انجام دهد و در همان ایام امر از دولت ایران بعزل سفیر و جمیع مأمورینشان رسید و سفیر بر جان خود ترسید که چون بایران برگردد کشته شود چه دولت او را معزول کرد و فوراً خواست و با همه عداوتهاش بجمال مبارک نوشته در کارش مشورت کرد که چون در کارش متحیر است تبعیت عثمانی گیرد و شغلی نزد اتراک پیدا کند و این مطالب را بحضور جمال مبارک معروض داشت و فرمودند بهترین است که بایران برگردد که آنجا موفق خواهد شد و اطاعت امر نمود و چون بایران رسید باوشغلی عالی دادند و وزیر امور خارجه شد و لطف بهاء الله باعداء چنین بود<sup>۱</sup> انتهى .

و در سفرنامه اروپا بدایع الآثار کیفیت نشر و با چهار بار در سوریه و داخل نشدن در عکا ولی دخول آن بعد از غروب امهپی و محفوظ

ماندن بهائیان با اقدامات مرکز میثاق ثبت میباشد و در آن دوره عکا کرسی نقض عهد و مخالفت مرکزش قرار گرفت و نخست تقریبا در سال ۱۳۱۴ در ایام اقامت منفردانه مصممانه در مقام خضرالنسی آقا جواد قزوینی را طرد کردند آنگاه میرزا مجدالدین بن کلیم را برای سعی و کوشش در ضرر و ستم رد فرمودند و چون اوراق ناربه رتبه میرزا محمد علی غصن اکبر از ایران پس فرستاد گشت فرمودند کسی نزد او نرود و همینکه در عکا فتنه معروف از ناقضین برپا گردید مجاورین را دستور دادند که بروند و خود در حیف سه محلّ اجاره کردند یکی برای اقامت عائله شان دیگر مسافر خانه برای اقامت زائرین از بهائیان امریکا دیگری برای زائرین از بهائیان ایرانی و آقاسید تقی منشادی را برای سرپرستی همان مسافر خانه ایرانی اقامت دادند و در همان مسافر خانه يك اطاق بود که خود اقامت مینمودند و علیقلی خان کلانتر را مترجم خود معین داشتند و در چنان ایامی بود که ابراهیم خیرالله مذکور در ذیل نام امریک و غیره از ایالات متحده امریکای شمالی رسیده ایامی تشرّف حضور مییافت و نیز مستر هور بهمین طریق آمد آنگاه ناقضین در سال ۱۳۱۷ موجب تجدید قلعه بندی شدند و هشت سال طول کشید و در یکی از آشکار راجع بفتنه مذکوره ناقضین چنین نگاشتند قوله :

" ایدوستان حقیقی ..... بعضی از نفوس از اهالی اینجاها برادر مهرپرور میرزا محمد علی بالا تفاق بر مضراتی چند قیام نموده اند ..... لهذا کمیسیونی تشکیل فرموده بجهت تفتیش باینجا فرستادند و مشغول هستند از جمله مفتریات اینکه جمعی کثیر را در این صفحات مابھائی نموده ایم ولی این قضیه واضح و آشکار است که صرف مفتریات است و کمیسیون تحقیقات و تدقیقات عمیقہ در این فرموده و واضح و آشکار گشته هر چند اعضای کمیسیون بیفرض اند ولی بحسب روایات بعضی اعداء از اهالی و مأمورین این بلد در این تحقیق و تدقیق زہد خل اند دیگر تا کار بکجا انجامد و شما میدانید کہ جمال مبارک با و امر قطعیه ما را از نشر طریقت در ممالک علیہ منع نموده اند ..... ایدوستان حقیقی امروز شہرت یافته و از نفوس موشوق شنیده شد کہ اخوی میرزا محمد علی غیر از اینکه محرک لائحہ مفتریات بوده بلکه تقریری داده کہ حضرت بہاء اللہ طریقتی موافق شرع انور داشتند ولی عباس افندی تغییر و تبدیل داده و مخالف شریعت کرده و ما بہیچوجه با او نیستیم و از او بیزاریم و همچنین شنیده شد اخوی مذکور بعضی نوشته ها اختراع نموده و نسبت بمن داده و سرّاً باین و آن نشان میدهد " و قوله :

" ای یاران عزیز عبدالبہاء در این طوفان ہلاکہ موجش ہواج

اطلی رسیده مرکز نقض چنان فرض مینمود کہ بمجرد استکبار بنیان عہد و میثاق ناپاید ار گردد و اوراق شبہات منتشر شود .. .... شریعة اللہ منسوخ گشت ..... ما اسیر و گرفتاریم و گرسنه و تشنه در لیل و نہار ..... وحدانیت الہیہ محوشد ظہوری ہمیش از الف سنۃ بروز نمود ..... ترویج ندید ..... بتدریج بفکر فساد افتاد ..... بنای سعایت نزد حکومت گذاشت و با بعضی از بیگانگان آشنا شد و ہمراز گردید ..... بالا تفاق لائحہ ترتیب دادند تقدیم مرکز سلطنت کردند اولیای امور را بتشوہش انداختند ..... اینمظلوم علم استقلال ہر افراخت و ہر علم یا بہاء الالبہی بنگاشت حتی در میان قبائل صحرا بگرداند جمیع را دعوت با اجتماع در زہر علم نمود ..... مقام کرمل را قلعہ قرار داد و تربیت مقدسہ رامگہ مکرہ نمود و حال آنکہ آنعمارت عبارت از شش اطاق است و از جملہ مفتریات تأسیس سلطنت جدیدہ کرد و جمیع یاران را دعوت نمود مرکز نقض ..... سنی است و جمال مبارک از علمای امت و اہل طریقت جمیع این امور را اینمظلوم تأسیس نموده باری ہیئت تفتیشیہ از مرکز سلطنت عظمی دامت شوکتہا تعیین شدند و باین ارض آمدند و رأساً در خانہ یکی از مدعیان وارد و جمعی کہ در تنظیم لائحہ شریک و سہیم اخوی

بودند آنانرا احضار و از حقیقت لایحه استفسار نمودند و مضمین لایحه را تشریح کردند تصدیق نمودند حال آن هیئت بمركز خلافت راجع و هر روز خبر موحش و مدعش میرسد و امّا عبدالبهاء الحمد لله در نهایت سکون و وقار و قوله :

"پورتسمید احمد یزدی قونسول دولت ایران ملاحظه فرمایند اید وستان البهی تلغرافی امروز ارسال شد ولی مختصر مفصل اینکه الحمد لله درصون حفظ و حمایت الهیه ایامی میگذرانیم و اعتماد بعدالت حضرت تاجداری داریم شما مطمئن باشید ولی گروهی مکروه از قرار مسموع فراری در دیار مصریه هستند این حزب طاغی یاغی بدخواه حکومت اند و بانواع وسائل فتنه و فساد جویند شاید اراجیفی در حق مادر آن صفحات شیوع یابد و این مفسدین فراری در نزد شما آیند و اظهار تأسف و مهربانی کنند زنهار زنهار باین نفوس مفسده ملاقات و معاشرت ننمائید زیرا مقصدی جز نفوس وهوی ندارند و مرادی جز فتنه و فساد نخواهند هر یک بغرض و مرضی مبتلا و غافل از خدا و اسیر نفس آماره پربخی و فحشاء هستند البتّه صد البتّه از چنین گروه مکروه بیزار باشید و مشغول بتجارت و کسب و کار و همواره بدرگاه احدیت تضرّع نمائید و در حق مادعای خیر کنید و علیکم التحیة و الثناء عباس

شهر جمعی الا ولی سنه ۱۳۲۳

و صورت تلغراف این بود :

"پورتسمید یزدی از اشاع باقال المرجفون فی المدینه لعل رهط من المفسدین یا تونکم متأسفین فاحذروهم لا تقعدوا معهم بل و لئو منهم فراراً لا تهم لا یریدون الا فساداً نحن متکفون علی الله بالیوسته کفایة عباس" و در ضمن خطایں دیگر نیز باحمد یزدی مذکور قوله :

"ولی کار در خطر است تا خدا چه خواهد لهذا مسئله مکاتیب بسیار مشکل شده است و بینهایت سخت و حکومت مواظبت دارد و مکاتیب چندی گرفته است ولی الحمد لله غیر ما نحن فیه در آن مذکورنه مگر آنکه بواسطه اخوی چیزی علاوه کرده باشند یا آنکه تحریف نمایند زیرا اخوی در تحریفید طولی دارد اعاذنا الله من شره باری مقصود این است باید بموجبات تعلیمات مکاتیب ارسال شود یعنی اوراق را باسم ارسال دارید زیرا آقا سید تقی چون شهرت و ساطت مکاتیب داشت موقتاً از حیفا بمصر ارسال گردید اگر امور سکون یابد دوباره برقرار اصلی رجوع نماید و الا الله اعلم بمجاری الامور سی و شش سال است که ما در این زندان در گوشه ای خزیده بحال خود مشغولیم الخ و نبذه ای نیز ضمن نام مصر ثبت است . و در ضمن نام صفاهم ذکر است و در خطاب و بیان برای جمعی از بهائیان در حیفاست

قوله مفاراً :

خلیل پاشا والی بیروت عبدالرحمن الحوت را بوکالت از خود  
بعکافرستاد که از من تحقیقات نماید و همینکه مرا خواستند  
احباً قصد آمدن بامن بدارالحکومه و سرایه کردند نپسندیدم  
و گفتم از آمدن شما چه فایده است ناچار آنچه بخواهند میکنند  
و بهترین است که تنها بروم و چون نزد حاکم رسیدم تلگراف  
رسی بنام عباس بدون القاب بمن نشان داد و گفت بما خبر رسید  
که دوتن از فرنگیان اوراق سیاسیّه مضره بشما فرستادند کجا ایند  
و اوراق کجا است جواب گفتم نه فرنگی پیش من آمد و نه اوراق  
مضره نزد من است گفت ما باید آن اوراق را بدست بیاوریم  
و ما میخواهیم گفتم جوابم همانست که بشما گفتم اوراق مضره پیش  
من نیست والسلام ولی اگر شما میخواهید پس کاغذی بدید تا  
آنچه دل شما میخواهد برای شما بنویسم ولو اقرار بر ضرر خوردم  
که مجرم ثبت کنم و امضاء نمایم و بدست شما بد هم گفت نزد ما  
گواهانی هستند که گواهی میدهند که نزد شما آن اوراق که ما  
میگوئیم هست بآنها گفتم احتیاجی بشهود نیست شما مختارید  
آنچه میخواهید بکنید و لکن بیقین بدانید که خدا برای من  
ذلت و خواری نیافرید و احدی نمیتواند مرا ذلیل سازد و ایمن  
تلگراف مستحق شکر جزیلی از طرف من هست چه آنکسانی که ارسا

داشتند مراد صرف کسانی قرار دادند که من آرزو دارم مانند  
قطره ای در دریایشان باشم چه مرا عباس بدون ذکر افسندی  
خطاب کردند مانند خطابی که بهم همراهان از محمد و عیسی و موسی  
مینمایند هیچکس محمد افسندی و عیسی بیک و موسی پاشا نمیگوید  
و بدانید که خوشترین امور نزد من آن است که مرا حبس کنند  
یا بدار بیاویزند که آنوقت مثل مرشد م حضرت باب بشوم و از بالای  
دار خطبه ای مانند خطبه اواد اکتم و لذا حاکم و دایره اش و وکیل  
والی بیروت عبدالرحمن حوت که گمان برده بودند من بتهدید  
آنها رشوه و برطیلی خواهم داد و چون جواب من که احب الاشیاء  
نزد من مصلوب شدن است شنیدند چنانکه آب سرد بر آتش  
ریخته شود سرد شدند و بعد از آن همینکه هیئت تفتیشیه بعکا  
آمده از من ملاقات خواستند نیز برفتم و با آنکه حکمت بیک آمد  
و التماس کزد و حتی از روی تزویر و حیل گریست و میگفت و لوسدت  
کمی باشد بملاقات خود مشرف ساز گفتم اینها محض تفتیش آمدند  
و احسن آنکه با آنها هیچ روبرو نشوم و آنان لایحه درباره من  
فرستادند و من هم لایحه نوشته بواسطه شیخ بدرالدین  
بسلطان عبدالحمید فرستادم و در آن ذکر کردم که مفتشین بعکا  
آمدند و من با آنها ملاقات نکردم و از آنها متشکر و ممنونم چه  
شنیدم لایحه بباب عالی فرستادند و شکایات بسیار کردند کسه

اهم آنها چهاراست اولاً آنکه من نفوذ دولت را بشکستم و حکم من جریان دارد دوم آنکه قلعه محکمى ساختم سوم آنکه علم پاهبها الا بهی با میرزا زکرا الله بپاکردم و دو سال است که بهالای سرهای عشائرمیافرازد چهارم آنکه دولت عکا از املاک و اراضی من قرار گرفت و سبب شکر و امتنان من از هیئت محترمه این است که آنها در شکایت اول مرا مستحق هرگونه مدح و ثنا و افتخار قرار دادند و برای من اعجاز عظیمی نسبت دادند چه برای يك اسیر غریب حقیر فرید چگونه ممکن است چنین قوه که نفوذ دولت عظیمه را بشکند فراهم شود و بتواند حکومت تازه تأسیس نماید و هر که چنین امری انجام دهد باید با و تبریک و لله درک گفت و باز هم برای شکایت دوم متشکرم که دلالت بر نیرومندی و اقتدارم دارد بلکه اعجازی بزرگ است چه من محبوسم و در عین حال قدرت بر بنا قلعه محکمى که در آن بمقابل کشتیهای بزرگ دریائی بایستم ساختم و هر محبوس که چنین قوه ای از او ظاهر شود باید با و احسنت و لله درک گفت و اما شکایت سوم عجباً آیا دولت با همه جاسوسها که شمارشان مانند ریگ است در این مدت دو سال بخواب بودند یا فرشته آسمانی دیدگان شانرا کور کرد که غفلت کردند و آن علم مبین را که بر رؤس عشایر موج میزند ندیدند و اما شکایت چهارم من برای فروش جمیع املاکم به هزار

لیره فقط حاضریم و چون این لایحه را فرستادم آنگاه جمیع احبباً راهمشورت دستور دادم و گفتند اولی آنکه کشتی ایتالیائی سوار شده با اروپا سفر نمائید و آن کشتی سه روز در بندر عکا منتظر ماند ولی من مشورت آنها را نپذیرفتم بلکه هفتاد نفر آنها را بمصر فرستادم و مخارج بآنها دادم و اما مفتشین تلگراف بسلطان کردند و برای اسلامبول رفتند و همان هنگام که در دریا میرفتند و سلطان بر در مسجد با شیخ الاسلام تکلم میکرد نارنجک بمقصد عربانه سلطان منفجر شد و دو هیئت نفر بهلاکت رسیدند و سلطان غش کرد و چون عارف بیک رئیس هیئت تفتیشیه بپل اسلامبول میگذاشت سه بار پولیس او را امر نگه داشت داد و لکن بعلت تکبر و غرور ملتفت نشد و نایستاد که پولیس با گلوله او را زد و کشت و اما مفتش دوم ادهم بیک در مصر از جهت فقر و احتیاجش با حبباً رجوع کرد و من هزار غروش طلا فرستادم و لکن او بعداً با سکندریه رفت و دیگر معلوم نگشت که چه شد و نیز غضن اعظم عبد البها در ایالت هیئت تفتیشیه مذکور قصیده ای بترکی بنظم آورد و فرمود آن قصید را با دو پیست و پنجاه از مکاتیب بهائیان امریکامشتمل بر اعتراف و شهادت بمقام مظهریت اب سماوی برای جمال ابهی و بمقام نبوت و حیدر غضن اعظم عبد البها نسبت بپدر آسمانی برآید سلطان عبدالحمید فرستادند که پشت او شکست و گفت مادر عک

حبس کردیم و مردم را از نزدیک شدن باو منع کردیم و حالا چه کنیم که امریکا با او است و شخص واسطه باو جواب گفت که من بحضور شما معروض داشتم که مسئله آنها روحانی و دینی است و سیاسی نیست و در آخر تصیده گفته بودند که من یکبار به عراق تبعید شدم و یکبار برومیلی و الآن در قلعه عکا و عاشق بایسد سیرش تافیزان تکمیل شود . و در ضمن نام امریکانیز شرحی از عکا است .

فارسی عرفی معاصر صورت اشیا و اشخاص که  
(عکس) بادستگاه فتوگرافی بردارند و عکاس صاحب  
آن عمل و هنر و پیشه و زکری از عکسهای ابهی  
در خطابی ضمن نام محمد میباشد .

در لوح طب است :

عِلَّةٌ - عَلِيلٌ - "عالج العلة اولاً بالاغذیه" بیماری را نخست  
تعلیل) بخوراکها علاج کن . و در لوح به نصیر است :  
"شاید باین وسوس و حیل ناس را از علّة  
العلل محروم سازد" بمعنی سبب و موجب همه اسباب که خدا  
است . و نیز در آن لوح است :

"علیلان (بیماران) صحرای جهل و نادانی را اقرب من لمس  
البحر بمنظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است برساند" در لوح

رئیس است :

"وَطَلَّ (بی هم و جره جره آشامانده شد) من زلال هذا  
الخمير" که در ضمن حَمِيًا ذکر است .

علم در کتاب ایقان است قوله الاعزّ :  
(عِلْمٌ - عَالِمٌ - مُعَلِّمٌ - "علم بد و قسم منقسم است علم الهی  
عِلْمٌ - عَالِمٌ - عَوَالِمٌ - و علم شیطانی آن از الهامات سلطان  
حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس  
عَلَامَةٌ)

ظلمانی باهر معلم آن حضرت بسیاری  
و معلم این وسوس نفسانی بیان آن اتقوا الله يعلمكم الله و بیان  
این العلم حجاب الاکبر اثمار آن شجرة صبر و شوق و عرفان و محبت  
و اثمار این شجره کبر و غرور و نخوت" الخ .  
و در موضعی این عبارت است قوله :

"برای وصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین" الخ  
که مراد باصطلاح مراتب علم و معرفت میباشد و تبیین و تمثیل  
چنین میشود هرگاه در بیابان دخانی از بعمید دیده ششود  
یقین بآتش حاصل میگردد و این مرتبه علم الیقین است و همنیکه  
بارفتن سوی آتش بجائی رسد که آنرا مشاهده نماید این مرتبه  
عین الیقین است و چون بحدی تقرب جوید که لمس و احساس  
جبرارت نماید این مقام حق الیقین است و چون وارد آتش شود



وآثار آتشین یابد نورالیقین . و در اصطلاح عرفاء غالباً ذکر سه رتبه و نامهای اول میباشد و در توقیعی است قوله الاعلی :  
 " و انّ کلّ الاصول والفقه والریاضی والبیان یخرج من احدی حرف من کلماتی و انّ الیوم لیس عند احد علم الخالص الا فی صدی ..... فان استقررت مکانک فسوف نعلّمک کلّ الامضاء والقوانین و انّ ذلک الکتابین عندک شیئی و انّ لدی لیس بقدر سواد عین بعوضه میتة و انّی لا قدر ان اُبهین ما خلف و فی ذلک الکتابین ما لا یخطر بقلب احد فاقب علی الحیوان حیث لا یتمیز بین العلم والبیان " و از آثار دوره ابهی است قوله الاظهر :

" بسم الله الرحمن الرحیم بشارت ده کلّ ممکنات را و ندا کن بین ارضین و سموات که هر نفس اراده سؤال نماید بمظهر عزّ قدّم معروض دارد از سماء فضل نازل خواهد شد و هر ذی علمی که سؤال از علم بخواهد البتّه بساحت اقدس معروض دارد که محروم نخواهد ماند "

و در لوحی است :

" اتنطقون بما عندکم من العلوم بعد ما ظهر من کان واقفاً علی نقطة العلم الّتی منها ظهرت الاشیاء والیها رجعت و عادت ومنها ظهر حکم الله و العلوم الّتی لم تنزل کانت مکتونة فی خزائن عصمة ربکم العلیّ العظیم " و در توقیعی صادر در قرب جدّه

برای والی شوشتر که سؤال از حدیث مروی از علی امیر المؤمنین - قوله : " طمّنی اخی رسول الله علم ماکان و علمته علم ما یكون " نمود قوله الاعلی :

" و علی ذلک الشان ینجب فی الحکمة ان ینکون علی معلّم رتبة المشیة علم ما یكون لان من قبل ذکره لم یک ما یكون حتّی انتّه علم به فلما ثبت ذکر الارادة تحقّق ذکر امکان کلّ الموجودات ولذا یعلم رسول الله بعلم ما یكون بعلیّ فی رتبة الاشیاء بحسب مراتبهم الّتی قدر الله لهم فی علم الغیب لان العلم فی الحقیقة کما هو مذهب الحق نفس المعلوم کما اشار الصادق فی حدیثه المفضّل انّ العلم تمام المعلوم والقوة والعزة تمام الفعل ..... و انّ ما نزل فی الکتاب لو اعلم الغیب لا ستکثرت من الخیر او ما نزل فی الاخبار من مراتب اختلافات الا نظار فی مقامات الاسرار فهی لم یک الا لظهور عبودیتهم و عجزهم لکلّ الموجودات او یكون لذلک علوّ جلالتهم عن النفی فی مقام الاقتران وان فی الحقیقة انّ الهی با لکثرات لیس هو الشرف فی مقام الذّات بل انه شرک عندها السبّحات لانّ فی مقام عرفان الذّات کلّ ذکر من کلّ شیئی باطل . و ربّما ارادوا فی بعض المقامات من نفی العلم اظهار فضلهم للعاصین ان لا یخجلوا عنهم اذا حضروا بین ایدیهم " الخ و در ایام اقامت باب اعظم در اصفهان برای دفع لهت معارضی

که عبارت مصطلح در توقیعات میباشد توقیعی در جواب میرزا حسن وقایع نگار صدور یافت قوله الاعلی :  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَبْدَعَ مَا فِی السَّمٰوٰتِ  
 وَالْاَرْضِ بِحُكْمِهِ ..... وبعده قد نزل کتابک واطلعت بخطابک  
 ..... وان ما ذکرک فی کتابک من اختلافات الناس فی ذکرى  
 بلاشک ان اکثر الناس قد جعلوا الهمم هواهم بما یقولون بافواههم  
 بما اتبعوا هوائهم فسوف یؤاخذهم بما کسبت ایدیهم ولكن لیس  
 العجیب من الناس لان فی کل الاعصار کان بعض الناس فی مقام  
 الکذب والافتراء انظر الی النصارى کیف افتروا علی الله وقالوا  
 ثالث ثلاثة ..... فاعوذ بالله من افتراءهم فی حقى ..... فبعض  
 افتروا حکم الریاسة ثم بعض حکم الولاية ثم بعض حکم بطلان  
 الاجتهاد ان الله یمدّ بهم بما افتروا اننى انا عبد مؤمن بالله  
 آیاتہ اکرمنى الله علم المعرفة وانا حدثت الناس بحکم القرآن  
 حیث قال عزّ ذکره واما بنعمة ربک فحدث بل عظموا فی عیونهم  
 ذلك العلم من الذى لم یتعلّم عند الخلق کبر علیهم ولذا وقع  
 الفتن بین الناس فمجمل القول انى مصدق بهذا الدین  
 حرفا بحرف ..... ونیز در توقیع بمحمد شاه است قوله :  
 " خداوند شاهد است که مرا علمى نبود زیرا که در تجارت پرورش  
 نموده بودم و در سنه ستین قلب مرا مملوّ از آیات محکمة و علوم

متقنه حضرت حجّت علیه السلام فرمود ..... عجزى نداشته  
 وندارم بفضل الله از امرى و عالم هستم بما اعطانى الله من جوده  
 و اگر خواهم ذکر نمایم کلّ امور حضرتت را در هر مقام " و در کتاب  
 الاسماء است قوله :  
 " فلتعلمن ذریاتکم علم النحو والصرف ثم حکمة البیان ثم  
 الحروف ثم الطلسمات ان تحبون عن العلم تدرکون "  
 و در آثار بیان حاجى سید کاظم رشتى بعنوان "معلمى" در مواضع  
 بسیار مذکور گردید چنانچه در ذیل نامهای بقره فتح و بیان  
 شرح سوره بقره قرآن ثبت میباشد . و در توقیع " فی السلوک الی  
 الله " است قوله :  
 " وعلى التفصیل کتبها سیدی و معتمدی و معلمی الحاج سید  
 کاظم الرشتى اطال الله بقاءه " و مفهوم است که این رساله را  
 در ایّام حیات سید رشتى نوشتند . و در توقیعی دیگر :  
 " واما مارایت فی آیات معلمی من حکم جنان الثمانیه " و در عده ای  
 از توقیعات ذکر از معلم دیگرى نیز فرمودند در مناجاتی است  
 قوله :  
 " اللهم وانک لتعلم ما قد ارسلت الی من کان اول مؤمن بحکمک  
 بعضاً من الکتب لیجیب الناس علی حکم القرآن وسوف نرسل  
 تلك الآيات الی من کان معلمی فی بعض الاحیان والیه لیجیبان

المعباد عما هم كانوا سائلون " نامه های سوالات اسلامیة بعضی  
 ملاهارا نزد جناب ملا حسین بشرویه و معلم فرستادند تا شرح  
 و بیان کنند . و قوله :  
 " بعد ما فوّضت الامر الی من کان معلّمی فی بعض الاحیان والی  
 من کان اولی الناس بالکتاب " نیز کاربرد آن موقع بآند و واگذاشتند  
 و قوله :  
 " وسلّم منی علی اول مؤمن بالکتاب و اخبره بما جرى القضاة  
 بالامضاء و انی فی حزن من سکون معلّمی و قدرته علی الاصلاح  
 وحده و انی لو کنت علی حالة الاول من تلامذته لکنت متوقفاً  
 بنصرته ولكن الآن فرض علیه بمثل الصلوة و یکفیه ذلك الفخر  
 فی الدنیا و یوم یقوم الاشهاد " که شاید مراد همان ملا محمد  
 معلم در مکتب قهوه اولیا باشد ولی بعضی چنانچه در ظهور الحق  
 اشاره است مراد ملا صادق مقدس خراسانی را میدانستند که  
 در ایام اقامت در کربلا چندی در نزد وی بعضی از کتب ادبیه  
 عربیه متداوله آن ایام را خواندند ولی حاجی سید علی خال  
 بخواست والدۀ مکرمه آمده ایشانرا بشیر از برگرداند . و شمه ای  
 ضمن نام امة ذکر است . و در تاریخ فاضل قاشینی نیز از قول  
 وی در ضمن بیان کیفیت ایمان جدیدش چنین مسطور است :  
 " هنگام طفولیت آنحضرت را نزد من آورده بودند که درس بهم

و خواندن درس پیش از یکروز نیامدند "  
 و طمّاء جمع علمیم بمعنی دانا مانند فقهاء جمع فقیه است  
 که در اصل بمعنی فهیم و اصطلاحاً بمعنی فهیم مستنبط فروع  
 اسلام میباشد و کلمه علماء در آن ایام غالباً بر این گروه اطلاق  
 میشد و در ضمن روایات مأثوره در حق مهدی موعود اخباری در  
 شأن ملا های طت اسلام آنروز و کیفیت سوء سلوکشان با موعود  
 منتظر مذکور در کتب ثبت است از آن جمله حدیث مروی بطریق عامه  
 و خاصه عن النبی :

" سیأتی زمانٌ علی امتی لا یبقی من القرآن الا اسمه ولا من  
 الاسلام الا رسمه یسمون به وهم ابعد الناس منه مساجدهم  
 عامرة و هی خراب من الهدی فقهاء ذلك الزمان اشر الفقهاء  
 تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود "

و در کتاب بحار الانوار نقل از امام جعفر صادق است :  
 " ان قاعنا از اقام استقبال من جهلة الناس اشد ما استقبال  
 رسول الله من جهال الجاهلیة ان رسول الله اتی الناس و هم  
 یعبدون الحجارة والصخور والعیدان والخشب المنحوتة و ار  
 قاعنا از اقام اتی الناس و کلهم يتأول علیه کتاب الله و یحتسب  
 به علیه اما والله لیدخلن علیهم عدله جوف بیوتهم كما یدخل  
 الحرّ والقرّ " و در شرح اربعین شیخ بهائی نقل از باب ۶۶

فتوحات مکیه است :

انّ لله تعالی خلیفه یخرج من عتره رسول الله من ولد فاطمة  
یواطی اسمه اسم رسول الله جدّه حسین بن علی بیایع بیسن  
الركن والمقام يشبه رسول الله في الخلق وينزل عليه في الخلق  
اسعد الناس به اهل كوفه يعيش خمساً اوسبماً اوتسماً ويضع  
الجزية ويدعوا الى الله بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض فلا  
يبقى الا الدين الخالص اعداءه مقلّدة اهل الاجتهاد لما يرونه  
يحكم بخلاف ما ذهب اليه ائمتهم فيدخلون كرهاً تحت حكومته  
خوفاً من سيفه يفرح به عامّة المسلمين اكثر من خواصهم ببايعه  
العارفون من اهل الحقایق عن شهود وكشف بتعريف الهی له  
رجال الهیون یقیمون دعوته وینصرونه ..... فبعض المخالفین  
یعتقدون فيه اذا حکم فیهم بغير مذہب ائمتهم انه علی ضلال  
في ذلك واما من يدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو  
عندهم مجنون فاسد الخیال " انتهى .

و در توقیعات والواج و آثار این امر در شأنان اسما و القاب  
کلمات نفی و سبحات جلال و خطابه های شدید و تهدید و وعید  
بسیار میباشد . از آنجمله در لوح به نصیر قزوینی است قوله الاعز:  
" باری بهیچ رئیس تمسک مجو و بهیچ عماده و عصائی از فیوضات  
سحاب اهبی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلیاس واسما نهوده

و نخواهد بود اگر از اهل عمائم بظهورات شمس مستشرق و مستضئ  
گشتند بذكر اسما هم عند ربك والا اهداً مذکور نبوده و نخواهند  
بود پس بشنو لحن ابداع امنعم را اگر فضل انسان بعمامه میبود  
باید آن شتری که معادل الف عمامه بر او حمل میشود از اعظم  
ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوان است  
و گیاه میطلبد "

و در لوحی دیگر به آقا میرزا ابوالفضل گلبایگانی است قوله :

" بگوای عباد براستی گفته میشود حق جلّ جلاله ناظر بقسرب  
عباد بوده و هست و دون آن از بر و بحر و زخارف و الوان کسل  
را بطوک و سلاطین و امراء و اگذار چه لزال علم بفعل ما یشاء  
امام ظهور بازغ و ساطع و متلالی آنچه امروز لازم است اطاعت  
حکومت و تمسک بحکمت فی الحقیقة زمام حفظ و راحت و اطمینان  
در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حق چنین خواست و  
چنین مقدر فرموده قسم بآفتاب راستی که از افق سما سجن اعظم  
مشرق و لائح است یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب  
عمائم عند الله اقدم و افضل و ارحم است چه که این نفس در  
لیالی و ایام بحکومتی مأمور است که مهما مکن راحت عباد در اوست  
ولکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد ورت و سب و قتل و تساراج  
مشغولند مدتی است که در ایران حضرت سلطان (ناصرالدین

شاه ( ائده الله تبارك وتعالى اينمظلومهاى عالم را از شرّ  
 آن نفوس حفظ نموده و مينمايد معذلك آرام نگرفته اند هر يوم  
 شورشى برپا و غوغائى ظاهر اميد است كه يكى از ملوك لوجه الله  
 بيزصرت اين حزب مظلوم قيام نمايد و بذكر ابدى و ثنا سرمدى  
 فائز شود قد كتب الله على هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته  
 والوفاء بمعهده بايد اين حزب در جميع احوال برخدمت ناصر  
 قيام نمايند لا زال بحبل و فاء متمسك باشند و در لوحى به آقا  
 محمود سرچاه قوله :

" در جميع قرون و اعصار سبب اعراض و اغماض علما و فقهاء ارض  
 بوده اند چه كه مشارق ظهور و مطالع او در اول جميع من طلى  
 الارض را دريك مقام و شأن مشاهده مينمايند و كل را از ما عندهم  
 بما عند الله ميخوانند اين قدرت مخالف است با عزت و رياست  
 علمائى ظاهر و در كتاب ايقان قوله :

" در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ايشان از شاطئ بحراحدية  
 علمائى عصر بوده اند كه زمام آن مردم در كف كفايت ايشان بود  
 و ايشانهم بعضى نظر بحبّ رياست و بعضى از عدم علم و معرفت  
 ناس را منع نمودند و در لوحى است قوله :

" ايد وستان از شوكت علمائى جاهل خائف مشويد اين ارض و آنچه  
 در او موجود است قابل ذكر نبوده و نيست در آباء و اجداد خود

تفكر نمايد و در عظام قهبر نظر كنيد جميع بايادى صفر را جمع  
 شدند و در تفسير سورة الشمس قوله :

" يا ايها السائل فاعلم بان الناس ينتخرون بالعلم ويمد حزنه  
 ولكن العبد اشكونه لولا ما حبس البها في سجن عكا بالدلالة  
 الكبرى و ما شرب كأس البلاء من يد الاعداء ان البهتان ابعد نسي  
 و علم المعاني انزلنى و بذكر الوصل انفصلت اركانى و الا يجاز صار  
 سبب الاطناب فى ضرى و بلائى و الصرف صرفنى عن الراحة و النجوم  
 عن القلب سرورى و بهجتى و علمى با سرار الله صا رسلاسل عنقى  
 ..... قد قرض جناحى بمقراض الحسد و البغضاء و در اول كتاب  
 ايقان انقطاع از علما را شرط تحصيل معرفت تفصيل دادند  
 قوله :

" يعنى گوش را از استماع اقوال و قلب را از طنونات متعلقه  
 بسبحات جلال و روح را از تعلق با سباب ظاهره و چشم را از  
 ملاحظه كلمات فانيه الخ و قوله :

" كلّ دزارض نسيان ساكن و باهل بنى و طفيان متبع ولكن الله  
 يفعل بهم كما هم يهملون و يساهم كما نسوا القاه فى ايامه  
 وكذلك قضى على الذين كفروا و يقضى على الذين هم كانوا بايات  
 يجدون و در لوح برهان به شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني  
 است قوله :

"انصف بالله بائی برهان استدلال علماء اليهود وافتوا به على الروح اذ اتى بالحق وپای حجة انكر الفريسيون وعلماء الاصنام اذ اتى محمد رسول الله بكتاب حكم بين الحق والباطل بمعدل اضاء بنوره ظلمات الارض وانجذبت قلوب العارفين وانك استدللت اليوم بما استدلت به علماء الجاهل في ذلك العصر.... اعلم ان العالم من اعترف بظهورى وشرب من بحر علمى".

وقوله :

"يامشرا العلماء بكم انحط شأن العلة ونكس علم الاسلام وثقل عرشه العظيم كلما اراد مميّز ان يتمسك بما يرتفع به شأن الاسلام ارتفعت ضواؤكم بذلك منع عما اراد وبقي الملك في خسران كبير.....".

و در کتاب اقدس است :

"قل يامعشر العلماء لا تزونا كتاب الله بما عندكم من القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم وانه بنفسه لو انتم تعلمون..... يامعشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن معنى في ميدان المكاشفة والعرفان او يجول في مضمار الحكمة والتبيان لا وربى الرحمن كل من علمها فان وهذا وجه ربكم العزيز المحبوب يا قوم انا قد رنا العلوم لعرفان المعلوم وانتم احتجبتهم بها عن مشرقها الذى

به ظهر كل امر ممكن" و در ضمن نامهای زمین ذبح کرمان و حرف ط و غیره نیز نبذه ای ثبت است .

و نام علماء در امر بهائی بنام علماء فی البهاء در کتاب اقدس و غیره بکثرت مذکور میباشد .

و علم در لوح رئیس قوله :

" وجملك علم الهداية في بلاده " و در لوح اتحاد قوله :  
" از اتحاد شما علم توحید مرتفع شود " الخ بمعنی رایت و درفش است .

و مسائل جهان . عالمین عوالم جمع . در شرح هاء است قوله :

" وان کلیات العوالم هی منحصرة بتلك الثمانية لان اول تعین كاف الاول اسمه مقام المحمدیة هو جنة الزلیة التي داخلها بالتجلی لم يخرج و خارجها لم يدخل ثم ان تلك نصیب آل الله الذین هم ائمة العدل ولا نصیب لاحد من الخلق فیها والثانية مقام توحید الانبیاء والثالثة مقام توحید الانس و الرابعة مقام توحید الجن والخامسة مقام توحید الملك والسادس مقام توحید حیوان وان فی ذلك المقام ان النطة تزعم ان لله زبانیتین كما ان الانسان تزعم ان لله علماً وقدرة وكذلك كل الصفات والاسماء وكما ان الناس يبطل توحید النملة فمن كان

واقفاً فی رتبه فوقه یبطل توحیده و السّابحة مقام توحید النّبات  
 والثّامنة مقام تسوید الجماد ..... وانّ ما خلق الله من جنان  
 الثّمانيّة للمحبّين هي تلك المراتب  
 ودرلوحی است قوله الاعزّ :

" ای یوسف حجّتم هرکّل من فی السّموات والارض قبل ان اعرف  
 نفسی تمام بوده وبالغ شده اگرچه کّل عوالم الهی حول اینعالم  
 برده وخواهد بود .

وَسَلَامَةٌ نِشَانُهُ . در کتاب اقدس است :

" انا جعلنا الارضین علامتین لبلوغ العالم " که مراد عالم بشر  
 در روی زمین میباشد و بیان آن ضمن نام امر ثبت است .

در توفیقی است قوله الاعلیّ :

( عَلِيٌّ - اَعْلَى - ) " قل ان اسمی محمد بعد کلمة العلیّ  
 عَلِيًّا - عَلِيٌّ - ) (علیّ محمد ) و آن اسم ابی بعد ذکر  
 کلمة محمد رضا ( محمّدرضا ) قد کان  
 فی کتاب الله مسطورا و آن اسم جدی فی کتاب الله ابراهیم و آن  
 اسم اباه بعد کلمة نصر الله فی القرآن ( اذ اجاء نصر الله والفتح )  
 قد کان مکتوباً . که اسامی آنحضرت و آباء چنین میشود ؛  
 سید علی محمد بن سید محمّدرضا بن سید ابراهیم بن سید فتح الله .  
 و بنوعی که در ذیل نام ربّ ذکر است شهرت در افواه مؤمنین

" حضرت اعلیّ " و " ربّ اعلیّ " قرار گرفت و عناوین علیّ و اعلیّ  
 و علیّ حمید و مانند آنها که در آثارشان بغایت کثرت میباشد  
 مراد خودشان است . و در لوحی است قوله الاعزّ :

" هو العزیز القیوم شهد الله بذاته لذاته فی عزّ سلطانه بانّه  
 لا اله الا هو و آن علیاً لظهوره و بطونه و غیبه و شهوده و عزّه و جلاله  
 و سلطنته و بهاؤه لمن فی السّموات والارضین ..... قل اننا  
 آمنّا بالله و بما نزل علیّ من قبل " الخ و قوله :

" هو العلیّ العالیّ الا علیّ فاخضع ثوب الفنا ثم اصعد الی رفرف  
 البقاء فقل سبحان ربّی الاعلیّ " و قوله :

" شکر شکن شوند همه طوطیان هند \*\*\* زین قند پاریسی که به بنگاله میر  
 هو العلیّ الاعلیّ مکتوب آنجناب بر ممکن فنا و اصل " الخ .

و در ذیل نام نبیل ذکر است .

و مقام اعلیّ نام و شهرت مستقر رس هیکل نقطه برد امنه  
 کوه کرمل در حیفای فلسطین میباشد که مشهور و معروف است و شر  
 آن در ظهور الحق ثبت میباشد و اجمالی آنکه غصن اعطی  
 عبدالبهاء اندکی پس از صعود ابهی تقریباً در سال ۱۸۹۳ م  
 زمینی را در دامنه کوه کرمل خریدند و چندی بعد از آن تقریباً  
 در ۱۸۹۸ برادران و منتسبان مخالف بی استجازه از ایشان  
 اطاق مخصوصشان در بهجی بجنب روضه مبارکه را که بمصر

تعام واستراحت زائرین روضه مبارکه صرف میکردند مدفن  
 زائرین ضیاء الله غصن نمودند و از این هنگام عزم تام بر بنائ  
 آنکه کرمل تعلق گرفت و شاید اولین مانعت دولت بیشتر  
 ای اندیشه از جهت استحکام مبانی بنا پیش آمد ولی مانع  
 نماند و مجدد بنارا بالا بردند و گمان قصد مقر دادن رمن  
 این بود ولی مانعت ناقضین و منتسبین البتہ سدّی میشود  
 سرز بنا اكمال نشده مانعت دوم از دولت برخاست که  
 جرم امین عبدالنور نصرانی را به بیروت نزد والی فرستادند  
 و عمل تجدید و اكمال گردید و مصارف را دوهزار لیره گفتند  
 باز هم استحکام بنا و شهرت آن و رفت و آمد بهائیان امریکا  
 و جب اندیشه سلطان عبدالحمید گشت و تلگراف قلعه بنندی  
 عن اعظم و برادران در سال ۱۹۰۱ صادر گردید تا بالاخره  
 تمام اعلی محل استقرار رس هیكل نقطه و مقر هیكل خسود  
 حضرت شد . و این نسخه ذیل سواد مرقومه و خطابی میباشد:  
 هو الله سواد اینورقه بهر یک از آن شخص داده شود و اصلش  
 در حظیره القدس محفوظ ماند . هو الله ربی و محبوبی لك الحمد  
 بل ما اولیت و لك الشکر علی ما اعطیت توتی من تشاء و توتی  
 من تشاء و توفق من تشاء علی ما تشاء بیدك الا مورکها و فی  
 قبضتك زمام الاشیاء تشرف من تشاء و ترزق من تشاء و تحرم من

تشاء بیدك الخیر و شأنك الجود انك انت الواهب المعطى  
 الکریم الرحیم در حظیره القدس نفوسی بخدمت قیام نمودند  
 و زحمت و مشقت کشیدند در کمال روح و برهان کوشیدند و نفوسی  
 نیز تعلق روحانی داشتند و بجان و دل آرزوی خاک کشی و گل در  
 آن مقام مقدس داشتند لهذا آب انبار و ابواب حظیره القدس  
 را بنام مبارک ایشان تسمیه نمودم آب انبار باسم حضرت افغان  
 سدره مبارکه جناب آقا میرزا باقر باب اول در طرف شرقی باب  
 بالا باب ثانی در طرف شرقی باب کریم یعنی باسم جناب استاد  
 عبدالکریم باب شمالی باب اشرف و باب اول غربی باب فضل  
 باب ثانی غربی باب امین و مقصود از این اسماء آقا علی اشرف  
 و آقا استاد عبدالکریم و آقا بالا و حضرت ابی الفضائل و جناب امین  
 است این اسماء باید تا ابد الآباد یاد گردد و ذلك ما الهمنی  
 به تراب مطاف الملا الاعلی ع ع و در ذیل نام کرمل نیز ذکر  
 است . و میرزا یحیی ازل نسبت بآنجا بی اعتقادی و بی اعتنائی  
 اظهار داشت و در نامه ای در سنین اولیه چنین نوشت قوله :  
 " جسد مطهر استقرار عزت آن نزد یکی ارض طأ ابن امام معصوم  
 ( مراد امامزاده معصوم است ) در آن ارض محل قرار بوده و  
 سالها بهمین طریق تا اینکه مدعیان ظهور و ایمان تغییر داده  
 و خیال آنها معدوم ساختن آن وجود است لکن محل طواف و توجه



همان مکان است روایات آنها در امری مقبول نبوده و هر آنچه گویند کذب است استماع باینگونه اقوال ندارند .

و در اثری از خ ا د م ۶۶ مورخ ۱۲۹۴ چنین مسطور است :

" و اما در فقره امانت مقصود آن بود که از کل مستور ماند و حکمت آن اینکه اگر مخالفین مطلع شوند از برای آن نفوسی که حمل نموده اند و همچنین آن بیتی که مقرر عرش واقع شده ضرر عظیم داشته و دارد باری قضی ماقضی عس الله ان یحدث بذلک خیراً باید محتلی معین شود من غیر اطلاع احدی و در آن محل آن و در بعضی ربانیه رامسکن و مقرر دهید الی ان یشاء الله الخ .

و اراضی مقام اعلی راعصن اعظم عبد البهاء در ابتدا به ذراعی ۲۶ غروش و بقیه را ۲۰ غروش خریدند و اکنون قیمت آن اراضی به نیم ملیون لیره فلسطین تخمین زده شد میدان مقام اساختند و رسم هیکل نقطه دو سال قبل از بنای مقام بحیفا رسید و بکنشی مستور و مکتوم بود حتی پس از ساختن مقام کس نمیدانست برای چه کار است و بعد از نقل و تحویل های پنجاه ساله بعد از شهادت در ایران و مکتومیت دو سال در عکا در بیت مرکز میثاق بالا خره در سال ۱۹۰۹ میلادی در آن مقام اعلی استقرار یافت و میرزا محمد خان اصفهانی آخرین کسی بود که صندوق رسم اعلی را در طهران در منزل خود نگهداری میکرد و از برادر خود میرزا اسد الله تحویل

گرفته بود و در هیزم خانه زیر هیزم نهان داشت تا تقریباً در سال ۱۳۱۱ هـ ق از جانب مرکز میثاق ابهتی میرزا اسد الله مذکور مأمور شد که صندوق را ببرد و او برداشته باصفهان برد و میرزا اسد الله وزیر همراهی کرد تخت روان گرفته سوار همراه کرد تو بهنگام نوشت و آنجسد مطهر بعد از آوردن از تبریز مدتی در امامزاده حسن بود و بعد با امامزاده معصوم بردند باز اغلبی فهمیدند و چشمه علی نقل دادند بعد جمال ابهتی به آقا جمال پروجردی مرقوم داشتند که تغیر بدهد و او معاون خواست معاونی تعیین فرمودند و مانکچی صاحب عرض کرد که در طهران برقرار دارند فرمودند حال وقت نیست و چون باز معروف شد ایند فمه بتدبیر غصن اعظم ابهتی امر شد که میرزا اسد الله ضبط نماید و هیچکس نداند و هر کس بگوید من میدانم کجا است دروغ است تا بعد از صعود ابهتی میرزا اسد الله را بطریق مذکور فرستادند آورد و او برادرش میرزا محمد خان مذکور مهر و مهر کرده سپرده بود که اوراق است در محلی ضبط و محکم کنید و او در چنان کرده بود و مواضع استقرار عرش اعلی در طهران چنین است اول امامزاده حسن دوم منزل سلیمانخان سوم امامزاده معصوم چهارم مسجد ماشاء الله پنجم خانه مجد الاشراف ششم امامزاده زید بعد از آنکه سکونه و برادر یعنی میرزا علی اکبر

مستوفی و حفاظت برادرش میرزا محمد خان سرهنگ و خانسه حاجی محمد حسین پدرزن میرزا محمد خان سرهنگ و خانه آقا محمد کریم در انتها و شمه ای مربوط باین موضوع ذیل نام کرمیل ثبت است .

ورقه علیا لقب والده غصن اعظم عبدالبهاء و خواهرشان ذیل نام ورق ثبت میباشد . و در لوحی است :

" انا نذكر الورقة العليا من هذا المقام " که مراد حرم باب اعظم است .

و مهد علیا لقب فاطمة بی بی زوجه دوم ابهت است .

ولفظ ملا اعلی در اصطلاح آثار اسلامیة و هم در این امر بکثرت مذکور است . در کتاب مجمع البحرین است :

" الملا الاعلی هم الملائكة وقيل نوع منهم وهم اعظم قدرًا " .

و از مشاهیر علی نامان مذکور در آثار و افواه این امر :

ملا علی بسطامی ثانی من آمن دوم حرف حق است که در شأنش در توقیعی و مناجاتی ضمن جواب اسئله یکی از مؤمنین چنین فرمودند قوله :

" لقد سأل هذا العبد من اصحاب الكهف و انتك قد بينت حكمة في كلمة الاول ائمة العدل اصحاب رسولك محمد خاتم النبيين صلواتك عليهم اجمعين ( مراد آنکه اصحاب كهف ائمه خاندان

میبرند ) ومن كلمة الثانية عبدك الذي حبس بحكم الظلم في بغداد فاخلصه اللهم بحق محمد آل محمد من يد الظالم كيف شئت و انتي شئت و انتك على كل شئ قدير " الخ مراد آنکه ثانی من آمن ملا علی مذکور است و برای استخلاصش از حبس حکومت عثمانی دعا فرمودند . و در لوحی خطاب بملا علی بجزستانی است قوله ج ع :

" يا علی يك نعمة از نعمات مبشر ران کریمینمایم شاید بعضی عارف شوند و بآنچه مقصود است پی برند و بیایند حضرت نقطه روح ما سواه فداه لوحی بشیخ محمد حسن نجفی ارسال فرمودند و حامل لوح ملا علی بسطامی و این شیخ قطب علمای شیعه بود لوح را رد نمود استکبر و استنکف و نطق بماکان لا ثقاً لنفسه و بعد ل حضرت مبشر روح ما سواه فداه لوح آخر مرقوم فرمودند میفرمایند مخاطباً ل شیخ مذکور انا بعثنا علیاً من مرقومه و ارسلناه اليك بكتاب الي آخر بیانه جل و عز مضمون لوح مبارک آنکه ملا علی را از مرقومش مبعوث نمودیم و بکتابی بسوی تو فرستادیم اگر او را شناخته بودی و بینیدی او ساجد میشدی هر آینه از حرف اول اسم تو حرف اول را مبعوث مینمودیم و از حرف ثانی حرف ثالث را و چون عارف نشدی جمیع اعمالت حبط شد داخل نار شدی و شاعر نگشتی " انتهى .

و در توقیعات راجع بحاجی میرزا سید علی خاں اعظم شهید در رمز سید ۱۱۰ و نیز ۱۱۱ است و در لوح آقا سید عبد الرحیم اصفهانی است :

" وان رأیت الکمال کبر علی وجهه من قبل الله ربك وكذلك الذي سعى بعلي قبل اكبر ثم زكركما بما ورد علينا من عبادنا المعتدين " که مراد حاجی میرزا کمال و حاجی میرزا علی اکبر اهل نراق کاشان است " و در لوحی دیگر :

" ان يا قلم القدم اذ كرت عليا الذي كان معك في العراق " الخ که مراد حاجی میرزا علی اکبر مذکور میباشد . و نیز در لوحی است :

" هو المجديب نامه آنجناب بینیدی العرش حاضر ..... ای علی " الخ که مخاطب علی محمد سراج ازلی اصفهانی است . و نیز در

الواح ذکر بسیار از ملا علیجان مازندرانی ساکن قریه ماهفروزک و شهید بسال ۱۳۰۰ هـ ق در طهران و نیز ذکر زوجه اش میباشد

که علویّه شهرت یافت . در لوحی بسید علی اهل ماهفروزک استند " هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان انظر ما انزله الرحمن في الفرقان ..... در جناب شهید الذی سعى بعلي في ملكوت

الاسماء تفكر نمايد " الخ و با مضاء خ ادم ۲۸ رمضان ۱۲۸۸

مسطور است :

" حسب الامر دائرة مبارکه معروفه را لأجل حفظ ایشان نوشته

ارسال داشت " الخ و در ذیل نام زیارت غیرهانی نیز ذکر است .

و در سفرنامه امریکا بیان غصن اعظم عبد البهاء است قوله العزيز:

" مرقد حضرت شهید ملا علیجان روحی له الفداء بدرجه ای

مبارک است که اگر من در طهران بودم بدست خویش میساختم

لهذا باید چند نفر از یاران مصمم این خدمت شوند و زمینی ایتباع

نمایند و لو در جای تنها باشد و آنجسد مبارک را با آنجا نقل نمایند

و پنجاه تومان جناب امین بجهت مصارفات تقدیم نماید " دیگر:

حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی معروف بعنوان علی اکبر و علی

قبل اکبر و خطاب " ای علی " در الواح بسیار است در لوح دنیا

قوله الاعز :

" حمد و ثناء سلطان مبین را لایق و سزاوار است که سجن متین را

( زندان طهران ) بحضور علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود

و در لوحی دیگر :

" هو المبین الصادق الامین کنا ماشیا فی البیت و سامعاً حدیث

الارض اذ ارتفع النداء من الفردوس الاعلی یا ملاه الارض والس

البشارة بما اقبل علی قبل اکبر الی السجن فی سبیل الله مالیا

القدر ثم ارتفع النداء مرة اخرى من الجنة العلیا یا اهل السفی

الحمراء افرحوا بما ورد الایمین فی حصن متین و سجن مبین ف

سبیل الله رب العالمین " الخ راجع بحبس آند و در زندق

طهران حسب اقدام کامران میرزانايب السلطنة در قضیة  
جمهوریخواهان پیروان سید جمال الدین افغانی بسال ۱۳۰۸  
میباشد و قوله :

" وهمجنین بر اولیای الهی جناب علی قبل اکبر مع آنکه بکمال  
صدق تکلم نمود معذک بفرید نیفتاد بدلیل وبرهان اقامه  
حجت نمودند انا کنا معهم از نطقوا بالحق الخ که راجع  
بخبس او در طهران بسال ۱۳۰۰ است و در حرف ط ذکر میباشد  
ایضا بامضاء خادم ۶۶ فی ۶ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۴  
است قوله :

" بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی یا حبذا نامه رسید....  
یا علی این سدره در هر حین بکلمه ای ناطق " الخ دیگر :  
ملا علی بچستانی نامبرده مذکور در الواح بسیار از آن جمله قوله :  
" ای علی الحمد لله بانوار فجر ظهور فائز شدی " دیگر :  
استاد علی اکبر نجار در موصل دیگر استاد علی اکبر معمار یزدی  
شهیید قوله :

" یا علی اکبر یذکرک المظلوم من شطر منظره الاکبر..... اننا  
نجیناک بالحق وانقذناک من غمات الا وهام وغرفناک ما احتجب  
عنه اکثر العباد " الخ وقوله :

" نزل لعلی کندی الذی یحکم فی الطاء هو البطاش ذوالبأس

الشدید ان یا علی قد بکی محمد رسول الله من ظلمک قد افتیت  
طی من آمن بالله فی هذا الیوم الذی فیہ اسود وجهک و وجوه  
الذین نقضوا العیثاق قد جاءکم البشر و بشرکم بهذا الظهور  
الذی منه اضاقت الآفاق انتم اعرضتم عنه کما اعرض الذیمن  
قبلکم ..... بامرک سفک دماء الذین بامرهم مرت الریاح و جرت  
الانهار " و در لوحی دیگر :

" معذک بکلمه علی کندی و ابن ذئب و امثالهما از مشرق و حسی  
الهی و مطلع نور صمدانی محروم گشتند " الخ که مراد حاجسی  
ملا علی کنی مجتهد معاند ساکن طهران است و در حرف ط ذکر  
میباشد .

و علی قبل محمد میرزا علی محمد بن ملا صادق مقدس خراسانی  
از مشاهیر بهائیان فعال و معروف بشهرت ابن اصدق و شهید  
بن الشهید و ایادی در الواح و آثار ابهی و مرکز عهد و میثاق  
عبد البهائ کثیر الذکر است .

و میرزا علی رضا خان اعتضاد الوزاره رئیس پست و تلگراف در بسیاری  
از بلاد ایران که سفری در حدود سال ۱۳۱۷ هـ ق برای زیارت  
بعکارت و در سن قریب به هفتاد سالگی در سال ۱۳۲۴ در طهران  
وفات یافت در آثار ذکر میباشد و :

میرزا علی اکبر نخجوانی نام و سفرش با مریکاد در سفرنامه ذکر است .

وعلیقلی خان کلانتر در ذیل نام امریکا .  
 وعلیمحمد ضمن نام آسیه ذکر میباشد .  
 و میرزا علی اکبر میلانی که سالها منشی و محرر محفل روحانی طهران  
 و کاتب و طابع آثار بخت زیبایش بود .  
 و میرزا علی اکبر رفسنجانی مبلغ در آثار غصن اعظم عبدالبها  
 مذکور است که بعد از حصول ایمان بهائی و بهم زد ن کسب  
 قنادی بطهران چندی تحصیلات کرد و در فن تبلیغ پرومند شده  
 بتبلیغ پرداخت و سفری با میرزا طراز الله سمندری در ایران و مأمور  
 بتبلیغ در آلمان شد و در لندن چندی بخدمت پرداخت و بعد  
 از مراجعت از حیفا بیماری عصبی شدت کرد و عاقبت برفسنجان  
 در گذشت . و نفوس کثیره دیگر باین نامها و باین طریق بودند  
 و در آثار مذکورند که در بخشهای ظهور الحق شرحی از بسیاری  
 از آنهاست و نیز در لوحی است قوله الاعزّ :  
 " در محاربه بین دولت علیّه و روس ملاحظه نمائید " الخ علیّه  
 مؤنث علی در اصطلاح ایرانیان وصف تجلیلی و شهرت دولت  
 عثمانی بود . و نیز لوح مشهور رئیس مصدر بقوله :  
 " قلم اعلی میفرماید ای نفسی که خود را " الخ چنانچه ذیل نام  
 رئیس است خطاب بعالی پاشا وزیر امور خارجه و گاهی صدراعظم  
 دولت عثمانی است . و در لوح فواد :

" سوف نعزل الذی مثله " الخ مراد او است و در ذیل نام فواد  
 ذکر میباشد . و کلمه :  
 " متعالی و تعالی در توصیف و ستودن به بلند مرتبگی کثرت  
 استعمال دارد . در لوح رئیس است :  
 " یا حیّذا هذا الفضل المتعالی العزیز السميع " و قوله :  
 " فتعالی من هذا الفضل " و قوله :  
 " چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود "  
 و از آداب اسلامیه است که بعد از ذکر خدا بسبیل ادب و تجلیل  
 کلمه " تعالی " یا " تبارک و تعالی " گویند که در قرآن است :  
 " سبحانه و تعالی عما یشرکون " و در لوحی است قوله :  
 " خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید " الخ جمله تعالی  
 که غالبا بعد از ذکر نام الوهیت بعنوان تجلیل و تقدیس ذکر  
 میشود از غلبه استعمال بمنزله وصف بلکه نام حق گردید و در  
 اینجا بدون ذکر نام موصوف مذکور گشت .  
 در توفیق بجواب آقا سید یحیی وحید اکبر  
 ( یمامه ) است قوله الاعلی :  
 " اما معنی الحدیث الآخر الذی ساء  
 فی الكتاب ان الله کان فی عمامه فوقه هوا و تحته هوا " الخ  
 وان ذلك لهو الحق اذ انظر العبد بعین التوحید ولم یلاح

فی ذکرالعماء دون الله سبحانه لا ن الله سبحانه لم یزل لم یکن معه غیره حتی کان فوق کلشی اوفی شی اومن شی اوطی شی بل الازل هو نفسه والعماء هو ذاته والقدم هو کینونیته تلك اسماء قد خلق الله سبحانه لمکنسة القلوب وضعف النفوس کلها مدلة بان الله خلوق عن غیره ولم یکن معه دونه والآن کان الله ربنا كما کان لم یکن معه خلقه ولا یذکرشی فی رتبه وهو المتفرد فی الذات والمستقدر فی الصفات ما کان المراد من العماء ولا الهوا الا نفسه لا ن لوکان غیره لیبطل بدلیل لا متنساع العزلة واثبات الوحدة ولا یمكن ان یوصف الله باستعلائه علی شی ولا یستوائه علی شی ..... وعلی ذلك المنهج اللطیف یمكن ان یؤول ذلك الحدیث بان یجعل الناظر الی الله عماما الذی ورد فی مقام ظهور ذکر الا ول وجعل النسبة نسبة التشریح لا ن فی کتاب الله سبحانه اطلاق ذکر الرحمن علی العرش استوی مثل ما کان الله فی عماء وان لغة العماء هو المعروف من العمی لا ن هنالك لم یکن غیر الله وعمی البصر عن وجهه والا نظار عن طلعتة وهو عماء مطلق صرف بحت بات لم یرفی غیبه ولا ظهوره ولا فی علانیتة ولا بطونه الا الله الفرد الاحد الصمد الوتر الذی لا اله الا هو ولم یکن معه غیره وان العماء وكل الاسماء خلق فی مملکتة وسعة لسلطان قدرته وصفة لطیک عزته ..... لا ن لهذا

الحدیث معنی لطیف ..... وهو ان ذات الازل غیب متمتع ..... وان ما ظهر فی ملکوت السماء هو امر الذی خلق لا من شی شی الخ ونیز در توقیع زیارت علی امیر المؤمنین درج ضمن نام زیارت قوله :

" الحمد لله الذی قد تجلی بنفسه علی اهل العماء " الخ و در توقیع بمحمد شاه قوله :

" وشیشی در عالم عماء بحت با اونیست " و در مناجاتی در لوحی است :

" سبحانک اللهم یا الهی احب بكل لسان ادعوك وبكل بیان ارجوك ..... لا ذکرتک علی عرش العماء بلحنات المقدّسین " و در مصیبت حروفات عالین قوله :

" حتی سمع نغمة الورقاء فی مرکز العماء " وقوله :

" بایکدیگر در کمال رحمت و رأفت سلوک نمائید و اگر خلافتی از نفسی صادر شود عفو فرمائید و با کمال حبّ اور امتدّگّر در ایستد سخت نگیرید و بر یکدیگر تکبر و عجب نکنید که قسم بخدا از لوازم نفس غفلت است و منتهای غفلت هر هلاکت پناه میبریم بخدا از شرّ او و از مکر او که شما هم پناه ببرید که شاید اسکندر عماء سدی از زبرسناء ما بین حائل گرداند تا از اجوج هوئی و مأجوج عماء آسودگی حاصل شود هذه ورقة تحکی سرّاً وتجذب ان انتم

قلیلاً ما تفقهون الخ و شاید عماء در اینجا بمعنی کوری و ضلالت باشد و در خطابی مربوط بقاهره مصر است قوله :

" هو الله ايها الحبيب قد وصل تحريركم واطلعتنا بضمونه ونختصر في الجواب لقلّة الاوقات وكثرة الاشتغال العماء في اللغة السخا الخفيف اللطيف جداً ويبرى ولا يبرى فاذا امعنت النظر بكل دقة تجد شيئاً ولكن بمجرد النظر لا يبرى لأجل ذلك في عرف المحققين يقصدون بالعماء الحقيقة الكلية بلا تعيينات فالتعيينات موجودة بنحو البساطة والوحدة ليست ممتازة عن الذات اذا تعين وهذا المقام يعبرون عنه بالاحدية والعماء وهذا مقام الكنز المخفي المذكور في الحديث ان الصفات تعينات موجودة في الذات وليست ممتازة عنها ترى ولا ترى وهذا معنى العماء مختصراً الخ و اشعار و جديده ابهي معروف به رشح عماء در سال ۱۲۶۲ صدور یافت و در ضمن نامهای حمد و ذر و زیار و معنی هم زکری است .

خصوصاً در جمل فارسیه اطلاق بر بنا  
 (عِمارة) و ساختمان میشود . عِمارات جمع  
 در لوح بصدر دولت عثمانی است :  
 " این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته تا آنکه در صحن خیمه  
 برپا نمودند "

(عِمامة) عربی همانکه در سر پیچند که بفارسی  
 متعارف دستار گویند . کَعَامِم جمع  
 در لوحی است :

" فراعنه و باجباره که در الواح نازل شده و با بشود مقصود  
 ارباب عمام اند یعنی طمائی که ناس را از شریعه الهی و فرات  
 رحمانی منع نموده اند " الخ و در نام علم شمه ای ثبت است .  
 خطابی از غصن اعظم عهد البهاء برای  
 عمه شان معروف است که اجمالی از او  
 (عَمّة) ضمن نام اخت میباشد و از جمله آن

قولیه :

" لانّ تملك الورقة البديعة تعرّضت لنفماتك واهتزت من  
 جذباتك و خضلت و نظرت و راققت من فيض بهانك و آمنت بك  
 و بآياتك و اشتعلت بنا رحمتك و قامت على خدمتك و صدقت  
 بكلمتك و اختصت بعنايتك يوم خروج جمالك من سجن الطبا  
 ثم بعد ذلك ابتلت بفراقك و افتتنت في هجرانك و احاطت به  
 الاغصير من كلّ الجهات و اشتدّت عليها الزوابع من سائر الاله  
 و هبت عليها ارياح الامتحان فذبلت و التوت و اصفرّت من  
 شدائد الافتنان ايربّ ارجعها الى سدره رحمانيتك و دود  
 فردانيتك و اجعلها ريانة بمياه الجود و خضلة و مخضّر "

حقیقة السجود انك انت الرحيم \* ودر ردی که بنام عمه  
خطاب مذکور است از انواع استهزاء و شتم و سختگویی و اظهار  
نفر شدید چیزی فرو گذاشته نشد .

عربى رنج و مشقت . در مناجات طلب  
(عناء) مغفرت غصن اعظم عبد البهاء در حق  
حاجی زبیح کاشی است قوله :

وتحمل كل مشقة وعناء \*

عربى حفظ و اهتمام . عنایات الهیة  
(عناية) توجهات یزدانی . در کلمات مکتونه  
است :

بلائی ننایتی \* و در آثار و عرف این امر کلمه عنایت و عنایات  
بار که متداول میباشد و عنایت نامان بسیار در جمع بهائیس  
بودند که اشهر از کل میرزا عنایت الله علی آبادی مازندرانی در  
تاریخ مشیوت الاحوال میباشد .

تخلص علی اشرف لاهیجانی شاعر و مبلغ  
(عندلیب) بهائی که در الواح و آثار بسیار ذکر  
است . قوله :

\* هو المنادي امام وجوه الخلق الحمد لله الذي سخر شمسي  
البيان ..... يا عندليب عليك بهائي وعنايتي \* الخ

و راجع به حبشش در سجن حکومتی رشت سال ۱۳۰۰ هـ ق  
بامضاء خادم ۶۶ است قوله :

\* دستخط حضرت محبوبی جناب عندلیب علیه بهاء الله الابهی  
که در سجن مرقوم فرموده بودند رسید زیارت شد فی الحقیقه  
عرف استقامت و رضا و حمد و ثنای مالک وری از او در مرور بود  
روحي لسجنه الغدا لبلائه الغدا وفد اللذین كانوا معه  
و راجع باشعار و قصیده اش :

\* ونبشرك في هذا الحين بحضور ما ولد من ابكارا فكارك واشرق  
من افق خلوصك وخضوعك وخشوعك وقر امام الوجه نسأل الله  
ان يعطيك اجرا \*

عربى سیمرغ افسانه ایرانی را گویند که بر  
(عنقاء) جبال البرز وقاف مقر گفتند . در کلمات  
مکتونه است :

\* وای عنقای بقا جز در قاف و فامحل مهذیر \*

متبدل از عن فریب بکثرت استعمال  
(عنقریب) در فارسی متداول است . در لوح صدر  
دولت عثمانی است :

\* وعنقریب جمیع من علی الارض بقبور راجع \*



(عَهْد)

در آثار و عرف این امر بمعنی پیمان و مقام  
عظیم عبد البهاء بنام مرکز عهد و پیمان  
شهرت داشت و مراد مورد وصیت و تعیین  
ابهی بود و بهمین مناسبت اسامی عهد و عهدیه و پیمان و میثاق  
و میثاقیه و غیرها در مابین بهائیان برای شرکتها و اشخاص  
بسیار عَم شد .

و کتاب عهدی لوح و صایای ابهی است که مرکز عهد رامین  
کرد و نه یوم بعد از صعود بدست غصن اعظم هر گروهی از مؤمنین  
و مؤمنات قرائت گردید و نسخش انتشار یافت و هر چند در نسخ  
منتشره قید تاریخ نیست ولی حسب قرائن و مفاد آن معلوم  
است که در اواخر سنین حیات نگاشتند و معروف چنین است که  
چهل روز قبل از عروض تب مرقوم نمودند و نزد حضرت عبد البهاء  
سپردند و محارم میدانستند و قبل از عروض تب به بعضی از اعضاء  
گفتند که اگر امری اتفاق افتد بدانید که تکلیف مرقوم و نزد غصن  
اعظم سپرده ام .

(عَوَاصِف)

جمع عاصفة بادهای سخت وزان . در  
خطاب و مناجات طلب مغفرت در حقیق  
حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی است :  
« وانتقل الى ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها »

رایة الظلم وتهبّ فيها عواصف القهر وقواصف الطفیان\*  
که مراد ارض طهران است .

(عَوَام)

جمع عامّة بمعنی توده و غیر خواص  
و کتاب ارشاد العوام از حاجی محمد  
کریمخان میباشد و در کتاب ایقان ذکر  
است و چون شیخیه مخالفین خود را در ردیف سنّیان میشرد  
چه رکن رابع دین را که بمنزله علّت اخیره و قوام است نپذیرفتند  
پس این کتابرا بهر هدایت آنان و بدین نام خواند .

(عَوَى)

در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد  
اصفهانى :

\* ام اخذه الرعب بما عوت شرذمة  
من الذّئاب \* یا اورا بهم گرفت بآنر که جوته ای از گرگان زوزه کشید  
و در صورت زیارت ذبیح کاشی است :  
\* انت الذی ما خوفک عوی الذّئاب \* .

(عَوِيل)

عربی صدای گریه و شیون . در کلمات  
مکنونه است :

« ای رفیق عرشی بد مشنو و بد مبین و خود  
را ذلیل مکن و عویل بر میار » و در لوح رئیس است :

« ويرتفع العویل » .

از اعیاد این امر دوازده روز اوائل

( عید )

اردیبهشت مشهور بنام عید رضوان

وعید اعظم وعید گل که ضمن نام

رضوان بیان است و در لوح سورة القلم در شأن آن صدور یافت :

" عید وا فی انفسکم فی هذا العید الاکبر الذی فیہ ینسقی اللہ

بنفسه رحیق الاکبر الذینهم قاموا لدی الوجه بخضوع محبوب "

وقوله :

" هذا عید فیہ رفع القلم عن کل الاشیاء بما ظهر سلطان القدم

عن خلف حجاب الاستار اذا یا اهل الانشاء سرّوا فی انفسکم

بما مرّت نسائم الغفران علی هیاکل الاکوان وفتح روح الحیوان علی

العالمین فی امرحبا هذا عید الله الخ وظاهر این بیان اجازة

واباحة وغفران ارتکاب امور محدودة در سائر ایام بهر نشاط و

انبساط میباشد و غصن اعظم عبد البها بیان فرمودند که مراد

ارتکاب امور محرّمه نیست و آنها مطلقاً ممنوع و محرّم میباشد و نیز

قوله :

" هو المستوی علی هذا العرش المستقرّ المنیر ان یا قلم الابهی

بشرّ اهل ملاء الاعلی بما شقّ حجاب السّتر وظهر جمال الله عن

هذا المنظر الاکبر الخ و نیز قوله :

" شمس الکلمات عن افق بیان تلك الاسماء والصفات قد كانت فی

احسن السمات بانوار الله علی الحقّ شهودا ..... قد ظهر

یوم اللّالموعود ..... بخروج نیر الافاق عن شطر الزّورا بما

اکتسبت ایدی اهل التّفاق ..... قل هذا یوم مارقم مثله من

القلم الاطی الخ وقوله :

" اذا قد فتح ابواب الفردوس وطلع فلام الخلد بشعبان مبین

فیها بشری هذا فلام الخلد قد جاء بما معین الخ رتوله :

" ان یا رهبان الامدیة فاضرب علی الذاقوس بما ظهر من الله

..... سبحانک یا هو یا من هو هو یا من لیس احد الا هو الخ

وقوله :

" بسم الله المقتدر المختار لك الحمد یا الهی بما جمعت احبّاءك

فی عیدك الا عظم الذی فیہ تجلّیت باسمائك الحسنی علی من

فی الارض والسّماء ..... یا الهی هذا یوم التاسع من ایّام

الرضوان واستدعی فیہ احد من احبّائك منظر ذاتک و مشرق

انوارک من محلّته فی السّجن الی محلّ آخر من السّجن حبّساً

لجمالک وشفقاً فی حبّک واحضر تلقاء وجهک ما کان ستطیعاً

علیه من نعماتک بعد الذی غار القوم ماعنده وعند غیره من احبّائك

..... احضروا بالخمر الحمراء فی الکؤب البیضاء الّتی طبخت

من ورق الصّین ..... ثمّ ایدهم علی امساک السنهم لئلا

یتکّموا بما یضیع به مقاماتهم و تحبط عطهم انک انت علی کلّ

شئى قدیر ..... ومنهم البهاء الذى ماتوقف فى هذا الامر  
 ( عبد البهادر شیرازى ) ومنهم من سمّيته بالمنصور ( منصور  
 یزدى میرزا جعفر ) ومنهم من تسمع حنینهم من خارج المدينة  
 الذين منعوا من لقاءك فى هذه الايام التى كلفشى فاز بالطافك  
 ومنهم النبیل الذى احضر لى العرش ما انشد فى تكسرك  
 ( ملا محمد زرندى از ناصره قصیده فرستاد ) ومنهم النبیل قبل  
 على ( آقا محمد على اهل قائن ) الذى تسمع نداه من شطـر  
 الذى تسمع نداه من شطرا الذى شرفته باسم الروح ( ناصره  
 وطن مسیح عيسى ) ومنهم الذى سمى بابى الحسن ( حاجى  
 ابوالحسن اردكانى امین ) ومنهم الرسول ..... لوینظر احد  
 من اهل النظر هذا اللوح الا طهر لیجرى منه الدم الذى ذاب  
 من كبدى ..... ثم اسألك يا الهى بان تؤید احبائى لیضیفوك  
 باخلاقهم و آدابهم لیبسط بهما خوان مكر منك بین بریتك و  
 تجمع حوله من على الارض كتبها هذا حق الضیافة بین البریة  
 انك على كلفشى لمقتدر قدیر .  
 ودر باره عید رضوان و هم عید پنجم جمادى الاولى یوم بعثت باب  
 اعظم در كتاب اقدس " عیدین اعظمین " تعبیر فرمودند قوله:  
 " قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین ..... قل ان العید  
 الاعظم لسلطان الاعیاد " الی آخر قوله .

دیگر اول و دوّم محرّم میلاد اعلى و ابهى در لوحى است :  
 " بسم المولود الذى جعله مبشراً " وقوله :  
 " بسمه المفرد على الافان ان یا اسمى ان استمع ندائى من حول  
 عرشى لیبتغك الی بحر ماله من ساحل و ما بلغ قعره سابح ان  
 ربك لهو العلیم الحكیم قد اردنا ان نعمّ عليك بذكر ما رأیناه ....  
 دخلت ورقة نورا ..... قد تصادف هذا الذکر يوماً فيه ولسد  
 مشرى ..... و عززناه بیوم آخر الذى فيه ظهر الغیب السكون "  
 وقوله :  
 " فیاحبذا هذا الفجر الذى فيه استوى جمال القدم على عرش  
 اسمه الاعظم وفيه ولد من لم یلد ولم یولد " وقوله :  
 " الا قدس الا منع الاعظم قد جاء عید المولود واستقر على العرش  
 جمال الله المقتدر العزیز الودود " وقوله :  
 " بسم الله البهى الاعلى الابهى هذا كتاب نطق بالحق و یذكر  
 فيه ما یسر به افئدة العارفين ..... قل انا قدرنا فى هذه  
 اللیلة بهجة لا صفیائنا ثم سروراً لعبادنا العقربین ..... عیدوا  
 فى هذه اللیلة و صباحها ثم هللوا و مجدوا ربکم الرحمن الرحیم  
 قل تالله فى هذه اللیلة فیها استوى هیكل الله على عرش قدس  
 عظیم ..... انتم یاملاً الارض لا تحرموا عن جماله ان اغثنموا  
 الفضل من عنده ولا تكونن من الخاسرین ..... ان یاملاً البیان

فاقتبسوا من هذه النار التي اشتعلت في هذا العراء وظهرت

على هيكل التبريع في هيئة التثليث " الخ

و در حق آند و در کتاب اقدس قوله :

" والآخرين في يومين " الخ و در حق عيد نوروز :

" طوبى لمن فاز باليوم الاول من شهر البهاء " الخ و در خطابی

و بیانی مکالمه بعد از بیان عيد فصح یهود و مسیحی است :

" والمقصود من الاعياد هو التذکر ولكن الشئ المهم هو التخلق

بالاخلاق الحسنه " .

عربی بمعنی چشم در لوح به اشرف

(عین)

زنجانی است :

" فطوبى لعینک بما رأی جمال الله ربک

ورب الخلاق اجمعین " و در لوح رئیس است :

" به قرّت عیون المقربین " و نیز بمعنی چشمه و از آن جمله در قرآن

در قصه ذوالقرنین است :

" فوجدها تغرب فی عین حمئة " که بظاهر دلالت بر تسطیح

و سکون ارض و حرکت شمس در ارض و غروبش در عین حمئة دارد

و شرحی مشهور بر آن صادر از غصن اعظم عبدالبهاء حسب خواهش

قاضی عکا است .

عین البقر چشمه چاهی واقع در قرب عکا که حدیث منسوب

نبوی " طوبی لمن شرب من عین البقر " در حق آن میباشد و

نیز بمعنی نفس و خود و ذات شئی . و اصطلاح اعیان ثابتة

عرفا برای حقایق و ماهیات اشیا در عالم علم ازلی الهی از همین

است . در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" و همچنین بکون اعیان ثابتة در ذات قائل شدند " و در لوحی

است :

" انشاء الله باید از نار محبت رحمانی که عین نور است " الخ

### (حرف - غ)

در لوح بناصرالدین شاه :

" قد جعل الله البلاء غادية لهذِهِ (غادية)

الدسكرة الخضراء " باران صبحگاهی

در لوح حج است :

" هذه بيتك التي عروها بعدك عبادك (غار - يغیر)

و غاروا مافیه " شاید اصل جمله اغاروا

بود و یا مراد از غاروا مافیه " طلبوا مافیه " و مراد از عروا

خارج و ظواهر و مراد از غارت داخل و باطن و کتب و آثار باشد

و علت تأنیث التي و ضمیر راجع باعتبار آنکه مراد از بیت دار و یا

سکنه آن میباشد . و در لوح بناصرالدینشاه است قوله :  
" الی متی یغیرون وینجدون یهبطون ویصعدون " الخ  
یغیرون فعل مضارع از اغارة ینجدون از انجاد بمعنی مقابل  
آن و جمله دوم عطف تفسیری جمله اولی میباشد .

در خطاب معروف به عمه است قوله :  
( غَاشِیة ) " وَشَقَّ غَاشِیةَ اللَّیْلِ الِاللَّیْلِ " پرده جلوه  
آویزان .

آب فرورفت ته کشید . در قرآن است :  
( غَاضٌّ - غِیضٌ ) " وَغِیضَ الْمَآءِ وَقَضَى الْأَمْرَ " و در کتاب  
اقدس است :

" اذا غیض بحر الوصال وقضى كتاب المبدء فی المال " که مراد از  
این کلام بلیغ مرموز غروب هیکل ابهی از اینجهان میباشد و در لوح  
حکما است :  
" و غاضت الرّاحة والوفاء " .

در لوحی است قوله :  
( غَاطِطٌ ) " مشاهده در رسول الله نما مع قدرت  
ظاهره در غزوه خندق بعضی از اصحاب  
آنحضرت که بر حسب ظاهر کمال خدمت و جانفشانی اظهار مینمودند  
فی الخلاء اسرّوا بهذا القول ان محمداً یعدنا ان ناکل خزینة

کسری وقیصر ولن یأمن احدٌ منا ان یدهب الی الفیاط " .  
عربی رشك ، مغبوط رشك بوده . در رساله  
مدنییه حضرت عبدالبهاء است :  
( غِیْبَةُ )

" آیا غیرت وحمیت انسان قائل بهرآن  
میشود که چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم ومبدأ عزت  
وسعادت بنی آدم بوده ومغبوط آفاق ومحسود کلّ طلل شرق  
وغرب امکان ، حال محلّ تأسف کلّ قبائل وشعوب گردد " .

عربی لاغر . در خطایی است :  
( غَثٌّ ) " ولا یکار یتّم امر فی الوجود من فشه  
وشینه ورکیکه وخطیره الا بالامتحان " .

عربی روز فردا در لوح حکما است :  
( غَدَّ ) " واجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم و  
غداکم احسن من امسکم " .

عربی بسیار . در خطایی در صورت زهار  
برای آفاسید احمد افسان :  
( غَدِیقٌ ) " ومیض بالدمیم المدرار والدموع الغدِیق

المنهمر " .  
( غِذَاءٌ ) عربی خوردنی و آشامیدنی که قوت ومایه  
قوام ونمو بدن است . اغذیه جمع در لوح طب است :

لا تباشِر الغِذاءَ الا بعد الهضم..... عالج العلةَ ولا بالاغذية

(غُرَابُ الْبَيْنِ) عربی بمعنی کلاغ فراق که صدای کلاغ را فال بد برای موت و فراق میگفتند .

در لوح رئیس است :

فی یوم فیهِ اشتعلت نار الظلم وَنَعَبَ غراب البین " .

عربی دم شمشیر و تیر و نیزه . در خطایی

(غِرَار) در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقو

است :

و قطعوا اذُنک بِغِرَارٍ بَتَّار " .

عربی دل باختگی . در خطایی است :

(غَرَام) " وملا منک عشقاً و غَرَاماً " .

عربی سفیدی و درخشندگی و زیبایی

پیشانی . غَرَاءٌ مؤنثٌ أَغْرٌ بمعنی سفید

و درخشنده و زیبا و شریف .

در کتاب اقدس است :

" وَالْفُرَّةُ الْغُرَاءُ لَجِبِينَ الْانْشَاءُ " و وصف غرة بفرآ محض تأکید

در سفیدی و زیبایی است . و نیز در خطاب معروف به عمه است

" وتلا لا الضریدة الْبُغْرَاءُ "

(غَرَّعَر) در خطاب صورت زیارت ملا علی بابای

تاکری :

" غَرَّعَرْتُ مِنْهُ النَّفْسَ " نفس از آن به خرخر

افتاد .

(غَرَقَاب) فارسی متعارف بمعنی آب غرق کننده

در لوح اتحاد است :

" نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا

هدایت نمائید " .

(عُرْفَة) عربی حجره اطاق و بالا خانه . عُرْف جمع

در کتاب اقدس است :

" فی الغرف المبنیة فی مشارق الازکار "

و در لوح به صدر دولت عثمانی قوله :

" و در یکی از غرفات مخروبه این سجن اعظم ساکن ..... در یکی

از غرف عمارت نشسته " .

(غُرُور) عربی خود پسندی و فریفتگی و خود آرائی

در کلمات مکتوبه در نصیحت و موعظت مغرورین

بشئون ظاهره است قوله :

" ای ابناء غرور بسلطنت فانیه ایامی از جبروت باقی من گذشته

و خود را با سباب زرد و سرخ مآرائید و بدین سبب افتخار مینمائید

قسم بجمال که جمیع را درخیمه بکرنک تراب در آورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کسانیکه بزرنگ من در آیند و آن تقدیس از همه رنگها است " در لوح رئیس است :  
" وَغَرَّتْكَ الدُّنْيَا بَحِيثَ اعْرَضْتَ عَنِ الْوَجْهِ الَّذِي بِنُورِهِ اسْتَضَاءَ الْعَالَمُ الْأَعْلَى " دنیا ترا فریفت و مفرور ساخت .

عربی سریش و چسب . در مقاله سبّاح ( غَرَوِي ) است :

" باینطائفه غرویات ( بسته و چسبانده ها )  
و اسنادات عجیبه داد "

در لوحی است قوله الاعز :

( غَشِي ) " انه ظهر على شأن لا ينكره الا من غشته

احجاب الا وهام وكان من المدحضين "

غشته فقل ماضی از تغشیه بمعنی پرده بر روی شیئی انداختن میباشد .

عربی شاخه از تنه درخت اغصان جمع

و در آثار مقدسه بر رجال نورسته برومند ( غصن )

اطلاق گردید . در فصل چهارم کتاب

اشعیا است :

" و در آنروز شاخه خداوند زیبا و نیک جلال و میوه زمین از برای

فراغت یافتگان اسرائیل ممتاز و مستحسن خواهد شد "

و در مجمع البحرین است :

" من الباقر الشجرة الطيبة رسول الله وفرعها طي وعنصر الشجرة

فاطمة و ثمرتها اولادها و اغصانها و اوراقها شيعتها " و در

ضمن شرح نام جواد از مقام نقطه ثبت است :

" اللهم العن شجرة الكفر واصلها وفرعها و اغصانها و اوراقها "

و در اصطلاح آثار بدیع پسران جمال ابهی بآن طلق بودند :

مولی الوری عباس غصن اعظم میرزا محمد علی غصن اکبر میرزا

مهدی غصن اطهر میرزا بدیع غصن ابدع میرزا ضیا غصن انور

و در کتاب اقدس بکلمه جمع ذکر شدند قوله :

" ومن بعدہ يرجع الحكم الى الاغصان " و در لوحی است قوله :

" انشاء الله بنار سدره مشتعل باشند و بنورش منیر و باغصان شر

متمسک بشأنی که عالم معدوم و مفقود شمرند " الخ .

و در کتاب اقدس است :

" ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المشعب من هذا

الاصل القديم "

و در کتاب عهدی بتصریح فرمودند که مراد از آیه کتاب اقدس

" اذا غيظ بحر الوصال وقضى كتاب المبدع في المال توجهوا

الى من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم "

من اعظم بوده که مقام اول و اسبق و ارشد را داشت . و در  
 حی راجع به غصن اعظم چنین است قوله :  
 انشاء الله در جمیع احیان از انوار وجه رحمن ..... بگسل  
 ماس از ربّ الناس امراض نمود و از مطلع کمال و جمال دوری  
 سته بمیمون پیوست و از لقای او ممنون و سرور و اگر جمیع اهل  
 لم را بنفسی از اهل بصر دهند که شبی با مثل او در فراش بسربرد  
 بتّه اقبال نکند معذک بزخارف دنیا و اسباب آن از غصن  
 ہی محروم ماند و باقیح صور عالم مأنوس شد بلی بلبل بگسل  
 انس و خراطین بر گل و طین ساکن و جالس جمل بمقر اطهر  
 طراقبال نکند و بمنظر اکبر توجه ننماید بمثل خودی انس گیرد  
 ن است شأن دنیا و اولیای او و لکن آن ربّک لبالعراض البتّه  
 زای هر نفسی را داده و میدهد " الخ .  
 ف حال شهر بانو بنت میرزا محمد حسن برادر مهتر است که  
 مزد غصن اعظم بود و بگل الماس از جواهر و بمال و غیرهما فریفته  
 دید و راضی باز و اج با سپر کریمه المنظر میرزا آقاخان صدر اعظم  
 ری گشت . و در نام اخت زکری است .  
 بز لوحی خطاب به غصن اعظم است قوله الاعزّ :  
 هو الناطق علی ما يشاء يا غصني الاعظم قد حضر لذي المظلوم  
 ابك و سمعنا ما ناجيت به الله رب العالمين انا جعلناك حرزاً

للعالمين و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخبير نسال الله بان  
 يحفظهم بك ويغنيهم بك و يرزقهم بك و يلمهمك ما يكون مطلع  
 الغناء لا هل الا نشاء و بحر الكرم لمن في العالم و مشرق الفضل  
 على الامم انه لهوالمقتدر العليم الحكيم و نسأله بان يسقي بك  
 الارض و ما عليها لتنتب منها كلاً الحكمة و البيان و سنبلات العلم  
 و العرفان انه وليّ من والاه و معين من ناجاه لا اله الا هو العزيز  
 الحميد " وقوله :  
 " هو الشافي العزيز الحكيم يا غصني الاعظم لعمر الله نوازلك  
 كدرتني ولكن يشفيك و يحفظك و هو خير كريم و احسن معين  
 البهاء عليك و على من يخدمك و الويل و المعذاب لمن يخالفك  
 و يؤذيك طوبى لمن والاك و السقر لمن عاداك " وقوله :  
 " حمداً لمن تشرف ارض البهاء بقدم من طاف حوله الاسماء  
 بذلك بشرت الذرات كلّ الممكنات بما طلع و لاح و ظهر و اشرق  
 و خرج من باب السّجن و افقه شمس جمال غصن الله الاعظم  
 العظيم و سر الله الا قوم القويم متوجّها الى مقام اخرى بذلك  
 تكدرت ارض السّجن و فرحت اخرى تعالی تعالی ربنا فاطر  
 السّماء و خالق الاشياء الذي بسلطانه فتح باب السّجن ليظهر  
 ما انزله الرحمن من قبل انه لهوالمقتدر على ما يشاء و في قبضته  
 ملكوت الانشاء و هوالمقتدر العليم الحكيم طوبى ثم طوبى لارض فاز



بقدمه ولعین قوت بهماله و لسمع تشرف باصفا نداءه  
 ولقلب ذاق حلاوة حبه و لصدر رجب بذکره و لقم تحرک علی  
 ثنائیه و للوح حمل آثاره نسأل الله تبارک و تعالی ان یشرفنا  
 ببلقائه قریباً انه لهو السامع المقتدر المجیب \* که در ایام بیماری  
 سرما خوردگی و سفر به بیروت غصن اعظم صادر گردید . و قوله :  
 " الاعظم الابهی یا الهی هذا غصن انشعب من روحه  
 فردانیتک و سدره وحدانیتک تراه یا الهی ناظراً الیک و متمسکاً  
 بحبل الطافک فاحفظه فی جوار رحمتک انت تعلم یا الهی انی  
 ما اريد الا بما اردته ما اخترته الا بما اصطفيته فانصره بجنود  
 ارضک و سمائک و انصر یا الهی من نصره ثم اختر من اختاره و اريد  
 من اقبل الیه ثم اخذل من انکره ولم یرده ايرت تری حین  
 الوحی یتحرک قلمی و یرتعش ارکانی اسألك بولهی فی حبک  
 و شوقی لا ظهار امرك بان تقدر له و لمحبه بهما قدرته لسفرائک و  
 اماناً و حیک انک انت الله المقتدر القدير " انتهى .  
 و در اثری از خادم خطاب بناظر چنین مسطور است :  
 " در فقره لوح حضرت غصن الله الاعظم روحی لتراب قدومه  
 الاعز فدا مرقوم داشتید که محبوب است فارسی شود بعد از آن  
 لوح مخصوص رساله ای مرقوم فرمودند بلسان پارسی از برای  
 اهل ایران که هنوز بکوشه عرفان فائز نشده اند بسیار نافع است

و مقصودشان از آن رساله آنکه نام را از متابعت جهلا منوع  
 نمایند و چشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه  
 اگر درست ملاحظه شود از برای بشر آن رساله مبارکه نافع بود  
 و هست مع آنکه ظاهراً از امور مشرقه بدیمه لا معه در آن ذکر  
 نشده و لکن هر ذی شقی از باطن آن عرف ایام الهی را استنشاد  
 نماید و هر ذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند و آن رساله  
 نزد مهاجرین موجود است انشاء الله بنظر آنجناب میرسد منظور  
 آن بود که یک نسخه آن اول خدمت آنجناب ارسال شود و لکن  
 از کثرت اشتغال و عدم حضور کتاب تعویق افتاد \* انتهى .  
 و در ذیل نام نبیل شمه ای در ذکر غصن اعظم میباشد و در ذیل  
 نام محمد نبیه ای در ذکر غصن اکبر است و ضمن نام عکما تفصیلاً  
 میباشد و نیز در لوحی است :  
 " الاعظم الا قدس هذا يوم فيه طار طائرٌ من اطيوار العرش ...  
 یا ایها المذکور لدی العرش قد قصصنا لك ما ورد الیوم علی  
 غصن الله الخ ۲۴ شهر ۱۲۸۸ \* در شرح فاجعه سق  
 غصن اطهر است و همچنین قوله :  
 " انا فدینا احد الاغصان لا ارتفاع امر ربکم الرحمن و حین الی  
 یخسلونه کان لسانی ناطقاً بین الارض و السماء بذکر ربکم العا  
 الی و قلمی جاریاً علی ما فاحت به نسمة الرحمن بین ملاه الا

قوله :

بسم الله الباقي سبحانه اللهم يا الهى ترانى بين ايمادى  
لا عداة و الا بن محمراً بدمه امام وجهك يا من بيده ملكوت السماء  
يرب فديت ما اعطيتنى لحياة العباد واتحاد من فى البلاد الخ  
در لوحى است قوله :

ان الاغصان المنشعبة من السدرة انهم ادلاء بين بريتسى  
نفحاتى بين السموات والارضين هل ترون شريكاً اوشبيهاً لله  
يكم لا ورب العالمين لا تكلموا الا بما اذن الله لكم اتقوا الرحمن  
يكونوا من المتبصرين الخ .

اجع بفتنه غصنين قزوینى است که بغصن اکبر معتقد شده بودند  
وتمام تفصیل این امور در بخشهاى ظهور الحق ثبت میباشد .

و لوح معروف غصن خطاب به میرزا علی رضا اهل مشهد خراسان  
است و در این لوح شمر ظهور را بنام غصن خواندند .

و در لوح اتى امر الله على ظلل من البیان والمشرکون يومئذ  
فى عذاب عظیم قد نزلت جنود الوحى ..... وقد انشعب من سدرة  
المنتهى هذا الهيكل المقدس الابهى غصن القدس فهينئذ لمن  
استظل فى ظله ..... يا قوم اتخذون الجبهت لانفسكم معيناً  
من دون الله وتتبعون الطاغوت رباً من دون ربكم المقتدر القدير  
الخ مفهوم است که غصن مذکور نفس ابهى وجبت و طاغوت میرزا

یحیی و سید محمد اصفهانی است که در ذیل شرح آن دو نام ذکر  
میباشند و ذکری از غصن ذیل نام جمال و تفصیلی ذیل نامهای  
سدرة شجرة ورق و غیرها است . و در وصایای مرکز مهد و  
بیمان مقام شامخ شوقی ربانی بنام غصن ممتاز ذکر شدند و قوله :  
" والتحية والثناء والصلوة والبهاء على اول غصن مبارك الخ .

در لوح به شیخ نجفی اصفهانی قوله ج ع :  
" هل السلطان اطلع وغفر الطرف عن  
فعلك " آیاهاد شاه آگاه شد و چشم از کار

تو پوشید و صرف نظر کرد .

عربی خشم و در متعارف فارسی میر غضب  
بمعنی امیر غضب دژخیم و مجری امر  
خونریزی و کيفر حکومتی را میگفتند . در لوح

به صدر دولت عثمانی است قوله ج ع :

" وهمجنين جمعی از فرآشان و میر غضبان با چوب و فلک الخ

در لوح سوره الله است قوله ج ع :  
" وكذلك كنت معداً بآ بين هؤلاء وعن  
ورائهم غصف الغل عن ورائى " جمع

اغصف تیرهای بزرگ سخت پر یعنی تیرهای سخت و درشت کهن  
از پشت سرم بود .

عربی پرده . در مناجاتی در خطابی است  
" اللهم يا واهب العطاء ويا كاشف الغطاء"  
ای براندازنده ستر و پرده و آشکار سازنده  
در مقاله سیاح است :

( غِطاء )

" جمهور غفیر علما بتکفیر پرداختند " بمعنی  
کثیر بسیار زیاد

( غَفِير )

عربی کینه و خیانت و ناموافقتی . در کلمات  
مکنونه است :

( غِل )

" دل را از غل پاک کن و بی حسد بیساط

قدم احد بخرام "

فارسی بمعنی کلاله یعنی زلف . در سوره  
القلم خطاب بحوریة البهاء :

( غُلَّالَه )

" ایاک ان تستری ترائب المقصور عن ملا

الظهور و غلالة القدس عن لحظات الانس " الخ که شاید بضم  
و بمعنی مذکور باشد و بکسر عین غلالة عربی بمعنی شعار و پیراهن  
زیرین هم توان خواند .

عربی بمعنی پست تاز و خط گرد لب رسته  
که بجوان و در سن کهنولت هم اطلاق میشود  
و نیز بمعنی بنده و چاکر و خادم و اجیر

( غُلَّام )

غلمان جمع و در قرآن خطاب با براهیم است :

" لا توجل انا نبشرك بغلام سليم " که مراد فرزند او است و نیز

قوله :

" وجاءت سبارة فارسلوا واردهم فادلى دلوه قال يا بشرى هذا

غلام " که مراد یوسف بن یعقوب است و قوله :

" انسى يكون لى غلام وقد بلغنى الكبر وامراتى عاقرة " که مراد

یحیی بن زکریا است . و بر بهشتیان اطلاق مکرر شد قوله :

" ويطوف عليهم غلمان كأنهم لؤلؤ مكنون " و از همینجا بنوع تشبیه

و استعاره بر اولیا و مظاهر الهی و مطالب و معانی ذهنیه شایع

اصطلاح گردید . در لوحی است :

" فسوف يبعث الله عبداً فى الارض يستقيم بايادى الغلمان باء

ربك الرحمن كواثر الحيوان " و در لوح قناع است قوله :

" وستر فيها غلام المعانى والتبيان " و در کلمات مکنونه قوله :

" اگر ساغر معانی از بد غلام الهی بیاشامی " و در لوح نصیر قوله

" ای نصیر ای عبد من تالله الحق غلام روحی بار حقیق ابهی

فوق کل رووس " الخ و در لوح بصدر دولت عثمانی است قوله :

" قلم اعلى میفرماید ای نفسی که خود را اعلى الناس دیده و غ

الهی را که چشم ملاء اعلى با و روشن و منیر است ادنی العب

شمرده ای غلام توقعی از تو و امثال توند داشته و نخواهد داشت

نأً علی هذا جمال ابهی خود را بنام غلام الهی و غلام روحانی  
طلق غلام بتشبیہ واستعاره مذکورہ خواندند و سوق اطلاق  
نام در مواقع مخصوص و خصوصاً در الواح سنین اولیہ دورہ ابهی  
نان است کہ تخضعاً یا حکماً ایما بمعنی دیگر غلام هم دارد  
درین طریق در آثار و الواحشان بسیار میباشد . در لوحی بسید  
هدی دهجی است کہ شرح سفر باسلامبول و ادرنہ را دادند  
بہ :

شهد الله انه لا اله الا هو وان هذا الغلام عبده وبهاؤه " و در  
بح به شیخ سلمان قوله :

ملاحظہ کن کہ این غلام مع آنکہ از جمیع جہات بر حسب ظاہر  
مور بر او سخت شد " الخ و در لوح بن ناصر الدین شاہ است قوله :  
انظر بطرف العدل الى الغلام " الخ وعدہ ای از بہائیان کہ  
ام غلام علی و غلام حسین و غیرہما مستی بودند و یاد در خانوادہ های  
بن امر متولد شدند و ابوینشان محض اظهار ایمان و عبودیت خود  
سبت بصاحبان این امر اولاد را بنام غلام علی و غلام حسین و بعضی  
نام الله نام کردند کہ از آنجملہ :

نام علی بن حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی مذکور بہائیات  
را آثار بسیار و حاجی غلام علی کاشی مذکور بفضل والطاف  
الواحد و آثار کثیره و درویش غلام حسین ہمدانی معروف بحاجی

قلندرنہ غالباً در الواح بخطاب " یا غلام " مخاطب گردیدند  
قوله :

" یا غلام یذکرک العلام فی هذا الحین الذی احاطتہ الاحزان  
من الذین انکروا الحجۃ والبرہان " الخ

و میرزا غلام علی دواجی کہ مرکز عهد و بیمان و برادر جای ابوالزوجه<sup>ش</sup>  
حاجی میرزا عبد اللہ صحیح فروش مقام واسطہ و بیک مراسلات  
قرار داد در آثار کثیر الذکر است . و ذکری از غلام رضا ضمن شرح  
نام امین میباشد . و ذکر میرزا غلام احمد مؤسس فرقه و طریقت  
احمدیہ در نام قادیان میباشد .

و استاد غلام رضا شیشہ گر عارف معروف متنفذ مذکور در بعضی مواقع  
تاریخ امر کہ ساکن طهران بود و نظر حمایت باینطائفہ داشت  
اصلاً مازندرانی و متولد در شیراز بود و فاتح در طهران بسال  
۱۳۰۱ و مدفنش در مشهد میباشد .

و در کتاب اقدس است قوله :

" انا نستحبی ان نذکر حکم الغلمان " برای اقصی درجہ استقباح  
و تنفییر از آن صدور یافت . و قوله :

" قد حرم علیکم بیع الغلمان " در تحریم بیع و شراء عبید و اماء  
میباشد .

(غَلْبَاءُ)

در خطاب و مناجات طلب مغفرتی برای

یکی از بهائیان است :

" وَعَفَّرَ جَبِينَهُ بِتَرَابٍ بَقَعْتِكَ النَّوْرَاءُ وَحَدَّ يَمِّكَ "

الغلباء " یعنی وباغ پراشجارت .

(عُلُوءَاءُ)

عربی در لوحی صادر از سجن عکاء است

قوله ج ع :

" بِحَيْثُ بَدَّلَ مَرَحَ الْعُلُوءَاءِ بِتَرَحِّ الْعُرُوءَاءِ "

بحدی که شادی عطرالائی برنج تب لرز مبدل گشت .

(غَلِيظُ)

عربی درشت و زبروسخت بمقابل دقیق

رقيق لیّن . در لوح نصیر است قوله ج ع :

" جَمِيعُ خُودِرَابِ حِجَبَاتِ غَلِيظَةٍ اَوْهَامٍ اَزْ "

عرفان ملیک علام منع نموده اند " و در لوح طَبَّ است :

" بَادِرًا وَّلَا بِالرَّقِيقِ قَبْلَ الْغَلِيظِ " و در لوحی است :

" وَلَكِنَّ النَّاسَ فِي حِجَابِ غَلِيظٍ " .

در مناجاتی در خطابی است :

(غِمَارُ - غَمَرَاتُ)

" الْهَيْسُ الْهَيْسُ تَرَانِي خَائِضًا فَنَسِي "

غمار البلاء " الخ غمار جمع غمر جاهای

هر آب دریا و در لوح بسلامان :

" وَسَبَّحَ فِي هَذَا الْبَحْرِ وَغَمَرَاتِهِ " الخ غمرات جمع غمرة شدائد

و بریها و از دحامها و کثرت ها .

(رِغْمَدُ)

عربی غلاف شمشیر . در لوح مصیبت حروء

عالیات است قوله ج ع :

" وَخَرَجَ سَيْفُ الْبَلَاءِ مِنْ غَمْدِ الْبِدَاءِ "

در کتاب اقدس است :

(رِغْنُ)

" اَسْمَعُوا مَا تَغْنُّ بِهَ الْوَرَقَاءُ " الخ ظا

آنکه تَغْنُّ مَضَارِعَ غَائِبِهِ اَزْ رِغْنٍ بِمَعْنَى

در بینی حرف زدن و مستعمل بجای تَغْنُّ باشد که در آثار بس

بهمین طریق استعمال گردید از آن جمله در تفسیر و الشمس اس

" قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ غَنَّتِ الْوَرَقَاءُ عَلَي الْاَفْنَانِ " و در لوحی دیگر :

" لَوِ تَسْمَعُ نَغْمَاتِ الْوَرَقَاءِ الَّتِي تَغْنُّ عَلَي الْاَفْنَانِ سِدْرَةَ الْبَيَانِ "

وقوله :

" غَنَّ عَلَي لَفَاتِ الْوَرَقَاءِ " و در سورة الصّبر : " وَغَنَّ

و در سورة القلم : " وَغَنَّتِ الْوَرَقَاءُ " مسطور در ذیل توضیح نام

و امثال ذلك و اما " تَغْنُّوا " در سورة القلم امر از تَغْنُّ مشت

غِنَاءٌ میباشد که در دعاء بدعوه محیی الا نام فی الا یام است قول

" نَغْمَاتِ الَّتِي تَتَغْنُّ بِهَا وَرَقَاءُ امْرِك " و ممکن نیز هست که "

در آیه مذکور کتاب اقدس بضم تا و کسر غین مضارع غائبه از ا

باشد .

غَنَاءٌ در خطابی است قوله :

وان السجین فردوسی الاطی وحدیقتی الغنّاء مؤنث افکن  
معنی معمور و پر درخت و گیاه .

(غَنَاءٌ) غنّاء به فتح غین توانگری و بی نیازی . در

کلمات مکنونه است :

" ای پسر کنیز من در فقر اضطراب نشاید

- رغنا اطمینان نباید هر فقری را غنا در بی و هر غنار افنا در عقب

کن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ حقیر شمارید زیرا که در

ایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام انتم الفقراء مستور

ایه مبارکه والله هو الغنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق

اهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرّ یابد "

سـ بکسر غین آواز خوانی و توقیع رساله غنّاء در اصفهان صدور

فت قوله :

وبعد ذکر مینماید عبد مفتقر الی الله و معتصم بحبل آل الله علیهم

سلام که در سبیل سفر بسوی ملک فضل و عدل ادا م الله ظلّه

ن کلّ من سکن فی ظلال مکفهرات رحمته ( سفر از شیراز بسوی

هران و محمد شاه ) که در ارض اصفهان توقّف نموده جناب

متطاب زاکر ذکر نقطه وجود و مذکر ظهورات آیت محمود سلطان

مذکرین ( سلطان الذاکرین روضه خوان ) ..... سؤال از حکم

غنای ..... اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر میشود

بعلت شوونات آن است که اهل فجور و فحش استعمال میکنند و الا

هرگاه طلت معاصی نگردد و از جهت شجره انبیت خارج نگردد

معنی در شریعت وارد نشده " الخ .

و در کتاب اقدس استحسان و تشویق و امر بقرائت آیات باحسن

الالحن است و در آنجمله قوله الاعزّ :

" انا حللنا لكم اصغاء الاصوات و النغمات ایاکم ان یخرجکم عن

حدّ الادب افرحوا بفرح اسمی الاظم " و در ذیل شرح نام سباب

ذکری از رساله غنّاء است .

عربی کفایت و بی نیازی و توانگری . در لوح

( غُنْیَة )

طبّ است :

" لسان القدم ینطق بما یكون غنیه الالباء "

عند غیبة الالباء " .

در لوح دنیا قوله :

( غَوَامِیض )

" شاید اهل اعراض باقبال فائز گردند و

بغوامض مسائل الهیه بی برند و آگاه شوند "

الخ غوامض جمع غامضة بمعنی مبهم و خفی و مغلق ها .

غوث عربی کمک و یاری و شیخ عبد القادر

( غَوْثٌ - مُسْتَعَاثٌ )

گیلانی شهیر که ضمن شرح نام قادر ذکر

است نزد قادیّه بلقب غوث مشهور میباشد و مراد از غوث در  
 دیباچه رساله هفت وادی خطاب بشیخ عبدالرحمن کرکوکسی  
 همان او است و جواهر الاسرار نام کتاب او بود .  
 و مستغاث بمعنی فریاد رس کمک خواسته از اسما الله است  
 و در الواح و آثار این امر مکرر ذکر یافت از آنجمله در لوحی ثبت  
 ضمن نام جمال است قوله ؛  
 " بعدد مستغاث از آلاء الخ و در لوح حج بیت شمر از است  
 قوله ؛  
 " اذاً اسألك يا الهی باسمك الاعظم المكنون وكلمتك الاتم المخزون  
 الذی وعدت العباد بظهوره فی المستغاث بان تدخلنی علی  
 شاطی بحر غفرانك الخ و در آثار ابهی در ایام بغداد و ادرنه  
 چنانکه در کتاب ایقان مفصل و متکرر میباشد و حتی در مناجاتها  
 خبر و انتظار و وعده و دعای من یبعثه الله فی یوم القیامة و زمن  
 مستغاث تکرار شد چه که در کتاب بیان ظهور من ینظره الله را  
 امید فرمودند که در تر از زمن مستغاث بحساب عدد اجدی حروف  
 نشود و از کتاب قیوم الاسماء در مقام مناجاتی نقل است قوله ؛  
 " خداوند عمر قرآن ۱۲۶۰ قرار دادی و عمر بیان راهفت یانه  
 سال قرار دادی و اگر بخواهی عمر میدهی بعدد مستغاث "  
 ولی همه امثال این بیانات قبل از تأسیس و استقرار دعوت علنی

همویشان بود . و در لوحی است ؛

" امروز غیث رحمت از سما جود مستغاث نازل و ما ظل هر نفس  
 بان اقبال نمود از مقربین محسوب و الا از معرضین در کتاب اله  
 سطور .

( غَوَاة )

در پیش بانی شاعر غوغا تخلص مقیه  
 کرمانشاه بود و از مقام ابهی خطاب به  
 است قوله ؛

" هو الله نامه دوستی بر مخزن نیستی وارد شد الخ و از مدعی  
 بایه بعد از هیکل نقطه البیان میباشد و بالاخره کور و مغورش  
 و از میان رفت چنانکه در رساله رتیه عمه سطور میباشد .

( غَیْب - غَیْبَة )

غیب عربی نهان غیوب جمع در لوحی ا  
 " سبحان الذی اظهر امره و انطق الاش  
 علی انه لا اله الا هو الحق طلام الغیوب

در اصطلاح الواح و آثار غیب مکنون مراد نهان ذات پروردگار  
 است که در لوحی ذیل نام حور ثبت میباشد قوله ؛  
 " الذی ظهر الغیب المکنون والرّمز المصون "

غیبت بمعنی بدگوئی در پشت سر در کتاب اقدس است ؛  
 " حرّم علیکم القتل والزنا ثم الغیبة والا فتراء " و در کلمات مکنون  
 است ؛

ی مهاجران لسان مخصوص ذکر من است بغیبت میالا نید و اگر  
ناری غلبه نماید بذر کعبوب خود مشغول شوید نه بغیبت  
ق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفید از نفوس  
د من " و غیبت در عرف اثنی عشریه و اخبارشان عبارت از غیاب  
م محمد بن الحسن العسکری شد و در ضمن نام سبحة لوحی  
بیان آن اوضاع ثبت میباشد .

عربی باران . در لوحی است :

( غَيْثٌ ) " امروز غیث رحمت از سماء جود مستغاث

نازل " و در خطاب به عمه است :

هطل الغیوث علی التلؤلؤل .

( غَيْهَبٌ ) عربی ظلمت و تاریکی غیاهب جمع . در

لوح حکماست :

" لتعرف ما اردناه فی غیاهب الآیات " و

نطاب به عمه است :

لقی فی غیاهب الجحیم " و در توفیح تفسیر ها " است :

ما ذکرتم من قبل من غیاهب الاشارات " .

( حرف - ف )

در آثار بدیعیه در کتاب بیان و غیره فاء

اطلاق بر فرقان گردید و نقطه فاء بمعنی

نقطه فرقان و رسول عربی میباشد . و نیز

( فاء )

در کتیری از آثار سرزمین فارس بنام فاء و ارض الفاء ذکر یافت

چنانچه در ذیل نام یحیی نبذه ای ثبت میباشد بدرجه ای که

نام و شهرت آن قسمت گشت و قره العین در آثارش خویش را بنام

فاء و نقطه فاء همی یاد کرد که رمز از فاطمه اسم او و نیز مقام او یعنی

رجعت فاطمه بنت الرسول بود که در ظهور الحق بتفصیل ذکر است

و در آثار بابیه نیز فارس برمز فاء و اشخاص و اماکن بسیاری که آغاز

اسامیشان حرف فاء است برمز فاء مذکور گردیدند .

در یکی از مناجاتهای ابیهی :

( فَا ح ) " احببواک الذین قصدوا لقاءک و فازوا بانور

وجهک و دخلوا المدینة الّتی فیها فاحت

نفحات وحیک ( دمیدنهای و حیت بوی عطر داد ) وسطعت

فوحات الهامک ( و عطرهای الهامت وزید ) .



نام کوه مقدّس مذکور در تورات که در  
 اسرار الآثار العمومیّه مشروح است و در آثار  
 این امر بنوع استعاره و رمز عرفانی عبارات :  
 فاران ظهور یا فاران قرب و امثالها کثرت استعمال یافت  
 از آنجمله در کلمات مکتونه است :  
 " ایدوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جهل فاران که در  
 بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نمودید " و در ایقان است :  
 " و آنحضرت بمصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیّه  
 با شعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور بعرضه ظهور ظاهر  
 شد " و در ضمن نام زمان نقل از آثار نقطه البیان ذکری از فاران  
 موجود است و نیز در ذیل تین ذکری است . و جمال ابهی قصبه  
 تون واقع در بعد ۲۸۰ کیلومتری جنوب غربی مشهد را که در ایام  
 قدیم معمور و بزرگ و موطن علماء و شعراء بود و در آند روز موطن حاجی  
 ابراهیم بیگ و برادر و خانواده شان و اجتماع جمعیتی از اهل ایمان  
 قرار داشت بنام فاران نامیدند و در این دور رضاشاه پهلوی  
 فردوس خواندند و در الواح بسیاری بآن نام مستی و مؤمنین آنجا  
 مذکورند قوله :  
 " یا حزب الله فی فاران انا ذکرناکم من قبل بما لا تعادله الاشارة  
 کتبا یشهد بذلك مولی الوری فی هذا المقام الرفیع ..... یا محمد

النداء العرّفع من هذا المقام ( خطاب بپیغمبر محمد بیگ است ) ...  
 یا درویش خدا قدر ما ملنا الیک من قبل و فی هذه السنّة لوجّه  
 لاح من افقه شمس عنایة ربک الکریم احمدی الله بما الیک " ال  
 خطاب بزوجه محمد بیگ است که درویش لقب و تخلّص شعری داشت  
 و قوله :

" یا اهل فاران اسمعوا ندائی الاحلی و صریر قلعی الاعلی انی  
 لا اله الا اناللعزیز المحبوب قد جئت لنجاة العالم و تهذیب الامم  
 و از اهل فاران عبدالرحیم با اسم الله الا صدق بسفر ارض عکارت  
 در مراجعت پس از فوت وی در همدان بوطن برگشت .

و پارس بتفصیل در اسرار الآثار العمومیّه ذ  
 ( فارسی ) است و در لوحی بمبد الوهاب قوله :  
 " بلسان پارسی بشنو " . و در خطاب

به زردشتیان بهائی :  
 " ای پارسیان کشور پارس مشرق زمین است و اهل فارس عزیز  
 نازنین ملک ایران اقلیم خاوران است و مملکت یزدانیان " ال  
 و زردشتیان غالباً در آثار خطابی غصن اعظم عبدالیهاء بنسأ  
 پارسیان نکردند قوله :  
 " ای یزدان پاک این فارسیان یاران دیرین اند و دوستان قدیم  
 در توقیع خطبه القهریه خطاب بحاجی میرزا آقاسی است قوله :

" حيث قال صلى الله عليه وآله في شأن من كان فيه لوكان العلم في الثريا لناولته ايدي رجال من فارس " .

وفارس عري اسم فاعل وبمعنى اسب سوار واسب بان وسواركار ماهر وعرفاً بمعنى شجاع . فوارس جمع دركتابا قدس :  
" لا يجول فيه الا فوارس الرحمن "

فارس نیز نام شخصی مسیحی مصری و شاید اولین مؤمن از مسیحیان باین امر . در لوحی است :

" و آنچه درباره فارس نوشته بودید کتاب اودر منظر اکبر حاضر الخ و در لوحی دیگر خطاب بخود اوست :

" نسأل الله بان يجعلك فارس الحقايق في هذا المضمار.....  
ان اذكر ان حضر كتابك مرة الا ولى از استوى بحر الا عظم على الفلك بما اكتسبت ايدي المشركين وهذا مرة اخرى حضر لى الوجه قرأناه واجبتاك الخ همان کسی است که عریضه مقبوله اش در کشتی بساحل اسکندریه هنگام مهیا بودن برای سفر به کارسید .

( فاروق ) عریس مبالغه بمعنی فصل دهنده مابین امور ولقب خلیفه دوم اسلام و در لوحی است :

" مابین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد یهودی بمحاکمه حضرت اقبال نمود و مسلم بکعب بن اشرف مایل باصرار یهودی خدمت

حضرت حاضر شدند و صدرالحکم للمیهودی و بعد نزلت هذه الآیة :  
" ألم تر الى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما نزل اليك وما نزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به ويريد الشيطان ان يضلهم ضلالاً بعيداً ومقصود از طاغوت در این مقام کعب بن اشرف بود و بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که سه مبروهم نزد عمر بن الخطاب بعد از حضور تفصیل راز کردند فقال عمر ان اصبر الى ان آتیک دخل البیت واخذ السیف ورجع وضرب عنقه وقال هذا جزاء من لم یرض بما حکم به رسول الله فلما بلسغ الرسول سعاہ بالفاروق ومن ذلك اليوم لقب بهذا الاسم " .

در لوحی است :

( فَاَزَ ) " انما البهاء على من فاز بانوار الهدى واعترف اليوم بالله الفرد الواحد العليم

الحکیم " یعنی کامیاب شد و نائل گردید .

از فاطمه نامان دختر پیغمبر که در آثار خصوصاً در کلمات و توقیحات بسیار مذکور است ( فاطمة )

از آن جمله در صحیفه العدل قوله :

" فرض است بر معتقد که یقین نماید باینکه حقایق افتده انبیاء و اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه علیها السلام مخلوق گشته و بعد علی الله هستند بها و بنورها الخ . و از

مشاهیر فاطمه نامان در این امر مادر بآب اعظم و نیز زوجه  
اصفهانیه شان دیگر زوجه دوم جمال ابهی که او را بی و مهد  
علیامی خواندند و نیز فاطمه ملقب به منیره زوجه غصن اعظم  
عبدالبهاء در او اخیار ایام ادرنه وقتی جمال ابهی صریح فرمودند  
که " خواب دیدم شهر بانو رویش سیاه و تاریک چون قرص ماه  
منخسف شد آنگاه دیدم دختری که وجهش منیر است و قلبش نیز  
منیر پیش آمد او را برای خدمت آقا قبول کردیم " الخ و بدینسرو  
نام منیره بر او باقی ماند و چون والدش میرزا محمد علی نهـری را  
فرزند نمیشد و باب اعظم در ایام اقامت اصفهان تبرک و دعانموده  
فرمودند اگر دختر متولد شود فاطمه نامند لذا او را فاطمه نام کرده  
بودند . و در ذیل نام غصن ذکر شهر بانو است .

در لوح طب :

(فاعِلان - و " ویسلم الفاعلان والمنفعلان " مراد  
منفعلان) حرارت و برودت و رطوبت و بیبوست میباشد .  
(فاخورة) عربی کوره سفال پزی . در خطابی برای  
جمعی از دوستان است :

" بیت فاخوره ما این خانه را محضر غرضه  
جمال مبارک خریدیم و راه را از دو طرف اشجار کاشتیم همسایه ها  
بریدند " .

عربی بمعنی ناجح و ظافر . در لوح ره  
است :

(فائِز)

" والذی سمع نداها انه من الفائزین "

فائزه در ضمن نام جمال ذکر است .

عربی خوب و ممتاز در لوح به شیخ نجف

است :

(فائِق)

" سم مهلك در سهیلش شهدی است "

الخ بمعنی انگبین خوب و ممتاز .

در خطابی در مناجات طلب مغفرت به

(فَتَّاه)

حاجی میرزا عبد الله صحیح فروش است

" و ما فتاه جلول فی میدان الامتحان " و

در میدان امتحان جولان میکند .

فتحعلیشاه خاقان مشهور که ولادت

(فَتَّحَلّی)

واعلی در ایام سلطنت او واقع گردید

فتحعلی اردستانی که جمال ابهی فد

اعظم خواندند و بهمین نام مشهور و در الواح مذکور است از

در لوحی با قاسمید عبد الرحیم اصفهانی است :

" هو العلی الرفع الرفع الاعلی ان یارحیم مر علی البلاد ..

اذا وردت ارض الالف فاحضربین یدی اسمنا الذی سمیناه

الاعظم بكلمات الله المهيمن المقتدر العلي العظيم قل يا ايها العبد انك لتعلم كيف كنت قائما بين السموات والارضين وانت برفت جمال القدم حين الذي حضرت تلقاء العرش واشرفت على وجهك شمس ذكرا سم ربك من هذا المنظر المشرق المقدس المنير اياك ان لا تحزن في نفسك ولا تتبع كل شيطان مرید ..... قل ان يا فتح الاعظم فاعلم بان امر الله لن يشتهه بدونه ..... فسوف يدخل عليك من تجد عنه بغض الله ليقرب وجهك عن شطر القدس وانك اذا قم باستقامة الله ثم افتح شفتاك بامري الخ ودر ذیل نام رحیم هم زکری است وقوله :

" الا قدس الابهي الابهي لعمرى يافتح قبل اعظم قد سترت فيك نعمة لونها ظهرها بتمامها لتنجذب منها العالمين ولكن اظهرناها على قدر مقدور ناظرا الى الحكمة كذلك اراد مصدر الا لوهية ولكن الناس في غفلة وحجاب " اگر بتمامها ظاهر میفرمودیم کل را جذب مینمود ولكن بعد از جذب بکلمه تفصیلیه که مابین بریه مشغول برتق وفتق است از یک سمت ندای عشاق بتمام جذب واشتیاق بلند میشود واز جهتی ضوضاء اهل عناد بکمال اعراض وطفیان مرتفع درین صورت حجابات حکمتیه خرق میشود لذا بقدر واندازه ظاهر فرمودیم ..... چنانچه الیوم اگر علمای من علی الارض فی الجملة شعور آیند کسل بخلوص تمام آنجناب توجه نمایند مع آنکه بعلم ظاهره معروف نبوده

و نیستند لعمرى سوف یعلمون ولكن القوم لا یفقهون " وقوله : " قد ارسلنا الیک بید السین ( شیخ سلمان ) کتاباً کریماً ..... ان یا حبیبی طوبی لک انت الذی وفیت بعهد الله وميثاقه وما منعک عن حبه خیر المعتدین ان لک مقام معی لا تحزن من شئی نسأل الله بان لا یفرق بینهک وبینه لا فی الدنیا ولا فی الآخرة ویستغفرك فی کل العوالم فی ظل رحمته انه علی کل شیء محیط " وشه ای نیز ضمن نام وفا ثبت است ونامه ای از میرزا یحیی ازل خطاب باو وعهد م رضایت از او ذیل نام یحیی مسطور میباشد .

اصطلاح فتنه عمیاء صماء طخیاء در خطب ( فتنه ) منسوب بامیر المؤمنین است یعنی بلیه

واختلاف وضلالتی که مردم را کور و کرمی سازد وقرائن جللیه کثیره مفهوم است که مراد راجع بمقام خود ایشان است که مخفی ماند واستفاده از آن مرکز علم نکردند و بتدریج در ضلالت وفتن شدید خواهند افتاد . وعبارات مذکوره در آثار اعلی کثرت نقل وتکرار یافت از آن جمله در توقیعی به محمد شاه است قوله :

" واز آن جمله است که حضرت میفرماید لا بد من فتنه لیسقط فیها کل بطانة وولیجة حتی یخرج عنها من یشق الشعر بشعر تیسن حتی لا یبقی الا نحن وشیعتنا ودر حدیث دیگر میفرماید که لا یکسون

هذا الامر الآ وان يذهب ثلثا الناس ودر حدیث دیگر عشر میفرماید  
 فوالذی نفسی بیده صدقوا محال مشیة الله والسن وحیه وقد  
 خرجوا من الدین عباد الذین لا یظنون ان یعصوا الله ربهم طرفه  
 عین من حیث یحسبون انهم مهتدون ..... واز آنجائیکه مشیة  
 الله بر ظهور فتنه صماء دهما عمیاء طخیاء قرار گرفته بود الخ  
 فتنه نیز لقب ایمانی وتخلص شعری بانوشه زاده شمس جهان  
 بنت محمد رضا میرزا نوه فتحعلی شاه بود که در آثار اعلی ملقب  
 بورقة الرضوان شد شرح احوال و اسفارش بتفصیل در تاریخ  
 ظهور الحق ثبت است ولسوح فتنه صادر از قلم ابهی در ادب  
 بعنوان " شاهزاده خانم فی الطاء برای اوست قوله :  
 " بسم الذی کل بامرہ یفتنون ان یا فتنه البقاء فانظری فتنه ....  
 ثم ارتقبوا یوم الذی فیہ یأتیکم الفتنه من کل شطر قریب " .  
 وقوله :

" هو الروح قد کان علی الاجساد منفوخا نامه از شما نرسید ولکن  
 جواب ارسال میشود فی الحقیقة بی ذکر مذکور شدید وقوله :  
 " بنام یکتا خداوند مهربان ای شمس بجان آواز عند لیب جانان  
 بشنو شاید بتمام روان قدم از مکان نفس و هوی برداری " وقوله :  
 " هو المعزیز القیوم هذا کتاب ینطق بالحق ویلقی فی القلوب من  
 اسرار المہیمن المعزیز القدیر وفیه ینادی الروح بکلمة الّتی مسا

سمعها اذن احد ..... قل تالله ان کتاب المکتون قد ظهر فر  
 هذا الهيكل القديم قل قد جائتکم الفتنة باملأ الارض من کسل  
 شطر قریب الخ و مراد از این فتنه موعود واقعه مخالفت میرزا  
 یحیی ازل و پروان اومی باشد .

عربی بمعنی سستی و در اصطلاح آثار غصن  
 اعظم عبد البهاء اهل نقض عهد و وصیت  
 ابهی را اهل فتور خواندند که در شرائع  
 ایمان سستی و ناتوانی و تقصیر کردند .  
 (فتور)

عربی جوان و کودك و نیز بمعنی سخی و کریم  
 و جوانمرد . در آثار ابهی بعنوان " هد  
 الفتی " نسبت بخودشان بسیار است و مکر  
 است مراد از فتی را سخی و کریم و جوانمرد و یا جوانی از نظر نشاء  
 روحانی و یا از نظر آغاز ریمان امرالهی گرفت و گرنه در آنها ننگ  
 سناشان تقریبا متجاوز از پنجاه بود .  
 عربی دره در لوحی است :

" ان ربک مع من یدکره تالله من آن  
 بذکری یسمع ندائی من کل فج عمیق " .  
 (فج)

عربی نر فحول جمع فحول علماء یا شعرا  
 بمعنی اعظم و افضل و غالب آنها . در خطابی است :

اعلمی حقّ الیقین انّ کلّ حقیقة منجذبة بنفحات القدس فی  
ذالقرن المجید تفوق فحول الرجال .

تله درخطابی ضمن نام عبد قوله،  
( فَخَّ ) " ویدهب الفخّ تحت التراب ولا یحصل  
الثواب بل جعلوا ذکردون العبودیة  
نأ لهذا الطیر الطائر فی الفضاء الروحانی . "

درلوحی است :

( فخرالشهداء ) " ومنهم فخرالشهداء الذی احضرناه  
لدى الوجه " که مراد بدیع شهید  
شروه ای است . ونیز ذکر فخرالنساء است ودرنامهای بدیع  
بارت ، حیدر ، زکری میباشد .

عربی بمعنی افتخاریبوده وبادبروت .  
( فَخْفَخَة ) درلوح سورة الاستقلال است :

" سبحان الذی رفع هذا السماء بغیر عمد  
یحی الارض علی الماء وسخرالریاح وصرّف الآیات واستقرّ البحار  
جرى علیها السفن وانطق ککشی بما انطق الورق " فی جبروت  
بقا ، وینزل لمن یشاء ما یحفظه عن رمی الشقاء ویحرسه عن  
خفخات الزمن " الخ تلویح باین است که معانی رمزیه روحانیه  
ممل مذکورقرآن تحقیق یافت .

( فُرَادَى - فُرَید - فُرادی جمع فرد بمعنی یکایک . درکتاب  
اقدس است :

فَرِیدَة - مُفَرِّدَات ) " کتب علیکم الصلوة فرادی . "

فرید - فریده بمعنی تنهاویکتاوبیمانند  
ودکترابین فرید پسر میرزا اسدالله اصفهانی مذکور ذیل نام امریکا  
که در آثار غصن اعظم عبدالبهاء و تاریخ ونوشته های آندوره مسطو  
میباشد از آنجمله در ضمن بیانی از ایشان است :

" دکتر فرید از مسس هرست پول میخواست " وفریده نیز گوهر  
بیمانند گرانبها . فرائد جمع . در خطاب وصایای عهد  
است :

" ابداع جوهره فریده " ودر خطاب معروف بعنه :

" وتلأ البفریده الفراء " و فرائد نام کتاب استدلالیه بهائی  
تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی معروف است .  
ومفردات مقابل مرکبات درلوح طبّ است ،

" ان حصل لك ما اردت من المفردات لا تعدل الی المركبات " .

( فِرَاش ) فراش عربی بستر . درلوح بحاجی محمد

گریمخان است :

" ارفع رأسك عن فراش الففلة " .

فَراش جمع فَرَاشَة بمعنی پروانه بغایت ریزکه در عرف فارسی

پشه کوره نامند . در لوح بناصرالدینشاه است :  
" ولا يشغلهم المعاش واسباب الفراش عن اليوم الذي فيه  
يُجَعَلُ الجبالُ كالْفراش " فراش اول بكسرها بمعنى بستروبالين  
وکنایه از راحت و غنودن در شهوت فراش و فراش ثانی بفتح فاء  
جمع فراشة بمعنى پروانه های ریز مراد آنکه امور زندگی و آسایش  
و خوشگذرانی و کامرانی ایشان را از توجه بروز عظیمی که کوه ها را  
مانند پروانه ها ذره ذره میسازد باز ندارد و اشاره بآیه قرآنیه  
" يوم يكون الناس كالْفراش المبعوث " است .

فراش در عرف فرش گستر و خادم و مأمور حکومتی و شرطه است . در  
لوح بصدر دولت عثمانی :

" وهمچنین جمعی از فراشان و میرغضبان باچوب و فلک "

جمع فریضه عضله سرسینه و ناپهلوک گاه بیم  
(فرائض) و بیتابی لرزد . در لوح بشیخ محمد باقر  
مجتهد اصفهانی است :

" واذكر الرقشاء التي بظلمها ناحت الاشياء وارتعدت فرائض  
الاولياء " .

باغ وستان و بهشت . فرائض جمع  
(فردوس) در توفیق تفسیرها است قوله :  
" و اشار علی علیه السلام فی خطبته "

الطتنجیه حيث قال وقوله الحق رأيتُ الله والفردوس رأی العین  
وقوله :

" كأنه هو فی ارض فردوس الجلال وفي ظلال مكهبرات افريدوس  
الجمال " و در لوحی است :

" ان يانسيم الفردوس هبّ على الممكنات بما هبت عليك نسائم  
القدس من هذا الشطر المتعالي العزيز المنيع لا تخف من احد....  
ذکر الذين آمنوا بما اذكرناك عن وراء جبل الروح ..... وان وجدت  
قلبا صافيا طاهرا منيرا فالتق عليه ما ألقى الله على فؤادك وتنبأني  
سر السرى هذا النبا الا قوم العظيم ..... ان ما وجدت لا تتعرّف  
باحد ..... لو أتكم اليوم بحرف من الحق لتنفطر عنه السموات  
والارضين " و در کتاب اقدس است :

" لئلا تقع العيون على ما تكرهه انفسكم واهل الفردوس " و در سور  
القلم :

" وتبتركن بخدمته حوريات الفردوس ثم اهل غرفات الافريدوس  
و در لوح رئیس است :

" شطر الفردوس مطلع آيات ربك العزيز الفريد " و در لوح به نصیب  
است :

" وبعقر عز فردوس اعظم که یمین عرش ربانی است راجع گشته " الخ  
و بنام جنت رجوع شود .

(فَرَجٌ)

در مناجات آغاز خطاب به عمه است :

" فَرَجٌ كَرِيمٌ يَسْطُوعُ اَنْوَارِ بَشَارَاتِ عَظْمَى "

غم را بتابش انوارمزد گانهای بزرگ بگشا

عربی شاخه و هر چیز منسحب و مبتنی از اصلی

در کتاب اقدس :

" ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع

منسحب من هذا الاصل القديم " و در خطاب وصایای عهد :

ألا وهو فرع مقدس مبارك " الخ

عربی بمعنی فرق و در آثار بیان و توقیعات

نام قرآن میباشد . در دلائل سبعه

(فُرْقَانٌ)

است قوله :

در ظهور محمد رسول الله حجت را فرقان قرار داده ..... و از

نزول فرقان تایوم ظهور نقطه بیان " الخ .

دوستاره از کواکب مرصوده نزدیک بهم در

قرب قطب شمالی که آنها را بعلت تقارب و

تطابق اخوان متلازمان تمثیل و مورد تشبیه

دادند . در کلمات مکنونه است :

لمی تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود و لکن از فرقان

ارض فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان "

(فَرُوعٌ)

فارسی فروز و تابش و روشنی و در آشوارو

عرف بهائیان نام قریه دوع آباد از توابع

شهر تربت حیدریه خراسان موطن ملا میرزا

محمد از بقیه السیف قلعه طبرسی مازندران گردید که او بنام

فروغی مشهور و قریه نامبرده بواسطه اوشهرت در افواه یافت و

ذکری از او ذیل نام از غنند است و جمعی دیگر نیز از اهل بهاء

در آنجا میزیستند و بعد از او در مابین اولاد کثیره از زوجات

عده اش فقط اصغر اولادش میرزا محمود بجای پدر فعالیت

گرفت و مبلغ معروف کثیر السفر بهائی شد و با آنکه غالباً در وطن

نبود بهائیان آنجا و خویشان خود را سرپرستی نمود و بعنوان

" فاضل فروغی " شهرت یافت و بعد از فوتش احوال و اوضاع بهائیان

آنجا روی بتناقض نهاد و اکنون در آنجا جمع قلیلی برقرارند و از

خاندان فروغی تنی شهید در قلعه طبرسی است .

و دیگر شیخ عبدالمجید ملقب بصدیق العلماء دخترزاده ملا

میرزا محمد مذکور در ترشیز خراسان که حالیه بنام کاشمر است

بشهادت رسید و مدفنش در همانجا میباشد و از جمله الواح کثیره

بنام فروغ قوله :

" انا نذكر اوليائي في فروغ ونبشهم بآياتي ورحمتي التي احاطت

الغيب والشهود يا اوليائي هناك اسمعوا نداء المظلوم انه



بدعوکم الی المقام المحمود الخ وشرح حال ملا میرزا محمد  
فروزی وپسر مذکورش وخواندانش در آنقریه و بهائیان آنجا در  
بخشهای ظهور الحق مسطور میباشد .

قسمتی شامل معمورات وقرای تابعه  
( فریدان ) اصفهان که در ایام ابهی مرکزی از  
بهائیان گردید گفتند نخست محمد تقی  
بیک نامی در ایام اقامت باب اعظم باصفهان بملاقات وایمان رسید  
ولی آثاری از او نیست و آقا سید مهدی امام جمعه که مجتهدی  
از نجف برگشته و حکیم مشرب بود بملاقات میرزا اسد الله و حاجی  
میرزا حیدر علی ایمان بهائی حاصل کرد و معظم السلطان و الله  
ویردی خان و ملا محمد علی و غیرهم بهائی شدند و در ایام غصن  
اعظم عبدالبهاء مفخم السلطان برادر معظم السلطان و نیز میرزا  
محمود صدرالعلماء و صدرالاحرار و شیخ محمد علی و عده ای دیگر  
در جمع اهل بهادر آمدند که باین اسامی در نامه ها و خطابهها  
مذکورند :

میرزا احمد خان و آقا نصر الله و ملا اسمعیل و حسن و آقا رضا  
و آقا محمد علی و آقا میرزا آقا خان و استاد باقرینا و ملا نصر الله  
شریعتمدار و آقا میرزا رضا واعظ و ملا رحیم تعزیه خوان و آقا باقر  
پیشخدمت و محمد اسمعیل کد خدا باشی و حسین خان و ملا حسین

گرجی و نوروز علی و آقا میرزا حسن و مسیب و آقا مصطفی قلی و  
آقا محمد رضا و آقا عبد العلی و ابوالفتح و احمد و شیخ من الا برار  
و پدر صدر و پسرش معروف بنائب الصدر و اکنون نیز جمعی میباشد  
و میرزا محمود صدرالعلماء مذکور از طبقه اهل عمائم و اهل منبر  
و تحصیلات مقدماتی کرده در اصفهان و نزد شیخ محمد علی بن  
شیخ محمد باقر معروف تحصیلات علمی اسلامی نموده و در سال  
۱۳۲۲ تقریباً بمطالعه کتب استدلالیه اینطائفه ایمان آورد و  
حاجی شیخ محمد علی فریدنی هم در همان اوان ایمان آورد و بمصاحبه  
با بهائیان رفع هرگونه احتجاب شد و صدر فریدنی مذکور مورد  
سوء قصد معاندین خصوصاً طلاب اصفهان بتحریر شیخ محمد  
تقی نجفی واقع شد و فریدن فرار کرد بالاخره بطهران رفت  
چندی در عدلیه در اوائل مشروطیت و کالت کرد و بالاخره باصفهان  
برگشت و بهمان شغل ماند و تبلیغ رشیدانه بسیار نمود و جمعی را  
مهددی ساخت تا در سال ۱۳۴۶ در فریدن درگذشت .

گروهی از طبقه دینی یهود . در لوح  
( فریسیون ) به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی :

" و بای حجة انکر الفریسیون و علماء  
الاصنام از آتی محمد رسول الله " .

(فَرَع) عربی بهم واستغاثه از ترس . در لوحی است :

"كبر احبائى من قبلى وشترهم بذكرى جميل ونوصيهم بالاستقامة الكبرى فى هذا الامرالذى به فزع فى الانشاء الآ من شاء القدير ."

(فَسَا) قصبه معروف در ایالت فارس که شرح اوضاع آنجا مرتبط با این امر در ایام آقا سید یحیی وحید اکبر و واقعات دیگر در بحواله ثبت است .

(فِسْطَاط) عربی خیمه و پرده کشیده بالای حیاط خانه . در مناجاتی با ایام صیام است :

"واسترفع فسطاط حکمک وخباء مجدک" نوع تشبیه بر مقرر عظمت و حکمرانی الهی اطلاق شده .

(فِصْح - فِصْحِي) فصیح از لغت عبری است و نزد یهود عید فصیح یادگار خروجشان از مصر میباشد و نزد مسیحیان که نیز عید بزرگ بدین نام

یادگار قیام و خروج عیسی از قبر است . در خطابی بسیار البهاء است ؛ بد الفصح معناه عید قربان عند اليهود والمسیح . اخذه الی

آخر ایامه ولكن النصارى بدلوه بعید الغیامة " وَأَفْصَحَ وَفُصِّحَ اسم تفضیل از فصاحت . در لوح به عبد الوهَّاب است قوله :

"يا قلمي الاعلى بدّل اللغة الفصحى باللغنة النوراء" و این در آثار ابهی بسیار است که لغت عربی را " لغت فصیحی " و فارسی را " لغت نوراء " خواندند و مقصودشان بیان آوردن و جلال دادن فارسی سره و متعارف هم بود چه در اثر نفوذ اسلام و تقدیس عربیت اعتبار فارسی از میان رفته بود حتی در اصطلاح نقطه البیان هم مقامی نیافت .

اصطلاحی متداول و کثیر الاستعمال بمعنی (فَصْلُ الْخِطَابِ) کلام فاصل و سند و بینه فیما بین . در لوح طَبَّ است :

"وهذا القول فى هذا الباب فصل الخطاب" و در کتاب اقدس است :

"طوبى لمن اقبل وفاز بفصل الخطاب" و از غصن اعظم عبد البهاء است قوله :

"كلام برد و قسم است یکی جوامع الكلم و فصل الخطاب که بفایت موجز و مفید است دیگر اساطیر و حکایات که مسهب و طویل و مطنب میباشد ولی معانی قلیل و کمیاب" الخ .

جمع فصل وفصول سنه ازمنه چهارگانه سال  
یعنی بهار وتابستان وپائیز وزمستان  
که درلوح طبّ است :

(فُضُول)

تنقیة الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة \*

جمع فضل بمعنی زیاده وبقیه وبرجای ماند  
فضول البدن افرازات بدن که باید بنسوع  
طبیعی از منافذ خارج شوند . درلوح طبّ

(فُضُول)

است :

\* تنقیة الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة .

درلوحی است :

ثم اشرب من رحیق اسمی الابهی الذی  
فضیناخته \* الخ که مبدل از اصل فضنا  
است یعنی از می نام ابهیم که مهرش را شکسته گشودیم بیاشام .  
و درلوحی دیگر است :

(فَضِّینَا)

\* فلما فضینا ختامه \* که ضمن نام ابن ثبت میباشد .

عربی خلقت و طینت و حالت طبیعی و بمعنی  
سنت . در قرآن است قوله تعالی :

(فِطْرَةَ)

\* فأقم وجهك للدين حنیفاً فطرة الله التي  
فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم \* و در

دعائی از نقطه البیان است :

\* ولا تُبیتن الاثبات لك من دون علمی به بجهوهر کینونتی از ذلك  
فطرة الله التي قد خلق بها النفس والارواح و ذوت بها الا ذوات  
و يستخرج اليه الموجودات التي علوا الامتناع از ذلك اعظم نعمائك  
يا الهی و اکبر الالك يا محبوبی \* و درلوح به عبد الوهّاب :

مکنونه :

\* رأس الفطرة هو الاقرار بالافتقار والخضوع بالا اختيار بين يدي الله  
العزیز المختار \* و در رساله سیّاح است قوله :

\* صحائف الهامیه و کلام فطری نامیده \* الخ و فطرت با این طریق  
در آثار نقطه البیان سرشت و قریحه نبویه انزال آیات است که  
پشانی مظهر مشیت میباشد و با بیان همین را اعتراض بر مقام ابهی  
قرار دادند و گفتند که آیات ایشان اکتسابی و تکلفی تغری است  
و ایشان درلوح بحاجی محمد کریمخان چنین فرمودند :

\* اتق الله ولا تجادل بآياته بعد انزالها انها نزلت بالفطرة ..  
.... و آنچه از فطرت نازل بر فطرت اصلیه الهیه نازل شده و میشو

و درلوح به شیخ نجفی است :

\* ان الفطرة في هذا الخين تنادي وتقول قد اتى اليوم واظهرني  
ربّي بنور كسفت عند اشراقه شموس البیان اتقوا الرحمن ولا تكونوا

من الغافلین \* و در کتاب اقدس :

" قل ان الفطرة خلقت بامری \* و در ذیل نام حرف زکری از کتاب هیکل در خصوص فطرت ثبت میباشد و فطرت نیز لقب و شهرت حاجی ملا حسین جهرمی ناقص بود .

عربی در لوح بشارات است قوله :

( فِقْرَةٌ )

" این فقرة فرض است بر کل طوبی للعاملین فقرة بمعنی بند و جمله .

مسترفلس امریکائی بود ائی مشرب بود و با خانمی بود ائی اوقاتی که در مصر بود باستماع اخبار غصن اعظم عبدالبهاء بشوق

( فلبس )

PHLBS

مد و با هم همگارفته منجذب شدند و در ایام توقفش در آنجا جازت گرفت و راجع بتاریخ حیاتشان و غیره از خواهرشان ورقه ایام سائلی که میخواست و لازم میدانست پرسیده کتاب بنام حیات عباس افندی \* نوشت و از غصن اعظم عبدالبهاءست قوله : در سفر اخیر که بمگا آمد بیاناتی مفصل باو شد و مرقوم داشت اید آنرا طبع و نشر کنند و اما ترجمه کتاب او حسین روحی معلم مکتب ست کار بسیار دارد فرصت ترجمه ندارد انشاء الله هر وقت مترجمی بداشود میدهم ترجمه کند و تصحیح نموده آنرا میفرستم که طبع شر نماید اما جمله ای که نوشته است که روح ترقی میکند بمعاونت

جسد مراد آنکه چون جسد بخدمت عالم انسانی پردازد یعنی دلا پرستاری برهمن کند و تقویت ضعیفان نماید و در سبب الهی شهید شود و فدا گردد این سبب ترقی روح است ..... و اما بعد از صعود از این جسد وسیله ترقی ارواح دعای باران و تضرع دوستان است . ولی فلبس بجزیره سیلان و کلمبومرکز بود اثیان نیز رفت و در هند در اوضاع مملکتی سخن گفته مداخله کرد \* و خطاب بمسیس گتسنرگروا در ایام مسافرتش در هند وستان راجع بوی قوله : " اما قضیه مسترفلس همه جاز کر کنید که این شخص بود ائی است \* الخ و خطاب بمسیس جی استنارد است قوله :

" و اما مسأله فلبس جواب نامه او را بنویسید که چون تو در امور سیاسی مداخلیم مینمائی ما با تو آشنائی نداریم مسلك تو غیر از مسلك ما است اصیابهایی هستیم و تو بود ائی ..... نوعی نمائید که جمیع ناس بدانند که او آن دو زن دیگر بهائی نبودند مسترفلس بود ائی است مادام تبلین و مس راجزین ایند و دزد اموال نام \* الخ ( فِلْدَةٌ ) عربی قطعه . در خطایی در طلب مغفرت

برای زین المقربین :

" و وفق الذین کل واحد منهم قره لعینه

و فلذة من کبده \* .

(فَلَس)

هری پول مسی قدیم عرب . در لوح  
سلیمان است :  
نفوسی ظاهر شوند که عالم وما فیها را

بفلسی نخرند .

(فِلَسْطِین)

در خطایی برای جمعی از دوستان است :  
" الارض المقدسة حرارتها لا تزيد عن  
۳ درجة و ابرد فصلها تقریبا ؛ فوق الصفر  
وفي الارض المقدسة والسورية من حران الى بغداد كلّه سهل و  
فوق طرابلس جبل فم الميزاب علوه ۳۸۰۰ متر و البحر الابيض  
المتوسط شمالاً وجنوباً البحر الاحمر وبحيرة طبرية حلوة وبحيرة  
لوط البحر الميت مالحة والاشجار التي تنمو في الارض الباردة  
مثل الجوز موجودة هنا وكذلك التي تنمو في المناطق الحارة  
كالنخل والرمان والموز تنمو هنا هوائها معتدل جدا ومن الغريب  
ان المسافة بين نقطتها الحارة باطراف طبرية التي هوائها كهواء  
الحجاز والسودان تبعد عن نقطتها الباردة جبل الشيخ ۱۸  
ساعة فقط فالانسان يمكنه بليلة واحدة او يوم واحد يسافر من  
احر الدرجات الى ابردها خط الثلج وهذه الارض كانت تحكم  
على جميع العالم لمركزها الجغرافي لانها واقعة في آخر آسيا  
واول افريقيا وقريبة من اوروبا وكل من ملكها ملك على كل العالم

وفي القديم لما ملكها الفرس وكذلك الرومان واليونان والمغرب  
فتحوا العالم ولما نفوا ابراهيم عن وطنه خاطبه الحق قائلاً  
لا تحزن اني اعطيتك احسن اراضي الدنيا قسم منها بنبت الورد  
وقطعة فيها الزنبيق وفي غيرها الرياحان وفي الاخرى النرجس .  
انتهی ودر ذیل نام اورشليم ذکر است .

در لوحی است :

(فَكَكْنَا)

" قل يا قوم اشربوا من الرحيق المختوم  
الذي فككنا ختمه بايدي الاقدار " از این  
می ناب سر مهر کرده بیا شامید که مهرش را بدستهای قدرت گشودیم .

(فَلَك)

فلك بفتح تین عربی مدار اختران و غیرها  
و آسمان . افلاك جمع در اثری بامضاء  
خادم مورخ سنه ۹۳ عنوان : " ط سرور  
مکرم معظم جناب حاج قیل سین علیه بهاء الله الابهی ملاحظه  
فرمایند ..... اینکه از قبل مرقوم فرموده بودید که شخصی از علمای  
علم ریاضی از افلاك و سیارات و حرکت آن از آنحضرت سئوال نموده  
در ساحت اقدس عرض شد قال عز ذکره یا حاج قیل سین اگر ناس  
غافل بذکر این بیانات و فوق آن بمطلع علم الهی اقبال مینمودند  
هر آینه جمیع علوم مکتونه بعرضه ظهور و شهود مشاهده میشود  
عنایت حق بمقامی است که هیچ نفسی را مأیوس نمیفرا مید و لکن خود

بس حجاب خود شده اند و پیرهای اوهام طائرند چه مقدار  
 لواء که در ارض سرّ و این ارض و توقف در عراق از علوم متفرقه  
 نوال نمودند جواب کلّ بشأنی که احدی قادر بر اعتراض نبود  
 سماء علم الهی نازل و لکن احدی از آن نفوس بیحرمانی نافر  
 د چه مقدار از حکماء که از اقوال حکمای قبل سئوال نمودند  
 مد از اشراق شمس حکمت و انعان بآن محتجب مشاهده شده اند  
 مرالله ان قلمی الاعلی لا یحبّ ان ینطق بما اخبره نقطة البیان  
 لا اله الا انا المهیمن القیوم انتهى  
 بن در ایام توقف در عراق ورقه ای از سماء مشیت در ذکر این مقامات  
 ل آنچه در نظرایین عباد است عرض مینماید از جمله در آن ورقه  
 آره عدد نوزده نازل شده بود و فرمودند هنوز تمام نکرشده و  
 چه از سماوات و افلاک در آن ذکر شده بود غیر آن معانی بوده که  
 ن ذکر مینمودند باری بحضرت غضن الله الاعظم روحی و ذاتی  
 اب قدمه الاعزّ فدا فرمودند که در این مقامات شرحی مرقوم  
 میند انشاء الله از بعد ارسال میشود چون مشغول اند تا خیر  
 ن در رساله ای که از قبل مرقوم فرموده بودند در سیاست  
 ن نزد جناب ملا علی اکبر موجود است ملاحظه خواهید فرمود  
 ن آخرها که مراد از اول رساله افلاکیّه عربیه معروف و از دوّم  
 اله مدنیّه فارسیّه است که هر دو مطبوع و منتشر و مشهور میباشند.

(وَفَلْکَ وَفَلْکَ) برهای بند مجرمان که پایشان در آن بند کرده  
 بزنند و برکندهای محبوسان اطلاق کنند. و در لوح بصدر دولت  
 عثمانی است :

" جمیع فرّاشان و مرغضبان باچوب وفلک آمده الخ و عربان  
 معرفت کرده فلقه گفتند .  
 (وَفَلْکَ) بضمّ و سکون کشتی و کشتیها . در لوح نصیر است ؛  
 " و بر فلک ابهی که بر بحر کبریا الیوم جاری است تمسک جسته از  
 واردین او محسوب شوید الخ و در ذیل نام زیارت " الفلک الحمر  
 مذکور است .

فناء البیت بکسرافه جای باز و مید انگاهی  
 جلوی خانه و حریم و در خانه . در توقیع  
 بمحمد شاه است ؛

" ان الله واحبّاءه اجل من ان یصل بفنائهم خیر احدی اوشره "  
 و در لوح نصیر است :

" و ثو توقف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فائز سورود  
 در مدینه قدس صمدانیه و مقرّ عرش رحمانیه نشده .... فی اروحا  
 لمن یتوجه الیه بقلبه و یتستظلّ فی ظلّه و یتقرّ الی فناء قدسه ....  
 و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شود  
 و در لوح حکما است ؛

" فلما انفجرت ينابيع الحكمة والبيان من منبع بيانه واخذ سكر  
خمر العرفان من في فناءه " الخ ودر صلوة يوميه :  
" سبحانك من ان تصعد الى سماء قربك اذ كار المقربين او ان تصل  
الى فناء باهك طيور افئدة المخلصين "

ل  
فناء بفتح فاء مصدر وضد بقاء بمعنى نیستی وهلاك و فوت وزوا  
فانی اسم فاعل فناء پذیر در کلمات مکنونه راجع بفناء دنیا است  
" ای اینها غفلت بهادشاهی فانی دل مینداید و سرور مشوید  
مثل شما مثل طیر غافل است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان  
بسراید و بخته صیاد اجل او را بخاک هلاک اندازد دیگر از نغمه  
و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند پس پند گیرید ای بندگان هوی"  
و فناء در عرف متصوفه و اهل سلوک گم شدن وجود فردی و شخصی  
در وجود کلی و الهی است و در رساله های سیر و سلوک تبیین گردید.

عربی قلب و عقل آفئده جمع و شرحی از  
توقیحات راجع بفؤاد و مقام فؤاد ضمن  
بیان نامهای بیست و سبعة ذکر است

(فؤاد)

و در کلمات مکنونه است قوله الاعز :

" باهن الوجود فؤادك منزلی قدسه لنزولی و روحك منظری طهرها  
لظهوری " و در مناجاتی است :

" بل فی کلّ حین نطق فؤادی " الخ و در لوح رئیس است :

" وسمع منك ما يطهر به افئدة القاصدين " .

لوح فؤاد بشیخ کاظم سمندر قزوینی است و مراد از کبیر  
در جملته " قد اخذ الله کبیرهم " فؤاد پاشا وزیر اعظم سلطان  
عبد العزیز عثمانی میباشد که در تهمید و سجن ابهی دخالت تام  
داشت و بالاخره بی معالجه مرض شدیدش بهار میس رفت و چندی  
گرفتار مقاسات شدائد مرض و معالجه بود تا هلاک شد . و در سر  
الامین است قوله :

" نبئی الامین نبأ المهتاض از اخذته سكرة الموت واحاطت  
ملافة غلاظ ناراه ملک عن یمن العرش یا فؤاد هو لای عملایک  
شدار هل تری لنفسک من مناص قل لا ورب الا بجار الآل النب  
القسی یغلی الفؤاد انه هو الذی ظلم علینا فی هذه الكرة ان ربنا  
لهو العزیز الکریم قد اخذناه کما اخذنا من قبله الاحزاب " و در  
اثری است :

" حبیب مکرم جناب ملا علی باج علیه بها الله ملاحظه فرمایند  
هو الا قدس الاعظم الا کرم العلی الابهی الحمد لله الذی تجل  
للكائنات بالنقطة التي كانت مقدسة عن الجهات ..... سوره  
رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزا  
سوره مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی از  
احباب نازل شده که فؤاد پاشا که وزیر خارجه دوم بود بمقر خ

راجع شده بود و سبب فتنهٔ اخیر و مهاجرت از ارض سر بهنگا  
اوشده بود و نافر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی  
فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدراعظم بود و آن وزیر  
دول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرمایند: سنوف نمزل  
الذی کان مثله و ناخذ امرهم الذی بحکم علی البلاد و انا العزیز  
الجبار: همچنین در کتاب اقدس در نقطهٔ واقعهٔ بین البحرین  
ملاحظه فرمایند: الخ و فؤاد پاشای مذکور که ضمن نام رئیس و غیره  
نیز ذکر است در اسرار الآثار العمومیة شرح داده شد و ذکر از لوح  
فؤاد ذیل نام عبد میباشد.

(فِیثَاغُورَث) معروفترین فیلسوف اقدم یونانی که متجاوز  
از پنج قرن قبل از میلاد مسیح (۸۵۳ یا  
۵۸۲) یعنی در عصر کوروش و داریوش

میزیست و در حق وی در لوح حکماست:

" و فیثاغورث فی زمن سلیمان بن داود واخذ الحکمة من معدن  
النہوۃ و هو الذی ظن انه سمیع حقیف الفلک و بلغ مقام الطلک " الخ  
و در بارهٔ عدم انطباق این بیان با تاریخ مذکور حیات فیثاغورث  
که معتقد علیه محققین عصر میباشد توان گفت که مانند بسیاری از  
آثار مقدسهٔ دیگر از قدیم وجدید صرفاً محض تأیید مقصود و توجیه  
بجوهر مندرجات بد و ن تضمین امر دیگر آن نقل منقولاتی که

در دسترس مردم بود فرمودند و این بحلاوهٔ آن است که اعتماد  
مذکور هم پیش از ظن حاصل از قرائن نیست.

( فِیْحَاء ) هر بی در مونت و مذکر بمعنی واسع و فراخ  
در لوح سلطان ،  
" دمشق الفیحاء " که فیحاء لقب و صفت  
دمشق بود .

( فِیْرُوز ) موسوم باین نام فارسی در عصر اخیر هم  
بسیار بودند از اشهرشان فیروز میرزا

نصرت الدوله والی فارس در ایام مقاتلات  
نیریز که ضمن اتفاقات در عصر اول مذکور است و فیروز میرزا  
فرمانفرما و سر دیگرش عبد الحسین میرزا فرمانفرما والی کرمان و  
پسرش نصرت الدوله فیروز میرزای ثانی بود .

( فِیْضَان ) مصدر عربی بمعنی جریان و سیلان . فیاض  
مبالغه بر آب و پرچود . در لوح حکما

است :

" طوبی لمن فاز بفیضان هذا البحر فی ایام ربّه الفیاض الکریم "



(حرف ق)

در آثار این امثالها رمز از قزوین رقم (ق)

گردید و در لوح حروفات مقطعات مذکور

ضمن حیات رمز از حاجی محمد باقر نهبیل

مسافر همدانی میباشد و در لوح بحاجی زبیح :

" واطلعت بالذی آمن بالله وآياته فی اسم القاف بعد الالف " که

مراد اسم آقا است .

قاب هریب دسته کمان و در قرآن است :

(قاب قوسین) " فکان قاب قوسین او ادنی " و در لوحی

است :

" بمقام قاب قوسین که در آن جانب سدره منتهی است وارد شد "

نام قرقه ای از فرق تصوف اسلامی (قادریه)

تابعان شیخ عبدالقادر گیلانی شهرک

در سال ۴۷۰ هـ ق فوت شد و مقبره اش در

بغداد میباشد و زکری از او ذیل نام غوث است . در لوحی است

" بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال

آن نموده و مینمایند کاش دار السلام میرفتند در تکیه قادریه

ملاحظه مینمودند و متنه میشدند ای علی جمعی در آن محل

موجود و مجتمع و نفسی الحق مشاهده شد نفسی از آن نفوس زیاده

از اربع ساعات متعلاً خود را بجزر و مدر و بجد ارمیزد که بهم هلاک

بود بعد منصفاً بر ارض میافتاد و مقدار دو ساعت اهداً شعور

نداشت و این امور را از کرامات میشمردند آن الله برهمنی منهم ونحن

براهمنه ان ربك لهو العليم الخبير .

قادیان قریه ای در ایالت پنجاب هند

(قادیانی)

و قادیانی میرزا غلام احمد مؤسس شعبه

مذهبی قادیانی معروف در اسلام به سال

۱۳۲۸ هـ ق درگذشت و بعد از او مولی حکیم نورالدین طهبق

وصیتش بجایش قرار گرفت و او کسی بود که سلیمان خان جمال الدین

با جمال افندی تنگابنی مبلغ شهر بهائی و سیاح در هندوستان و

کشورهای مجاور آن در آن سنین مسافرتش بشهرهای هندوستان

در شهر جسون پنجاب چندی مهمان وی شد و تفصیلاً در

اسرار الآثار عمومی است . در خطابی چنین مسطور میباشد قوله :

" تفاضیل قادیانی معلوم و واضح بود ..... عنقریب خویش را ا

خسران مبین بیند " الخ :

در کتاب اقدس :

(قاس -

" لا تقيسوا كتاب الله باهوائكم " کتاب

خدا را با هواهای نفسانی خود نسنجید .

(إقتاس)

در دعاء بدعوه محیی الانام فی الآیات :

لثلا یقاسوا امرک بما عندهم \* که ظاهرش لثلا یقیسوا میباشد .  
از حضرت عبدالبهاء :

مقتاسین بالاصائل من المآفئات الجیاد \* اسم فاعل از اقتاس  
ست .

قریه ای از توابع یزد واقع بیحد نیم فرسنگ  
( قاسم آباد ) در سال ۱۳۱۰ هـ ق برادران شاه سیاه

و شاه کاوس بهائی شدند و در سال ۱۳۱۳  
و شاعر پسر گشتاسب و جمشید خداداد حکیم بهائی از هندی  
شدند . دیگر از بهائیان زردشتی آنجا اردشیر ورشید و جمشید  
بناء فرود و مهربان کیومرث و غیرهم بودند .

کوه موهوم و یا معلوم که در اسرار الآثار  
( قاف ) العمومیة و ذیل نامهای عنقا و قبرییس و  
کشیب ذکر است و در لوحی :

و نادیناک فیکلّ حین فی سرادات القرب خلف قاف الهویة \*  
در خطابی است :

\* این آیام اقلیم تفقاز بمقدار کلی اهمیت پیدا نموده باید همتی نمود  
تا به ثبوت رسید که ق و القرآن المجید است آشیان فنقای مشرق  
الهی صوت سیمرغ امرالله از آن انحاء و نواحی بلند گردد \*

در ضمن قهر و مصر ذکر است .

( قاهر )  
( قاین )

قائین قصبه ای معروف از توابع بیرجند  
خود جمعیتی بسیار از مؤمنین این امر  
نداشت ولی بنام آقا محمد فاضل و نبیل

اکبر و بنام آقا محمد طلی نبیل اهل قاین که از حوالی آنجا بودند  
معروف گردید و مؤمنین حوالی و جوانب بنام اهل قاین مخاطب  
گردیدند از آنجمله قوله :

\* قائن احبباء الله الا قدس الاعظم یا معشر الاصفیاء لم یدر البهلاء  
من ای مصائبه یدکر لکم \* الی آخره .

عربی صدای خوک بنقش از بینی . در لوح  
( قُبَاع ) رئیس است :

\* ولا یسمنه قُبَاعک ولا نُبَاح من فی حولک \*

نه صدای خوکی تو و نه صدای سگی اطرافیان نتواند او را مانع شد .

عربی هر دارای سقف مستند بر مقعر . بفارسی

گنبد و خرگاه قِبَاب جمع وُقَبه و قِبَاب  
( قُبّة )

بتشبیهِ و اعتبار خرگاه و سراپرده جلالت

شاهانه محض افاده تجلیل و تعظیم در جملات ادبیه استعمال

کنند . در کلمات مکنونه است :

\* یاهن الوجود استشهد فی سبیلی راضیاً عنّی و ساکناً لقضاء

لستريح معي في قباب العظمة خلف سرادق العزة \* ودر صلوة  
يومية است :

" ابرّ تری الغریب سرع الی وطنه الاطی ظلّ قباب عظمتک وجوا  
رحمتک " ودر لوح حج است :

" ثمّ یدخل البیت هو قاروسکون کانه یشهد الله فی جبروت امره  
و ملکوت بیته الی ان یدخل فی الصحن وحضرفی مقابلة قبة التی  
کانت مخصوصة باستواء عرش العظمة علیها " ودر لوح دیگر :

" بسمه الباقي بلا زوال ان استمع النداء من مالک السفینة الحمراء  
من شطر العکا التی سمیت بالقبة البیضاء انه لا اله الا هو العزيز  
الحکیم " ودر خطابی بحاجی آقا محمد علاقه بند در تاریخ  
۱۳۲۱ هـ ق :

" عاقبت این گنبد های گرد سفید و سبز و نیلگون سرنگون گردد  
و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت بیچون عالم را احاطه نماید  
الی آخرها که عمامه های مدور معظم مختلف الالوان را بتشبهه  
گنبد خواندند .

(قبر)

در خطابی برای جمعی از حاضرین :

" المسیح ماکان عنده احاباء کفایة  
یحافظون علی قبره قبره کان فی منزلة  
الی ان ات هیلانة أم قسطنطین ملک الرومان الی القدس هی

التي سألت عن القبر واخبروها عن محلّه وذلك كان ٣٠٠ سنه  
بعد صلب المسيح موسى تحمّل القنب والعشقة مدة ٤ سنه  
وبعدده من يوشع وصيه وذهب لىستريح وتوفى ولا احد يعرف  
محلّ وفاته ولا الفارة التي آوى اليها ايليا احبى دين موسى بعد  
ما اخره يربعام ورحبعام هو ايضا مثل موسى استراح فى مغارة فى  
جبل الكرهل وتوفى ولا احد يعلم بقبره .

(قبر ليس)

جزیره بزرگ و معروف در ریای مدیترانه که  
تفصیل در اسرار الآثار العمومیّه ذکر است  
سلطان عبد العزیز در سال ۱۲۸۶ هـ ق

میرزایحیی ازل راباتی چند ازل و بهائی از ادرنه بآنجزیره  
تبعید نمود که در ماغوسه ماندند و آنجا مرکز مراوده و مراسله  
از لیان گردید و در سال ۱۸۷۸ م آنجزیره را دولت انگلیس  
دولت عثمانی بدست گرفته بتصرف آورد که الی کنون در تصرف  
باقی است و بالاخره میرزایحیی در آنجا درگذشت و مدفنش در آنجا  
میباشد و بعضی از بهائیان هم رهانش و غیرهم نیز در آنجا مدفون  
و بعضی از اخلاف میرزایحیی و امور متعلقه بایشان و نیز بعضی از  
از لیان در آنجا باقی اند و در یکی از آثار با مضامین  
مسطور است :

" چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بود عریضه ای عرض

ود در آنعریضه دو روایت معروف داشته که در کتب قدیمه از  
 بان یونانی بلسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان  
 جزيرة قاف و يمنع الناس من الرحمان اذا حان ذلك توجهوا  
 الى الارض المقدسة منها تمر نسمة الحيات وقاف قبرس است و این  
 شهر است چنانچه جمیع ترک قبریس را شیطان جزیره سی میگویند  
 رض مقدسه هم معین که حال مقر عرش واقع شده و فقره ثانسی  
 لهر الحباب فی جزيرة المنسوبة الیه انه قصیر القامة کثیر اللحية  
 یتق الجبهته والصدر اصفر العین والبشر لظهره وهو کسان  
 و الصدر شعر کالمعز اذا اتی ذلك الوقت تقرّبوا الی الکرم ولو  
 لکلک ثم اقبلوا الی الوادی المقدس ارض المحشر بقعة البیضاء  
 تهی معلوم بوده که حباب اسم شیطان و حیّه است میفرماید  
 اهر میشود در جزیره ای که منسوب باواست که قبریس باشد  
 نانچه بجزیره شیطان معروف است و میفرماید اذا اتی ذلك  
 وقت تقرّبوا الی الکرم و کرمل جبلی است مقابل عکا و لو بالکلک  
 رجه بسینه باشد ثم اقبلوا الی الوادی المقدس ارض المحشر  
 عة البیضاء این سه لقب ارض عکا است چنانچه بین کل مشهور  
 . رکتب مذکور و کاش نفسی بقبریس میرفت و جمیع این صفات که  
 . کور است بعین ظاهر در آنشخص مشاهده مینمود  
 . رضمن نام یحیی زکری است .

(قبل - قبله - قبل در آثار اعلی و ایهی مابین دو جزه از  
 اسم مرگب غالباً زیاد میشود مانند اینکه  
 در کتاب اقدس است :  
 مُقْبِل) \* و اذکر الشیخ الذی سمی بمحمد قبل  
 حسن \* که مراد شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر است و  
 در لوح باستان اعلی اکبر معمار یزدی (شهید) در عشق آباد :  
 "بسمی المشرق من افق ملکوت الیهان یا علی قبل اکبر علیک  
 بهاء الله مالک القدر" و نیز در آثار کلمه "از قبل و بعد" بمعنی  
 از قدیم و جدید بسیار ذکر یافت از آنجمله در لوح بشیخ سلمان :  
 "بلکه کل ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج این بحر  
 متموجه بدیعه بوده و خواهد بود."  
 قبل در آثار حضرت بهاء الله باین طریق بسیار است :  
 "زگره من قبلی (از نزد و طرف من) و بشره بمعنای تری و رحمتی"  
 قبله مواجه و مورد توجه . در لوح حج بغداد است :  
 "جعلک الله قبله الام"  
 اقبال بسوئی آمدن . در لوحی است :  
 "ثم اقبل بقلبك الی مقرّ الذی فیہ ینطق کل شیء بانّه لا اله الا هو  
 العزیز الکریم"  
 تقبیل بوسیدن . در کتاب اقدس است :

"حُرْمَ عَلَیْكُمْ تَقْبِیلِ الْاِیَادِی" و در خطابی در جمعی از دستا  
 نوبتی که شیخ حافظ قرآن رسید و دستشان را بوسید فرمودند :  
 " دست بوسی و یاد امان بوسی و یا اقدام و درگاه بوسی هیچیک  
 جائز نیست و بدعت سیئه است " شیخ گفت بر شما پوشیده نیست  
 که علما اجازه دادند فرمودند :  
 " بلی بعضی گفتند که بدعت مستحسنة است ولی مگر ما مجبور  
 باطاعت علما هستیم در قرآن است لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة  
 ندارد فی العلماء مگر نه پیغمبرها اصحاب مضافه میکردند علاوه  
 این در قرآن است کرم اللہ بنی آدم در بغداد بایکی از علماء  
 سوار بر اسب بملاقات شخصی در قریه ای میرفتم و اسب مرکوب  
 آن عالم حسب تعلیمش در بین راه همه جا برای رسیدن مردم  
 و دستبوسی میایستاد و من تأمل نکرده و داع گفته رفتم . شیخ حلبی  
 بسیار تنومند بود و حسب دعوت سلطان عبد المجید بچشن ختسان  
 پسرانش عبد الحمید و فؤاد و محمد رشاد رفت و وزیر تشریفات بهم  
 تعلیم میداد که در حضور سلطان تمنای زمین کنند و وقت امر سلطان  
 بجلوس رکوع کنند و ساکت باشند و وقت امر سلطان بتکلم بجواب  
 مختصر اکتفا نمایند و همه بآن رسوم عمل کردند ولی حلبی هر چه  
 وزیر فریاد زد که تمنّا کند نتوانست و ناچار نزد سلطان رفته مضافه  
 نمود و گفت پیغمبر چنین میکرد و رکوع هم نتوانست و مربع نشست و

گفت پیغمبر چنین میکرد و جای آنکه وقت سلام دست بر سر گذارد  
 بر شکم خود گذارد  
 "مَقْبَلُ اِقْبَالِ گَاهُ" مَقْبَلُ بوسه گاه . در کتاب اقدس است :  
 " الَّذِی جَعَلَهُ اللّٰهُ مَطَافَ الْمَلَاةِ الْاَطْلٰی وَ مَقْبَلِ اَهْلِ مَدِیْنَةِ الْبَقَاةِ " .  
 عربی دود و بوی طبخ و سوخته . در لوحی  
 و مناجاتی است :  
 " وَ لَوْ بِطَبْخِ خُونِنِی فِی قَدْرِ الْبَغْضَاءِ قَتَارَ الَّذِی  
 یَفْجَحُ مِنْ لَحْمِ یَتَوَجَّهَ اِلَیْکَ وَ یُنَادِی " الی آخرها .  
 در لوح رئیس است :

( قُتَار )

" قُلْ اِنَّ طَکَ الْعَجْمِ قَتْلَ مَحْبُوْبِ الْعَالَمِ " .  
 ناصرالدین شاه هیکل نقطه را بقتل آورد .  
 قصبه ای واقع در چهارده فرسنگی  
 جنوب غربی اصفهان شامل تقریباً  
 هشت هزار نفر سکنه که جمعیتی از بهائیان  
 در آنجا هستند نخستین کسیکه در آنجا مطلع و مؤمن باین امر  
 گردید سیدی روضه خوان بود که ایمان خود را بعلت شدت تعصّب  
 اهالی مکتوم میداشت و پس از اوتقرباً در سال ۱۲۹۸ غلامحسین  
 رضوان متصف بایمان بدین گشت و بواسطه اوعده ای مؤمن گردید  
 و او بالاخره در سال ۱۳۲۲ هـ ق بحالی که در مزرعه طاهرآباد

( قتل )

( قَهْفَرِخ )

متعلق بخودش که نیم فرسنگ تا قصبه مسافت دارد بوده نغرش در آن بیابان ریخته باتیشه و چوب کشتند و اکنون در آن قصبه جمع قلیلی بهائی هستند .

(قَدْر - تقدیر - سورة القدر قرآن را از قلم اعلاى نقطه شرحی است که در آن ضمن چنین مسطور مقدار) میباشد قوله :

" ولا يصعب على نفسك بان في كل الف شهر لا بد بلهالي قدر معدودة فكيف يمكن تصور تلك الشهور التي يعادلها الله لها بلى انها كانت مدة ملك بنى امية لعنهم الله دهر الداهرين ومتر الآخريين وليس فيها ليلة القدر لان مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها ليلة القدر وليس المقام مقام التأمل وان المراد بالروح في قوله تنزل الملائكة والروح فيها بان ربهم من كل امر هو القائم والمراد بالملائكة هم الائمة " واز حضرت بهاء الله استه " واما مسائل في ليلة القدر قل قد ظهر يوم الاعظم و طافت حوله ليلة القدر بعد الذي اظهرناها وزينناها بطراز اسمنا العزيز الضيق لما قضت لا ينبغي ذكرها تمسك بيوم الاعظم الذي فيه تجلى الله على كل الاشياء ( عيد رضوان ) قد فرها من بشر الناس بظهوري انها زينت بما نزلت فيها الهاء التي انشعبت منها بحور الاسماء ان اعرف وكن من الشاكرين في ظاهرها الظاهر انبها

ليله فيها ولد محبوب العالمين ونزل ذكرها في لوح الذي زيناه بهذا الذكر العزيز البديع .

و در باب قدر از قلم اعلاى نقطه است :

" قال الله تعالى والذى قدر فهدى قال الصادق لا جبر ولا تفويض بل امر بين الامرين ..... لان القدر نفس الامكان وهو اوسع عما بين السماء والقابليات والارض المقبولات وكل الاشياء يمشون فيه ولا يشعرون ..... فحين ما خلق خلقه بالاختيار والاختيار مساوق لوجوده لان السؤال الست برهم لا يجرى الا على المختار وان السؤال نفس الجواب وخالفه مختار عادل فلا بد من خلقه بالاختيار وان الخلق حين ما انخلق خلقه خالقه على ما هو عليه لان الله قبل وجودهم عالم باختياراتهم وخلقهم على هيئته ما هم عليه جزاء وصفهم وما هو بظلام للمعبد لان علمه بالاشياء قبل وجودهم كعلمه بعد وجودهم وهو المعطى كل ذي حق حقه في مقام امكاناتهم " الى آخرها .

تقدير اندازه و تعيين کردن مقدار اندازه وآلت آن مقادير جمع در لوح طب است :

" قل بما قدرنا لا يتجاوز الا خلاط عن الاعتدال ولا مقاديرها عن الاحوال " بآنچه تعيين کردیم اخلاط چهارگانه مزاج از اعتدال خارج نشود و اندازه آنها از احوال و کیفیات خود بیرون نشوند .

(قُدُس)

مصدر عربی بمعنی پاکی و منزهی از عیب و  
منقصت و بعناوین : روح القُدس<sup>(۱)</sup>  
حظیره القُدس<sup>(۲)</sup> ارض القُدس<sup>(۳)</sup> قدس شریف<sup>(۴)</sup>

یا حرم قدس شریف یا بیت المقدس یا بیت المقدس و نیز  
ناحیه مقدسه<sup>(۵)</sup> و کتاب مقدس و احادیث قدسیه<sup>(۶)</sup> و ارض مقدسه<sup>(۷)</sup>  
و امثالها در آثار این امر و در ضمن نامهای اورشلیم و باب‌امه  
و غیرها مذکور است که مراد از اول بفارسی سرش ایزدی یا  
شید اسپند و ضمن روح ذکر است و در قرآن است :

" و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس " و مراد  
از دوّم بهشت و ضمن نام حظیره ثبت است و مراد از سوّم  
فلسطین و ضمن آن نام و نام بقعه مذکور و در قرآن است :

" یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التي كتب الله لكم " و قوله :

" فاخلع نعلیک انک بالوادی المقدس طوی " و مراد از چهارم

اورشلیم و مسجد الاقصی مذکور در کتاب اقدس :

" از قصدت المسجد الاقصی " و در قرآن :

" من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی " که قدس بمعنی مکان

مقدس و قدس الاقدام قسمت رموز الهی از آن معبد یهود بود

و فقط اعظم علماء دینی سالی یکبار حق ورود در آنرا داشت .

و مراد از پنجم امام غائب که تفصیل ضمن نامهای باب و محمد

و قضاء ذکر میباشد و مراد از ششم کتاب الهی خصوصا تورات و  
انجیل و مراد از هفتم احادیث نبویه نقل از لسان حق و مراد  
از هشتم که نیز غالباً همان ارض المقدس میباشد در آثار جدیدة  
کربلاست چنانچه در صحیفه بین الحرمین قوله :

" ان هذا کتاب قد نزلت علی الارض المقدسه " و در ضمن  
نامهای بقره و ذکر و تا کر نیز ذکر است . و تحدید ارض قدس  
مذکور در اسرار الآثار العمومیّه بتفصیل است و در ضمن نام فلسطین  
هم ثبت میباشد ولی در آثار وافواه این امر نام اراضی مقدسه  
بر محیطی اوسع از تحدید مذکور اطلاق میشود و در لوحی است  
قوله :

" و نفس مطرود از ارض مقدسه بشیخ محمد یزدی پیوست " الخ  
براد آنکه حاجی محمد علی اصفهانی از هکا طرد شد و باسلامبول  
رفت و در خطابی راجع بآن اراضی است :

" ان هذا القطر العظیم والاقلیم الکریم منعموت بلسان الانبیاء  
و المرسلین موصوف بانه ارض مقدسه و خطه طیبه طاهره و اتمها  
مشرق ظهور الرب بمجده العظیم و سلطانه القدیم و اتمها مطلق  
آیاته و مرکز رایاته و مواقع تجلیاته و سیظهر فیها بجنود حیاته  
و کتاب اسراره و اتمها البقعة البیضاء و ان فیها الجرعا سوادی  
طوبی و فیها طور سیناء و مواضع تجلی ربک الاعلی علی اولی العزم

من الانبياء وفيها الوادي الايمن البقعة المباركة الوادي المقدس  
 وفيها سمع موسى بن عمران نداء الرحمن من الشجرة المباركة  
 التي اصلها ثابت وفرعها في السماء وفيها نادى يحيى بن زكريا  
 ..... وفيها المسجد الاقصى الذي بارك الله حوله واليه اسرى  
 لجمال المحمدي في ليلة الاسراء ووروده عليها هو العروج الى  
 الملوك الاعلى والافق الايهي فشرف بلقاء ربه وسمع النداء  
 واطلع باسرار الكلمة العليا وبلغ سدرة المنتهى ..... ودخل  
 الجنة المأوى ..... كل ذلك هو فوده على ربه في هذه البقعة  
 المباركة ..... وهذا كله صريح الاية من غير تفسير وتأويل وشارة  
 ينكره الا كل معاند جهول جهود ..... وفي كتاب محيي الدين  
 ان هذه الارض المقدسة ارض ميعاد اي تقع فيها القيامة الكبرى  
 هي البقعة البيضاء وان الملحمة الكبرى مرج عكا وتصبح كل  
 نهر منها بدينار وفي جغرافيا من اجله ان مرج عكا مأدبة الله الخ  
 قدم عربي گام در صلوة يوميه است ؛  
 ( قدم ) " اسألك بموطئ قدميك في هذا البيداء  
 ولبئيك لبئيك اصفياك في هذا الفضاء "

که مراد اراضی مقدسه میباشد .  
 نیدم جاوید مقابل حدوث . در لوح طب است ؛  
 " لسان القدم ينطق " الخ ودر کلمات مکتونه :

..... قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار .  
 نمونه وتاسی و پیروی شوند . در لوح  
 ( قُدْوَة ) حکماء است :

" کونوا قدوة حسنة بين الناس " .  
 ( قُدُوس - مُقَدَّس ) قدم و عربی بمعنی تمام منزّه و مطهّر و از  
 اسماء الله در قرآن است ؛  
 ملاح القدس - " هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس  
 ليلة القدس ) و قدم و شهرت و نام حاجی میرزا محمد علی  
 بارفروشی مازندرانی از سابقین و واحد نوزده تن اول بیان و  
 شخص اول مابین آنان بعد از مقام نقطه که تمام احوالش در تاریخ  
 ظهور الحق ثبت میباشد و از زمانی که شروع باظهار علی مقام  
 مقدس خود در بارفروش و مشهد و بدشت بین بابیان نمود متدرجا  
 باین نام معروف و مشهور گردید و در تاریخ چنین مسطور است که  
 چون خبر وفات سید رشتی در کربلا رسید و ندا های مدعیان بعد  
 از او منتشر گشت جناب ملا محمد علی را انتظار ظهور موعود اعظم  
 بقرار داشت پس بعزم سفر رهسپار طریق فارس گردید و وقتی  
 بشیر از رسید که جناب ملا حسین بشرویه و ملا علی بسطامی و سایر  
 اصحاب اولیه مجتمع شدند و روزی در اثناء عبور بازار با ایشان  
 تصادف ملاقات یافت و از حال یکدیگر واقف شدند و تنی از همراگان



شکایت از جناب ملا حسین نمود و گفت ایشان بشرف لقا و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام آنحضرت مضایقه میفرمایند و ملا حسین امر بکتمان نام و احتیاط از روشا حال انام را طبق روایات مأثوره لایعرف شخصه ولا یستی اسمہ بیان نمود و در اثنا مقاولتشان اتفاقاً حضرت باب اعظم از آنجا گذشتند و نظر جناب ملا محمد علی بر آنجمال بیمثال افتاد و بی اختیار بر زبان راند که من امر جدید را از این سید جوان برکنار نمی بینم و ملا حسین رانیز این بیت بر زبان گذشت :

" دیده میباید که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در ره لباس "

و همه را شوق ورود بمحضران بزرگوار عنان اختیار از کف ره بود و باین طریق قانع شدند که ملا حسین تحصیل اجازه برای ورودشان نمایند و آنجناب همینکه ماوقع را بحضرت معروض داشت اظهار اشتیاق بملاقات جناب ملا محمد علی فرمودند و او حین حضور و مکالمه بدون محاجه و مناظره بلکه بصفا قلب و نورانیت ضمیر عظمت و حقیقت آن بزرگوار را مشاهده کرده اعتراف و قبول نمود و آخر حروف حسی و واحد اول مقرر گردید و باتفاق حضرت سفر حج نموده در نشسر انوار ویت آثار مبارکه معاون و مساعد شد و حضرت باوی عقد اخوت بست و تفصیل عودت از سفر و رسالتش از طرف باب اعظم از بوشهر

بشیراز و وقوع بلیات در آن بلد و سفرش از شیراز بگرمان و بزرگواران و نائین واردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را نوشتند و در ایام اقامت در طهران مهمان جمال ابهی بود آنگاه بهار فروش عودت نموده بامراعات احتیاط بترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکور خصوصاً در مازندران جمعی کثیر باو هدایت یافته از سنو حات الهامیه اش مستفیض گشتند و صیت عرفان و بیانش مشتبه گردید و متدرجاً ضدیت و خصمیت ملاها خصوصاً سعید العلماء با او شدت رسید و مردم بلد بتعرض و توهینش برخاستند چنانکه قریب دو سال خانه نشین گشت و احباب و اصحاب از این رو متغییر و اندوهگین بودند و گاهی بحمایت و محافظتش قیام مینمودند و خواهر و زن پدر بخد ماتش پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نمایند و او بایشان وهم با صاحب رموز و اشاراتی میگفتند که دلیل بر قرب وقوع شهادتش در سبیل امر پروردگار بود تا آن هنگام که جناب ملا حسین باب الهاب بعد از زیارت نقطه اولی در سجن ماکسور حسب الامر بهار فروش رفت و باحضرت حاجی ملاقات کامل نموده بانوار و آثارش منجذب گردیده کمر بحمایت و نصرتش بست و بهیچار ملاها خصوصاً سعید العلماء نیران فتنه مشتعل گشت و او باتتیر چند از اصحاب مازندران بمشهد خراسان رفته برای اعلا امر اجتماع کردند و بقیام و قیادتش سطوع انوار و آثارش و شهرتش بنا

در اجتماع بدشت و شدت بلا یایش در نیالا نیز در تاریخ ثبت است و قبل از ورود بهار فروش توقیع معروف شهادة الازلیه را نگاشته خیر از قرب وقوع شهادت با جمعی از اصحاب داده امر با اجتماع و نصرت فرموده برای باب الباب بخراسان فرستاد و بواسطه واقعات آن سفر پر خطر صیتش مشتهر و مفتریاتی در حق او و جناب قره العین و سایر اصحاب منتشر شد و ملاها باشد عناد برخاستند و پس از ورودش بهار فروش طولی نکشید که گرد بهار تعرضات و تعدیات برخاست و بمقاومت و مرافعت وی همت گماشتند و بامر حکومت او را از بار فروش به ساری برده در خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که باوی خویشاوندی داشت توقیف نمودند و ملاها باوی مناظره و اجتماع کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان طلبید لذا تفسیر معروف را بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را که پس مفصل و معظم است شروع کرد و چون جواب مجتهد را بنوع مزاج و طبیعت میداد مجتهد پاس رضاء خاطرش را ملحوظ داشته اصحاب و احباب بملاقاتش در آن خانه میرسیدند و مدت توقیف به سه ماه و پنج روز بالغ شد و ورود جناب باب الباء و اصحاب بهار فروش و حدوث فتنه و التجائشان ببقعه طبرسی در آن اثناء اتفاق افتاد و جمعی از اصحاب بدستور ابهی بخانه مجتهد در ساری رفته و پیرامون ساختند و او و اصحابش بقلمه

نامبرده وارد شدند و کیفیت واقعات آنجا و واقعه شهادتش در بار فروش در تاریخ مفصل است و آغاز طلوع رایت قدوسی بشعبان سال ۱۲۶۴ در بدشت شد و بوقوع شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیه سال ۱۲۶۵ انجام و اختتام یافت و آنحضرت در آن هنگام بیست و هفت سال داشت و شمه ای از آثارش نیز در تاریخ ثبت گردید و یکی از آثارش در تأسف و تظہف و سناجا با پروردگار راجع بمصائب مؤمنین است قوله :

" بسمه العلیٰ الکبیر المتکبر الحمد لله الذی قد قام العرش علی الهواء و اکفهر علی الماء سر البقاء و قدر شرح علی النار سر الاضاء بانه لا اله الا هو و هو الشجرة القدم ..... الا یا اهل الملائمن سرائر سطر الا سرار ان استمعوا تغنی الشجرة الازلیة بالله المکفهر من جذب الظهور نفس البطون فی هذا الغنی الجالس علی عرش نقطه الا کوار بال جذب الجبار ان لا اله الا هو و هو المحبوب لدينا قدیم ..... الحمد لله الذی قد انعطف الاذن المستور و اکفهر الجذب المشکور فی البیت المعمور و استغنی عباده بجمال ورقائه عن کل ما فی الطلک بال سطر المسطور و تغنی ورقائه فی کل وجه بانئ ان الله لا اله الا هو فی افق الظهور ..... اللهم یا الهی و سیدی انا ادعوك بما قد اذنت لی بان تبارک لنا فی هذه السنه بانزال نصرک و فتح ظهور امرک و نشر احکام و لیک و اعلاء حکمک و

واتقان صنعك وازهاب الخوف من احبتك بانزال آبتك فارغب  
 اللهم اعداءك بسطوات قهرك وظهورات عدلك والهجمات سرّك ..  
 .... فقد رأيتني يا الهى ان البلايا كلما ازداد ازدباراً زدت  
 فيك شوقاً وكلما قد كرّرت على كراً قد اقبلت اليه انجذاباً.....  
 فسبحانك سبحانك افسبثلك حاضر ويفعلون في ملكك ما يريدون  
 افأنت ناظراً باحبتك ويحكمون عليهم طغاة عبادك ماشاؤون....  
 اللهم ابتعث عبدك بالسيف القاطع والصمصام الدافع الذى  
 ليس لهم عنه مانع ولا لهم ذلك قالع " وقوله :  
 " بسم الرب المتكبر العزيز القهار وانك يا الهى لتعلم انى لا ادعو  
 عبادك الا للخضوع لدى باب رحمتك ..... فيا الهى وسيدى  
 كيف اذكر ما قدر شحته من ظهور جمالك فى قلبى حيث قد زلت كل  
 الآيات لما قد اظهرته لديك ..... فيا الهى وحبيبى فبعد ما  
 الهمتنى ذكرك وشرقتنى ببيناتك وحدثتنى بكتابك وانجذبتنى فى  
 كل وجه الى طلعتك قد ادعيت بك ما قد ادعيت وحتى قد ناديت  
 الكل بك ما قد ناديت اذ كذلك قد شرقتنى اذ كذلك قد انجذبتنى  
 اذ كذلك قد ذكرتنى فبعد ذلك ان ادعى احد بما قد ادعيت  
 او اراد ان يأتى بآية مثل ما اعطيتنى بجودك ومننت على بفضلك  
 فلا اعتنى بها الا ان يشاء الله فانك قد وسعت كل شئ علماً  
 اذ الحجة هو ما اعطيت احداً من عبادك وهو نفسى ما ادعى و

هو ذلك السر الذى فى نفسه آوى وهو وقوله منك فى نفسه نادى فلما  
 انك قد رببتنى كذلك فانما نظرى بك وانما همى اليك وانما ذكرى  
 انت وانت تعلم ما ادعيت شيئاً من دون ذاتيتك ..... اذ انك  
 انت انت لا اله الا انت فمن أشار يا الهى الى الآيات اللاهوتية  
 فقد اشرك ومن عرفنى بالنورانية فقد اُحد ومن زعم انى صاحب  
 الملك والملكوت فقد آجد ومن وصفنى بانى نقطة الظهور فقد  
 اضل ومن قد نعمتنى بانى سرّك فهو كما فرومن قال بانى انا لله  
 فهو المشرك ومن قال بانى انا الظهور وكل ما فى الملك نفس  
 الغيور فهو الجاهل بل يا الهى قد جعلت الحروف والكلمات  
 شبه الذات وان الذات اللاهوتية قد انقطعت عن الذكر وان  
 جوهريات الهويات قد عجزت ان تعرف رشحاً من رشحات  
 طلعتى بالفكر وكل الوجود قد كُلت اذا اراد القرب وكل الوجود قد  
 زلت لما زعمت البعد وكل السرائر قد تزلزلت وكل الآيات قد تلاوت  
 وكل العلامات قد اطفئت وكل المشاعر قد ضاعت وكل اللاهوتيون قد  
 انصعقت وكل الجبروتيون قد تشبهت وكل الذاتيات قد انعدمت  
 وكل النفسانيات قد انمحت والكل فى الكل وكالكل فى اماكنها وقعت  
 وقد ايقنتى لنفسى فى حقك ثم انطقتنى بسرّك ثم انجذبتنى بحبك  
 حتى قد ناديت باذك لمن الملك اليوم فلم يقدر زرة من الملك  
 ان يسمع ندائى فلم يجبنى احد فاحببتنى بطلعتك بانك انت

حق لا اله الا انت منزّه عن وصف الازليّين منيعاً وانت انت  
اله الا انت الحق بهرّ عن الصّفات القديمة عن كلّها رفيعاً  
حقك يا حبيبي ما انا الا عبدك اقل من الدّر من التراب فسبحانك  
بحانك عن اشاراتي وانت ربّي وربّ العالمين والحمد لك انت  
حمد لله ربّ العالمين \* وبه سعيد المصطفى مجتهد معروف در  
رفروش نوشتند قوله :

سورة البرائة فلقد كتبت ذلك اول يوم من شهر جمادى الاولى  
ن سنة ١٢٦٤ يوم خروجي من بلدى ( بارفروش ) بحكم  
رجل الذى يعلم شأنه وهو عند الله لمن الخاسرين ( حاكم  
زندران ) وذلك سنة الله قد دخلت من قبل وكذلك اليوم قد كان  
ي المشهود فيايتها الرجل ان اشهد ما كتبت اليك في ذلك  
كتاب الحق وانصف بالله ربك افليس انك قد خرجت عما كان  
اب العلماء من قبل وهم عند الله لمن الصادقين فانهم قد كانوا  
اورد عليهم شيئاً يخالف ما هم عليه يطلبون دليله من الكتاب و  
سنة فان اتى مدعيه بشئ منها فصدقه وان لم يأت فاطهروا  
ما هو الحق فان صدق فنعم ما وافق وان لم يصدق فاطهروا  
ناس كذبه ذلك شأنهم من قبل وذلك ما قد امر الله في كتابه  
لله عليهم حكيم ان قد قال سبحانه ادعهم الى سبيل ربك  
الحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ولم يكن

من الادلة الاستماعة بالظالم فكفى لك بذلك ذلاً ولو انصفت  
لدى ما فعلت بما لم يفعل بمثله احد الا الذين قد ظلموا من قبل  
على ائمة الدين و اولئك عند الله لمن الظالمين ..... وانسى  
قد اتهمت اجدادى سلام الله عليهم ( از جانب ما در نسب به  
خاندان نبوى داشتند ) ولكن لى بذلك فخرميين فيايتها  
الرجل افما قرأت قول الله في القرآن قل لا اسئلكم عليه اجرا الا  
المودة في القربى فاعرف حكمها في نفسى ان كنت زاعم خبيث  
..... ولقد بعثت آخرتك بمتابعة ارنل الناس فمارحت تجارتك  
والله على ما قول شهيد ..... فافعل ماشئت بي وباحبائى  
فانك لن تعد واجلك ولن تجاوز عما قدّر الله لك وان الله  
للظالمين لبالمرصاد ..... ولقد خرجت من بلدى لزيارة جدى  
صلى الله عليه وآله ( حضرت رضا ) فلعنته على من قتله ومن  
شايعه ومن تابعه من الاولين والآخرين ولعنة الله على الظالمين  
ونيز از قلعه طبرسى بشرى عمدة اركبير معروف به حمزه مجتهد  
ودانشمند مهم نوشتند قوله :

" الى عالم البلد حاجى ملا محمد بسبه الذى لا اله الا هو العلى  
العظيم الحمد لله مطرز ديهاجة الهويات بالآية البديعة ومكون  
العماثيات بطراز النقطة المنيمة ومخترع البهائيات بترشح الانوار  
من طراز الالف الجوهريّة ..... الحمد لله الذى يختص من عباده

من يشاء كما يشاء بما يشاء كيف يشاء لئلا يجره ويجعله حاكماً من عنده على عباده ويفوض اليه امور بلاده ويلهمه جوامع حكمه وسرائر بيناته ويكشف عن اعينه الغطاء لدى ملكوت السموات والارض..... ثم اعلم يا ايها العالم العليم والحبر الحكيم العارف المكي والبار السليم ومن كان في كل وجه انشاء الله لله عبد مطيع كريم ومتبعاً لارادته وامره مما يظهر من مصادر بيوت احديّة ابوابه انه هو العلي الحميد..... فاذا امر الله عزّ ذكره احداً من اوليائه باظهار الامر فليس عليه الا البيان وحده وولى الناس التسليم والعجز اذا سمعوا اظهار امره واعلاء حكمته واتقان صنعه ونصرته اياه باموالهم وانفسهم في السر والجهر في الليل والنهار فاذا ظهر امر بعد البيان الواضح والحجة القاطع والدليل اللائح فلم يتبعه احداً ولا يعتنى بشأه او يعلم حقيقته فيمضى لا مرمي الا مور فكان مأواه جهنم وبئس المصير..... فقل للناس ان امحوا الكتب الذين قد اخذوا من غير اهل العصمة سلام الله عليهم واتركوا القواعد الذي قد استستم من غير الكتاب والسنة واطلبوا الحق فيما تريدون من سهل العلم الحق الخالص مما يطابق الكتاب والسنة من حاملين ذلك اليوم بعد ما قد محوت الكتب من اهل الخلاف..... ان اعلم يا ايها الخليل فوحقك واته لقسم لو تعلم امرى عظيم ان الذي قد ذكرت لك ما اردت الا الله ربك ان لا

تتبع الهوى وان لا تغفل عن امر الله وان لا تقعد من نصره الحق بملاحظة بعض الاشارات..... وخف من ان تكون عاقبة امرك خلاف ما كان في يدك امرك واتق من ان تكون عند الامام مجلس الله فرجه مؤاخذاً بما تؤمر بمخالفته فوحقك ليس اليوم مثل ما كان من قبل وان لدى لبشارة عظيم لو ان لي لا بشرتك بها ولكن تظهرني وقته انشاء الله..... فوحقك ما اردت فيما ذكرت الا النصيحة لك فان شئت فاقبل فالله ناصرك فيما تفعل وان شئت فأعرض فافعل ماشئت ولست انا الا منقطعاً الى ساداتي و اجد ادى سلام الله عليهم الى آخرها .

ودرلوحى خطاب بملاً صادق مقدس خراساني است :

" طوبى لك يا اسمى بما مرت عليك نسمات القميص من يوسسف العزيز الذي سمي بمحمد قبل على (ملاً صادق در قلعة طبرسي از اصحاب قدوس بود) واته يسمي باسمنا القدوس في ملاً الاعلى والسبح في مدائن البقاء وبكل الاسماء في ملكوت الاسماء وبه ظهر سلطنتي واقتداري ثم عظمتي وكبريائي لوانتم من العارفين ودرلوحى ديگر خطاب بملاً علي محمد سراج اصفهاني است قوله :

" وديگر جناب قدوس جل ثناؤه الواحي چند در ارض بد شست مرقوم فرموده وارسال داشته وابدأ اين عباد اظهار نموده واز جمله از اين امر بديع اخبار فرموده اند تصريحاً من غير تأويل قوله جل

اوه و اذا ظهر الرب سرّاً من افق البهاء في ارض او ادنسى  
 ندكان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة الباء طرزياً و اذ اهبت  
 سموات الجذبية بالسّطر بالسّر السطرية بذلك من امرنا اهل  
 حماء قد كان طلبها " و در مناجاتی در ایام صیام است :  
 و علی آخر من نزل الیه ( قدوس آخر وارد بر حضرت نقطه در  
 یراز ) الذی کان وفوده علیه کوفوده علیک و ظهوره فیه کظهور  
 ه الا انه استضاء من انوار وجهه و سجد لذاته و اقرّ بعبودیة  
 سه "

سدس در الواح بسیار بملاً صادق خراسانی معروف اطلاق  
 دید چنانچه در عرف اهل بها باین شهرت شناخته است و  
 من نامهای صادق و معلّم و غیرهما ثبت میباشد .  
 سدس نام الواحی چند که بعنوان لوح القدس نامدار است  
 سه :

هذا لوح القدس قد نزل بالحق من لدن عزیز حکیم و قوله ؛  
 عذا لوح القدس قد فصلناه من امّ البیهان " و قوله :  
 عذا لوح القدس قد جعل الله مقامه مقام النقطة " و قوله ؛  
 عوالقدس الامنع الابهی هذا لوح القدس یذکر فیه ما یشتعل به  
 رب العباد ناراً لیحرق بها کل الحجابات " .  
 وح صلاح القدس که در الواح کثیر زکری از آن است از آنجمله

قولند :

" بر هر یک از احبّاء لازم لوح ملاح القدس را که قبل از مهاجرت  
 از عراق مرقوم شده بخوانند و در او تفکر نمایند تا مظهر و مایظهر  
 من بعد را از مارقم من قبل ادراک کنند طویس للمارفین جمع  
 بلاهای وارده در آن لوح از قبل ثبت شده ان اقرئوا و تفکروا الخ  
 و قوله :

" لوح ملاح القدس که در عراق نازل شده اگر صحیح آن بدست  
 آید ملاحظه نمائید قد ظهرا منزل فیه " و در اثری است قوله :  
 " آنجمال مقتدر علام پنج ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض و شام  
 در لوح که خطاب بملاح القدس شده " الخ و ملاح القدس نفس  
 ابهی است قولند :

طت  
 " بسم الله الباقي الدائم العزيز العظيم قد ماج بحر الهباء واحا  
 الا موج فلك الله المهيمن القيوم ان يا ملاح لا تضطرب من الريح  
 الخ . لیلۃ القدس - در لوحی صادر از سجن اعظم است قوله ؛  
 " فی لیلۃ القدس عند اشراق شمس البهیّ باسم الله الاعلی الابهی  
 هذا کتاب ینطق بالحق و فیه یدکر ما بشر به افئدة العارفین قل  
 انا قدرنا فی هذه اللیلۃ بهجة لاصفیاننا ثم سرورا لعبادنا  
 المعترین قل ان یا اهل الارض اسمعوا نداء الله عن سدرۃ القدس  
 فی هذا الوادی المقدّس الضمیر بانّه لا اله الا هو وان علیا قبل

نبيل لسلطان الوجود وكل عباد له وكل لمن الرّاجعين قل يا  
 ملاء الارض لا تحزنوا في هذه الليلة الطيبة المباركة الاحديّة  
 السّرمديّة ولا تكوننّ من المحزونين عيّدوا في هذه الليلة وصباحها  
 تمّ تهلّلوا وتكبروا وتمجّدوا ربكم الرحمن الرحيم قل تالله هذه  
 ليلة فيها استوى هيكل الله على عرش قدس عظيم وبه استضاءت  
 وجوه الممكنات ثمّ وجوه اهل سرادق الخلد ثمّ وجوه المقربين ثمّ  
 ياملاء الارض لا تحرموا انفسكم عن جماله ان اغتموا الفضل من  
 عنده ولا تكوننّ من الخاسرين قل ان اسرعوا الى رضوان الله  
 ولقائه تالله انه قد ظهر بشان يخطف الابصار عن ملاحظة جماله  
 ان انتم من الناظرين قل قد تموجت بحور الاظم من هذا البحر  
 الملتطم المكفكف الموج السّيال العظيم وقد رفعت السّماء من  
 هذا السّماء الذي رفع في هذا البهاء انتم فاستظّلوا في ظلّه  
 ان انتم من العارفين قل قد ظهر فضل ما سبقه فضل في الابداع  
 ان انتم من السّامعين قل ان يا قوم لا تختلفوا فيه ولا تتبعوا هوىكم  
 ولا تكوننّ من المعرضين فاتبعوا سنن الله في هذه السنّة التي  
 ظهرت بالحق على هيكل الغلام ويسجد بين يديه اهل السّموات  
 والارضين قل انه قد سمى في الملاء الاعلى بمحمد ثمّ في رفرف  
 البقاء بالروح ثمّ عن خلف سرادق القدس بالكليم ثمّ في جبروت  
 الخلد باسم عليّ بالحق ان انتم من الموقنين اذا عدّ وافسى

انفسكم ثمّ سرّوا في ذاتكم وقولوا بلحن فوادكم هذا جمال الله  
 قد ظهر بالحق فتبارك موجد الخلائق اجمعين ان ياملاء البيان  
 فاقبسوا من هذه النّار التي اشتعلت في هذا المرآة وظهرت  
 على هيكل التّربيع في هيئة التثليث وتنطق بالحق في كلّ حين  
 بانه لا اله الا اننا للمهيمن العزيز القدير تالله ليس الغفر لا حسد  
 في تلك الايام الا بان يدخل في ظلّي وان هذا مارقم من اصبع  
 الله العزيز العليم وانك انت يا صادق قلمي ..... بان تنظرنا يا  
 محبوبى بنظر عنايتك ..... الذينهم كانوا ساهراً في هذه  
 الليلة التي جعلتها عيداً لبريتك وفيها تجليت باسمك الرحمن  
 على كلّ الامكان وفيه استوى جمال رحمانيتك على عرش الغفران  
 الى آخرها واين ليلة القدس كه عيد بافتخار درويش صادق قلمي  
 ! قزويني مذكور مي باشد شب دوم رجب است ودر لوحى ديگر نيز  
 خطاب بوى گل مولى در آن شب شادمانى مقرر ومقامى بزرگ در  
 شأنش مستطر گشت ودر آن جمله است قوله :

" از بهائين يأس حاصل شده شايد از دراويش محبت حاصل شود  
 ..... واين ليل مبارك راليلة القدس ناميديم " الخ وشرح  
 حال درويش صادق قلمي نامبرده در تاريخ ظهور الحق ثبت است.  
 عربى كهنه و خشكیده . در خطابه است  
 ( قَدِيد )  
 " جسم قدید قدیم امکان راروحی جدید

میسد .

(قُرَّاق)

در عرف فارسی دوره قاجاریه از لغت روسی متداول شد . در خطابی از غصن اعظم عبدالبهاء ذکر است .

(قُرَّان)

مصدر عربی بمعنی خواندن و مطالعه کردن و نام کتاب مقدس اسلامی شهپر گردید قوله :

إذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم وقوله :  
قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا .

نظ اولی در بسیاری از آثار آیات خود را همان آیات قرآن  
بل بوجه بدیع گفتند قوله :

لك آيات القرآن قد نزلت من لدنا على قسط من مبين و در ذیل  
تر ذکر است .

(قُرَّبان)

قربان مصدر عربی بمعنی قرب و نزدیکی و شهرت در پیشکشی برای تقرب بخدا از  
کشتار حیوانی و غیره یافت .

(قُرَّبِي)

ایمن جمع . در لوحی است :

لم يكن لكم اعداء الا انفسكم فاعرفوها يا قوم ايكم ان تغفلون  
ها لا تسكن ابدا اذا تطعم از داد لهيبها و اذا تجنعت يمشد

مرضها قد افلح من زكيتها باسم ربّه المقتدر المهيمن القيووم  
قل ان انحروها يا قوم في سبيلى هذا حق القران في حب الرحمن  
ولا يحقبه الا المخلصون و در لوحی دیگر :

" يابن زبيح در قربانیهای حق جل جلاله در این ظهور اعظم  
تفکر نما که هر يك با کمال شوق و رضا قصد مقرر فدا نمودند و جان را  
نثار دوست یکتا کردند مع ذلك احدی ملتفت نشد و این اعمال  
عظیمه هر شقاوت معرضین افزود بر منابر مذکروثنای زبیح قبل  
ناطق مع آنکه فدا نازل و سلامت راجع گشت و از قربانیهای ایمن  
ظهور که رایگان جان نثار نموده اند ذکرى نبوده و نیست "

و در ذیل نامهای اسمعیل و زبیح نیز ذکرى است .

و قریبی بمعنی خویشی و پیوندی و نزدیکی . در قرآن خویشاوندان  
نیست . قریبی و ذوی القربى خواند قوله :

" قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربى " و در این خصوص

از مقام نقطه اولی سؤال شد که آیا مراد منتسبین نسبی و یا روحی  
هستند جواب فرمودند که هر دو باید با هم جمع شوند و از آنحضرت

راجع باقرباء خود نیز بهمین لفظ و معنی مذکور است . و در آثار  
ایمى خویشان خودشان بهمین نهج بلفظ منتسبین و خویشان

باب اعظم را بلفظ ذوی القربى ذکر فرمودند . و از قربان نامان

مذکور و مشهور در افواه و آثار میرزا قربانعلی یکی از شهیدان



سبعه معروف باین درسنه ۱۲۶۵ هـ ق در طهران که زکری از او  
ذیل اسم است مرشدی از او پیش معاشر با بزرگان کشوری زمان  
خود بود و شرح احوال و شهادت در ظهور الحق ثبت است .

عربی مصدر . اصلا بمعنی ایستادن و خشک  
شدن اشک چشم شخص محزون است و  
(قُرّة العین)  
بمعنی شادمانی و کامیابی مستعمل میباشد .

در لوح رئیس است :

" بعد از جنتکم من مطلع الکبریا با مرقرت منه عیون المقربین " و  
در لوحی دیگر :

" ویزقک ما یفرح به قلبک و یقرّ عینک " و در کتاب اقدس :

" الاحکام الّتی بهاتفح القلوب و تقرّ العیون " و در خطابهات  
ادبی و مکاتبه بعزیزان و فرزندان در عربی یا قرّة عینی و بغارسی  
ای خنکی و نور و سرور دیده ام مستعمل میباشد . و از مواضع شهره  
خطابهای یا قرّة العین در شرح سوره یوسف است که بعنوان  
خطاب از حقیقت غائبه بنفس باب اعظم است و از مولی الوری  
عبد البهاء بیانی مفصل بعربی در تفسیر آیه ای از آن " یا قرّة العین  
فاضرب علی اهل المدینه " الخ صادر گردید که در مقدمه آن چنین  
مکتوب بود :

" هذا ماجری من قلم الغصن الاعظم بلسان القوم فی تفسیر الآیة

هما امر من اللّٰه مالک القدم هو اللّٰه تعالی شأنه العظمة الحمد لله  
الذی " الخ و در سوره السّبر خطاب بنفس ایهی است :

" ان یا قرّة البقاء غیر لحنک و غیر علی نعمات الفردوس " الخ .

و قرّة العین لقب و شهرت جناب طاهره شهره میباشد که در ذیل  
حرف ط و نام فاطمه زکری است و در شرح کوش در شأن او است :

" و انّ امرأة من الشّیخیه قد کتب فی جحد هم ثلثة کتب بل حمیف  
لها لتعرض بجحد هم " و در توفیق باقا سیدیحیی و حمید اکبر

است :

" انّ امرأة منهم حقّق الحقّ بآیاتها و ابطل عن العشرکین فسی  
ثلاث کتاب حسن " الی آخرها سه کتاب در حلّ شبهات ملاحواد  
برغانی و هم از انش مذکور ضمن نامهای جواد - سامری - عجل  
و غیرها نسبت بحضرت نقطه نوشت در یکی است :

" بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم الحمد لله الذی لم یجعل للخلق علی

معرفة سبیلا و علا بعلو ذاتیته عن وصف اهل الانشاء اما بعد  
چنین مینگوید این امه خاطیه جانیه تراب اقدام جواری فاطمه  
غرض از تحریر این کلمات بحسب اقتضای وجوب تکلیف این منغمسه  
در بحر خطیئات این است که نوشته کدورت سرشته از بعضی اصحاب  
رسید " الی آخرها و نسخه این کتاب مورخ سال ۱۲۶۲ هـ ق بدست  
است و از مولی الوری عبد البهاء در حق وی در بیانی چنین صدور

افت :

قرّة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن بخدا شد منجذب  
نفحات الهی گشت از دوپسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن  
شدند و دیگر اهداً بانها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید  
و بودند و میگفت که احبای الهی جمیع پسران من هستند و لسی  
بین دوپسر من نیستند و بیزارم " الی آخرها .

در بیانی برای جمعی چنین فرمودند :

کیفیه شهادة قرّة العین هو انهم اخبروها ان زوجة الصّدر  
لا عظم تحبّ ان تلاقیهما فی البستان ولما ذهبت معهم خنقها  
بدا سود بالمحرمة وراها فی البئر .

در تفسیر سوره والشّمس :

( قَرَضَ -

" قد قرض جناحی بمقراض الحسد " و بالم

بنی قُرَيْضَةَ ) را با مقراض حسد برید .

بنی قُرَيْضَةَ قومی در اطراف مدینه بودند که تفصیل وقایع پیغمبر  
آنان معروف میباشد . در لوحی است :

بعد از غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله یا مَرَك  
وامر عظیم بان تصلی . العصر واصحابك عند بنی قریضه وامر النبی  
صحابه بما امر فخرج ومعه الاصحاب الی بنی قریضه فلما بلغوا  
حاطهم جند الله واخذ قلوبهم الرعب عند ذلك سأل الاوس رسول

الله فی اطلاقهم كما اطلق بنی قینقاع حلفاء الخزرج مجعلاً آنکه  
اوس و خزرج دو طائفه بودند و ما بین ایشان در تمام ایام قتال  
و حرب قائم الی ان قام الرسول و ظهر بالحقّ و جمعها الا سلام  
لذا باهند و طائفه در اکثر مواقع بیک منوال حکم میشد و بنی قریضه  
حلفاء اوس بود و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء  
خزرج بودند بواسطت بعضی منافقین که در ظاهر دعوی اسلام  
مینمودند و از صحابه محسوب عفو فرمودند بنی قریضه هم همانقسم  
رجانمودند قال الرسول روح ما سواه فذاه الا ترضون بما حکمکم  
فهم سعد بن معاذ و انه کان سیّد الاوس فقالوا بلی ولكن سعد  
مذکور علیه رشحات النور بسبب جرحی که در غزوه خندق با ایشان  
رسیده بود از حضور ممنوع بودند مخصوص حضرت فرستادند او را  
بزحمت تمام حاضر ساختند فلما حضر اخبروه بما امره رسول الله  
قال سعد انا احکم بان یقتل رجالهم ویقسم اموالهم و تسمی  
ذرائعهم و نسائهم قال الرسول قد حکمت بما حکم به الله فوق سبعه  
اوقمة و بعد رجوع النبی الی المدینه و عمل بهم الجند كما حکم به  
سعد ضربوا اعناقهم و قسموا اموالهم و سبوا نساءهم و ذرائعهم  
در ده یوم هفتصد نفر را گردن زدند مع قدرت ظاهره و باطنیه  
و شوکت الهیه متصللاً بعضی مرتد و بعضی رجوع باصنام و بعضی  
بانکار صرف راجع و مشغول .

(قَرَف - اقْتَرَف) ذیل نام اقتراف ذکر است .

در عرف عربی و فارسی متداول که از عصاره کرمی درنیزار میگرفتند . در لوح بصدر

(قِرْمِز)

دولت عثمانی است :

"وآب قرمزی که شبیه بخون بود از او جاری گشت" .

عربی عصر . قُرُون جمع در مقاله سَبَّاح

(قُرُون)

است :

"قرون وسطی بدایتش از سقوط امپراطوری

رومان و نهایتش فتح قسطنطنیه بدست اسلام" الخ .

عربی مجروح . در مناجاتی و خطابی

(قَرِیح - قَارِحَة)

است :

"ولم یبق موضع من کبدی الا وهو

قَرِیح الرِّمَّاح" .

قَارِحَة در صورت زیارت ملا علی بابای تاگری است :

"والوَعْر القَارِحَة" بمعنی سنگلاخهای پای خراش .

در عربی ترازو . در قرآن است :

(قِسْطَاس)

"وزنوا بالقسطاس المستقیم" و در کتاب

اقدس :

"قد یوزن ما عند الامم بهذ القسطاس الاعظم ..... انه لقسطاس

الحق بین الخلق ..... انها لقسطاس الهدی ..... قل هذا

لقسطاس الهدی" .

کشیش مسیحی . در قرآن است :

(قَسِیس)

"ذک یان منهم قَسِیسین و رهبانکاً

واتهم لا یتکبرون" و در سورة الهیکل

خطاب بناهلثون است :

"یا ملک پارمیس نبی القسّیسین" و در لوح خطاب بفارس :

"یا معشر القسّیسین قد ظهروم الدین" .

(قَشَلَاق)

ترکی الاصل متداول در عرف فارسی بمعنی

زستانگاه مقابل بیلاق . در مقاله سَبَّاح

است :

"در قشلاق نور آنعالم تحریر و جلیل ملاقات نمود" .

ترکی الاصل مستعمل در عرف عربی بمعنی

(قَشَلَة)

بیمارخانه دولتی و سرپازخانه که قشلاق

تلفظ و در عرف اهل بهاسرپازخانه محبس

ابهی در عکارا میگفتند .

عربی تازه و پاکیزه و جلاداده . در لوح

(قَشِیب)

بسلطان ناصرالدینشاه :

"قشیبهم البالیة" مراد آنکه امتعه و

ت تازه و ممتازشان کهنه و مندرس گشت .

عربی کيفرگاه . در لوح دنیا است :

( قِصَا ص ) " در اصول و قوانین بای در قصاص که

سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور .

جمع قصیده شعر که بفارستی چکامه

است . در لوح بصدر دولت عثمانی :

" چنانچه شعرا قصائد انشاء نمودند"

در توقیع بمحمد شاه است :

" قصبات الثلاثة والعشر " که مراد علی

وفاطمه و یازده امام اهل البیت میباشد

شبیبه اولیاء به نی میان تهنی خصوصا نی لبك در دست نی زن

منی رمزی متداول بود که روی در مشنوی گوید :

بشنو از فی چون حکایت میکند " و در ذیل نام امر ذکر

سهات سبع باصطلاح شیخ احسانی و ذکر قصبات اربعة عشر

باشد .

نام قریه ای در ساحل شعبه ای از شط

العرب بنام بهراشیر که اکنون کُشبه

میخوانند و جمعیت متجاوز از هفتاد

خبر و کبیر بهائی در آنجا سکونت دارند .

عربی كوشك کاخ . و نزد اهل بهاستباد

از قصر عمارتی در بهجی واقع بخارج عکا

که قصر میخواندند و مقرّ ابهی بود و در آنجا

صعود واقع گردید و در لوحی است :

" شهد الله لنفسه انه ظهرا لالحق وینطق فی هذا القصر الّذی

اقتصرت فيه الامور بذکر هذا الذکر الا عظم الّذی به ظهر الفرح

الا کبر فی العالم وناح کلّ غافل محبوب " الخ و از بهیان فصن

اعظم عبد الیهاء برای جمعی راجع بقصر بهجی است :

" قصر مدّت سی سال اجاره اش را دادیم تا آنکه خریدیم و ناقضین

از ما گرفتند و غرفه ای را بمن نسگذازند که بهراهن غرق عرقم را در

تابستانها تغییر بدهم و ناچار زمین خریدم و مسافر خانه بسرای

مسافرین کردم آنوقت عبد الغنی بیضون را برضدّم برانگیختند که

ادعاه حق شفعه کرد گفتم اهمیت ندارد و باو گفتم گمان میکنی

از حضرات اندیشه دارم برو آنچه میخواهی بکن پس دیوار مسافر خا

را خراب کرد و ساختم باز خراب کرد و ساختم بار سوم خراب کرد

و باو پیغام کردم که توهی خراب کن و ما میسازیم تا آنکه بیضون

در چارم مرض قند و بیماریهای دیگر شده به بیروت بردند و مردم از او

خواستند که مسجدی بسازد تا شفایابد و در همان اثنای مسجد

میساخت مردم ناقضین باغچه روضه را هم از ما گرفته بودند

در صورتیکه من بآدمت خود واحباب خاك كشيديم وگلکاری کردیم  
 ومن گفتیم باکی نیست مقصود توجه به باغچه است و چون دیدند  
 کار باغچه بسیار است واگذاشتند و حال بدست ما است . بیعت  
 فاخوره ما اینخانه را محض غرقه جمال مبارك خریدیم وراه را ازدو  
 طرف اشجار کاشتیم همسایه ها بپریدند پنجاه سال جمال مبارك  
 با این مردم خوبی کردند از پنجره پاره نه ای میدیدند امر میکردند  
 برایش کفش خریده شود پاره نه ای میدیدند لباس میدادند فقیری  
 میدیدند بخشش میکردند ضعیفی میدیدند خوراک میدادند  
 حتی مسلمانی امر کردند که موی شیخ محمود اعرابی بچینند با اینهمه  
 اهالی درختان ما را از بیخ درآوردند و خاك از باغ رضوان دزدیدند  
 که گفتند خاکش خوب است " انتهى .  
 و دیگر قصر مزرعه معروف است .

( قَضَم )  
 مصدر عربی بمعنی خائیدن غذا زینسر  
 دندانها . در لوح طب است :  
 " ولا تزرد الابدان يكمل القضم .....  
 و ما عرقضه منهی عند اولی النهی " .  
 در لوح رئیس :  
 ( قَضَى - قَضَاء ) " كذلك قضی الامر ولا يقوم معه حکم من  
 فی السموات والارضین " وقولیه :

" كذلك اتى الحكم وقضى الامر من مدبر حکیم " فرمان داده وانجا  
 شد .  
 وَقَضَاءٌ اصلا بمعنی حکم و بمعنی اداء است و در اصطلاح  
 علم کلام متبادر در حکم و امضای اشیا و امور در عالم علم الهی قبل  
 از تحقق آنها گردید و در نام قدر زکری است و در شرح ها است :  
 " وکفی فی ذکر فضلهم ( ائمه اهل البیت ) ما طلع من ناحیة  
 المقدسة الی عثمان بن محمد السمری فی زیارة آل الله حیث قال  
 بنفسه عز ذکره القضاء المثبت ما استأثرت بمشیتکم " و در کتاب  
 اقدس است :  
 " هذا هو القضاء المثبت " .

در لوح بسلطان ناصرالدین شاه است :  
 ( قَضِیض ) " جاووز والقضیفر " که قضیفر بمعنی  
 سنگریزه و مراد قبر است که خاك باخورده  
 سنگ قرار دارد . و درها مش بعضی نسخ خطی قدیم آن لوح  
 نوشته دیدم : " قضیفر حجر الکبیر و مقصود حجر القبر " و ایمن  
 معنی نیز در قاموس است :  
 " القفر الحصى الصغار والقضیفر الکبار " .

( قَضَب )  
 در لوحی است :  
 " فاسأل الله ربك ان يحفظك لو تكون فی

لب البحر او فی اودية النار او فی فم التمساح او بین سیوف  
ظالمین " الخ که مراد از قطب البحر معظم و مرکز دریا است .

عربی که بفارسی زفت گویند . در قرآن  
رِ قَطْرَان -

بوصف اوضاع واحوال اهل دوزخ است :

قطران ( " سرابیلهم من قطران " و در لوح بشیخ

لمان است :

وبعد از اعراض از قطران نار و جحیم " الی آخرها .

عربی پنبه در لوح بشیخ سلمان :

قطن ( " اگر از قطن خلیفه عند الله از حریر جنت

محسوب " .

واقعات آن کشور راجع بدوره های این

امر در ظهور الحق ثبت است و شرح حال

میرزا عبیدالکریم که گروهی از قفقازیان

خت با و گرویدند و بعدا باین امر مهدی شدند و از افکاروی امور

مؤمنین این امر برجای ماند که از آن جمله تناسخ بود نیز در آن

اریخ مفصل میباشد و ذکر قفقاز و بلاد شر و مؤمنین آن دیار در

شیری از الواح و خطابهها صدور یافت از آن جمله در لوحی است :

هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان یا اهل قفقاز قد سالست

الیطحاء ..... یا اهل قفقاز قد اتاکم من سنی بمعبدالکریم و اخیرا

بهذا السرائذی بذکره انجذبت القلوب وبهجره ذابت الاکبار

انه کان متمسکا بحبل ولا یتى ومتشبثا بذیل رحمة ربک مالک

الانام ..... جناب عبدالکریم نموداری بود از این ظهور اعظم و

بمشابه نسیم صبحگاهی از شطر عنایت ربانی مرور نمود او بنفسه بنار

محبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی باو عطا شد

ذک من فضل الله علیه ولكن از بعضی بهانات او مقصود معلوم نه

یعنی بعضی از دوستان کماهی آگاهی حاصل ننمودند کذلک

نطق بحرالبیان من لدى الرحمن فی مدینة عکا التي سمیت من

قبل بالبقعة البيضاء وبلا سماء الحسنی فی ایام الله رب العالمین

وقوله :

" یا قلم الاعلی قدر رجع البیان فی ذکر البهاء فی التاء والفاء

( تغلمس ) نذکر الالف والحاء ( حاجی احمد میلانی ) لیفسح

ویکون من الشاکرین فی العشی والاشراق یا احمد نشهد انک فزت

بآیاتی وسمعت ندائی واقبلت الی افقی از کان القوم فی غفلة

وضلال ..... ونذکر محمدا قبل علی ..... ونذکر من سستی

بمحمّد قبل صادق ..... یا قلم از کر من سنی بمحمّد قبل باقر .....

ونذکر علیا قبل اکبر " الی آخرها مراد پسران حاجی احمد است

وقوله :

" انا اردنا ان نذکر فی هذا الحین اولیائی واحبائنی فی البهاء

والدال ( بادکوبه ) و نذکرهم بمنازل من قبل و من بعد " الی  
 آخرها و از واقعات ناگوار آنجا نسبت باین امر تعرض جریده مصور  
 تنقیدیّه ملا نصرالدین بادکوبه بسال ۱۳۳۲ هـ ق مطابق  
 ۱۹۱۲ م در شماره بیستم بود که صورت زشتی مندرج ساخت و  
 تقریباً در شوال مطابق سپتامبر محفل روحانی بادکوبه عریضه  
 بسردار اعظم حکمران قفقاز با مضامین تقریب یکصد نفر از بهائیان  
 بواسطه آقاها کریم اف بتفلیس فرستاد که شفاهان نیز آنچه لازم با  
 بیان کند و از گنج و شیروان هم بدین نوع شکایت کردند لذا  
 دو روز بعد از رسیدن اداره جریده را بستند و فقط شماره بیست و  
 یکم هم بیرون آمده بود و آنها را از طرف دیوانخانه جمع کردند .

( قَلَائِد ) جمع قَلَادَة گردن بند . در خطابی است :

" ان السلاسل والاعلال قلائد العقیان "  
 در قدیم نام شهری بجانب بحر احمر که از  
 میان رفت و این نام بردر ریای مذکور و عرفاً  
 بمعنی دریای عمیق اطلاق گردیده در

لوح به ذبیح است :

" ذکرا لله من سدره الامر من وراء سرادق العظمة خلف قلمزم  
 الکبریاء " و در لوحی دیگر :

" فآلق علی الناس ما الفیناک عن وراء قلمزم القضاء " الخ .

( قَلَعَة ) عربی حصن و دژ و در عرف این امر در

درجه اول قلعه طهرسی مازندران و در

درجه دوم ماضهای نیریز و زنجان متبادر

میباشد .

و قلعه کوه نام قریه ای از قرا تابه بیرجند مسکن گروهی از  
 بهائیان است .

و قلعه بند بمعنی حبس و توقیف در حصار و محفظه ای است و  
 حبس و توقیف مولی الوری عبدالبهاء در عکا باین نام شهرت گرفت .  
 و از بهائیان ایشان برای جمعی است :

" سبب قلعه بند و سجن اخیر میرزا مجدالدین شد که ترک میسرزا  
 آقا جان را گرفت و بمشیرشام رشوه و تقدیمی داد و لکن پسر از آن خود  
 مشیر بعلت کسر قندیل معزول و ناقضین خودشانهم محبوس شدند  
 و در جاهی که حفر کردند افتادند " .

( قَلَم ) در آثار این امر برای تجلیل قلم بیاناتی  
 کثیر صادر و عنوان قلم اعلی و قلم ابهی  
 بکثرت مذکور چنانچه در کتاب اقدس

است :

" انا امرناکم بکسر حد و دات النفس والهوی لا مارقم من القلم الاعلی ..

هل تعرفون من اى افق يناديكم ربكم الابهى وهل علمتم  
ى قلم يا مكرم ربكم مالك السماء الخ كه من در اينجا بمعنى  
ومراد هاتى قلم ميباشد . وقوله خطاب بقلم :  
حرالا عظم رَشَّ على الامم ما امرت به من لدن مالك القدم الخ  
ه :

لم الاعلى تحرك على اللوح باذن ربك فاطر السماء وقوله :  
تسوا الى ما نزل من قلمي الاعلى .  
ة القلم از الواح معروف صادر در ايام ادرنه در اظهرو  
خ امر ومقام خودشان است قوله :

م الله الابدع الابهى ان يا قلم الاعلى فاشهد فى نفسك بانه  
الا انا المهيمن القيوم ..... قل من خطر فى قلبه التقابل  
القلم او المشاركة معه او التقرب اليه او عرفان ما يظهر منه  
بان الشيطان وسوس فى نفسه ودر صلوة يوميه است :  
هدائه هو المسطور من القلم الاعلى والمذكور فى كتاب الله رب  
ثر والثرى ودر لوح اتحاد است :

اعلى ميگرمايد الى آخره ودر كل آنمواقع كثيره كلمه اعلى  
قلم ميباشد واگرهم در جمله عربيه بعد از قلم محلى بسأل  
اعلى بي الف ولا م قرار گرفته باشد باز همان وصف قلم باعلى  
راست .

( قَمَر )

عربى ماه و آثار مقام ابهى ومولى السورى  
عبد البهاء در احوال عموم كرات و اوضاع  
فلكى كه در كتاب امر و خلق درج است

حقايق را مطابق علوم متداوله اين ايام روشن نمودند ولى از  
مقام نقطه در توقيعى در باب كلف قمرچنين است :

قد سئلت من كلف القمر فاعرف ان اول من سئل هذه المسألة  
فكان خضر النبي عليه السلام لما ورد باب بيت رسول الله فسئ  
المدينة بعد عروجه الى السماء قدرأى ان عليا كان قائما لدى  
الباب وان فى قصص وجهه حزن عظيم لانقطاع الوحي وعروج النبي  
فقد سئل عن جنابه ما هذا المكلف فى القمراى التخيير فى قصص  
وجهك فاجابه روحى فداه بالآية المشهورة من القرآن وان الكلف  
فى هذا القمر السماء لكان طبق قمرالولاية قد علم اولوالالباب ان  
ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا وان هذا الكلف الموضوع لعلسى  
مقام من الجواب وانه بما كتب الله بايدى قدرته فى قصص القرآن  
لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله .....

قرية اى در شرقى قم و منزلى از منازل طريق  
بين قم وطهران وكاشان بود وباب اعظم  
راهنگام بردن از كاشان بطهران شايد  
شبهى در آنجا توقف دادند وچون اهالى على اللهى وترك زبان

راهنگام بردن از كاشان بطهران شايد  
شبهى در آنجا توقف دادند وچون اهالى على اللهى وترك زبان



مانند محمد بیک چا پارچی مأمور آن تبعید بودند پذیرائی کردند و فرج نام رئیس سواران مأمور امنیت آنجا با اتفاق تا قریه کلین که آخر منازل آن طریق تاطهران است رفت ولذا بابی شد و در قمرود مرکزی بابی برقرار گردید که بعداً بمبدل بمركزبهای شد کسه معاریفشان مصطفی قلی بیک و پسران و دختران و تمام خانواده اش و هاشم خان و حوری زاد خانم و مصطفی قلی بیک و ابراهیم قارداش و امام و پردی بیگ و برات قلی بیگ و طاهر و پردی بیک و رئیس سبزی و نایب فرج الله و موسی رضا و میرزا اسحق و مشهدی عبد الله و مشهدی اسد الله و مشهدی فتح الله بودند .

در لوح خطاب باحمد قوله :  
(قَمَمَام)

" وطمطام عنایت و قمام مکرتم درخورد  
بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از  
اسم ابهتیه ظاهر و مشهود بیند " الخ بمعنی بزرگ و مهم و دریا  
قمام جمع و در طماطم ذکر است . قَمَم ظرف عطر قمام جمع  
در ذیل نام رئیس ذکر است .

عربی پیراهن . در قرآن در قصه یوسف  
(قَمِیص) و برادران است :

" و جاؤوا علی قمیصه بدم کذب " و قوله :  
" از هبوا بقمیصی هذا و ألقوه علی وجه ابی یأت بصیراً " و قصه

مذکوره و اجزاء آن بنوع تشبیه و استعاره و تلویح ضرب المثل عرفانی شده در آثار ادبیه شهرت استعمال یافت و " قمیص یوسف معانی که مشاهده آن موجب نور بصیر گردید در آثار این امر کثرت و افسره یافت از آنجمله در صورت زیارت صادره از مقام نقطه برای فاطمه بنت النبی و امّ الاثمه است قوله :

" وجعلنی من الواردین علی بساط قدسک و الناظرین الی قمر  
طلعتک " الخ و در توفیق خطبه القهریه قوله :

" فسبحانه و تعالی قد حرم عرفان قص طلعة حضرة فردانیه علی  
اهل الاشارات " الخ و از مقام ابهی در دعای بدعوه محیی الانام  
فی الایام قوله :

" انک یا الهی ما جعلت الاسماء الا قمماً لا صفیاءک فلما بدل  
القمیس باسم آخر فزع من فی السموات و الارض " و در تفسیر سور  
والشمس :

" کم من معان لا تحویها قص الالفاظ " و قوله :

" هذا کتاب من لدن ربک الرحمن لتجد منه عرف قمیصه " و قوله  
" ان ازکر ربک بین العباد لعل یجدن نجات القمیس " و در  
اول کلمات مکتوبه عربیه :

" وانا اجذنا جواهره و اقمصناه قمیص الاختصار فضلاً علی الاخر  
و در لوح رئیس است :

لونخرج من القميص الذي لبسناه لضعفكم ليفد ينثني من  
 سموات والارض بانفسهم \* ودر کتاب اقدس قوله :  
 من حدودی بحر عرف قمیصی الخ ودر لوحی :  
 کون حاکماً عن شمس جماله ومدلاً عن قمر اجلاله وناظراً الی  
 ذاته وشاهداً نورغیبه \* ودر لوحی دیگر :  
 انزلنا له لوحاً وارسلناه بالفضل ليجد عرف قمیصی من بیانی  
 زهزالبدیع \* واز بیانات مولی الوری عبد البهاء برای جمعی  
 است :

ان الذي حمل قميص يوسف كان محروماً من راحته ولكن يعقوب  
 تشق من مسافة بعيدة المباس عم الرسول كان من المعرضين  
 كان يحضر الناس الى الرسول ويقول له يا بن اخي اخبرهم  
 ربك .

سورة القميص لوحی خطاب بملأ محمد نبیل زرنندی صادر در  
 م ادرنه میباشد که شرحی در ضمن نام ادرنه ذکر میباشد و در  
 ده مانند بعضی سور دیگر والواج عربیة صادر در ایام بغداد  
 زرنه از قبیل سورة الصبر که طبق اسلوب نقطة البیان صدور  
 یافت کلمات و جمل و تراکیبی دروازمند اول ما بین انام ثبت است  
 در اینجانبه ای محض نمونه و تقریب از هان ثبت میگرد  
 به :

\* و طی باب هذا الرضوان ملائكة الامر لموقوفون \* که برای تناسب  
 وزن و آهنگ و سجع بدینصورت صادر گردید و برجای " لواقفون"  
 یا " لموقفون" همچنانکه در سورة الصبر است قوله :  
 \* وكان على الحتم مأتياً ..... كان بالحق مرسوخا ..... من  
 سماء الوحي منزولا \* واستعمال اسم مفعول متعدی بحرف جر بها  
 حذف جار و مجرور شد یعنی " لموقوف بهم یا علیهم" و بعد از  
 حذف محض اختصار و تخفیف در کلام و نیز محض حصول توازن و اواخر  
 آیات و او جمع در آمد چنانچه در قرآن از " اتیان" مصدر لا زه معنی  
 آمدن که در نفس قرآن بمواضع کثیره بحال لازمی استعمال شد  
 در جمله " وكان وعد ربك مأتياً" برجای " آتياً" یا " مؤتياً" آوردند  
 و بالعکس در آیه " فلینظر الا نسان من خلق خلق من ماء دافق"  
 محض رعایت وزن و توازن " دافق" را که کثرت استعمال در معنی  
 متعدی دارد برجای " مد فوق" استعمال فرمودند چنانچه در  
 عرف " سرکاتم" برجای " سر مکثوم" استعمال میشود . در مجمع  
 البحرین است :

\* جاء فاعل في القرآن على المفعول في موضعين الا اول قوله تعالى  
 (لا عاصم اليوم من امر الله) ای لا معصوم . الثانی قوله تعالى :  
 ( ماء دافق) بمعنی مد فوق و جاء اسم المفعول بمعنی الفاعل  
 في ثلاث مواضع الا اول قوله تعالى (حجبا مستورا) ای ساترا

الثانی قوله تعالى ( وكان وعده مأتيا ) ای آتیا . الثالث قوله تعالى ( جزاء موفورا ) ای وافرًا " وبعلاوة این سه موضع آیه " فی عیشة راضیة " را بمعنی مرضیة گفتند . و در شرح نهج البلاغة از ابن ابی الحدید در بیان اینکه در نشرهای مسجوع برای توازن سجع خرق قوانین لفظیّه میشود چنین آورد قوله : " وعود ( بنی ) الحسن علیه السلام فقال أُمیدك من الهامّة والسامّة وكلّ عين لامة وانما اراد مِلْمَة " فقال " لامة " لاجل السجع وكذلك قوله ( ارجعن مازورات غیر ماجورات ) وانما هو ( موزوات ) بالواو .

و در شرح جمله " ان اشنق لها خرم " از خطبه ششقیه است : " قال الرضی ابوالحسن رحمة الله تعالى انما قال ( اشنق لها ) ولم يقل ( اشنقها ) لانه جعل ذلك فی مقابلة قوله ( اسلم لها ) وهذا احسن فانهم اذا قصدوا الازدواج فی الخطابة فعلوا مثل هذا قالوا ( الغدايا والعشايا ) والاصل الغدوات جمع غدوة وقال صلى الله عليه وآله ( ارجعن غیر مازورات ماجورات ) واصلهن ( موزورات ) بالواو لانه من الوزر .

و از اسم مفعولهای بغیر قیاس در کتاب المنجد در لغت " هـ ن " نوشت :

" أَهَنَّ الْجَمَلُ صَيَّرَهُ قَوِيًّا فَالْجَمَلُ مَهْنُونٌ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ كَأَحْمَهُ فَهُوَ

مَحْمُومٌ وَالْقِيَاسُ مَهْنٌ وَمَحَمٌ " و نیز در سورة القميص است قوله : " وكلّ يعبدون الا وهام كما عبدوا عباد قبلهم " الخ و ظاهر كلام این است كه وفق لغت " اكلون البرافيت " عباد فاعل عبد و ا باشد نظیر آیه قرآنیه : " واسرّوا النجوى الذين ظلموا " وآیه " ثم عمّوا وصمّوا كثير منهم " و نظیر حديث مأثور نبوی : " يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار " و نظیر قول شاعر : " يلمومونني في اشتراء النخيل قومي وكلّهم اليوم " و ممكن است " عباداً " منصوب و مفعول عبد و ضمير جمع راجع به " كلّ " مذكور و الف علامت نصب از قلم كاتب سقوط یافته باشد .

و ايضاً در سورة القميص است قوله :

" وانك انت يا ذلك الحرف اولاً طهر نفسك ثم طهر الناس عسر دنس الاكبر من هذا الكوثر الا طهر الذي اجريناه من عيون المعان الخ ضمير مرفوع " انت " كه تأكيد لفظي كاف ضمير انك است باعتبار محلّ بعيد رفعي آن میباشد و عبارت " دنس الاكبر " كه صفت معرفّ به ال تعريف و موصوف مجرد از آن است و نظائر آن در الواح و آثار بسیار میباشد از مصاديق موضوع كلى عدم انطباق ادبيات متد اوله عصر حاضر با مقررات نحویّه قدیمه باید گرفت چه مقررات مفصله انطباق صفت با موصوف كه در كتب نحویّه عصریه هم مینویسند معمول و مجرى در عصر حاضر نیست و در ادوار سابقه نیز مراعات

کامله نمیشد و معذلك ممکن است کلمه "دنس" مضاف به "اکبر" و الف و لام الاکبر عهدی و اشاره به "اکبر" می معروف در حین خطاب مانند ابلیس اعظم متکبر موصوف در قرآن و مظاهرش و بسا سرزایحیای ازل مشهور در بیانات و آثار آن ایام باشد که امر بطهارت از آن دنسهای روحی فرمودند .

و نیز در آن سوره است قوله :

"هل يكون كتاب الذي بينكم اعظم من هذا اخافوا من الله ولا تحزوا انفسكم من هذه النفحات المرسل المحبوب" و بحث در کتاب الّذی " از باب صفت یا اضافه نظیر همین است که ذکر شد و نظر بآنکه "نفحات" در معنی و خلاصه همان وحی و الهام بدیع میباشد در صفت یعنی کلمه "مرسل" و "محبوب" اعتبار افراد و تذکیر فرمودند چنانکه در قرآن قوله :

"ولى فيها ما رب اُخْرى" که "ما رب اُخْرى" فرمودند و قوله :

"وهذا ما نزل فى الواح قدس حفيظا" ممکن است "حفيظا" بمعنی "محفوظا" حال از برای ضمیر مستتر در "نزل" باشد نه صفت از برای "الواح قدس" و قوله :

"بعد الّذی نزلت بالحق عن مشرق اسم علیاً" تا تأنیث در نزول باعتبار مراد از الّذی یعنی "آیات" است و "علیاً" مفعول "أعین" مقدّر و بیان کلمه "اسم" است . و نظیر آن در قرآن قوله :

"ان رحمة الله قريب من المحسنين" که "قريب" را مذکر غیر مطابق با "رحمة" آوردند . در مجمع البحرین است :

"لأنه اراد بالرحمة الاحسان ولأن ما لا يكون تأنيثه حقیقیّاً جاز تذکیره" و نیز در قرآن است :

"وجعلنا لكل نبيّ عدوّا شياطين الجنّ والانس" و در مجمع البحرین است "قال المفسّر نصب على احد الوجهين إما ان يكون عدوّا مفعول جعلنا وشياطين بدل منه و مفسّر له وعدوّا بمعنى اعداء وإما ان يكون مفعولاً ثانياً على تقدیر جعلنا شياطين الانس والجن اعداء وغروراً نصب على المصدر من معنى الفعل المتقدم لأنّ فى معنى الزخرف من القول معنى الخور فكانت قال يخرون غروراً" و نیز در سورة القميص است قوله :

"بعد الّذی اتى على سحاب الامر بآیات مبینا" استعمال عبارت "بعد الّذی" که در این آیه و آیه سابقه بجای "بعدها" یا "بعده" ان در عرف زمان به کثرت استعمال میشد مانند آیه قرآنیست بعد الّذی جاءك من العلم" میباشد که بجای "بعدها" یا "بعده" من العلم" است و الّذی در غیر عاقل استعمال گردید و توان گفت که محذرت جلیل علم میباشد و قوله :

و علیکم بدایع علم منیما" و نیز بهمان اسلوب "مبینا" میباشد و قوله : "ان جاءهم الحلی بالواح منیما" در اینجا ممکن است "منیما"

حال برای "علی" باشد که مراد نقطه البیان میباشد . و قوله :  
 " وما كان ذلك على الله بعزیزا " در اینجا "باء" در "بعزیزا" که  
 زائده و صرف برای افاده توكید است عمل جرنكرد و قوله :  
 " وَبُرُوحِكُمْ مائدة التي كانت من سماء الامر منزولا " "منزول"  
 بمعنی "مُنزَل" باعتبار معنی مائدة مذکر آورده شد . و از نقطه  
 البیان در صحیفه بین الحرمین که ضمن نام ذکر ثبت است :  
 " قد كان بالحق حول النار منزولا " نیز "منزول" بمعنی "مُنزَل"  
 میباشد و قوله :

" ثم استقمى باللهى على امرك " الخ استقامة مانند كمة استخرأ  
 بمعنی متعدی هم استعمال میشود قوله :

" بذلك غشت الا حزان كل الا مكان بحيث منع القلم " الخ كمة  
 "غشت" ظاهر آن است از غشی و تضعیف برای مبالغه و تأکید  
 و یا آنکه کسر شین محض تخفیف بفتحه مبدل و "یا" اسقاط گردید  
 و یا آنکه از "غش" مضاعف و اسناد مجازی باشد . و نوادری که در  
 آثار دیگر نیز هست خصوصا جمع الجمع مانند "علمایان" و تفضیل  
 افعل التفضیل مانند "اعلمتر" که در کلام سعدی و حافظ هم  
 "کافر" بفتح "فا" و اولیتر موجود میباشد در مواقع دیگر مذکور است .  
 جمع قندیل چراغدان با چراغ . در افلاکیه

(قنا دیل) مولى الوری عبد البهاء است :

" بمصاییح لاعداد لها و قنادیل لا نفا دلها " .

جمع قنُصُل معرَّب کنسول از لاتین نمایندهُ

(قنا صیل) دولتی در کشور دیگر . در لوحی است :

" ولكن الغلام قد خرج من مدينة الله

واجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك المدينة و ارادوا ان ينصروا  
 الغلام انا وجدناهم في حبّ مبین " .

(قِنَاع - مِقْنَعَة - لوح قنّاع خطاب بحاجی محمد -

کریمخان در جواب رساله تنقیدیه وی هر

مُقَنِّع ) رساله آقا محمد رضا قناد شیرازی است .

در این لوح تمام معانی لغویّه و عرفیه و موارد استعمال کلمه قنّاع  
 را بیان فرمودند و قوله :

" وتوقن بأن علماء الادب استعملوا لفظ القنّاع فى الرجال كما

ذكرنا لك ببيان ظاهر مبين ثم اعلم ان القنّاع مخصوص بالنساء

ويسترن به رؤوسهن ولكن استعمل فى الرجال والوجه مجازاً

ان كنت من المطلّعين واما القنّاع والمقنّعه ووجه انده نساء

رؤوس خود را بان میپوشانند مخصوص است از برای رؤوس نساء

لكن در رجال ووجه مجازاً استعمال شده و همچنین لِشام آن

است که نساء با آن دهان خود را میپوشانند چنانچه اهل فارس

وترك به يشماق تعبیر مینمایند و در رجال ووجه مجازاً استعمال

ده \* ودر خطابی درج ذیل نام مریم است قوله :

وجود آنکه اهل مقنمه واز دهکده بود \*

نَسَّعَ دِرْلُوحَ قِنَاعِ جَنِينٍ مَسْطُورٍ اسْت :

ما سمعت ذكرا المَقْنَعِ وهو المعروف بالمَقْنَعِ الكندي وهو محمد بن

رهن عمير بن فرعان بن قيس بن اسود وكان من المعروفين....

اجمل الناس وجهًا واكملهم خلقًا واعدلهم قوامًا..... وكان

اسفر اللثام عن وجهه اصابته فيعرض لذل الا يعشى الا مُقْنَعًا

مُغْطِيًا وجهه كذلك ذكر في كتب العرب العرباء والادباء

فصحاء فانظر فيها لعل تكون من المطلعين وانه هو الذي

رب به المثل في الجمال الخ ودر اسرار الآثار العمومية تفصيل

ست .

در کتاب اقدس قوله :

(قَنَّ - قِنَان) " على القَنَّ والأْتلال ..... على الأُدغال

والشواجن والقنان الخ جمع قَنَّة

مینی قلّه ودر سورة الاستقلال :

وتُسَفَّ عنها القنن \* یعنی جبال او هام با آیات منحل و مضمحل

د د .

قه‌رچیرگی وزمام کشی . در لوح رئیس در

(قه‌ر - قاهرة)

حق ابراهیم خلیل است :

\* انا نجیناه بالحق واخذنا النمرود بقهر مبین \* ودر اصطلاح

ادبی محض تجلیل دولت ایران و غیره را \* دولت قاهرة \* بمعنی

قوی غالب میگفتند . در مقاله سیاح است قوله :

\* وبعاد کونی دولت قاهرة مشغول شوید \* .

چاپخانه با اصطلاح ایرانیان را که محل

(قهوة)

ملاقات بایکدیگر و صرف جای قهوه و غیرها

است ترکها قهوه خواندند و بنام قهوه یا

قهوه خانه نزد ایرانیان و عربان معروف و متداول گشت و صاحب

قهوه خانه را ترکان و ایرانیان و عربان قهوه چی گفتند و در عربی

معاصر هر محل اجتماع عمومی بنام قهوه معروف و متداول گردید و

قهوه خانه غصن اعظم عبدالبهاء در حیفنا و نیز قهوه خانه ها که

جمال ابهی در ایام بغداد با محترمین ملاقات میفرمودند متداول

الاستعمال بین بهائیان بود و قهوه اولیاء نام تکیه ای بود

در شیراز حاوی مقابر بسیار و قبور بعضی اولیاء که حضرت بساب

در صفر در مکتب آنجا نزد معلمی که شیخی و ادیب و ملقب بسه

شیخنا بود تحصیل مقدمات کرد و اکنون آثاری از آن در تکیه

برقرار است . و از بیانات مولی الوری عبدالبهاء برای جمعی

است قوله :

\* کلمة قهوة فی العربی یعنی خمرو الخمر فی العربی اسما عذیده

ولكنهم سموا البين قهوة اي ان البين خمرالاسلام " انتهى .  
جمع قادمة بربلند جلوى بال مرغسان  
(قَوَادِم)

درلوح حکما :  
" كيف يقدران يطير الطير الالهى بعد ما  
انكسرت قوادمه باحجار الطنون والبغضاء " ودر کتاب اقدس :  
" ثم طيروا بقوادم الانقطاع " .

در خطاب و مناجات طلب غفران برای  
(قَوَاصِف)

حاجی زبیح کاشانی است قوله :  
" قواصف الطفیان " بمعنی بشدت وزان  
درهم شکننده . در عواصف هم ذکر است .

عربی ماده غذا و خوراکی . اقوات جمع  
(قَوَات)

درلوح رئیس است :  
" وترك احباً الله وآله من غير قوت " ودر  
کتاب اقدس است : " قد كتب عليكم تزكية الاقوات " .

از بلاد خراسان معروف است . درلوحی  
(قَوَّجَان)

خطاب بآن :  
" يا ارض القاف والواوان المظلوم يذكرك  
ويذكر اوليائه فيك " الخ .

درلوحی است :

(قِيَا فَا) " وهمجنين قيافا كه افضى القضاة بسود

حکم بر کفر نمودند " الخ نام عبری قاضی  
یهود معاصر با عیسی که بفتوایش شهادت واقع شد .

قیام مصدر عربی سرپا بودن و قیام بذات  
(قِيَام - قَائِم -

وجود مستقل و قیام بغمیره وجود متکسب  
قیوم - قِيَامَت) بدیگر . درلوح سلمان است :

" قیام اشیا " رابحی قیام ظهوری دانسته  
قائم اسم فاعل برپا و کاردار و لقب مشهور و پیشواى حق قائم و بر

بامر الهی دوازدهمین امام از خاندان نبی نزد شیعه اثنی عشریه  
عشریه است و در آثار صادره از باب اعظم در سه سال اول امر رخ

که دوره با بهت بود و باقتضا و مصالح ایام هنوز مقام امامست  
قائمیت را فاش و آشکار ننموده بود در دعا " روز پنجشنبه است :

" وانا ذانى ذلك اليوم يوم حجبتك القائم بامرک والمنتظر بوجه  
..... اشهد ان علیاً والحسن والحسين والحجة القائم

صلواتك عليهم اوعية علمك واوصيا رسولك ص " ودر دعا شعب  
" على وليك القائم بامرک والمنتظر ايّامك " وقوله :

" اللهم صلّ وسلّم على حجّتك القائم والمستور من خلقك باذن  
والمنتظر حكمتك فى ايّامك وانزل عليه فى كلّ شأن ما انت عليه

ن الآلاء والرحمة واحفظه اللهم بعينك الذي لا ينام واحرسه  
قدرتك التي لا تضام وقرب اللهم أيامك بظهوره بملطفك وطلوع شمس  
هاريتك فان الاغنياء قد استكبروا على الفقراء وان الفقراء قد  
نظروا اليهم وان العلماء قد شكوا في قدرتك ولم يبق اليوم من  
نتك البديعة مستقيم الحكم والفطرة احد فادرك اللهم بجودك  
بارك والضعفاء الذين لا يقدرون بشئ من حكمك الواقع و اوف  
لهم بوعدك ان تجعلهم مستقرين في ظلك وعزتك انك انت  
لغنى الحميد" وقوله :

ثم على آخرهم قائم صلواتك عليهم افضل بريتك اللهم انك  
تعلم ان اليوم يومه وانه الامام الذي انتجته لا مرك واصطفيته  
ولا يتك وجعلت طاعته على كل شئ واجبة ومؤدية الى رفعة فله  
لحمد بما عرفني نفسه وجعلني من الموقنين لولاية حجته والمتمسكين  
حب بقيقته قلت وقولك الحق ومن اصدق من الله حديثاً بقيقه الله  
غير لكم ان كنتم مؤمنين اللهم اني مؤمن بكتابك ومصدق بحكمك في  
ليك وانا انا واراد اليه وستكل عليه ومعتصم به ومنتظر لديه ومترقب  
يامه قلت وقولك الحق وكان علينا نصر المؤمنين فانصره اللهم  
في غيبته وانجزله ما وعدت في دولته واجمع اهل ولايته حول طلعت  
انك انت الجواد الحكيم" ودر تفسير سورة بقره در بيان آية  
" قولوا آمنا بالله وما انزل اليهنا وما انزل الي ابراهيم واسماعيل الخ

قوله :

" ابراهيم علي واسماعيل القائم محمد بن الحسن واسحق الحسن  
ويعقوب الحسين والاسباط ذرية الحسين الخ ودر بيان آية  
" والله المشرق والمغرب" قوله :

" فالمشرق محمد صلى الله عليه وآله والمغرب القائم محمد بن الحسن  
صاحب العصر الخ ودر آية " ان الذين اسلموا وجههم لله  
قوله :

" بولاية القائم محمد بن الحسن فلهم اجرهم عند الله في رجعتهم  
و در شرح سورة كوثر صادر بسال ٣ قوله :

" افسر تلك السورة في شأن القائم عليه السلام اما المسلمون المؤمنون  
من فرقة الاثنى عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولايته روى ومن نسي  
ملكوت الاموالخلق فداه وغيبته الصغرى ومعجزات آياته وآيات  
سفراته والآيات النازلة في كتاب الله والا حاديث المروية من  
رسول الله والائمة الظاهرين والاخبار المعمرين من الناس في  
حقه ..... واتي يوماً في المسجد الحرام لكنت قائماً في  
حول البيت شطر ركن اليماني وقت العصر رأيت شاباً مربوعاً  
المعياً شعثانياً كان وجهه مثل شمس منير قاعداً على ارض التي  
يطوفون الناس حول البيت في تحتها تلقاء ركن اليماني بشأن  
خضوع وخشوع ناظراً الى البيت غير ملتفت الى احد ولا ارى في حوله



احداً وكان على رأسه عمامة بيض بمثل عمامة تجار الفارس وعليه عباة صوفٍ مثل عباة الذين يستعملون الاعيان من التجار ولكن لسه هيبسة و وقار وعظمة وانوار لما نظرتُ اليه كان بيني وبينه اقداماً لا اعلم عدتها و وقع في قلبي ما وقع ولكن استحيتُ عن التقرب الى ساحته واشتغلت بالصلوة و حكيتُ نفسي بانه لو كان هو مراكي ليطلبني بالحضور ولكن يروح فوادى من الشوق و يذلّ اركانى من الخوف و كبرتُ للصلوة فلما فرغتُ مارأيتُهُ في مقامه ثم مشيت الى اطراف مسجد الحرام ما اطلعت بطلعة ثم وقع في قلبي ما وقع و اتى في ايام التي كنت في مكة كل يوم و ليلة مددتُ عيناي الى كل شطر لننظر اليه مرةً اخرى ما اذن الله ولا انا اقول اتى رأيتُهُ لاني لا اعلم ما اراد الله بذلك وربما انه ما كان هو المقصود في علانية الظاهر بل لما رأيتُ خطر هنالك بيالى ذلك الشرف ذكرته فسى ذكر حبي لا مره " الخ .

و در مناجاتى است :

" اللهم انى اسألك ان تصلى على قائم آل محمد حجّتك و لى الباطن اخزنته ليومك و ارتضيته لسرك و انتجبتة لا مرك و اقمته مقام المقربين من اوليائك فى الاء و القضاء و ما انت عليه من الامضاء و البداء بكل شؤوناتك البديعة لا يحصيها احد سواك فعجل اللهم آياته ..... و اغفر لعبدك الذى نزل من عندك

تلك المناجات " الخ و در توقيعى است :

" بسم الله الرحمن الرحيم المراد لك الكتاب ذكر من الله فسى حكم عبده بديع و اته لكتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قديم و انتك لمه و الحق فى السموات و الارض لا يعزب من علمه شئ و لا يحيط بذكره خلق و اته لا امام حق عظيم ..... قل اننى انا عبد من بقية الله قد امنت بالله و آياته و ما انزل فى الفرقان و اشهد ان اسما هم فى الكتاب الله على و الحسن و الحسين و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و الحسن و محمد امام العدل لمسطور و اشهد لا بواب كلمة الرحمن " و در توقيعى ديگر :

" و اشهد لا وصيا حبيبك محمد ..... على و الحسن ..... و الحسن و محمد " و در توقيعى ديگر :

" و ان اليوم بالا جماع وصى رسول الله محمد الفائب المنتظر و القائم المقتدر المنتصر الذى لا بد له ان يظهره الله حتى يملأ الارض قسطاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً " الخ و در زيارت حجّت صادر در ايام ماكو و نيز در زيارت على امير المؤمنين كه ضمن نام زيارت درج است و واضحتر از همه در شرح حديث ابالبيد كه در ضمن نام يحيى ثبت ميباشد نبذه اى در اين خصوص ذكر است و در ذيل نام كاظم نقل بياناتى واضحتر مسطور ميباشد و اينهمه بعلاوه آنچه در ضمن تقيسه مدلل گرديد كه طبق شئون حكيميه بود موافق كلام شيخ

حسائی و موافق کلام مذکور خود باب اعظم \* فلهم اجرهم عند الله  
 رجمته \* در سنین اولیه از روح امام غائب که متجلی در سر  
 اطن بود حکایت میفرمود و بعداً در مقام جلوه حقیقت روح اما  
 ریحا اظهار مهدویت و قائمیت کردند و بیان حکمت آن نسوع  
 انات را فرمودند و معذک عدّه ای از بابیان در بوته افتتان مذکور  
 و دراز جمع خارج کردند و در بیان در باب ثالث از واحد تا ساع  
 ست :

و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کل اعتراف کنند باینکه همان  
 هدی موعودی است که رسول خدا خبر داده يك نفر از مؤمنین  
 نرآن منحرف نمیشدند \* الخ و توقیع معروف قائمیت صریحه  
 و میّه در حومه تبریز بسال ۱۲۶۵ هـ ق خطاب بملا شیخ علی  
 شیزی (شیخ عظیم) صادر شد قوله :

الله اطهر ان يا خلق الله كل تفروون ثم لتؤمنن وتوقنون هو  
 على بسم الله الا منع الا قدس شهد الله انه لا اله الا هو له  
 خلق والا امر يحيى ويميت ثم يميت ويحيى وانه هوحى لا يموت  
 قبضته ملكوت كل شئ يخلق ما يشاء بامر الله انه كان على كسشى  
 ديرا ان يا على قد اصطفيناك بامر الله وجعلناك ملكا تنادي بين  
 دى القائم انه قد ظهر باذن ربه ذلك من فضل الله عليك ذلك  
 اتم الذى كل ينتظرون يومه وكل به يوعدون ..... وان اول من

بايع بي محمد رسول الله ثم على ثم الذين هم شهداء من بعده  
 ثم ابواب الهدى ..... ومن ينتظر من بعد هذا ظهور مهدى  
 ارجع محمد ..... فاولئك ما لهم من علم الى يوم يرجعنى الله  
 ومن آمن بهى ذلك يوم القيامة ..... قل انه محمد هادى قل انه  
 مهدى موعود فى ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به يوعدون  
 قل انه قائم حق كل به موقنون وانا قد نزلنا ذلك رحمة من  
 لدنا للمالين لئلا يقول احد لو علمنى الله ظهور مهدى ارجع  
 محمد والذينهم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنك من  
 المحضرين \* الخ واز مقام ابهى در لوحى است قوله :

" نفسى از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت  
 نموده والى حين قريب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخد متش  
 قیام کردند قائم حقیقى بنور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهید  
 نمودند \* الخ و در ضمن بیان حرف س و نام سبع از دلایل سبعة و  
 از بعضی آثار زکری از مهدویت و قائمیت است و در آثار ابهى غالبا  
 اطلاق قائم بر مقام نقطه و قیوم بر خودشان گردید و از مقام نقطه  
 است قوله :

" فلتراقبن الفرق بين القائم والقيوم ثم فى سنة التسع كل خير  
 تدركون " و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بعبد الوهاب  
 است قوله :

" قل يا قوم خافوا الله قد اتى اليوم والقيوم ينادى باعلی النداء  
قوموا عن رقد الهوى مسرعين الى الله العليم الحكيم " ودر لوحى  
ديگر قوله :

" هوالمبين القائم القيوم ان يا زين المقربين فاعلم بان كل ما  
سمعت في بدء الامر قد ظهر باسمى العزيزالمقندرالقيوم " وقوله :  
" هو الا قدم الاعظم كتاب انزله الكريم انه يبشرالعالم بظهور  
الاسم الاعظم ..... ان الذى قام من النداء انه من اصحاب  
القيوم فى لوح حفيظ " وقوله :

" هوالقائم باسمى القدير " وقوله :

" بسمه المقندر على الاشياء قد فتح رحيق المختوم باسمى القيوم  
طوبى لقوم يعرفون " وقوله :

" كتاب من لدى القيوم لقوم يفقهون " ودر لوحى است :

" واما ما سألت فى فرق القائم والقيوم فاعلم بان الفرق بين الاسمين  
مايرى بين الاعظم والعظيم وهذا ما بينه محبوبى من قبل وانا ذكرنا  
فى كتاب بديع فاعلم بان الفرق فى العدد اربعة عشر وهذا عدد  
البهاء اذا تحسب الهمزة ستة لان شكلها ستة فى قاعدة الهندسية  
ولونقرء القايم اذا تجد الفرق خمسة وهى الهاء فى البهاء وفى  
هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى الهاء  
على الواو وفى مقام لوتحسب همزة القائم ستة على حساب الهندسة

يصيرالفرق تسعة وهو هذا الاسم ايضا وبهذا التسعة اراد  
ذكره ظهورالتسع فى مقام هذا اما ترى الفرق فى ظاهرالاسمين  
ودر لوحى ديگراست قوله :

" قوموا يا قوم على نصرة الله قد جاءكم القيوم الذى بشركم به  
القائم وبه ظهرالزلازال الاكبر والفرع الاعظم والمخلصون بظهور  
يفرحون والمشركون بنارالغلى يحترقون " ودر لوحى ديگر :  
" قال القائم ان القيوم يأتى بالحق وانه اذا قام يقوم النداء  
لرب العالمين انه لا يعرف بالبيان ولا يكتب القبل " الخ .

وقيوم الاسماء نام كتاب معروف نقطه است . ودر لوح خط  
به نصيراست قوله :

" احسن القصص كه بقيوم اسما مذكوروموسوم است " ونام مقا  
اعلى در نام اعلى ودر وصف مستقر رسم نقطه كه غصن اعطى  
عبدالبهاء بعد از بناه واستقرار شهرت دادند مسطوراست .  
ويوم القيامة روز رستاخيز وحشر بشر مفصل در قرآن دركتساب  
بيان فارسى باب ۹ واحد ۸ قوله :

" يوم قيامت يومى است مثل امروز شمس طالع ميگرد و غبار  
چه بسا وقتى كه قيامت برها ميشود در آن ارضى كه قيامت برپا  
ميشود خود اهل آن مطلع نميشوند ..... وآن يومى است  
بسيار عظيم شجره اى كه لم يزل نطق او انسى انالله لا اله

انا بوده ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند که  
نفسی است مثل خود ..... از این جهت است که یوم قیامت  
اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل ایام الا آنکه  
هو الله در آن ظاهر است .

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*

\*

۶